



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# معارف قرآن و التفسیر

جلد سوم

معارف قرآن در  
شناخت ملائکه و جن و شیطان

تالیف: سید مهدی امین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# معارف قرآن در المیزان

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

سازمان تبلیغات اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۲۱	معارف قرآن در میزان جلد ۳
۲۱	مشخصات کتاب
۲۲	اشاره
۳۹	مقدمه مؤلف
۴۲	اظهار نظرها درباره چاپ های نخست
۴۶	مقدمه جلد سوم: بررسی ذهنیات مردم درباره ملائکه، جن و شیطان
۴۹	معارف قرآن در شناخت ملائکه
۴۹	ماهیت و وظایف ملائکه
۴۹	ذات ملائکه، نوع تکالیف و وظایف آن ها
۵۳	وجود غیر جسمانی ملائکه
۵۴	شکل حقیقی ملائکه و زمان ظهور آن ها
۵۵	مفهوم تمثیل جسمانی ملائکه
۵۶	هدف وجودی ملائکه
۵۷	موضع و موقعیت ملائکه در عالم خلقت
۵۸	وظایف ملائکه در خدمت انسان
۵۸	ملازمه وظایف ملائکه با ماهیت آن ها
۵۸	سه وظیفه اصلی ملائکه
۵۹	واسطه بودن ملائکه بین خدا و عالم مشهود
۶۰	مفهوم پر و بال یا نیروی حرکت ملائکه
۶۰	طبقه بندی ملائکه مشخصات و اسامی
۶۲	محل سکونت ملائکه و نحوه حرکت آن ها
۶۳	سرعت حرکت و سرعت عمل ملائکه
۶۳	نقش ملائکه در تدبیر امور عالم

۶۴	نقش ملائکه در حوادث
۶۵	وظیفه ملائکه در شب قدر
۶۶	مفهوم معارج ملائکه و مقامات آن ها
۶۷	مقامات و مأموریت های مختلف ملائکه
۶۷	سلسله مراتب ملائکه در انجام وظایف
۶۷	تقدم ملائکه از نظر وظایف و قرب الهی
۶۹	ملائکه حامل عرش الهی و احوال و اعمال آن ها
۷۰	عبادت ؛ احوال و اعمال خاص ملائکه
۷۰	عبودیت، اراده و قول و فعل ملائکه
۷۲	نفی غفلت و استکبار از ملائکه
۷۳	ترس ملائکه از خدا و معصومیت آن ها
۷۴	هماهنگی عبودیت و وظایف در ملائکه
۷۴	مالکیت الهی به اعمال و آثار ملائکه
۷۵	امکان اطاعت و امکان معصیت در ملائکه
۷۶	عبادت ملائکه و بندگان مقرب الهی
۷۶	شهادت قولی ملائکه
۷۷	نحوه دعا کردن ملائکه
۷۸	مفهوم حرف زدن خدا و ملائکه
۷۸	مفهوم آمدن خدا و ملائکه
۸۰	تفاوت جنس ملائکه با جنس شیطان
۸۱	تفاوت حرکت ملائکه با سایر جنبندگان
۸۱	تفاوت روح ملائکه با روح انسان
۸۲	میزان علم ملائکه به غیب و شهادت
۸۳	میزان دسترسی ملائکه به غیب
۸۳	محدودیت علم ملائکه نسبت به غیب
۸۴	عالم ملکوت

۸۴	مفهوم ملکوت و طرف ملکوتی اشیاء
۸۵	ملکوت آسمان ها و زمین
۸۶	چگونگی مشاهده ملکوت
۸۹	ملکوت و امر هر موجود
۸۹	حقایق عالم ملکوت و حفظ اسرار آن
۹۱	مفهوم آسمان های ملکوت و آسمان دنیا
۹۲	رابطه انسان و ملائکه
۹۲	اختلاف وجودی انسان و ملائکه
۹۴	تفاوت کرامت ملائکه و انسان
۹۴	برتری انسان بر ملائکه و عوامل آن
۹۵	خدمت ملائکه در حرکت کمالی انسان
۹۶	سجده ملائکه به انسان در آفرینش
۹۷	دانش انسان به علم الاسماء و جهل ملائکه
۱۰۰	خضوع ملائکه در مقابل عالم بشریت
۱۰۰	خدمات عمومی و خصوصی ملائکه به انسان ها
۱۰۰	رابطه تکوینی ملائکه با سعادت انسان
۱۰۱	ولایت ملائکه
۱۰۲	مهلت ملائکه تا آخرین روز زندگی بشر
۱۰۲	دعای ملائکه در پذیرش توبه انسان ها
۱۰۴	دعای ملائکه در تشریح دین انسان ها
۱۰۴	صلوات ملائکه به رسول خدا صلی الله علیه و آله
۱۰۵	شرایط شفاعت ملائکه
۱۰۶	دانشمندان مورد لعن ملائکه
۱۰۶	کمال انسان و تبدیل باطن او به ملائکه
۱۰۷	ملائکه، جزئی از اجزای ایمان بشری
۱۰۸	ضرورت ایمان به ملائکه

- ایمان و تصدیق ملائکه ..... ۱۰۸
- وظیفه ملائکه در حفظ انسان و اعمال و گفتار او ..... ۱۰۹
- ملائکه محافظ انسان و اعمال او ..... ۱۰۹
- ملائکه محافظ عمل و نیت انسان ..... ۱۱۱
- ملائکه نویسنده و تشخیص کیفیت اعمال ..... ۱۱۲
- دو ملک مسئول ثبت و حفظ اعمال ..... ۱۱۴
- دو ملک مسئول ضبط الفاظ و گفتار ..... ۱۱۴
- ملائکه محافظ انسان از حوادث ..... ۱۱۵
- نقش مراقبت ملائکه و تحول جوامع انسانی ..... ۱۱۵
- وظیفه ملائکه در انزال وحی الهی ..... ۱۱۶
- انحصار هدایت با وحی به وسیله ملائکه ..... ۱۱۶
- همراهی ملائکه و روح در نزول وحی ..... ۱۱۸
- القای روح و نزول وحی ..... ۱۱۹
- ملائکه وحی و اقسام تکلم خدا ..... ۱۱۹
- برگزیدگان و رسولان از ملائکه و انسان ..... ۱۲۰
- عمومیت رسالت ملائکه ..... ۱۲۱
- شکافته شدن آسمانها با وحی و عبور ملائکه ..... ۱۲۲
- سرعت حرکت در نزول ملائکه ..... ۱۲۳
- نقش ملائکه در صیانت از وحی تا ابلاغ ..... ۱۲۴
- ملائکه مأمور نزول و مراقبت وحی ..... ۱۲۶
- کیفیت محافظت اخبار غیبی حوادث زمین ..... ۱۲۷
- پرتاب شهاب جهت حفظ اخبار آسمان ..... ۱۲۸
- مراقبت الهی از وحی نزد ملائکه و بعد از آن ..... ۱۲۹
- شهادت خدا و ملائکه در صحت نزول وحی ..... ۱۳۰
- تشخیص تکلم ملائکه با رسول و نبی و محدث ..... ۱۳۱
- مفهوم محدثه بودن مریم و تکلم ملک ..... ۱۳۳



- ۱۳۴ ..... تکلم ملائکه با القای معانی در انسان
- ۱۳۵ ..... گفتار یا القای خاطرات ملکی
- ۱۳۶ ..... تشخیص القای ملائکه و القای شیطان
- ۱۳۷ ..... تأثیر ملک یا شیطان در رؤیا و حدیث نفس
- ۱۳۸ ..... جبرئیل و ملائکه وحی
- ۱۳۸ ..... روح الامین
- ۱۴۰ ..... جبرئیل روح القدس، روح الامین
- ۱۴۱ ..... نفی ملک بودن روح
- ۱۴۱ ..... جبرئیل حامل روح، و روح حامل قرآن
- ۱۴۲ ..... روح القدس، و تأیید انبیاء
- ۱۴۲ ..... شش ویژگی جبرئیل
- ۱۴۳ ..... شدید القوی بودن جبرئیل
- ۱۴۴ ..... دستیاران جبرئیل نگارش و حمل وحی
- ۱۴۵ ..... نفی حاجز بین جبرئیل و خدا و رسول
- ۱۴۵ ..... چگونگی مشاهده جبرئیل به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۱۴۵ ..... چگونگی شنیدن صدای جبرئیل به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۱۴۶ ..... نفی تصرف جبرئیل در قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۱۴۷ ..... رؤیت حضور جبرئیل در افق اعلی
- ۱۴۸ ..... رؤیت مجدد جبرئیل در سفر معراج
- ۱۵۰ ..... حمایت خدا و جبرئیل از رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۱۵۱ ..... عقاید باطل و دشمنی یهود در مورد جبرئیل
- ۱۵۲ ..... ملک الموت و وظیفه تحویل گیرندگان جان
- ۱۵۲ ..... تحویل انسان به ملک مسئول قبض روح
- ۱۵۴ ..... ملک الموت و کارکنان او
- ۱۵۴ ..... مأموریت حساس زیر دستان ملک الموت
- ۱۵۵ ..... وجود سلسله مراتب در ملائکه مأمور اخذ روح

- ۱۵۶ ..... خطاب ملائکه در لحظه مرگ متقین
- ۱۵۷ ..... خطاب ملائکه در لحظه مرگ کفار
- ۱۵۷ ..... خطاب ملائکه در لحظه مرگ مستضعفین
- ۱۵۹ ..... زمان رؤیت ملائکه به وسیله کفار
- ۱۶۰ ..... نحوه شکنجه و اخذ جان مرتدین به وسیله ملائکه
- ۱۶۱ ..... تسلط ملائکه به کفار در جنگهای صدر اسلام
- ۱۶۲ ..... نقش ملائکه در قیامت
- ۱۶۲ ..... وضع ملائکه بعد از به هم پیچیدن آسمان ها
- ۱۶۳ ..... زمان شکافت آسمان و نزول ملائکه ساکن آن
- ۱۶۴ ..... عروج پنجاه هزار ساله ملائک در قیامت
- ۱۶۴ ..... تعداد ملائکه حامل عرش الهی در قیامت
- ۱۶۵ ..... صف ملائکه و صف روح در روز قیامت
- ۱۶۷ ..... وضع ملائکه در نفخه صور
- ۱۶۸ ..... استقبال ملائکه از مؤمنین در نفخه صور
- ۱۶۸ ..... بشارت ملائکه به مؤمنین در قیامت
- ۱۶۹ ..... دو ملک مسئول جلو راندن انسان در قیامت
- ۱۷۰ ..... ملک قرین انسان و وظیفه او در قیامت
- ۱۷۰ ..... ولایت و همراهی ملائکه با مؤمنین در آخرت
- ۱۷۰ ..... ملائکه خازن بهشت
- ۱۷۱ ..... نوید رسانی ملائکه به اهل بهشت
- ۱۷۲ ..... دین صحیح و انحصار شفاعت ملائکه
- ۱۷۳ ..... خازنان دوزخ
- ۱۷۳ ..... تعداد ملائکه موکل سقر یا خازنان دوزخ
- ۱۷۴ ..... ملائکه مسئول آتش در جهنم
- ۱۷۵ ..... امدادهای غیبی ملائکه در صدر اسلام
- ۱۷۵ ..... امداد ملائکه در جهاد و جنگهای صدر اسلام

- ۱۷۷ ..... ملائکه نازل شده در جنگ خندق
- ۱۷۷ ..... تعداد و نحوه شرکت ملائکه در جنگ ها
- ۱۷۸ ..... وظیفه ملائکه در بشارت و هلاکت
- ۱۷۸ ..... ندای روح القدس و ملائکه در تولّد دو پیامبر
- ۱۸۰ ..... تعداد و مأموریت ملائکه بشارت و هلاکت
- ۱۸۲ ..... چگونگی تمّتل و تکلم ملائکه بشارت و هلاکت
- ۱۸۳ ..... نزول ملائکه برای عذاب جوامع فاسد
- ۱۸۴ ..... هلاکت قوم لوط، شرایط و محل حادثه
- ۱۸۵ ..... مفهوم همزمانی آمدن ملائکه و نزول عذاب
- ۱۸۶ ..... اعتقادات باطل در مورد ملائکه
- ۱۸۶ ..... نفی عقیده باطل تصفّ جن و ملک در تکوین
- ۱۸۸ ..... نیاز ملائکه و جن و انسان به خدا
- ۱۸۹ ..... شرک در پرستش ملائکه
- ۱۸۹ ..... نفی عقیده باطل الوهیت ملائکه
- ۱۹۰ ..... نفی اعتقادات مشرکین در پرستش ملائکه
- ۱۹۰ ..... عدم رضایت ملائکه مورد پرستش
- ۱۹۲ ..... نفی عقیده باطل منکرین انزال وحی
- ۱۹۳ ..... تصوّرات باطل مشرکین در رسالت ملائکه
- ۱۹۴ ..... عقاید فرقه های مختلف مشرک در زن بودن ملائکه
- ۱۹۴ ..... نفی عقیده باطل زن بودن ملائکه و توالد آن ها
- ۱۹۵ ..... نفی اعتقادات مشرکین در مورد ملائکه
- ۱۹۶ ..... معارف قرآن در شناخت جن
- ۱۹۶ ..... ماهیت وجودی جن، و استعدادهای آن
- ۱۹۶ ..... جن چیست؟
- ۱۹۹ ..... ماده اولیه آفرینش جن
- ۲۰۰ ..... تکثیر نسل های بعدی و نحوه تناسل جن

- ۲۰۰ ..... ارتباط جن با شیطان جاتّ و ابلیس
- ۲۰۱ ..... هم طایفه بودن جن و ابلیس
- ۲۰۲ ..... تفاوت مادّه اولّ جن و انسان
- ۲۰۲ ..... خلقت جاتّ اولیه در مقابل انسان اولیه
- ۲۰۳ ..... برتری انسان بر جن
- ۲۰۳ ..... مفهوم وسواس ختناس و شیاطین جن و انس
- ۲۰۴ ..... کفر و ایمان در جن
- ۲۰۴ ..... فرقه های مختلف و گروه صالح و ناصالح جن
- ۲۰۵ ..... گروه مسلمان و گروه منحرف بین جنّیان
- ۲۰۶ ..... یکی بودن پیامبران جن و انسان
- ۲۰۷ ..... استماع قرآن و مسلمان شدن گروهی از جن
- ۲۰۷ ..... سرعت ایمان آوردن جن به قرآن
- ۲۰۸ ..... مسلمانی جن، و ایمان قبلی آن ها به دین موسی علیه السلام
- ۲۰۹ ..... جنّ در تاریخ
- ۲۰۹ ..... طوایف جن در ترکیب لشکر سلیمان نبی
- ۲۱۰ ..... عفریت جن و نیروی فوق العاده او
- ۲۱۱ ..... عملکرد شیاطین جن و انس به عنوان دشمن پیامبران
- ۲۱۲ ..... مرگ سلیمان و عدم اطلاع جن از غیب
- ۲۱۲ ..... ممنوعیت جن از استراق سمع وحی
- ۲۱۲ ..... ممنوع شدن صعود جن به آسمان بعد از بعثت
- ۲۱۳ ..... دفاع از نفوذ جن به آسمان برای استراق سمع
- ۲۱۴ ..... حیرت و جهل جنّیان نسبت به کیفیت وحی
- ۲۱۴ ..... مرگ و حشر جن
- ۲۱۴ ..... مرگ و میر جنّیان و اقوام قبلی آن ها
- ۲۱۵ ..... مرگ امت هایی از جن به اجل معین قبل از قیامت
- ۲۱۶ ..... حشر گروه جن در قیامت و بازخواست آن ها

- ۲۱۷ ..... نحوه رسیدگی به اعمال جن در قیامت
- ۲۱۷ ..... ظهور عدم توانایی جن و انس در قیامت
- ۲۱۸ ..... اعتقادات باطل در مورد جن
- ۲۱۸ ..... پرستش جن در جوامع تاریخی بشر
- ۲۱۹ ..... نفی تصرف جن در خلقت
- ۲۲۰ ..... اعتقادات قبایل مشرک در مزاحمت جنیان
- ۲۲۱ ..... تکذیب اکاذیب مشرکین جن به وسیله مؤمنین جن
- ۲۲۱ ..... اعتراف جنیان به عجز خود در برابر خدا
- ۲۲۱ ..... شرکای جن شاه پریان و سایر معتقدات باطل
- ۲۲۲ ..... معارف قرآن در شناخت شیطان
- ۲۲۲ ..... آفرینش شیطان، ذات و ماهیت او
- ۲۲۲ ..... طرح موضوع شیطان
- ۲۲۴ ..... ماهیت شیطان از نظر قرآن
- ۲۲۵ ..... ماده اولیه شیطان
- ۲۲۶ ..... حقیقت و ذات شیطان (ابلیس)
- ۲۲۶ ..... هم جنس بودن ابلیس با جن
- ۲۲۷ ..... مفهوم کلمه «شیطان» و رابطه او با «جن»
- ۲۲۷ ..... ارتباط جنس شیطان با جن (جان)
- ۲۲۸ ..... تفاوت جنس ملک و شیطان
- ۲۲۸ ..... ابلیس، پدر شیطان ها
- ۲۲۸ ..... فرزندان و نسل شیطان
- ۲۲۹ ..... تفاوت ابلیس و شیاطین، ذریه و قبیله ابلیس
- ۲۳۰ ..... لشکریان شیطان، و عملکرد انفرادی و اجتماعی آن ها
- ۲۳۱ ..... فلسفه آفرینش شیطان
- ۲۳۱ ..... طرح سؤالات درباره فلسفه آفرینش شیطان
- ۲۳۳ ..... فلسفه آفرینش شیطان و قانون خیر و شر

- ۲۳۴ ----- ریشه های تکوینی قانون اعداد و فلسفه وجودی شیطان
- ۲۳۵ ----- لزوم وجود شیطان در ارکان نظام عالم بشریت
- ۲۳۶ ----- آزمایش الهی به وسیله القائنات شیطانی
- ۲۳۷ ----- شیطان عامل آزمایش انسان
- ۲۳۸ ----- استناد اعمال شیطان به اذن الهی
- ۲۳۹ ----- چرا خداوند مانع شیطان نمی شود؟
- ۲۴۰ ----- مشیت الهی در تأثیر القائنات شیطانی
- ۲۴۲ ----- موقوف بودن راه شیطان به اقتضای الهی
- ۲۴۳ ----- چگونگی استناد تصرفات شیطان به اذن الهی
- ۲۴۴ ----- تصورات شیطان و نقش اختیار در انسان
- ۲۴۵ ----- مسئله جبر و اختیار در رابطه با پیروی از شیطان
- ۲۴۵ ----- اغفال شیطان، اضلال ابتدایی و مجازات ثانوی
- ۲۴۶ ----- سه فرمان الهی در ردّ ادعای استقلال شیطان
- ۲۴۷ ----- مسئول بودن انسان، و موهوم بودن رابطه شیطان و انسان
- ۲۴۷ ----- وظایف شیطان و طرز کار او
- ۲۴۷ ----- عمل گمراه کردن ابلیس چگونه صورت می گیرد؟
- ۲۴۸ ----- اثر نزدیک شدن شیطان به دل انسان
- ۲۴۹ ----- تنوع شیطان ها و تنوع فنون آن ها
- ۲۵۰ ----- خاطرات شیطانی چیست؟
- ۲۵۱ ----- نحوه القای القائنات شیطانی
- ۲۵۲ ----- نسخ القائنات شیطانی
- ۲۵۲ ----- مفهوم شیطان طائف و طواف او
- ۲۵۳ ----- مفهوم نزع شیطان
- ۲۵۴ ----- نزع شیطان و راه مقابله با آن
- ۲۵۵ ----- مفهوم صوت و جلب شیطان و لشکر سواره و پیاده او
- ۲۵۵ ----- مفهوم تسویل و املاء شیطان

- انتقال تسویلات شیاطین به وسیله انسان ها ..... ۲۵۶
- مفهوم حرف زدن شیاطین ..... ۲۵۶
- مفهوم همزات و حضور شیاطین ..... ۲۵۷
- ضعف کید و فریب شیطان ..... ۲۵۷
- گمراهی شیطان، گمراهی اولیّه یا مجازات؟ ..... ۲۵۸
- مکر و املاء و استدراج و چگونگی استناد آن ها به خدا و شیطان ..... ۲۵۹
- شیاطین جتنی بنا و غوّاص در تسخیر سلیمان نبی علیه السلام ..... ۲۵۹
- علت تشبیه شکوفه میوه درختان جهنمی به سر شیاطین ..... ۲۶۰
- وسایل کار شیطان ..... ۲۶۱
- میدان عمل شیطان و محل نفوذ او ..... ۲۶۱
- لذایذ طبیعی و فکری و لذایذ شیطانی ..... ۲۶۳
- نحوه گرفتاری در دام شیطان ..... ۲۶۴
- جلوه های شیطانی اعمال و بی اثر شدن آن ها ..... ۲۶۵
- رابطه عمل شیطان با شراب و قمار و آثار آن ها ..... ۲۶۵
- حبّ شهوات و چگونگی انتساب آن به شیطان ..... ۲۶۷
- مفهوم خطوات شیطان و موارد انحصار دعوت او ..... ۲۶۸
- مفهوم زینت دادن زمین به وسیله شیطان ..... ۲۶۹
- اهداف متفاوت تزئین دنیا و استناد آن به خدا و شیطان ..... ۲۷۰
- مفهوم کمین نشستن شیطان و محاصره انسان ..... ۲۷۱
- دخالت شیطان در کیفیت انفاق و دعوت او به فقر و فحشاء ..... ۲۷۲
- ربا خواری و دخالت شیطان در نیروی تشخیص انسان ..... ۲۷۳
- سحر و ساحری در قوم یهود و مفهوم کفر شیاطین ..... ۲۷۴
- روایات منتخب در چگونگی تصرفات ابلیس ..... ۲۷۶
- تصرفات شیطان ..... ۲۷۷
- عدم آگاهی انسان از حمله شیطان ..... ۲۷۷
- چگونه شیطان و نفراتش انسان را می بینند و تصرف می کنند؟ ..... ۲۷۸

- ۲۷۹ ..... شعور و ادراک انسان، محل وسوسه شیطان
- ۲۷۹ ..... سوء استفاده شیطان از حالات نفسانی انسان
- ۲۸۰ ..... دخالت شیطان در اشتباهات انسان
- ۲۸۱ ..... دخالت شیطان در ایجاد فراموشی نهی الهی به وسیله انسان
- ۲۸۲ ..... ایجاد فراموشی به وسیله شیطان در انسان
- ۲۸۲ ..... محاصره انسان سرگشته به وسیله شیاطین
- ۲۸۲ ..... ابلیس چه حالی را در نفس آدمی عوض می کند؟
- ۲۸۳ ..... رابطه شیطان با اعمال خلاف فطرت انسان و تغییر خلقت
- ۲۸۵ ..... مواعید شیطان و آرزوهای باطل انسانی
- ۲۸۶ ..... شیاطین انسانی و موارد عمل آن ها
- ۲۸۶ ..... موارد اطلاق عنوان شیطان بر انسان
- ۲۸۷ ..... دشمنی شیطان با انسان و آثار آن
- ۲۸۷ ..... پی گیری غفلت های انسان به وسیله شیطان
- ۲۸۸ ..... دعوت، فریب، و ترک و انزجار شیطان
- ۲۸۹ ..... مفهوم شرکت شیطان در استفاده از مال و اولاد انسان
- ۲۹۰ ..... شیاطین بر چه کسانی نازل می شوند؟
- ۲۹۱ ..... شیطان قرین و همراه دائمی انسان
- ۲۹۱ ..... کدام صنف از بشر محکوم به اغوای شیطان است؟
- ۲۹۲ ..... چگونگی اختلال در اعصاب و مغز انسان به وسیله شیطان
- ۲۹۳ ..... چگونگی تأثیر شیطان در رؤیاهای انسان
- ۲۹۴ ..... مصونیت از تصرفات شیطان
- ۲۹۴ ..... عهد الهی با انسان و فرمان عدم اطاعت از شیطان
- ۲۹۵ ..... استثنای مخلصین از اغوای شیطان
- ۲۹۶ ..... عدم سلطه شیطان بر انسان
- ۲۹۶ ..... وعده های شیطان و عدم تسلط او بر بندگان خدا
- ۲۹۷ ..... فرمان احتراز جامعه اسلامی از پیروی گم های شیطان



- ۲۹۸ ----- نفی سلطه شیطان از دارندگان ایمان و توکل
- ۲۹۹ ----- چه کسانی از تسلط شیطان مصون هستند؟
- ۳۰۰ ----- چه کسانی و چگونه از وسوسه شیطان محفوظند؟
- ۳۰۱ ----- تفکیک بندگان خدا از پیروان شیطان
- ۳۰۲ ----- ادب در کلام و احتراز از وسوسه شیطان
- ۳۰۳ ----- ولایت شیطان
- ۳۰۳ ----- شیطان بر چه کسانی تسلط و ولایت پیدا می کند؟
- ۳۰۵ ----- چگونگی استفاده متقابل شیطان و اولیای شیطان از یکدیگر
- ۳۰۵ ----- ولایت متقابل ظالمین و تابعین شیاطین
- ۳۰۶ ----- ولایت الهی، ولایت ملائکه، و ولایت شیطان
- ۳۰۷ ----- ولایت شیطان و پیروی هدایت خیالی
- ۳۰۷ ----- ولایت شیطان و انحصار آن
- ۳۰۸ ----- ولایت شیطان در جوامع تاریخی
- ۳۰۸ ----- زمینه های قبلی در انسان برای پذیرش وسوسه شیطان
- ۳۰۹ ----- سوء اختیار شیطان در قبول ولایت گمراهان
- ۳۰۹ ----- پیروی شیطان، مجازات گمراهی اولیه انسان
- ۳۱۰ ----- برادران شیاطین، و مصادیق آن
- ۳۱۱ ----- تحریک مشرکین به وسیله شیطان و استناد آن به اذن خدا
- ۳۱۱ ----- حزب شیطان چه گروهی هستند؟
- ۳۱۲ ----- منافقین و نجوهای شیطانی آن ها
- ۳۱۲ ----- نفی اطاعت کورانه از آئین های اجدادی پرداخته شیطان
- ۳۱۳ ----- نمونه ای از وحی شیطان برای ایجاد تردید در احکام الهی
- ۳۱۳ ----- نهی از اطاعت شیطان
- ۳۱۴ ----- نفی ولایت تدبیر و شهود شیطان در خلقت
- ۳۱۵ ----- حرکت اولیه شیطان در جهت مخالف انسان
- ۳۱۵ ----- شیطان عاملی مخالف انسان و ملائکه اسبابی در خدمت مردم

- ۳۱۷ ----- عدم امتیاز خلقت آتشین جن و شیطان بر خلقت خاکی انسان
- ۳۱۸ ----- رابطه تکوینی خلقت انسان با ملائکه و شیطان
- ۳۱۸ ----- ضدیت جوهره ذات شیطان با سعادت انسان
- ۳۱۹ ----- آیا دشمنی ابلیس با آدم بود یا با نوع بشر؟
- ۳۱۹ ----- اعراض شیطان از گرامی داشت انسان
- ۳۱۹ ----- علت دشمنی ابلیس با آدم
- ۳۲۰ ----- تمرد اولیه شیطان و تأثیر آن در ادامه ضلالت در نسل بشر
- ۳۲۱ ----- کافر بودن ابلیس قبل از خلقت آدم
- ۳۲۲ ----- کبر ورزی ابلیس به خدای تعالی
- ۳۲۲ ----- اولین معصیت در برابر خدای تعالی
- ۳۲۳ ----- توجیه ابلیس از استکبار خود
- ۳۲۳ ----- همسانی مقام ابلیس با ملائکه قبل از تمرد
- ۳۲۴ ----- مفهوم هبوط و خروج شیطان
- ۳۲۵ ----- تمرد، اقتضای ذاتی ابلیس
- ۳۲۵ ----- تکوینی بودن تمرد شیطان در برابر حقیقت انسانیت
- ۳۲۷ ----- نقش شیطان در خروج نسل انسان از بهشت
- ۳۲۷ ----- آیات مربوط به بهشت آدم و وسوسه شیطان
- ۳۳۰ ----- بهشت آدم و شیطان کجا بود؟
- ۳۳۰ ----- وسوسه آدم و همسرش چگونه صورت گرفت؟
- ۳۳۱ ----- وظیفه شیطان در شناساندن عیب آدم و زمینی شدن او
- ۳۳۳ ----- وسوسه شیطان در دلالت آدم به سوی شجره خلد
- ۳۳۳ ----- لباس کندن تقوی آدم و همسرش به وسیله شیطان
- ۳۳۴ ----- چگونگی توجیه نهی آدم به وسیله شیطان
- ۳۳۴ ----- آدم، و رؤیت و صحبت و فریب شیطان
- ۳۳۵ ----- چگونگی ورود شیطان به بهشت و خروج از آن
- ۳۳۶ ----- نتیجه گیری از داستان ابلیس و آدم

- ۳۳۷ ----- نقض عهد الهی به وسیله آدم و نقش شیطان
- ۳۳۷ ----- هبوط آدم و همسرش، و ابلیس
- ۳۳۸ ----- مصونیت وحی قرآن از شیطان
- ۳۳۸ ----- مصونیت وحی الهی از نفوذ شیطان در مراحل آن
- ۳۴۰ ----- تلاش شیاطین برای استراق سمع از گفتگوی ملائکه
- ۳۴۰ ----- حفظ اخبار غیبی و حوادث آتی از شیاطین مارد
- ۳۴۱ ----- دفع شیاطین مطرود از سماء دنیا به وسیله شهاب ثاقب
- ۳۴۲ ----- مفهوم شهاب در قرآن و ارتباط آن با راندن شیاطین
- ۳۴۳ ----- رجم شیاطین با ستارگان در آسمان دنیا
- ۳۴۴ ----- نفی استناد قرآن به القائنات شیطانی
- ۳۴۴ ----- مفهوم استعاده هنگام قرائت قرآن
- ۳۴۵ ----- عدم توانائی و شایستگی شیاطین از استماع وحی و اخبار آسمانی
- ۳۴۵ ----- مقابله پیامبران الهی با شیطان
- ۳۴۵ ----- آیا شیطان در انبیاء تصرف می کند؟
- ۳۴۷ ----- چگونگی مشاهده و شناخت شیطان به وسیله انبیاء
- ۳۴۷ ----- چگونه شیطان در مقابل پیامبران اقدام می کند؟
- ۳۴۸ ----- موارد استناد ناراحتی های طبیعی انبیاء و معصومین به شیطان
- ۳۴۹ ----- موارد عدم مصونیت انبیاء از تصرفات شیطان
- ۳۵۰ ----- بررسی روایات مربوط به گفتگوی ابلیس با پیامبران الهی
- ۳۵۱ ----- رجم و لعن شیطان
- ۳۵۱ ----- مفهوم رجم و لعن شیطان
- ۳۵۲ ----- مفهوم رجم و لعن شیطان و امتداد زمانی آن
- ۳۵۲ ----- ادامه لعن شیطان تا چه زمانی است؟
- ۳۵۴ ----- پایان مهلت شیطان
- ۳۵۴ ----- پایان مهلت شیطان و ادامه حیات جامعه صالح انسانی
- ۳۵۶ ----- انتهای مهلت شیطان

- ۳۵۶ ----- اتمام مهلت فریب شیطان با مرگ انسان و شروع برزخ
- ۳۵۷ ----- روز «وقت معلوم» و پایان مهلت شیطان چه زمانی است؟
- ۳۵۸ ----- حشر شیطان در قیامت
- ۳۵۸ ----- اثبات حشر برای گروه جن و شیاطین و پیروان آن ها
- ۳۵۹ ----- جهنّم، جایگاه ابلیس و نسل او و پیروان او
- ۳۶۰ ----- وضع ابلیس و غاوون در جهنّم
- ۳۶۰ ----- بیزاری جستن شیطان از پیروان خود در قیامت
- ۳۶۱ ----- تخاصم انسان با شیطان قرین خود در پیشگاه خدا
- ۳۶۲ ----- حشر پیروان شیاطین با قرین های شیطانی خود
- ۳۶۳ ----- مواجهه شیطان با ظالمین در قیامت
- ۳۶۵ ----- درباره مرکز

## معارف قرآن در المیزان جلد ۳

### مشخصات کتاب

سرشناسه: امین، مرتضی، ۱۳۳۴ -

عنوان قراردادی: المیزان فی تفسیر القرآن. فارسی. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور: معارف قرآن در المیزان/تالیف مهدی امین [برای] سازمان تبلیغات اسلامی، معاونت فرهنگی.

مشخصات نشر: [تهران]: سازمان تبلیغات اسلامی، مرکز چاپ و نشر، -۱۳۷۰

مشخصات ظاهری: ج.

شابک: ۱۳۰۰ ریال؛ ۲۰۰۰ ریال (ج.۲، چاپ اول)؛ ۳۰۰۰ ریال (ج.۳، چاپ اول)

یادداشت: ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۷۳).

یادداشت: ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۷۳).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج. ۱. معارف قرآن در شناخت خدا

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع: اسلام -- بررسی و شناخت

شناسه افزوده: طباطبائی، محمدحسین، ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰. المیزان فی تفسیر القرآن

شناسه افزوده: سازمان تبلیغات اسلامی. مرکز چاپ و نشر

شناسه افزوده: سازمان تبلیغات اسلامی. معاونت فرهنگی

رده بندی کنگره: BP۹۸/ط۲۵ م ۹۰۴۲۱۲ ۱۳۷۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی: م ۱۷۴۳-۷۱

ص: ۱

اشاره







































إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ

فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

« این قرآنی است کریم! »

« در کتابی مکنون! »

« که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد! »

(۷۷/۷۹ / واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است

که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع، طبقه بندی شده است.

در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن کریم در تفسیر المیزان قریب ۷۷ عنوان انتخاب شد که هر یک یا چند موضوع، عنوانی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها، آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی طبقه بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد.

تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره‌های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از ۲۱ جلد قبلی است.

در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار سرفصل بالغ گردید. کار انتخاب مطالب، تلخیص، عنوان بندی و نگارش، قریب ۳۰ سال دوام داشته و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵ پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل‌ها و قطع‌های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به ۲۲ رسید. در قطع جیبی هر



عنوان موضوع یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به ۷۷ جلد رسید.

از این مجلدات تاکنون ۳ جلد به قطع وزیری با عنوان « معارف قرآن در المیزان » شامل عناوین: معارف قرآن در شناخت خدا، نظام آفرینش، ملائکه و جن و شیطان ( از انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی،) و ۵ جلد به قطع جیبی با عنوان « تفسیر علامه - تفسیر موضوعی المیزان » شامل عناوین: قضا و قدر در نظام آفرینش، خانواده، جنگ و صلح، جن و شیطان، غذا و تغذیه انسان ( از انتشارات موسسه قرآنی تفسیر جوان - مفتاح دانش و بیان جوان - آستان قدس رضوی،) چاپ و منتشر گردیده است.

مجلدات حاضر بدون امتیاز تالیف است!

هر ناشری می تواند در اشاعه معارف آسمانی قرآن نسبت به چاپ و نشر آنها ( با عناوین مناسب و مربوط) اقدام نماید و هر موسسه یا فردی آنها را در سایت اینترنتی خود قرار دهد!

هدف تألیف این کتاب

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصاً محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیه الله طباطبایی دریافت کنند و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند!

ضرورت تألیف این کتاب

سال های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین مان قرار می گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید جواب می دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس الله سره الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتماد فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود.

این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه بندی و خلاصه شود و در قالب یک دایره المعارف در دسترس همه دین دوستان قرار گیرد. این همان انگیزه ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره ها و آیات الهی قرآن

نمی شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در « تفسیر المیزان » موجود است که خواننده می تواند برای پی گیری آن ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است. ( ذکر این نکته لازم است که ترجمه تفسیر المیزان در اوایل انتشار از دهه ۵۰ به بعد به صورت مجموعه ۴۰ جلدی و از دهه ۶۰ به بعد به صورت مجموعه ۲۰ جلدی منتشر شده و یا در لوح های فشرده یا در اینترنت قرار گرفته است، به تبع آن نیز در تهیه مجلدات اولیه این کتابها (تا پایان تاریخ ادیان) از ترجمه ۴۰ جلدی اولیه و در تهیه مجلدات بعدی از ترجمه ۲۰ جلدی آن و یا از لوح های فشرده استفاده شده است، لذا بهتر است در صورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، علاوه بر شماره مجلدات، ترتیب عددی آیات نیز، لحاظ شود.)

... و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست و آنچه انجام شده و می شود، همه از جانب اوست!

و صلوات خدا بر محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این وظیفه الهی بودند و بر علامه فقید آیه الله طباطبایی و اجداد او،

و بر همه وظیفه داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد،

که مسلمان شایسته ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت

اسلام واقعی پرورش دادند!...

فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ  
فَاذْكُرْنِي بِمَا كُنْتُ مُسْلِمًا مِّن قَبْلِكَ وَارْحَمْنِي بِمَا كُنْتُ ضَالًّا  
فَاذْكُرْنِي بِمَا كُنْتُ مُسْلِمًا مِّن قَبْلِكَ وَارْحَمْنِي بِمَا كُنْتُ ضَالًّا  
فَاذْكُرْنِي بِمَا كُنْتُ مُسْلِمًا مِّن قَبْلِكَ وَارْحَمْنِي بِمَا كُنْتُ ضَالًّا  
فَاذْكُرْنِي بِمَا كُنْتُ مُسْلِمًا مِّن قَبْلِكَ وَارْحَمْنِي بِمَا كُنْتُ ضَالًّا

لیله القدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی (حبیبی) امین

**اظهار نظر ها درباره چاپ های نخست**

پس از چاپ اول ۳ جلد از « معارف قرآن در المیزان » در سالهای ۷۰، استقبال محققین و دانشمندان به جایی رسید که ما را بر آن داشت تا قبل از آغاز مطالعه این کتاب، سری بزنیم به سایت های اینترنتی و جراید کشور، نقد و اظهار نظر هائی را که درباره چاپ قبلی این مجموعه با ارزش از طرف پژوهشگران محترم اظهار شده است، درج کنیم:

۱- « در سایت روزنامه جمهوری اسلامی [www.magiran.com/npview...](http://www.magiran.com/npview...) در صفحه عقیدتی در تاریخ ۱۳۸۵/۰۷/۰۳ درباره مجموعه «معارف قرآن در المیزان» چنین آمده است:

« معارف قرآن در المیزان نام کتابی است که به کوشش سید مهدی امین تنظیم گردیده و توسط سازمان تبلیغات اسلامی منتشر شده است. این کتاب با دقت تمام معارف مختلف قرآن کریم را که در تفسیر المیزان شرح و تبیین یافته است انتخاب و تلخیص کرده و با یک طبقه بندی ارزشمند موضوعی شیفتگان فرهنگ و معارف قرآنی را برای دست یابی سریع به آن یاری و مساعدت نموده است .

تنظیم کننده این معارف غنی در مقدمه ای که بر جلد اول و دوم این کتاب نگاشته است درباره این اثر که در حکم کتاب « مرجع» برای آشنایی با فرهنگ و معارف قرآنی است، چنین می نویسد: ( ... نویسنده محترم روزنامه جمهوری، کلیاتی از مقدمه مولف را از جلد اول و دوم کتاب نقل کرده است.)

۲- « در سایت گودریدز [www.goodreads.com/book/show/۸۵۵۳۱۲۶](http://www.goodreads.com/book/show/۸۵۵۳۱۲۶) که در آن از همه جای دنیا افراد علاقمند به کتاب می توانند بهترین کتابهائی را که خوانده اند معرفی کنند، آقای محمد رضا ملائی از شهر مقدس مشهد مشخصاتی از جلد اول « معارف قرآن در المیزان» را همراه با کتابهای مورد علاقه اش معرفی کرده و چنین اظهار نموده است:

« ... تو تهران تو کتابخونه پیدا کردم، صد صفحه اش رو خوندم، ولی مشهد هیچ جا پیداش نکردم، آیات سنگین قرآن رو برداشته بود تفسیر علامه رو آورده بود. حیف شد واقعا، این کتاب رو هر کی داره، دو برابر قیمت ازش می خرم، بهم اطلاع بدین ...! »

۳- «روانشاد حجت الاسلام دکتر کبیری استاد دانشگاه» در یکی از سخنرانی های خود در مسجد شفا درباره « جلد دوم معارف قرآن در المیزان» اظهار داشت:

« ... این کتاب را اول شب باز کردم عناوین چنان جذبم می کردند که دیدم همان شب تا آخر کتاب را خوانده ام! »

۴- «سایت موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی

www.tebyan.net در موارد عدیده از کتاب « معارف قرآن در المیزان » مطالب زیادی نقل کرده، از جمله در سال ۱۳۸۲ شرح کامل « اسماء و صفات الهی » را نقل کرده که مورد استقبال و اقتباس سایت های دیگر هم قرار گرفته است و تعداد بازدید کنندگان آن، در تاریخ مراجعه، به ۲۹۱۸۵ نفر رسیده بود.

۵- « سایت دارالقرآن کریم [www.telavat.com](http://www.telavat.com) » نیز به معرفی « معارف قرآن در المیزان » پرداخته و می نویسد:

« این کتاب فرهنگ معارف قرآن است که از تفسیر شریف المیزان انتخاب و تلخیص و بر حسب موضوع طبقه بندی شده است. طرح این منبع در ۹ جلد به شرح زیر است:

۱- معارف قرآن در شناخت خداوند؛ ۲. معارف قرآن در شناخت جهان و نظام آفرینش؛ ۳. آفرینش انسان و موجودات قبل از او؛ ۴. فطرت انسان؛ ۵. تاریخ انسان و جریان مدنیت و ادیان الهی؛ ۶. اسلام، حرکت نهایی و وراثت زمین؛ ۷. تمدن و قوانین جامعه صالح و موعود اسلامی؛ ۸. اصول تربیت و خانواده اسلامی؛ ۹. مراحل بعدی حیات تا لقاء الله. ظاهراً تاکنون ۳ جلد اول آن انتشار یافته و بقیه مجلدات آن آماده نشده است.»

۶- « سایت شهر مجازی قرآن [www.quranct.com](http://www.quranct.com) » از جلد اول « معارف قرآن در المیزان » مطالبی بطور مفصل در چند صفحه درباره « اسماء و صفات الهی » با سر فصل های زیر نقل کرده است: اسماء و صفات الهی. تقسیم بندی صفات الهی. تعداد اسماء حسنی.

۷- « سایت [Islamquest](http://Islamquest) » در پاسخ پرسش های خوانندگان خود در موارد عدیده از « معارف قرآن در المیزان » استفاده کرده است.

۸- « سایت حوزه [www.hawzah.net](http://www.hawzah.net) » تحت عنوان « جوانه های جاوید » بررسی هایی درباره: «سبک های تفسیری علامه طباطبائی ره و شناخت نامه المیزان»، انجام داده، منابع تفسیر و کتابهای مربوط به المیزان را شمارش کرده است و در باره « معارف قرآن در المیزان » می نویسد:

« مجموعه معارف قرآن در المیزان که به منزله مرجع یا فرهنگ معارف قرآن است، توسط سید مهدی امین از تفسیرالمیزان انتخاب و تلخیص گردیده که بر حسب موضوع طبقه بندی شده است از این اثر تا کنون سه جلد با عنوان معارف قرآن در شناخت خدا، معارف قرآن در شناخت جهان و معارف قرآن در شناخت ملائکه، جنّ و شیطان تدوین و توسط سازمان تبلیغات اسلامی به چاپ رسیده است.» « سایت حوزه » همچنین به عنوان منابع پژوهش مقطع دبیرستان، موضوع: کنش و واکنش (عمل ها و عکس العمل ها) از « معارف قرآن در المیزان » نام برده است.

۹- « سایت اسلام پدیا - اصطلاحات قرآنی [islampedia.ir](http://islampedia.ir) » در شرح اصطلاحات «آسمان های هفت گانه در قرآن» و «الحی القیوم در آیات قرآن» همچنین «رطب و یابس و کتاب مبین در قرآن» مطالب مفصلی از « معارف قرآن در المیزان » را

نقل کرده است.

علاوه بر سایت های فوق الذکر قریب به ۵۰ سایت دیگر نیز از مجلدات « معارف قرآن در

المیزان» استفاده کرده و یا آنها را به عنوان منابع تحقیق و مطالعه به خوانندگان خود معرفی کرده اند که برای رعایت اختصار از شرح آنها صرف نظر می شود.

در حال حاضر هم -

مؤلف همه این ۲۲ جلد را در سایت خود تحت عنوان « معارف قرآن در المیزان » در دو نسخه PDF و WORD در اینترنت جهت مطالعه و دانلود و کپی برداری قرار داده که با جستجو در « گوگل » این سایت قابل مشاهده است.

در این زمینه قبلاً- موسسه قرآنی تفسیر جوان نسخه های جیبی آن را که در ۷۷ جلد تحت عنوان « تفسیر علامه یا تفسیر موضوعی المیزان » تهیه شده در سایت « [www.Tafsirejavan.com](http://www.Tafsirejavan.com) » خود قرارداد تا همگان سریعا به آن دسترسی داشته باشند.

اخیرا نیز موسسه قرآنی قائمیه « [www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com) » در شهر اصفهان از ۷۷ جلد مزبور در سایت خود با شیوه بسیار جامع و با فهرست دیجیتالی استفاده کرده که علاوه بر نسخه PDF از چند فرمت دیگر نیز امکاناتی برای سهولت دانلود و کپی برداری فراهم آورده است!

برخی افراد یا هیئت های علمی نیز در پژوهش های خود به « معارف قرآن در المیزان » مراجعه داشتند، بانوان دانشمندی که به تأیید خود متجاوز از ۲۵ سال در المیزان تحقیق می کردند، پس از دسترسی به این کتاب، تحقیقات خود را بر اساس عناوین آن، از متن اصلی المیزان دنبال می کنند.

حضرت آیت الله حاج سید رضی شیرازی « دامه افاضاته » در روزهای آغازین که مؤلف فهرست عناوین جلد اول این مجموعه را تهیه و به محضر معظم له ارائه نمود، پس از مطالعه کامل، توصیه فرمودند: « برخی عناوین بسیار جذاب بود و من چند بار دنبال این بودم که اصل مطالب را بخوانم، لذا بهتر است برای این عناوین به صورت مختصر هم شده، مطالب متن نوشته شود...! » معظم له نامی که برای کتاب پیشنهاد فرمودند همان نام پر معنای « معارف قرآن در المیزان » بود که ۳ جلد اول آن در سال های ۱۳۷۰ با همان نام انتشار یافت. از آنجائی که مؤلف در تمام مدت تألیف کتابها از انفاس قدسی و راهنمایی های ارزشمند آن معلم الهی بهره مند بوده است، به عنوان سپاس، تالیف این مجموعه را به محضر ایشان تقدیم می نماید!

سید مهدی حبیبی امین

رمضان مبارک ۱۳۹۲

**مقدمه جلد سوم: بررسی ذهنیات مردم در باره ملائکه، جن و شیطان**

وقتی صحبت از «فرشته» به میان می آید، تصویر کودکی معصوم یا دختر جوانی با پر و بال رنگین که در طاق و رواق کلیساها و تابلوهای نقاشان رسم شده، به ذهن انسان خطور می کند.

وقتی از «جن» صحبت می شود، آن چه که در ذهنیت ما جا گرفته، موجودات شرور و گاهی بسیار ریز و غیرقابل رؤیتی است که از نقل قول بچه های ترسو، قصه های مادرزرگ ها، رمال ها و جن گیرها تصویر یافته است.

و وقتی از «شیطان» صحبت می شود، بلافاصله تصاویر کتاب های قدیمی در ذهن آدم مجسم می شود که شیطان را در هیئت غول بدقیافه و کریهی با شاخ های تیز در دو طرف سر نشان می دادند. سابقه تاریخی این تصویرها به ادوار شرک و جاهلیت انسان برمی گردد، که مجسمه های چنین غول با شاخ و دم را به خاطر رهایی از شرور و حوادث بد پرستش می کردند.

بررسی معارف قرآن در این زمینه

آن چه را که معارف قرآن در این زمینه به دست می دهد، به طور مشخص در قسمت های مختلف این کتاب ملاحظه خواهید فرمود، با توجه به طبقه بندی هایی که شده، ماهیت وظایف و آثار اعمال این موجودات تبیین می شود.

آن چه که لازم است، اضافه شود این است که در موقع خواندن و اندیشه کردن در این کتاب، آن ذهنیات بدوی و جاهلی و تصاویر کلیسایی و نقاشی ها را باید از مغز خارج کرد و با حقایقی که خدای آفریننده جهان بیان فرموده، اندیشه نویی آغاز کرد. و چه بهتر که دانشمندان علوم نیز این حقایق را اساس قرار دهند و نظرات و تئوری های علمی خود را بر این مبانی تنظیم کنند.

دانش امروز پی به عوامل جدیدی می برد که غیب بودن آن ها را قبول دارد، مانند: امواج صوتی، رادیویی، نوری، نیروی جاذبه و امثال آن. با این که این عوامل دیده

نمی شوند ولی همه مردم، آثار آن ها را احساس می کنند. نام گذاری امواج فوق الذکر به خاطر شباهت حرکت آن ها به موج صورت گرفته و دیگران را بر اساس شناخت قبلی از نیروهای دیگر، نیرو نامیده اند. ولی قدر مسلم این است که:

اولاً، این عوامل وجود دارند،

ثانیاً، این عوامل دیده نمی شوند و در غیب هستند،

ثالثاً، آثار فعالیت و جریان این عوامل در زندگی روزمره انسان ها و جهان هستی مشهود است. برخی از آن ها گفتار و تصویر ما را ثبت و ضبط می کنند و با سرعت غیرقابل تصویری آن را حرکت می دهند. برخی بدون کوچک ترین تخلفی از وظیفه خود میلیاردها میلیارد سال است که کرات آسمانی را حفظ و حرکت منظم آن ها را تنظیم می نمایند.

اگر این مفاهیم را با مطالب کتاب و شرحی که خداوند سبحان راجع به این عوامل در قرآن کریم بیان فرموده، مقایسه کنیم، چه قدر ساده می توان ذهنیت فرشتگان تصویرها و دختران بالدار نقاشان یا مجسمه های شیطان را از ذهن زدود و جای آن را با چنین حقایقی پر کرد. (رجوع شود به فصل ۵، وظیفه ملائکه در حفظ انسان و اعمال و گفتار او و هم چنین فصل ۱، در مورد ماهیت و وظایف ملائکه).

چرا این عوامل را نمی بینیم؟

انسان ذات اشیاء را نمی بیند بلکه اگر نور به یک شیء برخورد کند، فقط تصویر آن از طریق چشم به مغز منتقل می شود. اگر شدت نور بیشتر یا کمتر از توانایی چشم باشد چیزی دیده نمی شود، یا در حالی که فرکانس رادیویی با سرعت سرسام آور معادل  $300/000/000$  کیلومتر در ثانیه پخش می شود، گوش انسان بیشتر از فرکانس  $60$  تا  $4000$  را نمی شنود. پس در حالتی این نیروها و عوامل می توانند، برای چشم و گوش ما قابل درک باشند که آن ها را محدود سازیم و به حد و فرکانس ابزار ادراکات خودمان برسانیم و یا ابزار ادراکات خودمان را آن قدر قدرت بخشیم که به حد و فرکانس آن ها برسند.

دلیل این که ما این عوامل اداره کننده امور جهان آفرینش و حیات انسان را نمی بینیم، همین محدودیت است. اگر روزی این محدودیت از بین برود و یا انسان از بدن خود و محدودیت های این جسم مادی خارج شود، بسیاری از نادیدنی ها برای او قابل رؤیت خواهد بود.



## آثار عمل ملائکه

اگر از کلمه «فرشته» استفاده نکنیم و به جای آن از کلمه «ملک و ملائک» استفاده کنیم، بهتری می‌توانیم مفهوم قدرت و سلطنت و حکومتی را که در آن وجود دارد، حس کنیم.

قرآن کریم، عواملی را که جهان را می‌گردانند، ملائکه می‌نامد. قرآن ملائکه را واسطه‌های تدبیر و رسولانی می‌نامد که قدرت اقدام و سرعت حرکت آن‌ها برای ما قابل تصور نیست.

ما اصرار نداریم از کلمات نیرو و امواج و غیره که تعریف پیش ساخته‌ای برای ما دارند استفاده کنیم، بلکه می‌خواهیم مفاهیم این عوامل و اسباب را در ذهن خواننده به وجود آوریم.

آن چه درباره «جن» و «شیطان» باید اضافه کرد، این است که در مقابل عواملی مانند ملائکه که حرکت و کار آن‌ها در خدمت انسان و سیرکمالی زندگی و سعادت اوست، عواملی مخالف وجود دارد که ماهیت و ذات جداگانه‌ای دارند و از مواد دیگری به وجود آمده‌اند. این عوامل در خلاف جهت منافع انسان عمل می‌کنند، لکن دخالتی در اداره جهان یا قدرتی در برهم زدن نظام آن ندارند، باید ذهنیت خودمان را در مورد آن‌ها نیز تغییر دهیم و براساس محتوای کتاب حاضر شناخت جدیدی از آن‌ها به دست آوریم.

و من الله التوفیق

سید مهدی حبیبی امین

بهار ۱۳۷۳

...

## معارف قرآن در شناخت ملائکه

### ماهیت و وظایف ملائکه

### ذات ملائکه، نوع تکالیف و وظایف آن‌ها





«لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ!» (۶ / تحریم)

ملائکه خلقی از مخلوقات خدایند، دارای ذواتی طاهره و نوریه، که اراده نمی کنند، مگر آن چه خدا اراده کرده باشد و انجام نمی دهند مگر آن چه او مأمورشان کرده باشد، هم چنان که فرمود: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ. لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (۲۶ و ۲۷ / انبیاء)

و به همین جهت در عالم فرشتگان جزا و پاداشی نیست، نه ثوابی و نه عقابی و در حقیقت ملائکه مکلف به تکالیف تکوینی اند. تکالیف تکوینی ملائکه به خاطر اختلافی که در درجات آنان هست، مختلف است:

«وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ هِيَچ یک از ما نیست مگر آن که مقامی معلوم دارد.» (۱۶۴ / صفات)

«وَمَا تَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ مَا خَلْفَنَا مَا نازل نمی شویم مگر به امر پروردگار تو، که پشت و روی هستی ما از اوست!» (۶۴ / مریم)

جمله «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ خدای را در آن چه فرمانشان می دهد، نافرمانی نمی کنند» (۶/تحریم) ناظر به این است که این فرشتگان ملتزم به تکلیف خویشند. و جمله «يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (۵۰/نحل) ناظر به این است که عمل را طبق دستور انجام می دهند.

ملائکه محض اطاعتند و در آن ها معصیت نیست. ملائکه نه در دنیا عصیان دارند، نه در آخرت.

تکلیف ملائکه از سنخ تکلیف معهود در مجتمع بشری ما نیست. در جامعه بشری

اگر مکلف، موجودی دارای اختیار باشد و به اختیار خود اراده تکلیف کننده را انجام بدهد، مستحق پاداش می شود و اگر ندهد سزاوار عقاب می گردد، یعنی هم فرض اطاعت هست و هم فرض معصیت. اما در بین ملائکه که زندگی شان اجتماعی نیست و اعتبار در آن راه ندارد، تا فرض اطاعت و معصیت هر دو در آن راه داشته باشد، تکالیف هم معنای دیگری دارد. (۱)

### وجود غیر جسمانی ملائکه

«جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعًا...!» (۱ / فاطر)

ملائکه موجوداتی هستند که در وجودشان منزله از ماده جسمانی اند، چون ماده جسمانی در معرض زوال و فساد و تغییر است و نیز کمال در ماده تدریجی است، و از مبدأ سیر و حرکت می کند، تا به تدریج به غایت کمال برسد. و ای بسا در بین سیر و حرکت به موانع و آفاتی برخورد و قبل از رسیدن به حد کمالش از بین برود و ملائکه این طور نیستند.

از این بیان روشن می شود، این که در روایات سخن از صورت و شکل و هیئت های جسمانی ملائکه رفته، از باب تمثیل است و خواسته اند بفرمایند: فلان فرشته طوری است که اگر اوصافش با طرحی نشان داده شده، به این شکل درمی آید و به همین جهت انبیاء و امامانی که فرشتگانی دیده اند، برای آنان به آن صورت که نقل کرده اند، مجسم شده اند، و گرنه ملائکه به صورت و شکل در نمی آیند.

آری فرق است بین تمثیل و شکل گیری: تمثیل ملک به صورت انسان، معنایش این است که ملک در ظرف ادراک آن کسی که وی را می بیند، به صورت انسان درمی آید، در حالی که بیرون از ظرف ادراک او واقعیت و خارجیت دیگری دارد، و آن عبارت است از صورتی ملکی.

به خلاف تشکل و تصور، که اگر ملک به صورت انسان متصور و به شکل او متشکل شود، انسانی واقعی می شود، هم در ظرف ادراک بیننده، و هم در خارج آن ظرف و چنین ملکی هم در ذهن ملک است، و هم در خارج، و این ممکن نیست.

خدای سبحان این معنا را که برای تمثیل کردیم، تصدیق دارد و در داستان مسیح و مریم می فرماید: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا مَا رَأَتْهُ فَخَبِرَتْ بِهِ وَوَحَا بِرُوحِهَا وَخَالَتْ بِهِ إِلَىٰ رَبِّهَا فَهُوَ الْعَلِيمُ الْعَدِيمُ» (مریم / ۱۷)

و اما این که در سر زبان ها افتاده که می گویند: (ملک جسمی است لطیف، که به

هر شکل درمی آید جز به شکل سگ و خوک، و جن جسمی است لطیف، جز این که جن به هر شکلی درمی آید حتی شکل سگ و خوک،) مطلبی است که هیچ دلیلی بر آن نیست، نه از عقل و نه از نقل. (۱)

### شکل حقیقی ملائکه و زمان ظهور آن ها

«لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ. مَا نُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ!» (۷ و ۸ / حجر)

کفار به رسول خدا گفتند: چرا ملائکه را برای ما نمی آوری؟ اگر راست می گوئی و اگر پیغمبری، ملائکه را بیاور تا بر صدق دعوت شهادت دهند. آیه فوق جواب از اقتراح و درخواست ایشان است و حاصل جواب این است که سنت الهی بر این جریان یافته که ملائکه را از چشم بشر بیوشاند، و در پشت پرده غیب نهان دارد، و با چنین سنتی اگر به خاطر پیشنهاد و اقتراح ایشان ملائکه را نازل کند، قهر آ آیتی و معجزه ای آسمانی خواهد بود، و از آثار و خواص معجزه این است که اگر به خاطر پیشنهاد مردمی صورت گرفته باشد و آن مردم پس از دیدن معجزه پیشنهادی خود باز ایمان نیاورند، دچار هلاک و انقراض شوند و چون این کفار کفرشان از روی عناد است، قهر آ ایمان نخواهند آورد و در نتیجه هلاک خواهند شد.

اگر خداوند ملائکه را در چنین زمینه ای که خود آنان معجزه می خواهند که حق را روشن و باطل را محو سازد، نازل فرماید، نازل می کند، اما کاری که ملائکه به منظور احقاق حق و ابطال باطل در چنین حال انجام دهند، همین است که ایشان را هلاک کنند، و نسلشان را براندازند.

و اما عالم ملائکه، و ظرف وجود ایشان، عالم حق محض است، که هیچ چیزش با هیچ باطلی مشوب نیست، هم چنان که قرآن کریم فرموده: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»، (۶ / تحریم) «يَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ. لَا يَسْتَبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ». (۲۶ و ۲۷ / انبیاء)

پس مقتضای این آیات و آیات دیگری که در این معنا هست، این است که ملائکه فی نفسهم مخلوقات شریف و موجودات طاهر و نورانی و منزهی هستند که هیچ نقصی در آنان وجود نداشته و دچار شری و شقاوتی نمی شوند، پس در ظرف وجود آنان امکان فساد و معصیت و تقصیر نیست، خلاصه این نظامی که در عالم مادی ما هست، در عالم آنان نیست.

آدمی مادام که در عالم ماده است و در ورطه های شهوات و هواها چون اهل کفر

و فسوق غوطه می خورد، هیچ راهی به این ظرف و این عالم ندارد، تنها وقتی می تواند بدان راه یابد که عالم مادیش تباه گردد و به عالم حق قدم نهد، و خلاصه پرده مادیت شان کنار رود، آن وقت است که عالم ملائکه را می بینند، «لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَ كَذِبِئِكُمْ الْيَوْمَ حَدِيدًا!» (۲۲ / ق) و این عالم همان عالمی است که نسبت به این عالم بشری، آخرت نامیده می شود.

ظهور عالم ملائکه برای مردمی که غرق در ماده هستند، موقوف بر این است که ظرف وجودشان مبدل گردد، یعنی از دنیا به آخرت منتقل شوند، یعنی بمیرند. اگر در همین دنیا این انتقال برای کسی صورت بندد، ملائکه نیز برای او ظاهر می شوند، هم چنان که برگزیدگان از بندگان خدا و اولیای او که از پلیدی گناهان پاک و همواره ملازم ساحت قرب خدایند، در همین دنیا عالم غیب را می بینند، با این که خود در عالم شهادتند، مانند انبیاء! (۱)

### مفهوم تمثیل جسمانی ملائکه

«فَارْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا!» (۱۷ / مریم)

روحي که به سوی مریم فرستاده شده بود، به صورت بشر ممتل شد، و معنای تمثیل و تجسم به صورت بشر این است که در حواس بینایی مریم به این صورت محسوس شود، و گرنه در واقع باز همان روح است نه بشر و چون از جنس بشر و جن نبود، بلکه از جنس ملک و نوع سوم مخلوقات ذوی العقول بود، که خدا او را در کتابش وصف نموده، و ملک نامیده، و آن فردی را که مأمور وحی است «جبرئیل» نامیده:

«قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ!» (۹۷ / بقره)

کسی که با جبرئیل دشمن است که چرا قرآن را بر تو نازل کرد، بیهوده دشمن است چون اگر او کرد به اذن خدا کرد.

جای دیگر او را «روح» خوانده:

«قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِكُورٍ مَخْفُوفٍ» (۱۰۲ / نحل)

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ، عَلَى قَلْبِكَ رُوحَ الْأَمِينِ» (۱۹۳ و ۱۹۴ / شعراء)

و نیز او را «رسول» خوانده:

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ - به درستی که آن گفتار رسولی بزرگوار است!» (۴۰/حاقه)

لذا از همه این ها می توان فهمید که آن روحی که برای مریم به صورت بشری مجسم شد، همان جبرئیل بوده است، و اگر در آیه مورد بحث «روح» را به خدا نسبت داده و فرمود: «روحمان» به منزله تشریف و احترام بوده است.

در روایات کلمه تمثیل بسیار به چشم می خورد، ولی در قرآن کریم جز در داستان مریم و در سوره مریم در آیه «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» نیامده، و آیات بعدی که در آن جبرئیل خود را برای مردم معرفی می کند، بهترین شاهد است، بر این که وی در همان حال هم که به صورت بشر مجسم شده بود، باز فرشته بوده نه این که بشر شده باشد، بلکه فرشته ای بود به صورت بشر، و مریم او را به صورت بشر دید.

بنابراین معنای تمثیل جبرئیل برای مریم به صورت بشر این است که در حاسه و ادراک مریم به آن صورت محسوس شد، نه این که واقعاً هم به آن صورت درآمده باشد، بلکه در خارج از ادراک وی صورتی غیر صورت بشر داشت.

پس از آن چه گذشت، روشن گردید که تمثیل عبارت است از ظهور چیزی برای انسان به صورتی که انسان با آن الفت دارد، و با غرضش از ظهور می سازد، مانند ظهور جبرئیل برای مریم به صورت بشری تمام عیار، چون مألوف و معهود آدمی از رسالت، همین است که شخص رسول، رسالت خود را گرفته و نزد مرسل الیه بیاورد و آن چه را که گرفته از طریق تکلم و تخاطب ادا کند. (۱)

### هدف وجودی ملائکه

«وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا... فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا...!» (۱/نازعات)

از مطلق بودن آیه «جَاعِلِ الْمَلَكِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مِّثْنَىٰ وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ» (۱/فاطر) فهمیده می شود که ملائکه خلق شده اند، برای همین که واسطه باشند میان خدا و خلق، و برای انفاذ امر او فرستاده شوند. همان امری که در آیه «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ. لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ لَاتَّاعِمُونَ» (۲۷/انبیاء) و آیه «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (۵۰/نحل) از آن سخن گفته است. بال قرار دادن برای ملائکه اشاره به همین واسطه بودن است.

پس ملائکه جز واسطه بودن بین خدای تعالی و بین خلق او و انفاذ دستورات او



در بین خلق، پستی و کاری ندارند. و این بر سیل تصادف و اتفاق نیست که مثلا خدای تعالی گاهی اوامر خود را به دست ایشان جاری سازد، و گاهی مثل همان امر را بدون واسطه ملائکه خودش انجام دهد، خیر، تصادف نیست، چون در سنت خدای تعالی نه اختلافی هست و نه تخلفی، هم چنان که فرمود: «إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ!» (۵۶ / هود) و «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» نه هرگز برای سنت خدا تبدیلی می یابی و نه تحویلی! (۴۳ / فاطر) (۱)

### موضع و موقعیت ملائکه در عالم خلقت

«وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ!» (۱۶۴ تا ۱۶۶ / صافات)

این آیات سه گانه موقع ملائکه و موقعیت آنان در عالم خلقت را توصیف می کنند، و عملی که مناسب خلقت آنان است بیان می نمایند، و آن عمل عبارت است از حاضر بودن به خدمت، و در صف ایستادن برای گرفتن اوامر خدای تعالی، و نیز منزه داشتن ساحت کبریائی خدا از شریک و از هر چیزی که لایق به کمال ذات او نیست، ندایی که عقل و وهم بدان دست نمی یابند.

این که فرمود: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ» معنایش این است که هریک از ما مقامی معین و پستی مشخص داریم، که ما را بدان گمارده اند. چون با گمارده شدن دیگر استقلال معنی ندارد و شخص گمارده شده نمی تواند از خط مشیی که برایش تعیین کرده اند تجاوز کند، ملائکه نیز مجبول بر این هستند که خدا را در آن چه امر می کند، اطاعت نموده و او را پرستند.

این که فرمود: «وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ» (۱۶۵ / صافات) معنایش این است که ما فرشتگان همواره نزد خدا در صف ایستاده منتظر اوامر او هستیم، تا اوامری که در تدبیر عالم صادر می کند، بر طبق خواسته اش اجرا کنیم، هم چنان که از آیه: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (۶ / تحریم) نیز این معنا استفاده می شود.

این که فرمود: «وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ» (۱۶۶ / صافات) معنایش این است که ما خدای را از آن چه لایق ساحت کبریائی او نیست، تنزیه می کنیم، هم چنان که در جای دیگر باز فرموده: «يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ» فرشتگان شب و روز خدای را تسبیح می گویند و خسته نمی شوند. (۲۰ / انبیاء)

### وظایف ملائکه در خدمت انسان

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا، فَاذًا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ!» (۲۸ و ۲۹ / حجر)

ملائکه برای فوز و فلاح انسان کار می کنند: یک طایفه از ایشان مأمور حیات بخشی و طایفه دیگر مأمور مرگ و طایفه سوم دست در کار رزق، و طایفه چهارم مشغول رساندن وحی اند. طایفه ای معقباتند، طایفه ای حفظه، طایفه ای نویسنده و هم چنین مابقی ملائکه هر کدام مشغول یکی از کارهای بشرند. و این معنی از آیات متفرقه قرآنی هر کدامش از یک گوشه قرآن به چشم می خورد، پس ملائکه اسبابی الهی و اعوانی برای انسانند، که او را در راه رساندنش به سعادت و کمال یاری می کنند.

ملائکه بر حسب غرضی که در خلقشان بوده، خاضع برای انسانند آن هم بر حسب غرضی که در خلقت انسان بوده، و ملائکه مسخر برای بشر و در راه سعادت زندگی او هستند. (۲)

### ملازمه وظایف ملائکه با ماهیت آن ها

«عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ!» (۶/ تحریم)

منظور از غلاظ و شداد این است که ملائکه نامبرده، ملازم آن مأموریتی هستند که خدای تعالی به آنان داده و غیر از خدا و اوامرش هیچ عامل دیگری از قبیل (رقت، ترحم و امثال آن)، در آنان اثر نمی گذارد و خدا را با مخالفت و یا رد عصیان نمی کنند و هر چه را مأمور باشند مو به مو اجرا می کنند، بدون این که چیزی از خود آنان فوت شود و یا به خاطر ضعف و خستگی از مأموریت کم کنند. (۳)

### سه وظیفه اصلی ملائکه

۱- المیزان ، ج: ۳۳ ص: ۲۸۳

۲- المیزان ، ج: ۲۳ ص: ۲۳۲

۳- المیزان ، ج: ۳۸ ص: ۳۱۷

«وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا. وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا. وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا. فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا. فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا»

(۱ تا ۵ / نازعات)

به طوری که از آیات قرآن کریم استفاده می شود، فرشتگان در صدور موجودات از ناحیه خدای تعالی، و برگشتن آن ها به سوی او، واسطه هستند بین خدا و خلق، به این معنا که اسبابی هستند برای حدوث حوادث، اسبابی مافوق اسباب مادی و جاری در عالم ماده. البته کاربرد اسباب مادی تا وقتی است که مرگ نرسیده و موجود به نشئه دیگر منتقل نشده است، چون بعد از مرگ و انتقال، دیگر اسباب مادی سببیتی ندارند.

۱ وساطت ملائکه در مسأله عود: یعنی حال ظهور نشانه های مرگ، قبض روح، اجرای سؤال، ثواب و عذاب قبر و سپس میراندن تمام انسان ها در نفخه صور و زنده کردن آنان در نفخه دوم، و محشور کردن آنان و دادن نامه اعمال و وضع میزان ها و رسیدگی به حساب و سوق به سوی بهشت و دوزخ.

۲ وساطت ملائکه در مرحله تشریح دین: یعنی نازل شدن، و آوردن وحی، و دفع شیطان ها از مداخله در آن و تسدید و یاری دادن به رسول خدا (ص) و نیز تأیید مؤمنین و پاک کردن آنان از راه استغفار و طلب مغفرت کردن از خدا برای آنان.

۳ وساطت ملائکه در تدبیر امور این عالم: با این که هر امری برای خود سببی مادی دارد، همین آیات اول سوره فوق الذکر که به طور مطلق ملائکه را «نازعات» و «ناشطات» و «سابحات» و «سابقات» و «مدبرات» خوانده است، دلیل بر این واسطه بودن ملائکه است. (۱)

### واسطه بودن ملائکه بین خدا و عالم مشهود

«جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعًا». (۱ / فاطر)

کلمه «مَلَائِكَة» جمع مَلَك است، که موجوداتی هستند مخلوق خدا، و واسطه هایی بین او و بین عالم مشهود، و همه آنان را موکل بر امور عالم تکوین و تشریح کرده، بندگان محترمی هستند که هرگز امر خدا را در هر صورتی که به ایشان بدهد نافرمانی نمی کنند، به هر چه مأمور شوند، انجام می دهند.

بنابراین جمله «جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا»، اشعار، بلکه دلالت دارد بر این که

تمامی ملائکه رسولان و واسطه‌هایی بین خدا و خلق اویند، تا اوامر تکوینی و تشریحی او را انجام دهند.

قرآن کلمه «رُسُل» را بر غیر واسطه انبیاء یعنی ملائکه ای که واسطه وحی نبودند، نیز اطلاق کرده و از آن جمله فرموده: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا تَا آن که مرگ یکی از شما برسد، در آن موقع فرستادگان ما او را می‌گیرند!» (۶۱ / انعام) (۱)

### مفهوم پر و بال یا نیروی حرکت ملائکه

«جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعًا!» (۱ / فاطر)

کلمه «أَجْنِحَةٍ» جمع جناح است که در طیور به منزله دست از انسان است و مرغان به وسیله آن پرواز می‌کنند و به فضا می‌روند و برمی‌گردند و از جایی به جایی دیگر نقل مکان می‌دهند.

وجود فرشتگان نیز مجهز به چیزی است که می‌توانند، با آن کاری را بکنند که مرغان آن کار را با بال خود انجام می‌دهند، یعنی ملائکه هم مجهز به جهازی هستند که با آن از آسمان به زمین و از زمین به آسمان می‌روند، و از هر جایی به هر جایی که مأمور باشد، می‌روند. قرآن نام آن جهاز را جناح (بال) گذاشته، و این نام گذاری مستلزم آن نیست که بگوییم ملائکه دو بال نظیر بال مرغان دارند، که پوشیده از پر است. بله، این مقدار از لفظ جناح می‌فهمیم که نتیجه‌ای را که مرغان از بال‌های خود می‌گیرند، ملائکه آن نتیجه را دارند، و اما این که چه طور آن را دارند، از لفظ جناح نمی‌توان به دست آورد.

جمله «أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعًا» صفت ملائکه است و کلمه «مَّثْنَىٰ» و کلمه «ثُلَاثَ» و کلمه «رُبَاعًا» هر سه الفاظی هستند که بر تکرار عدد دلالت دارند، یعنی کلمه «مَّثْنَىٰ» به معنی دو تا دو تاست، و کلمه «ثُلَاثَ» به معنای سه تا سه تا، و کلمه «رُبَاعًا» به معنای چهار تا چهار تا است. کانه فرموده خداوند بعضی از فرشتگان را دو بال داده و بعضی را سه بال، و بعضی را چهار بال، و جمله «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ» هر آن چه بخواهد زیاد می‌کند، بر حسب سیاق خالی از اشاره به این نکته نیست، که بعضی از ملائکه بیش از چهار بال هم دارند. (۲)

### طبقه بندی ملائکه مشخصات و اسامی

۱- المیزان، ج: ۳۳، ص: ۱۱

۲- المیزان، ج: ۳۳، ص: ۱۱

«جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعًا!» (۱ / فاطر)

در قرآن کریم مکرر کلمه ملائکه ذکر شده و نام هیچ یک از آنان را نبرده مگر «جبرئیل» و «میکائیل». بقیه ملائکه را با ذکر اوصافشان یاد کرده مانند: «مَلِكُ الْمَوْتِ»، «كِرَامُ الْكَاتِبِينَ»، «سَفَرَةُ كِرَامٍ بَرَزَةٍ»، «رَقِيبٌ» و «عَتِيدٌ» و غیر این ها.

از صفات و اعمال ملائکه که خدای سبحان در کلامش و به دنبال کلام خدا احادیث ذکر کرده اند، یکی این است که ملائکه موجوداتی هستند شریف و مکرم، که بین خدای تعالی و این عالم محسوس واسطه هایی هستند، به طوری که هیچ حادثه ای از حوادث و هیچ واقعه ای مهم و یا غیرمهم نیست، مگر آن که ملائکه در آن دخالتی دارند، و یک یا چند فرشته موکل و مأمور آند. اگر آن حادثه فقط یک جنبه داشته باشد یک فرشته، و اگر چند جنبه داشته باشد چند ملک موکل بر آند. و دخالتی که دارند تنها و تنها این است که امر الهی را در مجرایش به جریان اندازند، و آن را در مسیرش قرار دهند، هم چنان که قرآن در این باره فرموده: «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ!» (۲۷ / انبیاء)

دوم صفتی که از ملائکه در قرآن و حدیث آمده این است که در بین ملائکه نافرمانی و عصیان نیست، معلوم می شود، ملائکه نفسیت مستقل ندارند و دارای اراده ای مستقل نیستند، که بتوانند غیر آن چه که خدا اراده کرده، اراده کنند، پس ملائکه در هیچ کاری استقلال ندارند، و هیچ دستوری را که خدا به ایشان تحمیل کند تحریف نمی کنند، و کم و زیادش نمی سازند، هم چنان که فرموده: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» خدا را در آن چه امرشان کند، نافرمانی نمی کنند. (۶ / تحریم)

صفت سوم این که ملائکه با همه کثرتی که دارند، دارای مراتب مختلفی از نظر بلندی و پائینی دارند، بعضی مافوق بعضی دیگر، جمعی نسبت بمادون خود آمرند، و آن دیگران مأمور و مطیع آنان، و آن که آمر است به امر خدا امر می کند، و حامل امر خدا به سوی مأمورین است و مأمورین هم به دستور خدا مطیع آمرند، در نتیجه ملائکه به هیچ وجه از ناحیه خود اختیاری ندارند، هم چنان که قرآن کریم فرموده: «وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ» هیچ یک از ما نیست، مگر آن که مقامی معلوم دارد. (۱۶۴ / صافات) و نیز فرموده: «مُطَاعٌ تَمَّ أَمِينٌ مطاعی است که در آن جا امین هم هست.» (۲۱ / تکویر) و نیز فرموده: «قَالُوا مَآذَا قَالِ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ پُرسیدند پروردگارتان چه گفت؟ گفتند: حق گفت!» (۲۳ / سبأ)

صفت چهارم این که ملائکه از آن جا که هر چه می کنند به امر خدا می کنند، هرگز

شکست نمی خورند، به شهادت این که فرمود: « وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ خِدا هرگز چنین نبوده که چیزی در آسمان ها و زمین او را عاجز کند! » (۴۴ / فاطر) و از سوی دیگر فرموده: « وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ خِدا بر امر خود مسلط است. » (۲۱ / یوسف) و نیز فرموده: « إِنَّ اللَّهَ بِالْعَمَلِ خِدا کار خود به انجام خواهد رسانید! » (۳ / طلاق) (۱)

### محل سکونت ملائکه و نحوه حرکت آن ها

« ... وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَ حِفْظًا...! » (۱۲ / فصلت)

آسمان ها راه هایی هستند برای سلوک امر از ناحیه خدای صاحب عرش، و یا آمد و شد ملائکه ای که حامل امر اویند. هم چنان که آیه: « تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ملائکه و روح در آسمان ها به اذن پروردگارشان هر امری را نازل می کنند! » (۴/قدر) و آیه « فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ در آن هر امر مقتضی تفصیل داده می شود! » (۴/دخان) نیز تصریح دارند، به این که امر خدای را ملائکه از آسمان به زمین می آورند.

مراد از اوامر الهی ای که در زمین اجرا می شود، عبارتست از خلقت و پدید آوردن حوادث، که آن حوادث را ملائکه از ناحیه خدای صاحب عرش حمل نموده و در نازل کردنش طرق آسمان را طی می کنند، تا از یک یک آسمان ها عبور داده، و به زمین برسانند.

و به طوری که از آیه شریفه «حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ! » (۲۳ / سبأ) استفاده می شود: امر خدای تعالی را ملائکه هر آسمان حمل می کنند و به ملائکه آسمان پائین تر تحویل می دهند. و نیز به طوری که آیه شریفه « وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ چه بسیار فرشتگان که در آسمان هاینده، » (۲۶ / نجم) و آیه شریفه: « لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ وَ يُقَسِّدُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ سخن ملائکه آسمان ها به گوش آنان نمی رسد و اگر بخواهند گوش دهند، از هر طرف تیرباران می شوند، » (۸ / صافات) استفاده می شود، آسمان ها مسکن ملائکه اند.

در نتیجه امر خدا یک نسبت به تک تک آسمان ها دارد، به اعتبار ملائکه ای که در آن ساکنند و نسبتی هم به فرقه فرقه های ملائکه دارد، به اعتبار این که حامل آن امرند، و خداوند امر را به آنان تحمیل کرده، یعنی به ایشان وحی فرموده است.

در نتیجه از آن چه گفته شد، معلوم گردید که معنای آیه «... وَ أَوْحَىٰ

فی کُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا» (۱۲ / فصلت) این شد که خدای سبحان در هر آسمانی، امر آن آسمان را که منسوب و متعلق به خود آن آسمان است، به اهل آسمان یعنی ملائکه ساکن در آن وحی می کند. (۱)

### سرعت حرکت و سرعت عمل ملائکه

«...وَالسَّابِحَاتِ سَبِّحًا، فَالسَّابِقَاتِ سَبِّقًا، فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا!» (۱ تا ۵ / نازعات)

از ترتیب آیات فوق می فهمیم که تدبیر فرع بر سبق است و سبق فرع بر سیح است و این به ما می فهماند، سنخیتی در معانی منظور نظر آیات سه گانه است، پس مدلول سه آیه این است که ملائکه تدبیر امر می کنند، اما بعد از آن که به سوی آن سبقت بسته باشند، و به سوی آن سبقت می جویند، اما بعد از آن که هنگام نزول به سوی آن سرعت می گیرند، پس نتیجه می گیریم مراد از «سَابِحَاتِ» و «سَابِقَاتِ» و «مُدَبِّرَاتِ» همان ملائکه است، به اعتبار نزولشان به سوی تدبیر که مأمور بدان شده اند.

ملائکه با همه اشیاء سروکار دارند، با این که هر چیزی در احاطه اسباب است، و اسباب درباره وجود او و عدمش، بقایش و زوالش و در مختلف احوالش با یکدیگر نزاع دارند، پس آن چه خدای تعالی درباره آن موجود حکم کرده، و آن قضایی که او درباره آن موجود رانده و حتمی کرده، همان قضایی است که فرشته مأمور به تدبیر آن موجود به سوی آن می شتابد و به مسئولیتی که به عهده اش واگذار شده می پردازد، و در پرداختن به آن از دیگران سبقت می گیرد و سببیت سببی را که مطابق آن قضاء الهی است، تمام نموده، و در نتیجه آن چه خدا اراده کرده، واقع می شود.

وقتی منظور از آیات سه گانه اشاره به سرعت گرفتن ملائکه بود، در نازل شدن برای انجام آن چه بدان مأمور شده اند، و سبقت گرفتن به آن، و تدبیر امر آن به ناچار باید دو جمله دیگر یعنی «وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا وَ النَّاشِطَاتِ...» را هم حمل کنیم بر انتزاع و خروجشان از موقف خطاب به موقف انجام مأموریت. پس نزاع ملائکه به طور غرق عبارتست از این که شروع به نزول به طرف هدف کنند، آن هم نزول به شدت و جدیت، و نشط ملائکه عبارت است از خروجشان از موقفی که دارند به طرف آن هدف، هم چنان که سبح آنان عبارت است از شتافتن و سرعت گرفتن بعد از خروج، و به دنبال آن سبقت گرفته امر آن موجود را به اذن خدا تدبیر می کنند. (۲)

### نقش ملائکه در تدبیر امور عالم

۱- المیزان ، ج: ۳۴ ص: ۲۶۹

۲- المیزان ، ج: ۴۰ ص: ۱۶

«...وَالسَّابِحَاتِ سَبِّحَا، فَالسَّابِقَاتِ سَبِّحَا، فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا!» (۱ تا ۵ / نازعات)

آیات پنج گانه سوگند به پستی است که ملائکه دارند و وضعی که در هنگام انجام مأموریت به خود می گیرند. از آن لحظه ای که شروع به نزول نموده، تا آخرین وضعی که در تدبیر امری از امور عالم ماده به خود می گیرند. و در این آیات اشاره است به نظامی که تدبیر ملکوتی در هنگام حدوث حوادث دارد.

آن چه در این آیات بدان سوگند یادشده، با صفاتی که ملائکه در امتثالشان نسبت به اوامر صادره از ساحت مقدس الهی و مربوط به تدبیر امور عالم ماده به ایشان دارند، و سپس قیامشان به تدبیر امور به اذن خدای تعالی قابل انطباق است.

آیات نامبرده از نظر سیاق شدیداً شبیه به آیات آغاز سوره صافات است، و نیز شباهت بسیار دارد به آیات اول سوره مرسلات، که ملائکه را در امتثال اوامر الهی توصیف می کند. چیزی که هست آن آیات تنها ملائکه وحی را توصیف می کرد، و آیات ابتدای این سوره، مطلق ملائکه را در تدبیر امور عالم توصیف می نماید.

از این که بگذریم در بین این آیات پنج گانه، آن صفتی که در انطباقش با ملائکه روشن تر از دیگران است، صفت « فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا » است که در آن مسأله تدبیر بدون قید و به طور مطلق آمده است، پس مراد از آن تدبیر همه عالم است. و از سوی دیگر مطلق تدبیر هم کار مطلق ملائکه است، پس قهراً مراد از مدبرات مطلق ملائکه خواهد بود. (۱)

### نقش ملائکه در حوادث

«... فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا !» (۱ تا ۵ / نازعات)

خدای تعالی ملائکه را واسطه بین خدا و حوادث دانسته، و به عبارت دیگر ملائکه را اسبابی معرفی کرده که حوادث مستند به آن است. این موضوع منافات با این معنا ندارد که حوادث مستند به اسباب قریب و مادی نیز باشد. برای این که این دو استناد و این دو جور سببیت در طول همند، نه در عرض هم. بدین معنا که سبب قریب، علت پیدایش حادثه است و سبب بعید، علت پیدایش سبب قریب است.

هم چنان که منافات ندارد که در عین این که حوادث را به آنان مستند می کنیم به خدای تعالی هم مستند بسازیم و بگوئیم تنها سبب در عالم خدای تعالی است، و چون



تنها رب عالم اوست، برای این که گفتیم سببیت طولی است نه عرضی، و استناد حوادث به ملائکه چیزی زاید بر استناد آن ها به اسباب طبیعی و قریبش ندارد، و خدای تعالی استناد حوادث به اسباب طبیعی و ظاهری اش را تصدیق کرده، همان طور که استناد آن به ملائکه را قبول دارد.

و هیچ یک از اسباب در قبال خدای تعالی استقلال ندارد، تا رابطه خدای تعالی با مسبب آن سبب قطع باشد، و باعث شود که نتوانیم آن مسبب را مسبب خدای تعالی بدانیم، همان طور که وثنیت (مشرکین) پنداشته و گفته اند: خدای تعالی تدبیر امور عالم را به ملائکه مقرب واگذار کرده، آری توحید قرآنی، استقلال از هر چیز را از هر جهت نفی کرده است. هیچ موجودی نه مالک خودش است، و نه مالک نفع و ضرر و مرگ و حیات و نشور خود.

بنابراین مثل موجودات در استنادش به اسباب مترتب یکی بر دیگری، از سبب قریب گرفته تا بعید، و در انتها استنادش به خدای سبحان تا حدودی و به وجهی بعید، مثل کتابت است، که انسان آن را با دست خود و با قلم انجام می دهد، و این یک عمل استنادی به قلم و استناد دیگری به دست، و استناد دیگری به انسان دارد که با دست و قلم کتابت را انجام داده، و هر چند سبب مستقل و فاعل حقیقی این عمل خود آدمی است، و لکن این باعث نمی شود که ما نتوانیم آن را به دست و قلم نیز استناد دهیم. (۱)

### وظیفه ملائکه در شب قدر

« تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ! » (۴ / قدر)

سوره قدر، نزول قرآن در شب قدر را بیان می کند، و آن شب را تعظیم نموده، از هزار ماه بالاتر می داند، چون در آن شب ملائکه و روح نازل می شوند.

در کلام خدای تعالی آیه ای که بیان کند، ليله نامبرده چه شبی بوده دیده نمی شود به جز آیه «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» (۱۸۵ / بقره) که می فرماید: قرآن یک پارچه در ماه رمضان نازل شده و با انضمام آن به آیه مورد بحث معلوم می شود، شب قدر یکی از شب های ماه رمضان است، و اما این که کدام یک از شب های آن است در قرآن چیزی که بر آن دلالت کند، نیامده است. در این مورد تنها از اخبار استفاده می شود.

در این سوره آن شبی را که قرآن نازل شده، شب قدر نامیده، و ظاهرا مراد از

قدر تقدیر و اندازه گیری است، پس شب قدر، شب اندازه گیری است و خدای تعالی در آن شب حوادث یک سال را یعنی از آن شب تا شب قدر سال آینده را تقدیر می کند، زندگی و مرگ و رزق و سعادت و شقاوت و چیزهایی دیگر از این قبیل را مقدر می سازد، «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ، أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ، رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ» در آن شب هر حادثه ای که باید واقع شود، خصوصیاتش مشخص و محدود می گردد، این امری است تخلف ناپذیر، امری است از ناحیه ما که این مائیم فرستنده رحمتی از ناحیه پروردگارت. (۴ تا ۶ / دخان)

و از این آیه استفاده می شود که شب قدر منحصر در شب نزول قرآن و آن سالی که قرآن در آن شبش نازل شد نیست، بلکه با تکرر سنوآت آن شب هم مکرر می شود، پس در هر ماه رمضان از هر سال قمری شب قدری هست، که در آن شب امور سال آینده تا شب قدر سال بعد اندازه گیری و مقدر می شود.

در سوره مورد بحث هم که فرموده: «شب قدر از هزار ماه بهتر است»، و نیز فرموده: «ملائکه در آن شب نازل می شوند»، مؤید این معناست.

در آیه «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» اگر مراد از امر آن امر الهی باشد که آیه «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۸۲ / یس) تفسیرش کرده، آیه چنین معنا می دهد: «ملائکه و روح در شب قدر به اذن پروردگارش نازل می شوند، در حالی که نزولشان را ابتداء می کنند و هر امر الهی را صادر می نمایند!» و اگر منظور از امر نامبرده هر امر کونی و حادثه ای باشد که باید واقع گردد، در این صورت آیه چنین معنا می دهد: «ملائکه و روح در آن شب به اذن پروردگارش نازل می شوند، برای خاطر تدبیر امری از امور عالم» (۱).

### مفهوم معارج ملائکه و مقامات آن ها

« مِنْ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ ! » (۳ / معارج)

مفسرین، معارج را به وسیله صعود یعنی نردبام معنا و به مقامات ملکوت که فرشتگان هنگام مراجعه به خدای سبحان به آن عروج می کنند، تفسیر کرده اند. جمله بعد هم که می فرماید: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ» معارج را به همین معنا تفسیر کرده، پس خدای سبحان معارجی از ملکوت و مقاماتی از پائین به بالا- دارد. که هر مقام بالاتر از مقام پائین تر خود شریف تر است. و ملائکه و روح هر یک بر حسب قربی که به خدا دارند، در آن مقامات بالا می روند، و این مقامات حقایقی ملکوتی هستند،

نه چون مقامات دنیا وهمی و اعتباری. (۱)

### مقامات و مأموریت های مختلف ملائکه

«وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا، فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا، فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا، فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا!» (۱ تا ۴ / ذاریات)

امر پروردگار صاحب عرش در خلقت و تدبیر امری است واحد، ولی وقتی این امر واحد را ملائکه ای حمل می کنند که پست های مختلف و مأموریت های گونه گون دارند، قهرا همان امر واحد برطبق اختلاف مقامات ایشان تقسیم و تکه تکه می شود، و همچنین این تقسیم ادامه دارد تا به دست فرشتگانی برسد که مأمور پدید آوردن حوادث جزئی عالمند، در آن جا دیگر بیشتر تکه تکه می شود و تکثیر می پذیرد.

جمله «فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا» سوگندی است به ملائکه ای که کارشان این است که به امر پروردگار عمل می کنند، و اوامر خدا را در بین خود به اختلاف مقام هایی که دارند، تقسیم می کنند. (۲)

### سلسله مراتب ملائکه در انجام وظایف

«وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا. وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا. وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا. فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا!» (۱ تا ۴ / نازعات)

بعضی از ملائکه مقام بلندتری دارند، و امر خدای تعالی را گرفته به پائین تر خود می رسانند، و در تدبیر بعضی امور پائین تر خود را مأمور می کنند، و این در حقیقت توسطی است که دارنده مقام بلندترین، بین خدا و بین پائین تر خود دارد. مثلاً توسطی که ملک الموت در مسأله قبض ارواح دارد، و پائین تر خود را مأمور به آن می کند. خدای تعالی از خود آنان حکایت کرده که گفته اند: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ هِيَچ يَكُ مِنْهُ مَن يَكُنْ مَكْرًا أَنْ كُنْ مَقَامًا مَعْلُومًا» (۱۶۴ / صفات) و نیز فرموده: «مُطَاعٍ ثُمَّ أَمِينٍ فَرْمَانِوَانِي أَسْتَأْمِنُ!» (۲۱ / تکویر) (۳)

### تقدم ملائکه از نظر وظایف و قرب الهی

۱- المیزان ، ج: ۳۹ ص: ۱۲۹

۲- المیزان ، ج: ۳۶ ص: ۲۶۳

۳- المیزان ، ج: ۴۰ ص: ۱۹

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ...!» (۴۵ تا ۴۷ / آل عمران)

برخی گفته اند: مراد از ملائکه «جبرئیل» است، که برای تعظیم به صورت جمع از او تعبیر شده است. نظیر آن در قصه زکریا علیه السلام هم هست، در ابتدا «ندا» را به ملائکه نسبت داده و می فرماید: «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ»، (۳۹ / آل عمران) سپس آن را به صورت مفرد تعبیر نموده و فرموده است: «قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ!» (۴۰ / آل عمران) و بسا گفته شود که با جبرئیل ملائکه دیگری هم همراه بوده و در ندا با او شرکت داشته اند.

و آن چه از تدبر در آیاتی که در شأن ملائکه وارد شده، به دست می آید، آن است که بین خود ملائکه از نظر قرب به حق، تقدم و تأخر وجود دارد، و ملک متأخر نسبت به اوامر متقدم تبعیت کامل دارد، به طوری که فعلش فعل متقدم و قولش عین قول او می باشد نظیر آن چه ما درباره خود مشاهده می کنیم، که افعال و قوا و اعضایمان بدون هیچ گونه تعددی عینا افعال خود ما می باشد چنان که در عین حال که می گوئیم: چشمانم دید و گوشهایم شنید، و با جوارحم به جا آوردم، و با دستانم نوشتم؛ می گوئیم: من دیدم، من شنیدم، من انجام دادم، و من نوشتم، چون فعل گوش یا چشم یا سایر اعضا به همان نحو که به اعضا نسبت داده می شود، به خود انسان نسبت داده خواهد شد، همچنان فعل متقدم متبوع از ملائکه، عینا فعل اتباع و پیروان او و قول او هم قول آنان است. چنان که در عین حال، فعل تمامی فعل پروردگار، و قول همه قول او جلّت عظمت می باشد.

خدای متعال در یک جا می فرماید: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا خِدَاسَتَ كَيْفَ كَانَتْ» (۴۲ / زمر) و در جای دیگر می فرماید: «قُلْ يَتَوَفَّكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ بِكُمُ الْفَرَاسَةَ مَرگَ كَمَا مَأْمُورٌ قَبْضَ رُوحِ شِمَاسَتَ، جَانِ شِمَا رَا خَوَافِدَ كَرَفَتَ!» (۱۱ / سجده) و در جای سوم فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا تَا هِنكَا مِي كَمَا مَرگَ يَكِي از شِمَا هَا آيِدَ، فَرَسْتَادِ كَانِ مَا قَبْضَ رُوحِشَ نَمَايِنِدَا!» (۶۱ / انعام)

ملاحظه می کنید که چگونه موضوع واحدی را که «قبض روح» باشد، در یک جا نسبت به خود داده و در جای دیگر نسبت به ملک الموت، و در جای سوم نسبت به اتباع ملک الموت داده است.

همچنین وحی را که به رسول اکرم صلی الله علیه و آله شده، در یک جا نسبت به

خود داده و می فرماید: «إِنَّا وَحِينَا إِلَيْكَ مَا بِهِ تَوْحِي فَرَسْتَادِيم» (۱۶۳ / نساء) و در جای دیگر به «روح الامین» و «جبرئیل» نسبت داده و می فرماید: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ، عَلَى قَلْبِكَ أَنْ قَرَأَ رَا رُوحِ الْأَمِينِ بِه قَلْبَت نَازِل كَرَد» (۱۹۳ و ۱۹۴ / شعراء) و همچنین «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيْلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ هِر كِه بِا جِبْرِيْلَ دَشْمَن اَسْت (بِه حَقِيْقَت بِا خِدا دَشْمَن اَسْت) زِيْرَا اُو بِه فِرْمَان خِدا قِرْآن رَا بِه قَلْب تُو نَازِل كَرَد» (۹۷ / بقره) و در جای سوم آن را به فرشتگان وحی نسبت داده و فرموده: «كَلَّا إِنَّهَا تَذَكِرَةٌ، فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ، فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ، مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ، بِأَيْدِي سَافِرَةٍ، كِرَامٍ بَرَرَةٍ نِه، آيَاتِ حَقِّ بَرَايِ پَنْد و تَذَكْر اَسْت، پَس هِر كِه خِواهِد پَنْد گِيْرَد، آيَاتِ اَلْهِي دَر صَفْحَاتِ مَكْرَمِي اَسْت كِه آن صَفْحَاتِ بَسِي بَلَنْد مَرْتَبِه و پَا كَنْد و بِه دَسْت سَفِيْرَانِ حَقِّ و فِرَشْتِگَانِ حَقِّ سِپَرْدِه شُدِه، و آنانِ مَلَائِكِه عَالِي رَتَبِه بِا حَسَن و كِرَامَتَنْد!» (۱۱ تا ۱۶ / عبس)

پس از بیانات بالا- روشن شد که بشارت جبرئیل علیه السلام در آن باره، عین بشارت ملائکه ای است که در تحت فرمان او هستند، که او از بزرگان ملائکه و از مقربین آنهاست، کما این که درباره اش فرمود: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ، مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ!» (۱۹ تا ۲۱ / تکویر) (۱)

### ملائکه حامل عرش الهی و احوال و اعمال آن ها

«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ...!» (۷ / مؤمن)

خدای سبحان در این آیه و در هیچ جا از کلام عزیزش معرفی نفرموده که این حاملان عرش چه کسانی هستند، آیا از ملائکه اند؟ یا کسانی دیگر؟ ولی عطف کردن جمله «وَمَنْ حَوْلَهُ» بر حاملان عرش، اشعار دارد بر این که حاملان عرش هم از ملائکه اند، چون در آیه «وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ الْمَلَأَكَةَ رَا مِي بِيْنِي كِه پِيْرَامُونِ عَرْشِ دَر طِوَأْفَنْد...» (۷۵ / زمر) تصریح دارد که طواف کنندگان پیرامون عرش از ملائکه اند، پس نتیجه می گیریم که حاملین عرش نیز از این طایفه اند.

معنای جمله فوق این می شود که: «آن ملائکه ای که حامل عرشند، عرشی که تمام اوامر و همه احکام الهی از آن جا صادر می شود، اوامر و احکامی که تدبیر امور عالم می کنند، و نیز آن ملائکه ای که پیرامون عرشند، یعنی مقربین از ملائکه می باشند و کارهای زیر را انجام می دهند:

۱ «يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ!» (۷ / مؤمن)

خدا را منزه می دارند، در حالی که این تنزیه شان همراه با ثنای پروردگارشان

است، پس ملائکه خدای تعالی را از هر چیز که لایق ساحت قدس او نیست و از آن جمله شریک داشتن در ملک، منزله می دارند، و بر فعل او و تدبیرش ثناخوانی می کنند.

۲ «وَيُؤْمِنُونَ بِهِ!» (۷ / مؤمن)

ایمان آوردن ملائکه به خدا با این که حامل عرش ملک و تدبیر خدایند و یا پیرامون آن طواف می کنند، تا او امر صادره را بگیرند و نیز او را از هر نقصی تنزیه نموده و بر افعالش ثنا می گویند به این معناست که ملائکه به وحدانیت خدا در ربوبیت و الوهیت ایمان دارند، پس ذکر عرش و نسبت دادن تنزیه و تحمید و ایمان به ملائکه خود ردی است بر مشرکین، که ملائکه مقرب خدا را شرکای خدا در ربوبیت و الوهیت می پنداشتند و آن ها را به جای خدا ارباب خود گرفته و می پرستیدند.

۳ «وَيَسْتَعْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا!» (۷ / مؤمن)

یعنی از خدای سبحان می خواهند تا هر کس را ایمان آورده، بیامرزد:

«رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ، رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنِ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ!» (۷ تا ۹ / مؤمن) (۱)

## عبادت؛ احوال و اعمال خاص ملائکه

### عبودیت، اراده و قول و فعل ملائکه

«... بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ. لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ!» (۲۶ و ۲۷/انبیاء)

مراد از «عِبَادٌ مُّكْرَمِينَ» در آیه فوق ملائکه است. خدای تعالی حال ملائکه را بیان کرده که بندگانی مکرمند. جمله «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ»، در آیه بعدی بیان کمال عبودیت ملائکه، از حیث آثار، و صفای آن از حیث خواص و نیز چون قبلاً آنان را «عِبَاد» نامید، در نتیجه مراد از اکرام ملائکه اکرامشان به خاطر همان عبودیت بوده نه به غیر آن، و بنابراین برگشت معنا به این می شود که ملائکه بندگانی هستند دارنده حقیقت معنای بندگی، دلیلش هم این است که آثار عبودیت کامل از عبودیتشان مشاهده می شود و آن این است که هرگز در سخن از خدا سبقت نمی گیرند.

پس مراد از این که ملائکه را «عِبَاد» خوانند، با این که تمامی موجودات دارای شعور، همه «عِبَاد» و بندگانند، خواست به آنان بفهماند که عبودیتی که دارند، خدا به ایشان کرامت کرده، و این موهبت، عطیه ای است الهی، پس خود را جز بنده نمی بینند، و این نظیر «مُخْلِص» بودن برای خداست، که وقتی کسی چنین شد، خدا هم در برابر او را «مُخْلِص» برای خود قرار می دهد.

چیزی که هست فرق میان کرامت ملائکه و کرامت بشر، هرچند که در هر دو موهبتی است، این است که این موهبت را به بشر از راه اکتساب می دهند، ولی به ملائکه بدون اکتساب. (دقت فرمائید!)

جمله «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» می رساند فعل ملائکه، تابع امر او و اراده اوست، هم چنان که گفتار ملائکه هم تابع قول خداست، پس ملائکه، هم از جهت فعل و هم از جهت قول، تابع اراده خدا هستند.

به عبارتی دیگر، اراده و عمل ملائکه تابع اراده خداست. چون منظور از قول در آیه شریفه همان اراده خدای تعالی است، پس ملائکه نمی خواهند مگر آن چه را که او می خواهد، و نمی کنند مگر آن چه را او می خواهد، و این کمال بندگی را می رساند، چون عبودیت عبد این اقتضا را دارد که اراده و عمل خود را ملک مولا بداند.

این بود آن چه ظاهر آیه آن را افاده می کند، و البته در صورتی تمام است که مراد از امر ضد و مقابل نهی باشد، آن وقت آیه می فهماند که ملائکه اصلاً معنای نهی را نمی دانند چون شناختن نهی فرع امکان انجام عمل مورد نهی است، و ملائکه هیچ عملی را انجام نمی دهند مگر از امر خدا.

– «... يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ...!» (۲۵۵ / بقره)

اگر خدای تعالی ذوات ملائکه را مکرم داشته و آثار وجودی آنان را ستوده، برای این بوده که به گفتار و کردار آنان آگاه بوده، «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»، و نیز به اسبابی که به وسیله آن اسباب هستی یافته اند، خبر داشته، و آن اصل و ریشه ای که روی آن ریشه جوانه زده اند آگاه بوده: «وَمَا خَلْفَهُمْ!» (۱)

### نفی غفلت و استکبار از ملائکه

«وَلِلَّهِ يَسْبِقُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ هُمْ لَا يَسْبِقُونَهُ»، يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ! (۴۹ و ۵۰ / نحل)

در آیات فوق، نخست استکبار را به طور مطلق از ملائکه نفی نموده افاده می کند که چه به حسب ذات و چه به حسب فعل بر خدا استکبار نمی کنند. اما به حسب ذات هرگز از یاد او غافل نمی مانند، و اما به حسب فعل هرگز از عبادت او سرپیچی نمی کنند، و امر او را مخالفت نمی نمایند.

برای بیان این اطلاق و شمول، توضیحی داده و دنبالش فرمود: «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»، و با جمله اول، استکبار به حسب ذات را از ملائکه نفی نموده و با جمله دوم، استکبار به حسب عمل را.

جمله «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ»، ترس از خدای را برای ملائکه اثبات می کند، و



با در نظر داشتن این که نزد خدای شری و سبب شری وجود ندارد که کسی از شرش بترسد و نزد او جز خیر چیزی نیست، و نیز با در نظر گرفتن این نکته که فرمود: «از پروردگار خود می ترسند» و فرمود: «از عذاب پروردگار خود»، چنین می فهمیم که مقصود از این ترس، ترس از خود خداست، هرچند که نزد خدا جز خیر چیزی نباشد، و اگر بگویی وقتی نزد خدا شری سراغ ندارند، چرا از او می ترسند؟ در پاسخ می گوئیم: حقیقت ترس عبارت است از تأثر و انکسار و کوچک شدن، و خلاصه پریدن رنگ روی ضعیف در مقابل قوی که با قوتش ظهور یافته و شناخته شده، و طپش قلب زبردست در قبال زبردست کبیر متعال که با کبریایی اش بر همه چیز قاهر شده، پس ترس ملائکه همین تأثر ذاتی ایشان است، از آن چه از مقام پروردگار خود می بینند و هرگز از یاد او غافل نمی شوند.

مافوق بودن خدای تعالی و قاهر بودنش نسبت به ملائکه سبب مخافت و ترس ایشان است، پس ترس علت دیگری جز مقام خدای عزوجل ندارد مسأله عذاب مطرح نیست، پس خوف، خوف ذاتی است که به تعبیر دیگر نداشتن استکبار ذاتی است.

جمله «يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» اشاره است به نداشتن استکبار عملی. وقتی بنده استکبار ذاتی نسبت به خدای تعالی نداشته باشد، استکبار عملی هم قهرا نخواهد داشت. از همین جهت است که در آیه مورد بحث درباره ملائکه پس از نفی استکبار ذاتی، استکبار عملی را هم نفی نموده و می فرماید: «خدای سبحان را عصیان نمی کنند، بلکه هر چه دستور دهد، انجام می دهند».

پس روشن گردید که ملائکه نوعی از مخلوقات خدا هستند که هرگز دچار غفلت از مقام پروردگار خود نمی شوند و غفلت و فراموشی و سهو و نسیان بر آنان عارض نمی گردد، و هیچ شاغلی ایشان را به خود مشغول نمی کند، و جز آن چه خدا اراده می کند، اراده نمی کنند. (۱)

### ترس ملائکه از خدا و معصومیت آن ها

« وَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ مُشْفِقُونَ...! » (۲۸ / انبیاء)

مقصود از این خشیت، ترس از سخط و عذاب خداست، اما ترسی که توأم با امن از آن باشد، چون ملائکه گناهی ندارند، و اگر بگویی ملائکه با عصمتی که خدا به ایشان

داده، دیگر چرا می ترسند؟ می گوئیم: عصمتی که به آن افاضه شده، قدرت خدای را تحدید نمی کند، و زمام ملک را از ید او خارج نمی سازد، پس او در هر حال قادر است. و همین نکته است که معنای آیه بعدی را روشن می سازد:

«وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ!»

یعنی هر که چنین بگوید، ظالم است و سزایش را جهنم می دهد، چون جهنم سزای ظالم است. (۱)

### هماهنگی عبودیت و وظایف در ملائکه

«... فَأَلْمَدَبْرَاتِ أَمْرًا!» (۱ تا ۵ / نازعات)

منافاتی ندارد این که ملائکه واسطه در تدبیر باشند، و از سوی دیگر از کلام خدای تعالی استفاده شود که بعضی از ملائکه و یا همه آنان دائما در حال عبادت و تسبیح و سجده باشند، مانند آیه: «وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَشِيءُ تَكْبِيرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِبُونَ، يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ كَسَانِي كَه نَزْدِي هَسْتَنَد، اَز عِبَادَتِ اَوْ نَه اسْتَكْبَارِ مِي وَرَزَنَد وَ نَه خَسْتَه مِي شُونَد وَ شَب وَ رُوز اَوْ رَا تَسْبِيحِ مِي گُويَنَد وَ سَسْتِ هَم نَمِي شُونَد.» (۱۹ و ۲۰ / انبياء) «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ أَنَا نَه كِه نَزْدِ پُرُورْد گَار تُو هَسْتَنَد اَز عِبَادَتِ اَوْ اسْتَكْبَارِ نَمِي وَرَزَنَد، وَ تَسْبِيحِش نَمُودَه، بَرَايشِ سَجْدَه مِي كَنَد.» (۲۰۶ / اعراف)

برای این که ممکن است، ملائکه در حین انجام مأموریت خدای تعالی و تدبیر امور دنیا سجده و تسبیح را هم انجام بدهند، هم چنان که ای بسا این عدم منافات از آیه زیر استشمام بشود: «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ هُمْ لَا يَشِيءُ تَكْبِيرُونَ بَرَايِ خُدا سَجْدَه مِي كَنَد، اَن چِه در آسمان هاست، وَ اَن چِه جَنبَنده كِه در زمين است، وَ نيز ملائكه كِه اَز عِبَادَتِ اَوْ اسْتَكْبَارِ نِدَارَنَد!» (۴۹ / نحل) (۲)

### مالکیت الهی به اعمال و آثار ملائکه

«وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ مَا خَلْفَنَا وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا!»

(۶۴ / مریم)

سیاق آیه فوق و آیه بعدی آن شهادت می دهد که کلام در آن کلام فرشته

۱- المیزان ، ج: ۲۸ ص: ۱۱۲

۲- المیزان ، ج: ۴۰ ص: ۲۱

وحی است و اما به وحی قرآنی و از ناحیه خدای سبحان چون نظم آن بدون شک نظمی است قرآنی.

«تَنْزِيلٌ» به معنای نزول به کنندی و مهلت است. و سیاق نفی و استثناء انحصار را می فهماند، و می رساند که ملائکه نازل نمی شود مگر به امری از خدا، هم چنان که در جای دیگر فرمود: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ خدای را در آن چه دستورشان می دهد، نافرمانی نمی کنند، و هر امری شوند به جا می آورند.» (۶ / تحریم)

ظاهر این که فرمود: «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ»، این است که آن چه زیر نظر ما و مشرف بر ماست از آن خداست. و ظاهر جمله دوم، یعنی «وَمَا خَلْفَنَا» به قرینه مقابله آن چیزهایی است که از نظر ایشان غایب و مستور است.

بنابراین اگر مراد از جمله «مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ»، مکان بوده باشد، شامل قسمتی از مکان پیش روی ملائکه و مکانی که در آنند و تمامی مکان پشت سر ایشان می شود و شامل تمام مکان پیش روی آنان نمی شود، همچنین اگر مراد از آن، زمان بوده باشد، شامل همه گذشته و حال، تنها و قسمتی از آینده، یعنی آینده نزدیک می گردد و حال آن که سیاق جمله «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ»، به صراحت احاطه را می رساند.

بنابراین وجه صحیح این است که ما کلمه «مَا بَيْنَ أَيْدِينَا» را بر اعمال ملائکه و آثار متفرعه بر وجود ایشان حمل کنیم و بگوییم منظور این است که خدا آن چه عمل و اثر از ما سر می زند مالک است، مراد از «مَا خَلْفَنَا» را اسباب وجود ملائکه بگیریم و بگوییم: مراد از آن، این است که خدا مالک تمامی آن اسباب و مقدماتی است که قبل از هستی ما ردیف کرد و آن اسباب سبب پیدایش ما شد و جمله «مَا بَيْنَ ذَلِكَ»، را حمل کنیم بر وجود خود ملائکه که اگر آیه را چنین معنا کنیم، آن وقت آیه شریفه متضمن بدیع ترین تعبیرها و لطیف ترین بیانات می شود، که با این معنی احاطه الهی هم محفوظ می ماند، چون برگشت معنی آیه به این می شود که: خدا مالک وجود ما و مالک متعلقات قبلی و بعدی وجود ماست. (۱)

### امکان اطاعت و امکان معصیت در ملائکه

«... وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا!» (۷۰ / اسراء)

خدای تعالی در کتابش ملائکه را ثنا گفته، یک جا فرموده: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ. لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ بندگانی بزرگوار که در سخن از او پیشی

نگرفته و به امرش عمل می کنند،» (۲۶ و ۲۷ / انبیاء) و نیز فرموده: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ از فرمان خدا سرپیچی نمی کنند و آن چه دستور یا بند عمل می کنند،» (۶ / تحریم) به طوری که ملاحظه می کنید، ذوات ایشان را گرامی داشته، بدون این که مقید به قیدی کرده باشد و اطاعتشان را و معصیت نکردنشان را مدح نموده است. (پس معلوم می شود نسبت به هر امری از اوامر خدایی هم قدرت اطاعت دارند و هم قدرت معصیت!) (۱)

### عبادت ملائکه و بندگان مقرب الهی

«وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ!» (۱۹ / انبیاء)

مراد از این که فرمود: «وَمَنْ عِنْدَهُ وَ كَسَىٰ كِه نَزْد اوست»، مخصوصین به موهبت قرب و حضورند که چه بسا منطبق با ملائکه مقرب شود. و این که فرمود: «يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ شب و روز تسبیح می گویند و خسته نمی شوند،» (۲۰ / انبیاء) به منزله تفسیری است برای جمله «وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ». یعنی آن ها که نزد خدایند دچار خستگی و ماندگی نمی شوند، بلکه شب و روز بدون هیچ سستی، او را تسبیح می گویند! تسبیح در شب و روز کنایه از دوام آن است، یعنی لا ینقطع تسبیح می گویند.

خدای تعالی در این آیه حال بندگان مقرب و ملائکه مکرم خود را بیان می کند، که مستغرق در عبودیت و سرگرم در عبادت اویند، هیچ کار دیگری آنان را از عبادت او باز نمی دارد و به هیچ چیز جز عبادت او توجه نمی کنند، گویا کلام برای بیان خصوصیت ملک و سلطنت خدا که در صدر آیه آمده بود، ریخته شده است. (۲)

### شهادت قولی ملائکه

«شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ!» (۱۸ / آل عمران)

«شهادت» یعنی تحمل علم و ادای آن.

خدای متعال که شاهد و گواه عدل است، شهادت می دهد که: «خدایی جز او نیست»، و شهادت او هم با کلام شریفش که عبارت از «شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» باشد صورت گرفته، چنان که ظاهر آیه شریفه هم شهادت قولی است. بنابراین آیه مورد بحث در

۱- المیزان ، ج: ۲۵ : ص: ۲۷۹

۲- المیزان ، ج: ۲۸ : ص: ۹۲

اشتمالش بر شهادت خداوند به توحید و وحدانیت خود نظیر آیه شریفه «لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا!» (۱۶۶ / نساء) است. این راجع به شهادت خداوند، اما شهادت ملائکه: خداوند متعال در آیات مکیه ای که پیش از این آیات نازل شده، خبر می دهد که ملائکه: «بندگان مکرمی هستند که آنی نافرمانی خداوند را نمی کنند و به تمام معنا بر طبق فرمان او عمل می کنند و همچنین خدا را تسبیح و ستایش کرده و در تسبیح و ستایش آنان شهادت و گواهی به وحدانیت خداوند می باشد!» چنان که فرماید: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ. لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» و می فرماید: «وَ الْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ!» (۵ / شوری)

اولوالعلم و صاحبان دانش هم در اثر آن چه از آیات آفاقی و انفسی دیده اند و در اعماق قلبشان فرو رفته است همین شهادت را می دهند. مقصود از «شهادت» شهادت قولی است چنان که ظاهر آیه شریفه هم آن را می رساند. و شهادت فعلی گرچه بالذات ثابت و عالم وجود از نظام متصلش گرفته تا هر جزء جزء از اعیان موجودات آن تمامی شاهد وحدانیت اویند لکن در آیه مورد بحث منظور آن قسم از شهادت نیست. (۱)

### نحوه دعا کردن ملائکه

«الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الْعُرْشَ... يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا... وَفِيهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ!» (۷ و ۹ / مؤمن)

از این آیات که مشتمل بر دعای ملائکه و درخواست ایشان برای مؤمنین است، دو نکته استفاده می شود:

اول رعایت ادبی است که ملائکه در دعای خود کرده اند و قبل از درخواست حاجت، خدای عزیز را حمد و ثنا گفته و علاوه بر این از اسماء حسنا و اسمایی را که مناسب با درخواستشان بوده، شفیع قرار داده اند.

دوم این که درخواست آمرزش را قبل از درخواست بهشت کرده اند و این معنا یعنی ذکر آمرزش قبل از ذکر بهشت در کلام خدای تعالی هر جا که با هم آمده اند مکرر آمده، همین هم با عقل موافق است، برای این که به دست آمدن استعداد برای درک هر نعمتی با زوال موانع تأمین می شود، یعنی اول باید موانع برطرف گردد، بعد نعمت به دست آید.

ظاهرا آیه مورد بحث هم از آیاتی است که دلالت می کند بر این که پاداش روز

قیامت خود اعمال است، هم چنان که کیفر اعمال زشت نیز خود آن اعمال است.

مراد از سیئاتی که ملائکه درخواست حفظ مؤمنین از آن‌ها را کرده‌اند، هراس‌ها و شدایدی است که در روز قیامت همه با آن مواجهند، نه عذاب جهنم. (۱)

### مفهوم حرف زدن خدا و ملائکه

«... مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ...» (۲۵۳ / بقره)

می‌دانیم که قول و کلام خدا با پیامبرش حقیقت معنای قول و کلام را دارد. در مورد قول خدا با ملائکه یا شیطان و شبیه آن اگر شبیهی داشته باشند، به خاطر این که وجودشان از سنخ وجود ما انسان‌ها نیست، یعنی حیوانی اجتماعی نیستند، و چون ما تکامل تدریجی و از راه تحصیل علم ندارند، باید قول معنایی دیگر داشته باشد. در ما انسان‌ها قول عبارت بود از استخدام صوت یا اشاره به ضمیمه قرارداد قبلی، که فطرت انسانی ما، و این که حیوانی اجتماعی هستیم آن را ایجاب می‌کرد و اما ملائکه و جن و شبیه آن دو به طوری که از کلام خدای سبحان برمی‌آید، چنین وجودی ندارند، پس قطعاً سخن گفتن خدا با آنان طوری دیگر است.

از این جا روشن می‌شود که سخن گفتن خود فرشتگان با یکدیگر، و خود شیطان‌ها با یکدیگر از راه استخدام صدا و استعمال لغت‌هایی در برابر معانی نیست و بنابراین وقتی یک فرشته می‌خواهد، با فرشته‌ای دیگر سخن بگوید و مقاصد خود را به او بفهماند، و یا شیطانی می‌خواهد، با شیطان دیگر سخن بگوید، این طور نیست که مانند ما بدنی و سری و در سر دهنی و در دهان زبانی داشته باشد، و آن زبان، صدا را قطعه قطعه نموده از هر چند قطعه اش لفظی در برابر مقصدش درست کند، و شنونده اش هم سری و در سر سوراخی بنام گوش و دارای حس سامعه و در پشت آن دستگاه انتقال صوت به مغز داشته باشد، تا سخنان گوینده را بشنود و این پرواضح است.

اما هر چه باشد، به طور مسلم در بین این دو نوع مخلوق حقیقت معنای سخن گفتن و شنیدن هست، و اثر قول و مخصوصاً فهم معنای مقصود و ادراک آن را دارد، هر چند که قولی چون قول ما را ندارند، و این چنین بین خدای سبحان و بین ملائکه و شیطان قول هست، اما نه چون ما، که عبارتست از ایجاد صوت از طرف صاحب قول، و شنیدن آن از طرف مقابل. (۲)

### مفهوم آمدن خدا و ملائکه

۱- المیزان، ج: ۳۴، ص: ۱۷۵

۲- المیزان، ج: ۴، ص: ۱۹۶

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ...؟»

آیا جز این انتظار دارند که خدا با ملائکه در پاره های ابر بیایند و کار از کار بگذرد...؟ (۲۱۰/بقره)

حال چنین اشخاصی که پیروی گام های شیطان را می کنند و موجب پراکنده شدن مؤمنان و گسستن رشته ایشان می شوند، حال کسانی است که انتظار کیفر الهی و قضاوت بر طبق وعده هایی که به ایشان داده شده دارند، گویی منتظرند خدا و فرشتگان بیایند و کار یکسره شود. در حالی که آنان متوجه نیستند یا اعتنایی به هلاکتشان نمی شود و بازگشت کارها به سوی خداست و لذا گریز گاهی از حکم و قضاوت او نخواهد بود.

از کتاب و سنت به طور ضرورت ثابت شده که خداوند متعال به صفات اجسام و خصوصیات ممکنات که ملازم با حدوث و امکان و توأم با نیاز و نقص است، متصف نمی شود. آیه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (۱۱ / شوری) و آیه «وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ وَخَدَّاسْتُ بِي نِيَا»، (۱۵ / فاطر) و آیه «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» خدا آفریننده هر چیز است، (۶۲ / زمر) هر سه آیه از آیات محکمات است که متشابهات قرآن به آن ها بازمی گردد. بنابراین هر آیه ای که ظاهرش نسبت دادن صفت یا فعل حادثی به خدای تعالی باشد باید با آن ها سنجیده شود و معنایی که با اسماء حسنی و صفات علیای الهی منافات ندارد، از آن ها فهمیده شود.

مثلاً آیاتی که نسبت آمدن به خدا می دهد مانند آیه «وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَيِّفًا صَيِّفًا» پروردگارت آمد و فرشته صف در صف، (۲۲ / فجر) و آیه «فَأْتِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا» پس خدا از جایی که نمی پنداشتند بیامد، (۲ / حشر) و آیه «فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ» پس خدا ساختمانشان را از پایه ها برآورد! (۲۶ / نحل) منظور از تمام این ها معنایی است که با ساحت قدس پروردگار سازگار باشد، مانند احاطه و نظیر آن ولو این که از نظر معنا مجازی باشد و بنابراین مراد از «اتیان = آمدن» در آیه مورد بحث، احاطه ذات احدیت است به آنان از نظر قضا در حقشان و اجرای آن.

آمدن، آن طور که ما می فهمیم این است که یک جسم، مسافتی را که بین خود و جسم دیگری دارد، با حرکت و نزدیک شدن به آن پیماید این معنی هر گاه از خصوصیات مادی تجرید شود و از نقایصی که لازم اجسام است عاری گردد، همان معنای نزدیک شدن موجودی به موجود دیگر و برداشته شدن موانع بین آن ها را افاده می کند. این

معنی را به طور حقیقت و بدون ارتکاب مجاز می توان به خدا نسبت داد. بنابراین معنای آمدن خدا برای یکسره کردن کار مردم این است: اموری که بین خدا و ایشان موجود است و مانع از قضاوت الهی می باشد، برداشته شود.

این حقیقتی از حقایق قرآنی است که بحث های استدلالی موفق به کشف آن نشده مگر بعد از سیرهای طولانی، و گذشتن از سخت و سست ها، و پیمودن فراز و نشیب ها و پی بردن به اصیل بودن وجود و تشکیکی بودن حقیقت آن. (۱)

### تفاوت جنس ملائکه با جنس شیطان

«... ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ...!» (۱۱ / اعراف)

در آیه فوق و همچنین در آیه «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ» (۳۰ / حجر) خدای تعالی خبر می دهد از سجده کردن تمامی فرشتگان مگر ابلیس، و در آیه «كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» (۵۰ / کهف) علت سجده نکردن وی را این دانسته که وی از جنس فرشتگان نبوده، بلکه از طایفه جن بوده است. از آیه «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ. لَا يُسَبِّحُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (۲۶ و ۲۷ / انبیاء) هم استفاده می شود که اگر ابلیس از جنس فرشتگان می بود، چنین عصیان را مرتکب نمی شد.

مفسرین در توجیه این استثنا اختلاف کرده اند که آیا امری که به وی شده بود، همان امر به ملائکه بوده یا آن که ابلیس به امر دیگری مأمور به سجده شده بود. حقیقت مطلب این است که از ظاهر آیه استفاده می شود که ابلیس با ملائکه بوده و هیچ فرقی با آنان نداشته، او و همه فرشتگان در مقامی قرار داشتند که می توان آن را مقام قدس نامید، و امر به سجده هم متوجه این مقام بوده، نه به یک یک افرادی که در این مقام قرار داشته اند.

بنابراین معلوم می شود، ابلیس قبل از تمردش فرقی با ملائکه نداشته و پس از تمرد حسابش از آنان جدا شده، ملائکه به آن چه مقام و منزلتشان اقتضا می کرد، باقی ماندند و خضوع بندگی را از دست ندادند و لکن ابلیس بدبخت از آن مقام ساقط گردید، هم چنان که فرمود: «كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» چون از جنس جن بود نسبت به امر پروردگارش فسق ورزید، (۵۰ / کهف) و زندگانی ای را اختیار کرد که جز خروج از کرامت الهی و اطاعت بندگی چیز دیگری نبود.

خلاصه بحث این شد که ابلیس موجودی است از آفریده های پروردگار که مانند



انسان دارای اراده و شعور بوده و بشر را دعوت به شر نموده و به سوی گناه سوق می دهد. این موجود قبل از این که انسانی به وجود آید، با ملائکه می زیسته و هیچ امتیازی از آنان نداشته است، پس از این که آدم علیه السلام پا به عرصه وجود گذاشت، وی از صف فرشتگان خارج شده برخلاف آنان در راه شر و فساد افتاد، و سرانجام کارش به این جا رسید که تمامی انحراف ها و شقاوت ها و گمراهی ها و [اعمال] باطلی که در بنی نوع بشر به وقوع پیوندد، همه به یک حساب مستند به وی شود، برعکس ملائکه که هر فردی از افراد بشر به سوی غایت معارف و سرمنزله کمال و مقام قرب پروردگار راه یافته و می یابد، هدایتش به یک حساب مستند به آنهاست. (۱)

### تفاوت حرکت ملائکه با سایر جنبنندگان

«وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ...!» (۴۹ / نحل)

«دَابَّة» به معنای هر چیزی است که تحرک و انتقال از جایی به جایی داشته باشد. عمومیت کلمه «دَابَّة»، انسان و جن و هر دو را شامل می شود، چون خدا در کلام خود برای جن نیز دبیب (جنبش) را که برای سایر جنبنندگان از انسان و حیوان هست، اثبات می کند. و از این که ملائکه را جداگانه اسم برد، کاملاً می توان فهمید که هر چند ملائکه نیز آمد و شد و حرکت و انتقال از بالا به پایین و به عکس دارند، لکن حرکت آنان از نوع حرکت جنبنندگان و انتقال مکانی آنان نیست.

این آیه دلالت دارد بر این که در غیر کره زمین از کرات آسمان نیز جنبندگانی هستند که در آن جا مسکن داشته و زندگی می کنند. (۲)

### تفاوت روح ملائکه با روح انسان

«... يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا...!» (۳۸ / نبأ)

روحي که متعلق به ملائکه است، از افاضه روح به اذن خداست. اگر در مورد روح ملک تعبیر به تأیید و نفخ نفرموده و در مورد انسان این دو تعبیر را آورده، در مورد ملائکه فرموده: «فَارْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا» (۱۷ / مریم) و یا فرموده: «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ» (۱۰۲ / نحل) و یا فرموده: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ» (۱۹۳ / شعراء) برای این بود

۱-المیزان، ج: ۱۵ ص: ۲۹ و ۵۷

۲-المیزان، ج: ۲۴ ص: ۱۳۴

که ملائکه با همه اختلافی که در مراتب قرب و بعد از خدای تعالی دارند، روح محض اند، و اگر احیانا به صورت جسمی به چشم اشخاصی درمی آیند، تمثلی است که به خود می گیرند، نه این که به راستی جسمی و سروپایی داشته باشند.

به خلاف انسان که روح محض نیست، بلکه موجودی است مرکب از جسمی مرده و روحی زنده، پس در مورد او مناسب همان است که تعبیر به نفخ «دمیدن» بکند، هم چنان که در مورد آدم فرمود: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...!» (۲۹ / نحل)

و همان طور که اختلاف روح در خلقت فرشته و انسان باعث شد تعبیر مختلف شود، و در مورد فرشته به نفخ تعبیر نیامد هم چنین اختلافی که در اثر روح یعنی حیات هست که از نظر شرافت و خست مراتب مختلفی دارند، باعث شده که تعبیر از تعلق آن مختلف شود، یک جا تعبیر به نفخ کند و در جای دیگر تعبیر به تأیید نماید، و روح را دارای مراتب مختلفی از نظر اختلاف اثرش بداند. (۱)

### میزان علم ملائکه به غیب و شهادت

« مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ...! » (۲۵۵ / بقره)

علم خدا به پشت و روی امر شفیعان کنایه است از نهایت درجه احاطه او به ایشان، پس ایشان نمی توانند در ضمن شفاعتی که به اذن خدا می کنند، کاری که خدا نخواسته و راضی نیست در ملکش صورت بگیرد، انجام دهند. دیگران هم نمی توانند از شفاعت آنان سوء استفاده نموده و در ملک خدای تعالی مداخله کنند و کاری صورت دهند که خدا آن را مقدر نکرده است.

آیات کریمه زیر هم به همین معنا اشاره می کند که می فرماید: « وَ مَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ مَا خَلْفَنَا وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ فرشتگان به پیامبر اسلام گفتند: ما جز به امر پروردگارت نازل نمی شویم، پشت و رو و ظاهر و باطن ما از آن اوست و پروردگار تو فراموشکار نیست. » (۶۴ / مریم)

« عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا، إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ... خداست دانای غیب، و غیب خود را برای کسی اظهار نمی کند مگر برای کسانی از رسولانش که شایسته شان بداند. تازه از پیش رو و پشت سر، سیاه زاغشان را چوب می زند و آنان را می پاید تا بدانند رسالت های پروردگارش را ابلاغ کردند، و خدا به آن چه رسولان دارند آگاه است و شمار تمامی موجودات را شمرده دارد! » (۲۶ و ۲۷ / جن)

برای این که این آیات احاطه خدا به ملائکه و به انبیاء را بیان می کند تا از انبیاء عملی که او نخواست سر نزنند، و ملائکه جز به امر او نازل نشوند، و انبیاء جز آن چه را که او خواسته ابلاغ نکنند، و بنابراین بیان، مراد از جمله «مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» آن رفتاری است که از ملائکه و انبیاء مشهود و محسوس است، و مراد از جمله «وَمَا خَلْفَهُمْ» چیزهایی است که از انبیاء غایب و بعید است، و حوادثی است که پس از ایشان رخ می دهد، پس برگشت این دو جمله به همان غیب و شهادت است. (۱)

### میزان دسترسی ملائکه به غیب

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا، إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ...» (۲۶ و ۲۷ / جن)

ملائکه آن چه از وحی آسمان که قبل از نزولش حمل می کنند و هم چنین آن چه از عالم ملکوت مشاهده می کنند، نسبت به خود آنان مشهود است، نه غیب، هر چند که برای ما غیب باشد. پس ملائکه را نمی توان مشمول استثناء «إِلَّا» در آیه فوق دانست، هم چنین جمله «فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا» تنها شامل اهل دنیا می شود، که در روی زمین زندگی می کنند. اگر بنا باشد از سکنه زمین تجاوز کنیم تا شامل ملائکه هم باشد، باید مردگان را هم که امور آخرت را که به نص قرآن غیب این عالم است مشاهده می کنند، مشمول استثناء بدانیم و حال آن که قطعاً مشمول نیستند، برای این که اگر مردگان هم مشمول باشند، دیگر حتی یک نفر هم در تحت عموم «فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا» باقی نمی ماند، چون هر انسان زمینی روزی از دنیا می رود و غیب عالم را می بیند، و در روز قیامت که «يَوْمَ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ» (۱۰۳ / هود) و نیز «ذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ» (۱۰۳ / هود) درباره اش فرموده، تمامی مردم یک جا مبعوث می شوند و غیب عالم برای همه مشهود می گردد، پس همان طور که اموات مشمول استثناء نیستند، به خاطر این که عالم اموات غیر این عالم است، هم چنین ملائکه هم مشمول نیستند، برای این که عالیشان غیر این عالم است. (۲)

### محدودیت علم ملائکه نسبت به غیب

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ... قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا... إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...!» (۳۱ تا ۳۳ / بقره)

کلمه «أَسْمَاء» جمع است که افاده عموم می کند و کلمه «كُلَّهَا» این عمومیت را تأیید کرده است. در نتیجه مراد از آن تمامی اسمایی خواهد بود که ممکن است، نام

۱- المیزان، ج: ۴ ص: ۲۲۷

۲- المیزان، ج: ۳۹ ص: ۲۲۴

یک مسماً واقع بشود.

از سوی دیگر کلمه «عَرَضَهُمْ اِيشَان رَا بَه مَلَائِكَه عَرَضَه كَرَد» دلالت می کند بر این که هر یک از آن اسماء یعنی مسمای به آن اسماء، موجودی دارای حیات و علم بوده اند و در عین این که علم و حیات داشته اند، در پس حجاب غیب، یعنی غیب آسمان ها و زمین قرار داشته اند.

اضافه غیب به آسمان ها و زمین، از آن جا که مقام آیه شریفه مقام اظهار تمام قدرت خدای تعالی، و تمامیت احاطه او، و عجز ملائکه و نقص ایشانست، اضافه ملکی است و در نتیجه افاده می کند: که اسماء نامبرده اموری بوده اند که از همه آسمان ها و زمین غایب بوده، و به کلی از محیط کون بیرون بوده اند.

وقتی این جهات را در نظر می گیریم یعنی عمومیت اسماء را، و این که مسماهای به آن اسماء دارای زندگی و علم بوده اند، و این که در غیب آسمان ها و زمین قرار داشته اند، آن وقت با کمال وضوح و روشنی همان مطلبی از آیات مورد بحث استفاده می شود که آیه «وَ اِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» (۲۱ / حجر) در صدد بیان آن است. پس حاصل کلام این شد که این موجودات زنده و عاقلی که خدا بر ملائکه عرضه کرد، موجوداتی عالی و محفوظ نزد خدا بودند، که در پس حجاب های غیب محجوب بودند.

«وَ اَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ!» آن چه ملائکه اظهار بدارند و آن چه پنهان کنند، دو قسم از غیب نسبی است، یعنی بعضی از غیب های آسمان ها و زمین است، و به همین جهت در مقابل آن جمله «اَعْلَمُ غَیْبِ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ!» قرار گرفت، تا شامل هر دو قسم غیب، یعنی غیب داخل در عالم ارضی و سماوی و غیب خارج از آن بشود. (۱)

## عالم ملکوت

### مفهوم ملکوت و طرف ملکوتی اشیاء

« فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ ۖ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ! » (۸۳ / یس)

مراد از «مَلَكُوت» آن طرف از دو طرف هر چیز است که رو به خداست. چون هر موجودی دو طرف دارد، یکی رو به خدا و یکی دیگر پشت به خدا. ملکوت هر چیز سمت رو به خدای آن چیز است، و ملک، سمت رو به خلق آن. ممکن هم هست بگوییم: ملکوت به معنای هر دو طرف هر موجود است، و آیات زیر هم بر همین معنا حمل می شود: «وَكَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ مَا هَرُودُ سَوَىٰ آسْمَانِهَا وَزَمِينِهَا بِإِبْرَاهِيمَ نَشَانِ مِي دَهِيمِ، بِرَىٰ اَيْنِ كِه چنين و چنان باشد، و نیز برای این که از يقين داران باشد!» (۷۵ / انعام) و آیه «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِرَىٰ اَيْنِ كِه چنين و چنان باشد، و نیز برای این که از يقين داران باشد.» (۱۸۵ / اعراف) «قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ ۖ بِرَىٰ اَيْنِ كِه چنين و چنان باشد، و نیز برای این که از يقين داران باشد.» (۸۸ / مؤمنون)

و اگر ملکوت هر چیزی به دست خداست، برای این است که دلالت کند بر این که خدای تعالی مسلط بر هر چیزی است و غیر خدا کسی در این تسلط بهره و سهمی ندارد. (۱)

### ملکوت آسمان ها و زمین

«أَو لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...؟» (اعراف / ۱۸۵)

ملکوت در عرف قرآن و به طوری که از آیه « إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، فَسَبِّحْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ...! » (۸۲ و ۸۳ / یس) استفاده می شود، عبارت است از باطن و آن طرف هر چیز که به سوی پروردگار متعال است، و نظر کردن به این طرف با یقین ملازم است، هم چنان که از آیه « وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ، » (۷۵ / انعام) این تلازم به خوبی استفاده می شود.

پس غرض از این آیه توییح آنان در اعراض و انصراف از وجه ملکوتی اشیاء است که چرا فراموش کردند و در آن نظر نینداختند تا برایشان روشن شود، آن چه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی آن دعوتشان می کند حق است.

و این که فرمود: « وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ ءِ ! » (اعراف / ۱۸۵) معنای آیه این است که « چرا در خلقت آسمان ها و زمین و هر چیز دیگری از مخلوقات خدا نظر نکردند؟ » و باید نظر کنند، اما نه از آن طرف که برابر اشیاء است، و نتیجه تفکر در آن علم به خواص طبیعی آنهاست، بلکه از آن طرف که برابر خداست، و تفکر در آن آدمی را به این نتیجه می رساند که وجود این موجودات مستقل به ذات نیست، بلکه بسته به غیر و محتاج به پروردگاری است که امر هر چیزی را او اراده می کند و آن پروردگار رب العالمین است. (۱)

### چگونگی مشاهده ملکوت

«وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ! » (۷۵/انعام)

معنای آیه این می شود که ما ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم و همین معنا باعث شد که پی به گمراهی پدر و قوم خود برده و به احتجاج به آنان پردازد و ما هم پی در پی با همین ارائه ملکوت تأییدش کردیم تا آن که شب فرارسید و چشمش به ستاره افتاد....

و اما معنای ملکوت آسمان ها و زمین !

باید دانست که ملکوت مانند ملک به معنای قدرت بر تصرف است. چیزی که

هست این هیئت تأکید در معنا را هم افاده می کند. کلمه مزبور در قرآن نیز به همان معنای لغوی خود استعمال شده، و معنای جداگانه ای ندارد. و لکن مصداق آن در قرآن غیر سایر مصداق عرفی است، چه ملک و ملکوت که یک نوع سلطنت است، در ما آدمیان یک معنای فرضی و اعتباری است و واقعیت خارجی ندارد، بلکه مسأله احتیاج به اجتماع و احتیاج اجتماع به داشتن نظم در اعمال و افراد و برقرار داشتن امن و عدالت و نیروی اجتماعی ما را وادار به قبول و معتبر شمردن آن کرده است و لذا می بینیم با بیع و هبه و غصب و امثال آن در هر لحظه از شخصی به شخص دیگری منتقل می شود. و این معنای اعتباری و قراردادی را گرچه می توان درباره خدای تعالی هم تصویر کرد، از این راه که حکم به حق در جامعه بشری ملک خداست، هم چنان که خودش هم فرموده: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (۵۷ / انعام) و نیز فرمود: «لَهُ الْحُكْمُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ - در دنیا و آخرت ستایش او راست و او راست حکم!» (۷۰ / قصص)

و لکن همین ملک اعتباری را اگر به تحلیل عقل ببریم خواهیم دید که در میان حقایق اصل و ریشه غیرقابل زوال و انتقالی دارد، زیرا می بینیم وقتی گفته می شود: «انسان مالک نفس خویش است»، معنایی جز این ندارد که انسان حاکم و مسلط و متصرف در چشم و گوش و سایر قوا و افعال خویش است. به این معنا که اگر گوش من چیزهایی را می شنود، و چشم من چیزهایی را می بیند، و سایر قوایم کارهایی را انجام می دهند، همه به پیروی از اراده و حکم من است نه اراده و حکم دیگران. و این معنا خود حقیقتی است که در تحقق غیرقابل زوال و انتقالش در ما هیچ شبهه و تردیدی نیست.

آری قوا و افعال و سایر آثار انسان همه از تبعات و فروعات وجود او و قائم به ذات اوست، مستقل و بی نیاز از او و قائم به ذات خود نیست. چشم او به اذن او می بیند و گوشش به اذن خود او می شنود، چه اگر او نبود چشمی و دیدنی و گوش و شنیدنی نبود، اوست که در این قوا مانند پادشاهی که افراد جامعه همه به اذن او کار می کنند حکومت دارد، و هم چنان که اگر پادشاهی نبود که زمام تمامی امور در دست وی گرد آمده، جامعه ای تشکیل نمی یافت، هم چنین اگر نفس انسان نبود قوایش نیز متشکل نمی شد.

و نیز هم چنان که اگر پادشاهی، فردی را از تصرفی جلوگیری کند، نمی تواند سرپیچی نماید و دیگر حکمش در آن تصرف نافذ نیست. هم چنین اگر انسان یکی از قوای خود را از عمل بازبدارد، دیگر آن قوه نمی تواند در آن عمل به کار بیفتد. مالکیت خدای تعالی هم از همین باب است، و نظیر مالکیت انسان نسبت به خانه و اثاث خانه خود اعتباری نیست، بلکه مانند مالکیت آدمی نسبت به قوا و افعالش واقعی و حقیقی

است، زیرا عالم و هرچه در آن است همه فعل خداوند است، و هیچ موجودی از خداوندی که عالم را آفریده و نظام آن را در دست دارد، نه در ذاتش و نه در توابع ذاتش و نه در قوا و نه در افعالش بی نیاز نیست، و در هیچ حال از خود استقلال ندارد، نه در حال انفرادش و نه در حالی که با سایر اجزاء عالم اجتماع و ارتباط داشته و از آن اجتماع و امتزاج این نظام عامی که می بینیم به وجود آمده است.

از آیه شریفه «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ!» (۲۶ / آل عمران) و «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ!» (۱۸۹ / آل عمران) و «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ... الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا!» (۱ تا ۳ / ملک) هم مالکیت آسمان ها و زمین را تعلیل می کند به این که خداوند آن ها را آفریده، استفاده می شود که اگر خدای تعالی را مالک آسمان ها و زمین دانسته، برای این بوده که وجود و واقعیت آن از خداوند است؛ و بنابراین باید گفت به همین جهت کسی شریک ملک خدا نیست، و مالکیتش قابل زوال و انتقال و واگذاری به غیر نبوده و معقول نیست کسی او را از مالکیتش عزل نموده و خود به جایش بنشیند.

آیه شریفه «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ...!» (۸۲ و ۸۳ / یس) نیز به همین معنا تفسیر می شود، چه آیه دومی بیان می کند که ملکوت هر چیزی همان کلمه «کن» است که خدای سبحان می گوید، و گفتن او عین فعل و ایجاد اوست، پس معلوم شد که ملکوت همان وجود اشیاء است از جهت انتسابی که به خدای سبحان داشته و قیامی که به ذات او دارند، و معلوم است که چنین امری قابل شرکت نبوده و ممکن نیست چیز دیگری با خداوند در آن شرکت داشته باشد، و بنابراین نظر در ملکوت اشیاء به طور قطع آدمی را به توحید هدایت می کند هم چنان که فرمود: «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِذْ يَنْظُرُونَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَ هُمْ يَنْظُرُونَ» و آن چه که خداوند آفریده؟» (۸۵ / اعراف) با در نظر گرفتن این مطالب اگر در جمله «وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و هم چنین سایر آیات مربوط به آن دقت شود، به خوبی معلوم می شود که مراد از نشان دادن ملکوت آسمان ها و زمین همانا نشان دادن خداست، خود را به ابراهیم از مسیر مشاهده اشیاء، و از جهت استنادی که اشیاء به وی دارند، چه وقتی این استناد قابل شرکت نبود هرکسی که به موجودات عالم نظر کند، بی درنگ حکم می کند به این که هیچ یک از این موجودات مربی دیگران و مدبر نظام جاری در آن ها نیست.

- «وَلْيَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ!» (۷۵ / انعام)

«یقین» عبارت است از علم صد در صدی که به هیچ وجه شک و تردیدی در آن



رخنه نداشته باشد. و بعید نیست غرض از ارائه ملکوت این بوده که ابراهیم علیه السلام به پایه یقین به آیات خدای برسد به طوری که در جای دیگر فرمود: « وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ آئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ! » همان یقینی که نتیجه اش یقین به اسماء حسنی و صفات علیای خداوند است، و این مرحله همان مرحله ای است که درباره رسیدن پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله به آن پایه فرموده است: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا! » (۱ / اسراء) و این یقین به آیات پروردگار منتها درجه ای است که انبیاء علیهم السلام در سیر تکاملی خود می توانند، به آن برسند. و اما ذات پروردگار، پس قرآن کریم ساحتش را عالی تر از آن دانسته که ادراکی به آن تعلق گیرد و احاطه کند و وجودش را امری مسلم دانسته است.

قرآن کریم برای علم یقینی به آیات خداوند آثاری برشمرده که یکی از آن آثار این است که پرده حواس از روی حقایق عالم کون کنار رفته و از آن چه در پس پرده محسوسات است، آن مقداری که خدا خواسته باشد ظاهر می شود، و در این باره فرموده است: «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ، لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ،» (۵ و ۶ / تکوین) نیز فرموده: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ، وَ مَا أَدْرِيكَ مَا عِلِّيُّونَ، كِتَابٌ مَرْقُومٌ، يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ!» (۱۸ تا ۲۱ / مطففین) (۱)

### ملکوت و امر هر موجود

«وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا!» (۸۵ / اسراء)

امر الهی در هر چیز عبارت است از ملکوت آن چیز و فراموش نشود که ملکوت ابلغ از ملک است، بنابراین برای هر موجودی ملکوتی و امری است آن چنان که فرمود: «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ؟» (۱۸۵ / اعراف) و نیز فرمود: «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ!» (۴ / قدر)

پس از آن چه گذشت، این معنی روشن گردید که امر خدا عبارت از کلمه ایجاد اوست و کلمه ایجاد او همان فعل مخصوص به اوست بدون این که اسباب کونی و مادی در آن دخالت داشته و با تأثیرات تدریجی خود در آن اثر بگذارد. این همان وجود مافوق نشئه مادی و ظرف زمان است، و روح وجودش از همین باب است یعنی از سنخ امر و ملکوت است. (۲)

### حقایق عالم ملکوت و حفظ اسرار آن

۱- المیزان، ج: ۱۳ ص: ۲۶۷.

۲- المیزان، ج: ۲۵ ص: ۳۳۵.

«إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ!» (۱۰ / صفات)

مفسرین برای این که مسأله استراق سمع شیطان ها در آسمان را تصویر کنند و نیز تصویر کنند که چگونه شیطان ها در این هنگام با شهاب ها تیراندازی می شوند، توجیهاتی ذکر کرده اند، که همه بر این اساس استوار است، که آسمان عبارت است از افلاکی که محیط به زمین هستند، و جماعت هایی از ملائکه در آن افلاک منزل دارند، و آن افلاک در و دیواری دارد، که هیچ چیز نمی تواند وارد آن شود، مگر چیزهایی که از خود آسمان باشد، و این که در آسمان اول، جماعتی از فرشتگان هستند، که شهاب ها به دست گرفته، و در کمین شیطان ها نشسته اند، که هر وقت نزدیک بیایند تا اخبار غیبی آسمان را استراق سمع کنند، با آن شهاب ها بر سر ایشان بکوبند، و دورشان سازند، و این معانی همه از ظاهر آیات و اخبار به ذهن می رسد.

و لکن امروز بطلان این حرف ها به خوبی روشن شده، لاجرم باید توجیه دیگری کرد، و آن توجیه به احتمال ما و خدا داننا تر است این است که این بیاناتی که در کلام خدای تعالی دیده می شود، از باب مثال هایی است که به منظور تصویر حقایق خارج از حس زده شده، تا آن چه خارج از حس است به صورت محسوسات در افهام بگنجد: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُذِرِهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» این ها همه مثال هایی است که ما برای مردم (ظاهریین) می زنیم، و این مثل ها را نمی فهمند مگر مردم عاقل! (۴۳ / عنکبوت) و این گونه مثل ها در کلام خدای تعالی بسیار است، از قبیل عرش، کرسی، لوح و کتاب.

و بنابراین اساس، مراد از آسمانی که ملائکه در آن منزل دارند، عالمی ملکوتی خواهد بود که افقی عالی تر از افق عالم ملک و محسوس دارد، همان طور که آسمان محسوس ما با اجرامی که در آن هست، عالی تر و بلندتر از زمین ما هستند.

مراد از نزدیک شدن شیطان ها، به آسمان، و استراق سمع کردن، و به دنبالش هدف شهاب ها قرار گرفتن، این است که شیطان ها می خواهند، به عالم فرشتگان نزدیک شوند، و از اسرار خلقت و حوادث آینده سردر آورند، و ملائکه هم ایشان را با نوری از ملکوت که شیطان ها تاب تحمل آن را ندارند، دور می سازند. و یا مراد این است که شیطان ها خود را به حق نزدیک می کنند، تا آن را به تبلیس ها و نیرنگ های خود به صورت باطل جلوه دهند و یا باطل را به تبلیس و نیرنگ به صورت حق در آورند، و ملائکه رشته های ایشان را پنبه می کنند، و حق صریح را هویدا می سازند، تا همه به

تلیس آن ها پی برده، حق را حق ببینند و باطل را باطل.

و همین که خدای سبحان، داستان استراق سمع شیاطین را و هدف شهاب قرار گرفتشان را دنبال سوگند به ملائکه وحی و حافظان آن از مداخله شیطان ها ذکر کرده، تا اندازه ای گفتار ما را تأیید می کند، و در عین حال خدا داناتر است. (۱)

### مفهوم آسمان های ملکوت و آسمان دنیا

« فَقَضَهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ...! » (۱۲ / فصلت)

آن چه از ظاهر آیه استفاده می شود:

اول این است که آسمان دنیا از بین آسمان های هفت گانه عبارت است از آن فضایی که این ستارگان بالای سر ما در آن قرار دارند.

دوم این که این آسمان های هفتگانه نامبرده، همه جزو خلقت جسمانی اند، و خلاصه همه در داخل طبیعت و ماده هستند، نه ماورای طبیعت. چیزی که هست این عالم طبیعت هفت طبقه است، که هریک روی دیگری قرار گرفته، و از همه آن ها نزدیک تر به ما، آسمانی است که ستارگان و کواکب در آن جا قرار دارند، و اما آن شش آسمان دیگر، قرآن کریم هیچ حرفی درباره شان نزده، جز این که فرموده: روی هم قرار دارند.

سوم این که منظور از آسمان های هفتگانه، سیارات آسمان و یا خصوص بعضی از آن ها، از قبیل خورشید و ماه و غیر آن دو نیست.

چهارم این که اگر در آیات و روایات آمده که آسمان ها منزلگاه ملائکه است، و یا ملائکه از آسمان نازل می شوند، و امر خدای تعالی را با خود به زمین می آورند، و یا ملائکه با نامه اعمال بندگان به آسمان بالا می روند، و یا این که آسمان درهایی دارد، که برای کفار باز نمی شود، و یا این که ارزاق از آسمان نازل می شود، و یا مطالبی دیگر غیر این ها، که آیات و روایات متفرق بدان ها اشاره دارد بیش از این دلالت ندارد، که امور نامبرده نوعی تعلق و ارتباط با آسمان ها دارند. اما این که این تعلق و ارتباط نظیر ارتباطی است که مابین هر جسمی با مکان آن جسم می بینیم، بوده باشد، آیات و روایات هیچ دلالتی بر آن ندارد، و نمی تواند هم داشته باشد، چون جسمانیت مستلزم آن است که

محکوم به نظام مادی جاری در آن ها باشد، همان طور که عالم جسمانی محکوم به دگرگونی است، محکوم به تبدل و فنا، و سستی است، آن امور هم محکوم به این احکام بشود.

آری امروز این مسأله واضح و ضروری شده که کرات و اجرام آسمانی هرچه و هرجا که باشند، موجودی مادی و عنصری جسمانی هستند، که آن چه از احکام و آثار که در عالم زمینی ما جریان دارد، نظیرش در آن ها جریان دارد، و آن نظامی که در آیات شریفه قرآن برای آسمان و اهل آسمان ثابت شده، و آن اموری که در آن ها جریان می یابد، هیچ شباهتی به این نظام عنصری و محسوس در عالم زمینی ما ندارد، بلکه به کلی منافی با آن است.

پس ملائکه برای خود عالمی دیگر دارند. عالمی است ملکوتی که (نظیر عالم مادی ما) هفت مرتبه دارد، که هر مرتبه اش را آسمانی خوانده اند، و آثار و خواص آن مراتب را آثار و خواص آن آسمان ها خوانده اند، چون از نظر علو مرتبه و احاطه ای که به زمین دارند، شبیه به آسمانند، که آن نیز نسبت به زمین بلند است، و از هر سو زمین را احاطه کرده. و این تشبیه را بدان جهت کرده اند که درکش تا حدی برای ساده دلان آسان شود. (۱)

### رابطه انسان و ملائکه

### اختلاف وجودی انسان و ملائکه

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ... وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا!» (۷۰ / اسراء)

بعید نیست که مراد از «مِمَّنْ خَلَقْنَا كَسَانِي كِه خَلق كَرديم»، انواع حيوانات داراي شعور و هم چنين جن باشد كه قرآن آن را اثبات كرده. آري قرآن كريم انواع حيوانات را هم امت هايي زميني خوانده، مانند انسان كه يك امت زميني است، و آن ها را به منزله صاحبان عقل شمرده و فرمود: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ...» (۳۸ / انعام) و اين احتمال با معنای آیه مناسب تر است، چون می دانیم كه غرض از آیه مورد بحث بیان آن جهاتی است كه خداوند با آن جهات، آدمی را تكريم كرده، و بر بسياری از موجودات اين عالم برتری داده، و اين موجودات تا آن جا كه ما سراغ داریم حيوان و جن هستند. و اما ملائكه از آن جائي كه موجودات مادی و در تحت نظام حاكم بر عالم ماده، قرار ندارند، نمی توانیم آن ها را نیز مشمول آیه بگیریم.

بنابراین معنای آیه این می شود كه ما بني آدم را از بسياری مخلوقاتمان كه حيوان و جن بوده باشند، برتری دادیم. و اما بقیه موجودات كه در مقابل كلمه «بسيار» قرار دارند یعنی ملائكه خارج از محل گفتارند، زیرا آن ها موجوداتی نوری و غيرمادی اند، و داخل در نظام جاری در اين عالم نیستند. و آیه شريفه هرچند درباره انسان بحث می كند، و لكن از اين نظر مورد بحث قرارش داده كه يکی از موجودات عالم مادی است كه او را به نعمت های نفسی و اضافی تكريم كرده

است.

این آیه ناظر به کمال انسانی از حیث وجود مادی است، و تکریم و تفضیلش در مقایسه با سایر موجودات مادی است، و بنابراین ملائکه به خاطر این که از تحت نظام کونی و مادی این عالم خارجند، از محل کلام بیرونند، و خلاصه تفضیل و برتری دادن انسان از بسیاری موجودات تفضیل از غیر ملائکه از موجودات مادی این عالم است، و اما ملائکه اصولاً وجودشان غیر این وجود است، پس آیه هیچ نظری به برتری آدمی از ملائکه ندارد. (۱)

### تفاوت کرامت ملائکه و انسان

« وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ...! » (۲۶ / انبیاء)

خدای تعالی حال ملائکه را در آیه فوق بیان کرده که بندگانی مکرمند. مراد از اکرام ملائکه اکرامشان به خاطر همان عبودیت بوده، نه به غیر آن. مراد از این که ملائکه را «عباد» خوانند، با این که تمامی موجودات دارای شعور، همه «عباد» و بندگاند، خواست به آنان بفهماند که عبودیتی که دارند، خدا به ایشان کرامت کرده است و این موهبت، عطیه ای است الهی.

فرق میان کرامت ملائکه و کرامت بشر، هرچند که در هر دو موهبتی است، این است که این موهبت را به بشر از راه اکتساب می دهند، ولی به ملائکه بدون اکتساب. (۲)

### برتری انسان بر ملائکه و عوامل آن

« وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ... وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا! » (۷۰ / اسراء)

مسلمین اختلاف دارند، در این که از انسان و ملک کدام یک برترند؟ معروف این است که انسان افضل است و مراد از افضلیت انسان نه همه افراد انسان ها است، بلکه افراد مؤمن است، زیرا حتی دو نفر هم اختلاف ندارند، در این که پاره ای از افراد انسان از چهارپایان هم پست تر و گمراه ترند.

قوام ذات فرشتگان از قوام ذات انسان افضل و اعمال فرشته خالص تر و

۱- المیزان ، ج: ۲۵ ص: ۲۶۸

۲- المیزان ، ج: ۲۸ ص: ۱۰۹

خدایی تر از اعمال انسان است، اعمال فرشتگان هم‌رنگ ذات آنان و اعمال آدمی هم‌رنگ ذات اوست و کمالی که انسان آن را برای ذات خود هدف قرار داده و در پرتو اطاعت خدا جستجویش می‌کند، این کمال را ملائکه در ابتدای وجودشان دارا هستند.

البته این هم هست که ممکن است همین انسان که کمال ذاتی خود را به تدریج یا به سرعت و یا به کندی از راه به دست آوردن استعدادهای تازه کسب می‌کند در اثر آن استعدادهای حاصله به مقامی از قرب و به حدی از کمال برسد که مافوق حدی باشد که ملائکه با نور ذاتی اش در ابتدای وجودش به آن رسیده است. ظاهر کلام خدای تعالی هم این امکان را تأیید می‌کند.

برای این که در داستان خلق کردن خلیفه برای زمین، برتری انسان را برای ملائکه بیان کرده و فرمود: این موجود در تحمل علم به اسماء قدرتی دارد که شما ندارید، او می‌تواند علم به تمامی اسماء را تحمل کند، و همین تحمل مقامی است از کمال که مقام تسبیح ملائکه به حمد خدا و تقدیسشان به آن پایه نمی‌رسد، و مقامی است که باطن انسان را از فساد و سفک دماء پاک می‌کند و لذا می‌بینیم که ملائکه به این قانع شدند.

و نیز داستان مأمور شدن ملائکه به سجده کردن بر آدم و این که همه آنان وی را سجده کردند، یادآور شده و می‌فرماید: «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ» (۳۰ / حجر) سجده ملائکه بر آدم از باب خضوع ایشان در برابر مقام کمال انسانی بوده و آدم جنبه قبله را برای ایشان داشته، وی با وجود خود، انسانیت را در برابر ایشان مجسم نموده بود، این بود آن چه که از ظاهر آیات مورد بحث و سایر آیاتی که آوردیم، استفاده می‌شد. (۱)

### خدمت ملائکه در حرکت کمالی انسان

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا... فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ...!» (۲۹ و ۳۰ / حجر)

ملائکه مأمور شده بودند بر نوع بشر سجده کنند، نه بر شخص آدم، و خلاصه خصوصیات فردی آدم دخالتی در این امر نداشته، بلکه خصوصیات نوعی اش باعث این امر شده است. این سجده هم صرفاً از باب تشریفات اجتماعی نبوده، نتیجه‌ای حقیقی و واقعی باعث شده است و آن عبارت است از خضوع به حسب خلقت.

پس ملائکه بر حسب غرضی که در خلقتشان بوده، خاضع برای انسانند، آن هم بر حسب غرضی که در خلقت انسان بوده، (یعنی نتیجه خلقت بشر اشرف از نتیجه خلقت ملائکه است)، و ملائکه مسخر برای بشر و در راه سعادت زندگی اوست و به عبارت دیگر انسان منزلتی از قرب و مرحله ای از کمال دارد که مافوق قرب و کمال ملائکه است.

پس این که می بینیم، همه ملائکه مأمور به سجده بر آدم شدند، می فهمیم همه آنان مسخر در راه به کمال رساندن سعادت بشرند، و برای فوز و فلاح او کار می کنند، پس ملائکه اسبابی الهی و اعوانی برای انسانند که او را در راه رساندنش به سعادت و کمال یاری می کنند.

این جاست که برای کسانی که متدبر و فطن باشند، روشن می گردد که امتناع ابلیس از سجده به خاطر استنکافی بود که از خضوع در برابر نوع بشر داشت، و او نمی خواست مانند ملائکه در راه سعادت بشر قدم بردارد و او را در رسیدنش به کمال مطلوبش کمک نماید، ولی ملائکه در این باب اظهار خضوع نمودند. (۱)

### سجده ملائکه به انسان در آفرینش

«إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ، فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ!» (۷۱ و ۷۲ / ص)

این دو آیه کلام خدای تعالی است، که به زمان بگومگوی ملائکه اشاره می کند. جمله «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً!» (۳۰ / بقره) که خطاب دیگری است از خدا به ملائکه، و جمله «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ!» (۷۱ / ص) که آن نیز خطاب خدا به ملائکه است، دو جمله متقارن است، که در یک زمان و یک ظرف واقع شده اند.

– «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي، فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ!»

تسویه انسان به معنای تعدیل اعضاء اوست، به این که اعضای بدنی او را با یکدیگر ترکیب و تکمیل کند، تا به صورت انسانی تمام عیار درآید، و دمیدن روح در آن، عبارت است از این که او را موجودی زنده قرار دهد، و اگر روح دمیده شده در انسان را به خود خدای تعالی نسبت داده، و فرموده: «از روح خودم در آن دمیدم!» به منظور شرافت دادن به آن روح است. و جمله «فَقَعُوا» امر است، و این امر نتیجه و فرع تسویه و نفخ روح واقع شده، می فرماید حال که از روح خودم در آن دمیدم، شما ملائکه بر او سجده



کنید.

« فَسَيَجِدُ الْمَلَائِكَةَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ، إِلَّا إِبْلِيسَ...! » (۷۳ و ۷۴ / ص) دلالت این جمله بر این که تمامی فرشتگان برای آدم سجده کردند و احدی از آن تخلف نکرده، روشن است. (۱)

### دانش انسان به علم الاسماء و جهل ملائکه

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً... وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ...! » (۳۰ و ۳۱ / بقره)

ملائکه از کلام خدای تعالی که فرمود: «می خواهم در زمین خلیفه بگذارم!» چنین فهمیده بودند که این عمل باعث وقوع فساد و خونریزی در زمین می شود، چون می دانستند که موجود زمینی به خاطر این که مادی است، باید مرکب از قوایی غضبی و شهوی باشد، و چون زمین دار تراحم و محدود الجهات است و بقا در آن به حد کمال نمی رسد، مگر با زندگی دسته جمعی و معلوم است که این نحوه زندگی بالاخره به فساد و خونریزی منجر می شود.

در حالی که مقام خلافت همان طور که از نام آن پیداست، تمام نمی شود مگر به این که خلیفه نمایشگر مستخلف باشد و تمامی شئون وجودی و آثار و احکام و تدابیر او را حکایت کند، البته آن شئون و آثار و احکام و تدابیری که به خاطر تأمین آن ها خلیفه و جانشین برای خود معین کرده است.

و این سخن فرشتگان پرسش از امری بوده که نسبت به آن جاهل بوده اند. خواسته اند اشکالی را که در مسأله خلافت یک موجود زمینی به ذهنشان رسیده، حل کنند، نه این که در کار خدای تعالی اعتراض و چون و چرا کرده باشند. به دلیل این اعترافی که خدای تعالی از ایشان حکایت کرده، که دنبال سؤال خود گفته اند: «إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ تَنْهَا دَانَايَ عَلِي الْإِطْلَاقِ وَ حَكِيمِ عَلِي الْإِطْلَاقِ تُو هَسْتِي!» (۳۲ / بقره) چون این جمله با حرف «إِنَّ» آغاز شده، می فهماند که فرشتگان مفاد جمله را مسلم می دانسته اند.

«إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا!» (۳۰ و ۳۱ / بقره)

خدای سبحان در رد پیشنهاد ملائکه، مسأله فساد در زمین و خونریزی در آن را از خلیفه زمینی نفی نکرد و فرمود که نه، و نیز دعوی ملائکه را مبنی بر این که ما تسبیح و تقدیس تو می کنیم انکار نکرد، بلکه آنان را بر دعوی خود تقریر و تصدیق کرد.

در عوض مطلب دیگری عنوان نمود و آن، این بود که در این میان مصلحتی هست، که ملائکه قادر به ایفای آن نیستند و نمی‌توانند آن را تحمل کنند، ولی این خلیفه زمینی قادر بر تحمل و ایفای آن می‌باشد. آری انسان از خدای سبحان کمالاتی را نمایش می‌دهد، و اسراری را تحمل می‌کند، که در وسع و طاقت ملائکه نیست.

این مصلحت بسیار ارزنده و بزرگ است، به طوری که مفسده فساد و سفک دماء را جبران می‌کند. ابتدا در پاسخ ملائکه فرمود: «من می‌دانم آن چه را که شما نمی‌دانید!» و در نوبت دوم، به جای آن جواب، این طور جواب می‌دهد که: «آیا به شما نگفتم من غیب آسمان‌ها و زمین را بهتر می‌دانم؟» و مراد از غیب، همان اسماء است نه علم آدم به آن اسماء. چون ملائکه اصلاً اطلاعی نداشتند، از این که در این میان اسمایی هست، که آنان علم بدان ندارند. ملائکه این را نمی‌دانستند، نه این که از وجود اسماء اطلاع داشته، و از علم آدم بدان‌ها بی‌اطلاع بوده‌اند، و گرنه جا نداشت خدای تعالی از ایشان از اسماء بپرسد، و این خود روشن است، که سؤال نامبرده به خاطر این بوده که ملائکه از وجود اسماء بی‌خبر بوده‌اند.

پس این سیاق به ما می‌فهماند: که ملائکه ادعای شایستگی برای مقام خلافت کرده، و اذعان کردند به این که آدم این شایستگی را ندارد، و چون لازمه این مقام آن است که خلیفه اسماء را بداند، خدای تعالی از ملائکه از اسماء پرسید، و آن‌ها اظهار بی‌اطلاعی کردند، و چون از آدم پرسید، و جواب داد، بدین وسیله لیاقت آدم برای حیات این مقام و عدم لیاقت فرشتگان ثابت گردید.

نکته دیگر که در این جا هست، این است که خدای سبحان دنبال سؤال خود، این جمله را اضافه فرمود: «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اِذَا رَأَوْا آيَاتِنَا مِنْ سَمَاءٍ أَوْ أَرْضٍ فَلْيَسْمَعْنَ أَصْوَاتَ الْمَلَائِكَةِ مُنْجِسِينَ» (سوره بقره / ۲۴). این جمله اشعار دارد بر این که ادعای ملائکه ادعای صحیحی نبوده، چون چیزی را ادعا کرده‌اند که لازمه اش داشتن علم است.

– «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، ثُمَّ عَرَضَهُمْ...» (۳۱ / بقره)

این جمله اشعار دارد بر این که اسماء نامبرده، و یا مسماهای آن‌ها موجودات زنده و دارای عقل بوده‌اند که در پس پرده غیب قرار داشته‌اند، و به همین جهت علم به آن‌ها غیر آن نحوه علمی است که ما به اسماء موجودات داریم، چون اگر از سنخ علم ما بود، باید بعد از آن که آدم به ملائکه خبر از آن اسماء داد، ملائکه هم مثل آدم دانای به آن اسماء شده باشند، و در داشتن آن علم با او مساوی باشند، برای این که هرچند در این صورت آدم به آنان تعلیم داده، ولی خود آدم هم به تعلیم خدا آن را آموخته بود. پس دیگر نباید آدم اشرف از ملائکه باشد و خدا او را بیشتر گرامی بدارد.

و نیز اگر علم نامبرده از سنخ علم ما بود، نباید ملائکه به صرف این که آدم علم به اسماء دارد، قانع شده باشند و استدلالشان باطل شود. و سخن کوتاه، آن که معلوم می شود آن چه آدم از خدا گرفت و آن علمی که خدای به وی آموخت، غیر آن علمی بود که ملائکه از آدم آموختند. علمی که برای آدم دست داد، حقیقت علم به اسماء بود، که فراگرفتن آن برای آدم ممکن بود، و برای ملائکه ممکن نبود، و آدم اگر مستحق و لایق خلافت خدایی شد به خاطر همین علم به اسماء بود، نه به خاطر خبر دادن از آن و گرنه بعد از خبر داشتن ملائکه هم مانند او باخبر شدند، دیگر جا نداشت که باز هم بگویند ما علمی نداریم: «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا...!»

پس، از آن چه گذشت، روشن شد که علم به اسماء آن مسمیات، باید طوری بوده باشد که از حقایق و اعیان وجودهای آن ها کشف کند، نه صرف نام ها، که اهل هر زبانی برای هر چیزی می گذارند.

پس معلوم شد که آن مسمیات و نامیده ها که برای آدم معلوم شد، حقایق و موجوداتی خارجی بوده اند، نه چون مفاهیم که ظرف وجودشان تنها ذهن است. و نیز موجوداتی بوده اند که در پس پرده غیب، یعنی غیب آسمان ها و زمین نهان بوده اند، و عالم شدن به آن موجودات غیبی، یعنی آن طوری که هستند، از یک سو تنها برای موجود زمینی ممکن بوده، نه فرشتگان آسمانی و از سوی دیگر آن علم در خلافت الهی دخالت داشته است.

اسماء نامبرده اموری بوده اند که از همه آسمان ها و زمین غایب بوده و به کلی از محیط کون بیرون بوده اند. وقتی عمومیت اسماء را در نظر بگیریم و این که مسماهای به آن اسماء دارای زندگی و علم بوده اند، و این که در غیب آسمان ها و زمین قرار داشته اند، آن وقت با کمال وضوح و روشنی همان مطلبی از آیات مورد بحث استفاده می شود که آیه زیر در صدد بیان آن است:

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ هِيَ شَيْءٌ نَحْنُ نَعْلَمُ مَا تَحْتَهُ وَمَا زَاوَاهُ» (حجر / ۲۱)

این موجودات زنده و عاقلی که خدا بر ملائکه عرضه کرد، موجوداتی عالی و محفوظ نزد خدا بودند، که در پس حجاب های غیب محجوب بودند و خداوند با خیر و برکت آن ها هر اسمی را که نازل کرد، در عالم نازل کرد و هر چه که در آسمان ها و زمین هست از نور و بهای آن ها مشتق شده است، و آن موجودات با این که بسیار و متعددند، در عین حال تعدد عددی ندارند، و این طور نیستند که اشخاص آن ها با هم متفاوت باشند،

بلکه کثرت و تعدد آن‌ها از باب مرتبه و درجه است، و نزول اسم از ناحیه آن‌ها نیز به این نحو نزول است. (۱)

### خضوع ملائکه در مقابل عالم بشریت

«...تُمْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ...!» (۱۱ / اعراف)

سجده ملائکه برای جمیع بنی نوع بشر و در حقیقت خضوع برای عالم بشریت بوده، و اگر حضرت آدم علیه السلام قبله گاه سجده ملائکه شده، از جهت خصوصیت شخصی اش نبوده، بلکه از این باب بوده که آدم علیه السلام نمونه کامل انسانیت بوده، و در حقیقت از طرف تمام افراد انسان به منزله نماینده بوده است.

قضیه خلافتی که آیات ۳۰ تا ۳۳ سوره بقره متعرض آن است، برمی آید که مأمور شدن ملائکه به سجده متفرع بر خلافت مزبور بوده، و خلافت مزبور مختص به آدم علیه السلام نبوده، بلکه در همه افراد بشر جاری است. پس سجده ملائکه هم سجده بر جمیع افراد انسان است. (۲)

### خدمات عمومی و خصوصی ملائکه به انسان‌ها

«نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ!» (۳۱ / فصلت)

این که در آیه شریفه فوق ولایت ملائکه را ذکر کرده، نه ولایت خدا را، برای این بوده باشد که بین اولیای خدا و دشمنان او مقابله و مقایسه کند، چون در حق دشمنانش فرموده بود: «وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءًا!» (۲۵ / فصلت) و در آیه مورد بحث در مقابل آن قرین‌ها، از قول ملائکه اش می فرماید: «ما اولیای شما هستیم!»

و نتیجه این مقابله آن است که معلوم شود که مراد از ولایت ملائکه برای مؤمنین، تشدید و تأیید مؤمنین است، چون ملائکه مؤید آن‌ها هستند که مختص به اهل ولایت خدایند. و امّا ملائکه‌ای که حارس و نگهبان خلقند، و یا آن‌هایی که موکل بر ارزاق و اجل‌های مردم و سایر شئون آن‌ها هستند، اختصاصی به مؤمنین ندارند، بلکه مؤمن و کافر برایشان یکسان است. (۳)

### رابطه تکوینی ملائکه با سعادت انسان

۱- المیزان، ج: ۱ ص: ۲۱۹

۲- المیزان، ج: ۱۵ ص: ۲۶

۳- المیزان، ج: ۳۴ ص: ۳۰۵

«ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ!» (۱۱ / اعراف)

امر به سجده در قصه خلقت آدم و همچنین امتثال ملائکه و تمرد ابلیس و رانده شدنش از بهشت در عین این که امر و امتثال و تمرد و طرد تشریحی و معمولی بوده، در عین حال از یک جریان تکوینی و روابط حقیقی که بین انسان و ملائکه و انسان و ابلیس هست حکایت می کند، و می فهماند که خلقت ملائکه و جن نسبت به سعادت و شقاوت انسان چنین رابطه ای دارد.

امر پروردگار به این که ملائکه بر آدم سجده کنند، برای احترام آدم و به خاطر قرب منزلتی بود که وی در درگاه پروردگار داشت.

خدای تعالی آدم را با نعمت خلافت و کرامت ولایت، شرافت و منزلتی داد که ملائکه در برابر آن منزلت ناگزیر از خضوع بودند، و اگر ابلیس سر برتافت به خاطر ضدیتی بود که جوهره ذاتش با سعادت انسانی داشت، و لذا هر جا که با انسان برخورد کرده و می کند درصدد تباهی سعادت وی برمی آید، و به محضی که با او تماس پیدا می کند گمراهش می سازد، آری « كَتَبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ قَلَمِ اِزْلَىٰ دَرَبَارَهٗ شَيْطَانٍ چنين نوشته که هر که با او دوستی کند، او وی را به ضلالت افکنده و به سوی آتش سوزانش راهبر شود!» (۴ / حج) (۱)

### ولایت ملائکه

«ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ!» (۱۱ / اعراف)

معنی فریب شیطان خوردن و در تحت ولایت شیطان درآمدن، همین است که گمراه بشود و نداند چه کسی او را گمراه کرده: «أَنَّهُ يَرِيكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ او و گروه وی به طور مسلم شما را از آن جایی که خودتان احساس نکنید، می بینند. آری، ما شیطان ها را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند!» (۲۷ / اعراف)

قرآن کریم نظیر این ولایتی را که شیطان در گناه و ظلم بر آدمیان دارد، برای ملائکه در اطاعت و عبادت اثبات نموده، می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ، نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ

فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَسَانِي كَهْ كَفْتَنَد: پَرُورْد گَار مَا خَدَاسْت وَ پَای گَفْتَه خُود هَم اِيسْتَادَه اسْتَقَامَت نَمُودَنَد، فَرَشْتِگَان بَر اَنَان نَازِل شَدَه، نُوید مِی دَهَنَد کَه مَتْرَسِید وَ غَمگِین مَبَاشِید، وَ بَه بَهشْتِی کَه خَدَايْتَان وَعَدَه دَادَه دَلخُوش بَاشِید (وَ مَطْمَئِن بَدَانِید کَه) مَا دَر زَنَدگِی دَنیَا اُولِیای شَمَا هَسْتِیم! « (۳۰ وَ ۳۱ / سَجَدَه)

البته این دو ولایت منافاتی با ولایت مطلقه پروردگار که آیه « لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ! » (۵۱ / انعام) آن را اثبات می کند، ندارد. (۱)

### مهلت ملائکه تا آخرین روز زندگی بشر

« قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ، إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ! » (۳۷ وَ ۳۸ / حجر)

اگر خدای تعالی ابلیس را علیه بشر تأیید نموده و او را تا وقت معلوم مهلت داده است، خود بشر را هم به وسیله ملائکه تا دنیا باقی است، باقی هستند تأیید فرموده است. و لذا می بینیم در پاسخ ابلیس در آیات فوق فرموده: «تو مهلت داده شده ای»، بلکه فرمود: «تو از زمره مهلت داده شدگان»، پس معلوم می شود، غیر ابلیس کسان دیگری هم هستند که تا آخرین روز زندگی بشر زنده اند.

مهلت دادن ابلیس تا روز وقت معلوم از باب تقدیم مرجوح بر راجح و یا ابطال قانون علیت نیست، بلکه از باب آسان ساختن امر امتحان است و لذا می بینیم دو طرفی است و در مقابل ابلیس، ملائکه را هم مهلت داده است. (۲)

### دعای ملائکه در پذیرش توبه انسان ها

«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ... وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ...! » (۷ / مؤمن)

ملائکه حامل عرش از خدای سبحان می خواهند تا هر کس را که ایمان آورده، بیامرزد. جمله فوق حکایت متن استغفار ملائکه است. ملائکه قبل از درخواست خود نخست خدا را به سعه رحمت و علم ستوده اند. و اگر در بین صفات خداوندی، رحمت را نام برده و آن را با علم جفت کردند، بدین جهت بود که خدا با رحمت خود بر هر محتاجی انعام می کند، و با عمل خود احتیاج هر محتاج و مستعد رحمت را

۱- المیزان، ج: ۱۵ ص: ۵۵

۲- المیزان، ج: ۲۳ ص: ۲۳۹.

تشخیص می دهد.

«...فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ!» (۷ / مؤمن)

این جمله فرع و نتیجه ثنایی است که ملائکه در جمله قبلی کرده، و خدا را به سعه علم و رحمت ستودند. مراد از سبیلی که مؤمنین پیروی آن کردند، همان دینی است که خدا برای آنان تشریح کرده، و آن دین اسلام است، و پیروی دین اسلام عبارت است از این که عمل خود را با آن تطبیق دهند، پس مراد از توبه این است که با ایمان آوردن به طرف خدا برگردند.

و معنای جمله این است که خدایا حال که رحمت و علم تو واسع است، پس کسانی را که با ایمان آوردن به یگانگی تو و با پیروی دین اسلام تو به سوی تو برگشتند، بیامرز، و از عذاب جحیم حفظشان فرما. و این همان غایت و غرض نهایی از مغفرت است.

- «رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ...!» (۸ / مؤمن)

در این آیه مجدداً ندای (رَبَّنَا) را تکرار کردند، تا عطوفت الهی را بیشتر برانگیزند، و مراد از وعده ای که خدای تعالی داده، وعده هایی است که به زبان انبیائش و در کتب آسمانی اش داده است.

- «وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ...!» (۸ / مؤمن)

مراد از صلاحیت، صلاحیت برای داخل بهشت شدن است و معنای جمله چنین است: پروردگارا، هر کس از ایشان و پدران و همسران و فرزندان ایشان را که صلاحیت داخل شدن بهشت دارند، داخل بهشت های عدن بفرما.

این نکته از سیاق آیات به خوبی معلوم است که: استغفار ملائکه برای عموم مؤمنین است، و نیز معلوم است که مؤمنین را دو قسمت کردند: یکی آن مؤمنینی که خودشان توبه کرده، و راه خدا را پیروی کردند، که خدا هم وعده جنات عدن به ایشان داده، و قسم دوم آن مؤمنینی که خودشان چنین نبوده اند، و لکن صلاحیت داخل شدن در بهشت را دارند، و ملائکه، قسم اول را متبوع و قسم دوم را تابع آنان خواندند.

از این تقسیم برمی آید، طایفه اول اشخاصی هستند که در ایمان و عمل کاملند، چون مقتضای حقیقت معنای «لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ» (۷ / مؤمن) همین است، لذا اول این طایفه را ذکر کردند و از پروردگار خود خواستند تا ایشان را بیامرزد، و وعده بهشت عدنی که به ایشان داده در حقشان منجز فرماید.

و طایفه دوم در مقام و منزلت پایین تر از طایفه اولند، کسانی هستند که ایمان و عمل صالح خود را به حد کمال نرسانده اند، ایمانی ناقص و ضعیف دارند، و عملی زشت،

ولی با طائفه اول منسوبند، یا پدر و یا فرزند و یا همسرانشانند. از خدای تعالی درخواست کرده اند: که این طایفه را هم به طایفه اول و کاملین در ایمان ملحق نموده، در جنات عدن به ایشان برساند، و از بدی ها حفظشان فرماید. «... إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، وَفِيهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ!» (۸ و ۹ / مؤمن) (۱)

### دعای ملائکه در تشریح دین انسان ها

«وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ!» (۵ / شوری)

فرشتگان، خدای را از هر چه که لایق به ساحت قدسش نیست منزّه داشته، و او را با شمردن کارهای جمیلش ثنا می گویند، و یکی از چیزهایی که لایق ساحت قدس او نیست، همین است که امر بندگان خود را مهمل گذارد، و آنان را به سوی دینی که خود تشریح می کند، و از راه وحی ابلاغ می فرماید هدایت نکند، با این که این هدایت یکی از کارهایی است که انجامش از ناحیه خدا جمیل و پسندیده است.

و از خدای سبحان درخواست می کنند که اهل زمین را بیامرزد، و معلوم است که حصول این آمرزش سببی دارد که قبلاً باید حاصل شده باشد، و آن سبب عبارت است از پیمودن طریق بندگی، و آن هم احتیاج به هدایت خود خدا دارد. پس برگشت درخواست مغفرت برای اهل زمین به این درخواست است که خدا برای آنان دینی تشریح کند، و آن گاه کسانی را که به آن دین می گروند، بیامرزد. پس معنای جمله مورد بحث این می شود: که ملائکه از خدای سبحان درخواست می کنند که برای ساکنین زمین از طریق وحی دینی تشریح کند، و آن گاه به وسیله آن دین ایشان را بیامرزد.

البته معنا ندارد که ملائکه برای همه اهل زمین طلب مغفرت کنند، و از خدا بخواهند حتی مشرکین را که می گفتند «اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَعْدًا» بیامرزد، با این که قبلاً از خود ملائکه حکایت کرده بود که «يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِرَأْسِ الْكُرْسِيِّ» استغفار می کنند. (۷ / مؤمن) پس ناگزیر باید بگوییم منظور از طلب مغفرت، طلب وسیله و سبب مغفرت است، و آن همین است که نخست برای اهل زمین دینی تشریح کند، تا سپس متدینین به آن دین را بیامرزد. (۲)

### صلوات ملائکه به رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- المیزان ، ج: ۳۴ ص: ۱۷۱

۲- المیزان ، ج: ۳۵ ص: ۱۸



«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»

(۵۶ / احزاب)

کلمه «صَلُّوا» در اصل به معنای انعطاف بوده، صَلُّوا خدا بر پیغمبر به معنای انعطاف او به وی است، به وسیله رحمتش، البته انعطافی مطلق، چون در آیه شریفه صَلُّوا را مقید به قیدی نکرده است، و همچنین صَلُّوا ملائکه او بر آن جناب انعطاف ایشان است بر وی، به این که او را تزکیه نموده، و برایش استغفار کنند، صَلُّوا مؤمنین بر او انعطاف ایشان است، به وسیله درخواست رحمت برای او.

و در این که قبل از امر به مؤمنین که بر او صلوات بفرستید، نخست صَلُّوا خود و ملائکه خود را ذکر کرد، دلالتی هست بر این که صلوات مؤمنین بر آن جناب پیروی خدای سبحان و متابعت ملائکه اوست.

از طریق شیعه و سنی هم روایت بسیار زیاد رسیده، در این که طریق صلوات فرستادن، مؤمنین بر آن جناب، این است که از خدا بخواهند، بر او و آل او صلوات بفرستند. (۱)

### شرایط شفاعت ملائکه

«وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى!» (۲۶/نجم)

فرق میان «اذن» و «رضا» این است که رضا امری است باطنی، ولی اذن امر ظاهری است و اعلام صاحب اذن است.

این آیه درصدد این است که بفرماید ملائکه از ناحیه خود مالک هیچ شفاعتی نیستند، به طوری که در شفاعت کردن بی نیاز از خدای سبحان باشند، آن طور که بت پرستان معتقدند، چون تمامی امور به دست خداست، پس اگر شفاعتی برای فرشته ای باشد، بعد از آن است که خدا به شفاعتش راضی باشد و اذنش داده باشد. بنابراین مراد از جمله «لِمَنْ يَشَاءُ» ملائکه است. و معنای آیه این است که چه بسیار از فرشته در آسمان ها هستند که شفاعتشان هیچ اثری ندارد، مگر بعد از آن که خدای به هریک از ایشان که بخواهد و راضی باشد، اجازه شفاعت داده باشد.

به هر حال از این آیه این معنا به طور مسلم برمی آید که، برای ملائکه شفاعتی قایل است. چیزی که هست شفاعت ملائکه را مقید به اذن و رضای خدای سبحان کرده است. (۱)

### دانشمندان مورد لعن ملائکه

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُمْ كَفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ!»

(۱۶۱ / بقره)

در آیه مورد بحث مراد از «الَّذِينَ كَفَرُوا» کسانی است که حق را تکذیب می کنند و معاند هستند و همان هائی هستند که در آیه قبل فرمود: آن چه را خدا نازل کرده کتمان مجازاتشان کرد، که این خود فرمانی است از خدای سبحان که هر لعنتی که از هر انسان و از هر ملکی سر بزند، متوجه ایشان بشود، بدون هیچ استثنا.

پس این گونه اشخاص سیل و طریقه شان، طریقه شیطان است که خدا درباره اش فرمود: «وَ إِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ!» (۳۵ / حجر) چون در این جمله خدای تعالی تمامی لعنت ها را متوجه شیطان کرده. معلوم می شود این اشخاص هم (یعنی علمائی که علم خود را کتمان می کنند)، در این لعنت تمام شرکای شیطان، و شیطان های دیگری چون اویند.

و چه قدر لحن این آیه شدید و امر آن عظیم است!

«خَالِدِينَ فِيهَا» یعنی این علمای کتمانگر و این شیطان های انسی، در لعنت خدا و ملائکه جاودانند (و جمله عذاب از آن ها تخفیف نمی پذیرد و حتی مهلت هم داده نمی شوند!) که در آن عذاب در جای لعنت آمده، دلالت دارد بر این که لعنت خدا و ملائکه مبدل به عذاب می شود. (۲)

### کمال انسان و تبدیل باطن او به ملائکه

«وَ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ!» (۶۰ / زخرف)

ظاهر این آیه شریفه می خواهد این استبعاد را برطرف کند که چگونه ممکن

۱- المیزان ، ج: ۳۷ ص: ۷۸

۲- المیزان ، ج: ۲ ص: ۳۳۶.

است یک فرد بشر دارای این همه کمالاتی که قرآن درباره عیسی علیه السلام نقل می کند، بوده باشد؟ بتواند مرغ بیافریند، مرده زنده کند، و در روزهایی که طفل گهواره است با مردم حرف بزند و خوارقی مثال این از خود بروز دهد، و خلاصه مانند ملائکه واسطه فیض در احیا و اماته و رزق و سایر انواع تدبیر باشد، و در عین حال عبد باشد، نه معبود، و مألوه باشد، نه اله.

آری این گونه کمالات در نظر و ثبیت مختص به ملائکه، و ملائک الوهیت آن هاست، که باید به خاطر داشتن آن ها پرستیده شوند، و کوتاه سخن این که از نظر و ثبیت محال است، بشری پیدا شود که این نوع کمالاتی را که مختص ملائکه، است دارا باشد.

آیه شریفه می خواهد این استبعاد را برطرف ساخته، و بفرماید خدای تعالی می تواند انسان را آن چنان تزکیه کند و باطنش را از لوث گناهان پاک سازد، که باطنش باطن ملائکه گردد، و ظاهرش ظاهر انسان باشد و با سایر انسان های روی زمین زندگی کند، خودش از انسانی دیگر متولد شود، و انسانی دیگر از او متولد گردد، ولی باطنش باطن ملائکه باشد، و آن چه از ملائکه به ظهور می رسد از او نیز سربرزند.

این کار انقلاب ماهیت نیست، که بگوئی فی نفسه امری است محال، و قابل آن نیست که از خدا سربرزند، بلکه نوعی تکامل وجودی است، خدای تعالی انسانی را از حدی از کمال بیرون آورده، به حدی بالاتر از آن می برد که امکان و ثبوتش در جای خود ثابت و مسلم شده است. (۱)

### ملائکه، جزئی از اجزای ایمان بشری

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ... وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا!» (۱۳۶ / نساء)

این آیه به مؤمنین امر می کند که دو مرتبه ایمان بیاورند. امر به آن است که مؤمنین، ایمان اجمالی خود را بر تفصیل این حقایق بسط دهند، زیرا این ها معارفی است که هر کدام به دیگری مربوط هستند و مستلزم یکدیگرند.

ایمان به یکی از این حقایق جز به ایمان به همه آن ها بدون استثناء، تمام نیست. اگر به پاره ای از این حقایق ایمان آورند و پاره ای دیگر را رد کنند، اگر این معنی را ظاهر کنند، کفر و اگر کتمان و اخفا کنند نفاق است.

قسمت اول آیه مردم را دعوت می کند که بین همه چیزهایی که در آیه ذکر شده جمع کنند و این دعوت با این ادعاست که اجزای این مجموع به هم مربوطند و از یکدیگر جدا نیستند. معنی قسمت دوم آیه این است که: هر کس به خدا یا ملائکه خدا یا کتب خدا یا رسولان خدا یا روز بازپسین کافر شود، یعنی هر کس به هریک از اجزای ایمان کافر شود به گمراهی دوری افتاده است.

آیات قرآنی ناطق است که کسی که به هریک از آن چه در این آیه ذکر شده به طور جدا جدا کافر باشد، به حقیقت کافر است. (۱)

### ضرورت ایمان به ملائکه

«... وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّنَ وَ آتَى الْمَالَ...»

(۱۷۷ / بقره)

جمله فوق تعریف ابرار و بیان حقیقت حال ایشان است که هم در مرتبه اعتقاد تعریفشان می کند و هم در مرتبه اعمال و هم اخلاق. درباره اعتقادشان می فرماید: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ!» و درباره اعمالشان می فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا»، و درباره اخلاقشان می فرماید: «وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقِنَ.»

و در تعریف اولی که از ایشان کرده و فرموده: «کسانی هستند که ایمان به خدا و روز جزا و ملائکه و کتاب و انبیا دارند.» و این تعریف شامل تمامی معارف حقه ای است که خدای سبحان، ایمان به آنها را از بندگان خود خواسته است. مراد از ایمان، ایمان کاملی است، که اثرش هرگز از آن جدا نمی شود، و تخلف نمی کند، نه در قلب و نه در جوارح.

در قلب تخلف نمی کند چون صاحب آن دچار شک و اضطراب و یا اعتراض و یا در پیش آمدی ناگوار دچار خشم نمی گردد، و در اخلاق و اعمال هم تخلف نمی کند، (چون وقتی ایمان کامل در دل پیدا شد، اخلاق و اعمال هم اصلاح می شود). (۲)

### ایمان و تصدیق ملائکه

«أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ!» (۲۸۵ / بقره)

۱- المیزان، ج: ۹، ص: ۱۷۵

۲- المیزان، ج: ۲، ص: ۴۱۴

این قسمت از آیه ایمان پیامبر و مؤمنین را تصدیق می کند، و اگر پیامبر را جدای از مؤمنین ذکر کرده بوده و فرمود: رسول بدان چه از ناحیه پروردگارش نازل شده ایمان دارد، و آنگاه مؤمنین را به آن جناب ملحق کرد، برای این بود که رعایت آن جناب را فرموده باشد. و این عادت قرآن است، که هر جا مناسبتی پیش آید، از آن جناب احترامی به عمل بیاورد، و او را جدای از دیگران ذکر نموده، سپس دیگران را به او ملحق سازد.

«كُلُّ اٰمَنٍ بِاللّٰهِ وَ مَلٰئِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ!»

این جمله تفصیل آن اجمالی است که جمله قبل بر آن دلالت می کرد، چون جمله قبل اجمالاً می گفت رسول و مؤمنین به آنچه نازل شده ایمان آوردند، و شرح نمی داد که آنچه نازل شده به چه چیز دعوت می کند. جمله مورد بحث شرح می دهد که کتاب نازل بر رسول خدا مردم را به سوی ایمان و تصدیق همه کتب آسمانی و همه رسولان و ملائکه خدا که بندگان محترم اویند دعوت می کند، هر کس بدان چه بر پیامبر اسلام نازل شده ایمان داشته باشد، در حقیقت به صحیح همه مطالب نامبرده ایمان دارد. (۱)

### وظیفه ملائکه در حفظ انسان و اعمال و گفتار او

#### ملائکه محافظ انسان و اعمال او

« لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ! »

«برای آدمی که به سوی پروردگارش برمی گردد، تعقیب کنندگانی است که از پیش رو و از پشت مراقب اویند.» (۱۱ / رعد)

از مشرب قرآن معلوم و پیدا است که آدمی تنها این هیكل جسمانی و این بدن مادی محسوس نیست، بلکه موجودی است مرکب از بدن و نفس و شئون و امتیازات عمده او همه مربوط به نفس اوست، نفس اوست که اراده و شعور دارد، و به خاطر داشتن آن، مورد امر و نهی قرار می گیرد. هر چند نفس بدون بدن کاری نمی کند و لکن بدن کاری نمی کند و لکن بدن جنبه آلت و ابزاری را دارد که نفس برای رسیدن به مقاصد و هدفهای خود آن را بکار می زند .

بنابر این جمله « مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ » توسعه می یابد، هم امور مادی و جسمانی را شامل می شود، و هم امور روحی را، پس همه اجسام و جسمانیاتی که در طول حیات انسان به جسم او احاطه دارد، بعضی از آن ها در پیش سر او واقع شده اند، و همچنین جمیع مراحل نفسانی که آدمی در مسیرش به سوی پروردگارش می پیماید، و جمیع احوال روحی که به خود می گیرد، و قرب و بعدها و سعادت و شقاوتها و اعمال صالح و طالح و ثواب و عقابهایی که برای خود ذخیره می کند، همه آنها یا در پشت سر انسان قرار دارند، و یا در پیش رویش .

و این معقباتی که خداوند از آن ها خبر داده در اینگونه امور از نظر ارتباطش به انسانها دخل و تصرفهایی دارند، و این انسان که خداوند او را توصیف کرده به این که مالک نفع و ضرر و مرگ و حیات و بعث و نشور خود نیست و قدرت بر حفظ هیچیک از خود و

آثار خود را چه آن‌ها که حاضرند و چه آن‌ها که غایبند ندارد، و این خدای سبحان است که او و آثار حاضر و غائب او را حفظ می‌کند، و در عین این که فرموده: «اللَّهُ حَفِیْظٌ عَلَیْهِمْ خَدَاوَنَد بِر اِیْشَان حَافِظُ اسْت!» (۶ / شوری) و نیز فرموده: «وَرَبُّكَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ حَفِیْظٌ و پَروردگارَت بِر هَر چِیزِ نَگهَبان اسْت!» (۲۱ / سبأ) در عین حال وسائلی را هم در این حفظ کردن اثبات نموده، می‌فرماید: «وَ اِنَّ عَلَیْكُمْ لِحَافِظِیْنَ بِه دَرَسْتِ بِر شَمَا نَگهَبانانی هَسْت!» (۱۰ / انفطار)

پس اگر خدای تعالی آثار حاضر و غائب انسانی را به وسیله این وسائط که گاهی آن‌ها را «حافظین» نامیده و گاهی «معقبات» خوانده، حفظ نمی‌فرمود، هر آینه فنا و نابودی از هر جهت آن‌ها را احاطه نموده، هلاکت از پیش رو و پشت سر به سویی می‌شتافت. چیزی که هست همان طور که حفظ آن‌ها به امری از ناحیه خداست هم چنین فنای آن و فساد و هلاکتش به امر خداست.

و اگر ملائکه عملی می‌کنند، آن نیز به امر خداست. از همین جا معلوم می‌شود که این معقبات (نگهبانان) همان طور که آن چه حفظ می‌کنند به امر خدا می‌کنند، هم چنین از امر خدا حفظ می‌کنند، چون فنا و هلاکت و فساد هم امر خداست، همانطور که بقا و استقامت و صحت به امر خداست، پس هیچ مرکب جسمانی و مادی دوام نمی‌یابد مگر به امر خدا، و هیچ یک از آن‌ها ترکیش انحلال و فساد نمی‌یابد، مگر به امر خدا. در معنویات هم حالت روحی و یا عمل و یا اثر علمی دوام نمی‌یابد مگر به امر خدا، و هیچ یک از آنها دچار حبط و زوال و فساد نمی‌شوند مگر باز به امر خدا. آری امر همه اش از خداست و همه اش به سوی خدا برگشت دارد.

آیه شریفه به طوری که سیاق می‌رساند و خدا داناتر است این معنا را افاده می‌کند که برای هر فردی از افراد به هر حال که بوده باشند معقب‌هایی هستند، که ایشان را در مسیری که به سوی خداوند دارند تعقیب نموده، و از پیش رو و از پشت سر در حال حاضر و در گذشته به امر خدا حفظشان می‌کنند، و نمی‌گذارند حالشان به هلاکت و فساد و یا شقاوت که خود امر دیگر خداست متغیر شود، و این امر دیگر که حال را تغییر می‌دهد وقتی اثر خود را می‌کند که مردم خود را تغییر دهند، در این هنگام است که خدا هم آنچه از نعمت که به ایشان داده تغییر می‌دهد، و بدی را برایشان می‌خواهد، و وقتی بدی را برای مردمی خواست دیگر جلوگیری از آن نیست.

این که خدا حافظ است و او ملائکه‌ای دارد که متصدی حفظ بندگانشند، خود یک حقیقت قرآنی است. (۱)

### ملائکه محافظ عمل و نیت انسان

«إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ!» (۴ / طارق)

معنای آیه این است که هیچ نفسی نیست، الا این که نگهبانی بر او موکل است؛ و مراد از موکل شدن نگهبانی برای حفظ نفس این است که فرشتگانی اعمال خوب و بد هرکسی را می نویسد، و به همان نیت و نحوه ای که صادر شده می نویسد، تا بر طبق آن در قیامت حساب و جزا داده شوند، پس منظور از حافظ فرشته و منظور از محفوظ، عمل آدمی است. هم چنان که در جای دیگر فرموده: «و به درستی که بر هر یک از شما حافظانی موکلند، حافظانی بزرگوار و نویسنده، آنچه شما انجام دهید می دانند.»

و بعید نیست که مراد از حفظ نفس حفظ خود نفس و اعمال آن باشد و منظور از حافظ جنس آن بوده باشد که در این صورت چنین افاده می کند که جان های انسان ها بعد از مردن نیز محفوظ است، و با مردن نابود و فاسد نمی شود، تا روزی که خدای سبحان بدن ها را دوباره زنده کند، در آن روز جان ها به کالبدها برگشته، دوباره انسان به عینه و شخصه همان انسان دنیا خواهد شد، آن گاه طبق آن چه اعمالش اقتضا دارد جزا داده خواهد شد، چون اعمال او نیز نزد خدا محفوظ است، چه خیرش و چه شرش .

بسیاری از آیات قرآن که دلالت بر حفظ اشیاء دارد این نظریه را تأیید می کند، مانند: «بگو ملک الموتی که موکل بر شماست، شما را تحویل می گیرد.» و «خداست که جانها را در حین مرگش می گیرد، و جانهایی را که هنوز نمرده و به خواب می رود می گیرد، اگر اجلش رسیده باشد دیگر به بدنش بر نمی گردد، و نزد خود نگه می دارد.»

ظاهر آیه ای که در سوره انفطار بود و می گفت وظیفه ملائکه حافظ، حفظ نامه های اعمال است، با این نظریه منافات ندارد، برای اینکه حفظ جان هاهم مصداقی از نوشتن نامه است، همچنانکه از آیه: «إِنَّا كُنَّا نَسْخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ!» (۲۹ / جاثیه) این معنا استفاده می شود. (۱)

### ملائکه نویسنده و تشخیص کیفیت اعمال

«وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ!» (۱۰ تا ۱۲ / انفطار)

این آیه شریفه اشاره دارد به این که اعمال انسان غیر از طریق یادآوری خود



صاحب عمل از طریقی دیگر محفوظ است، و آن محفوظ بودن اعمال با نوشتن ملائکه نویسنده اعمال است، که در طول زندگی هر انسانی موکل بر اوست، و بر معیار آن اعمال پاداش و کیفر می بیند، هم چنان که فرمود: « وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا. اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا روز قیامت برایش نامه ای بیرون می آوریم که آن را گشوده می بیند به او گفته می شود کتابت را بخوان که در امروز خودت برای حسابرسی علیه خودت کافی هستی. » (۱۳ و ۱۴ / اسراء)

«إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ!»

یعنی از ناحیه ما حافظانی موکل بر شما هستند که اعمال شما را با نوشتن حفظ می کنند. این آن معنائی است که سیاق افاده اش می کند .

« کراما کاتبین! »

حافظانی که دارای کرامت و عزتی نزد خدای تعالی اند، و این توصیف یعنی توصیف ملائکه به کرامت در قرآن کریم مکرر آمده، و بعید نیست که با کمک سیاق بگوییم: مراد از این است که فرشتگان به حسب خلقت موجوداتی مصون از گناه و معصیتند، و مفسور بر عصمت، مؤید این احتمال آیه شریفه « بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ. لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ، » ( ۲۶ و ۲۷ / انبیاء ) است که دلالت بر این دارد که ملائکه اراده نمی کنند، مگر آنچه را خدا اراده کرده باشد و انجام نمی دهند مگر آنچه که او دستور داده باشد، و همچنین آیه « کرام برره! »

و مراد از کتاب در کلمه « کاتبین » نوشتن اعمال است، به شهادت این که می فرماید: «يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ،» ( ۱۲ / انفطار ) و « إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، » ( ۲۹ / جاثیه )

«يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ!»

در این جمله می خواهد بفرماید: فرشتگان در تشخیص اعمال نیک از بد شما و تمیز حسنه آن دچار اشتباه نمی شوند، پس این ملائکه را منزله از خطا می دارد، همچنانکه آیه قبلی آنان را منزله از گناه می داشت، بنابر این ملائکه به افعال بشر با همه جزئیات و صفات آن احاطه دارند، و آن را همان طور که هست حفظ می کنند .

در این آیات عدّه این ملائکه که مأمور نوشتن اعمال انسانند معین نشده، بله در آیه زیر که می فرماید: «إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ،» ( ۱۷ / ق ) استفاده می شود که برای هر یک انسان دو نفر از آن ملائکه موکلند، یکی از راست و یکی از چپ .

در تفسیر آیه «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» (۷۸ / اسراء) اخبار رسیده دلالت دارد بر اینکه نویسندگان اعمال هر روز بعد از غروب خورشید بالا می روند و نویسندگان دیگری نازل می شوند و اعمال شب را می نویسند تا صبح شود، و بعد از طلوع فجر صعود نموده مجددا ملائکه روز نازل می شوند. در روایات آمده که فرشته طرف راست مأمور نوشتن حسنات و طرف چپ مأمور نوشتن گناهان است .

در آیه مورد بحث که می فرماید: «يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ»، دلالتی بر این معناست که نویسندگان دانای به نیت نیز هستند، چون می فرماید: آن چه انسان ها می کنند می دانند. و معلوم است که بدون علم به نیت نمی توانند به خصوصیات افعال و عناوین آن، و اینکه خیر است یا شرّ علم پیدا کنند. پس معلوم می شود ملائکه دانای به نیت نیز هستند. (۱)

### دو ملک مسؤل ثبت و حفظ اعمال

«إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ» (۱۷ / ق)

مراد از «مُتَلَقِيَانِ» به طوری که از سیاق استفاده می شود دو فرشته ای است که موکل بر انسانند و عمل او را تحویل گرفته و آنرا با نوشتن حفظ می کنند و جمله «عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ» یعنی دو فرشته ای که یکی از طرف دست راست نشسته، و یکی از طرف چپ نشسته، که منظور از دست راست و چپ، راست و چپ آدمی است .

این جمله می خواهد موقعیتی را که نسبت به انسان دارند تمثیل کند. دو طرف خیر و شر انسان را که حسنات و گناهان منسوب به دو جهت است، به راست و چپ محسوس انسان تشبیه کند، (وگر نه فرشتگان موجوداتی مجردند که در جهت قرار نمی گیرند).

«إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ»، یعنی به یاد آور و متوجه باش این را که دو فرشته عمل انسان را می گیرند. منظور از این دستور این است که به علم خدای تعالی اشاره کند، و بفهماند که خدای سبحان از طریق نوشتن اعمال انسانها به وسیله ملائکه، به اعمال انسان علم دارد، علاوه بر آن علمی که بدون وساطت ملائکه و هر واسطه ای دیگر نسبت به انسان دارد. (۲)

### دو ملک مسؤل ضبط الفاظ و گفتار

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۱۰۵

۲- المیزان ج: ۳۶، ص: ۲۳۵

«مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (۱۸ / ق)

«هیچ سخنی در فضای دهان نمی آورد، مگر آن که در همان جا مراقبان آماده است!»

کلمه «رَقِيبٌ» به معنای محافظ و کلمه «عَتِيدٌ» به معنای کسی است که فراهم کننده مقدمات آن ضبط و حفظ است: یکی مقدمات را برای دیگری فراهم می کند تا او از نتیجه کار وی آگاه شود .

و این آیه شریفه بعد از جمله «إِذْ يَتَلَفَّى الْمُتَلَقِيَانِ» که آن نیز درباره فرشتگان موکل است، دوباره راجع به مراقبت دو فرشته سخن گفته، با اینکه جمله اولی تمامی کارهای انسان را شامل می شد، و جمله دوم تنها راجع تکلم انسان است. (۱)

### ملائکه محافظ انسان از حوادث

«وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً!» (۶۱ / انعام)

«حَفَظَةً» کارشان حفظ آدمی است از همه بلیات و مصایب، نه تنها بلای خصوصی .

و جهت احتیاج آدمی به این حفظه این است که نشئه دنیوی نشئه اصطکاک و مزاحمت و برخورد است، و هیچ موجودی در این نشئه نیست مگر این که موجودات دیگری از هر طرف مزاحم آیند، آری اجزای این عالم همه و همه در صدد تکامل اند، و هر کدام در این مقامند که سهم خود را از هستی بیشتر کنند. و پر واضح است که هیچ کدام سهم بیشتری کسب نمی کنند، مگر اینکه به همان اندازه از سهم دیگران می کاهند، به همین جهت موجودات جهان همواره در حال تنازع و غلبه بر یکدیگرند .

یکی از این موجودات انسان است، که تا آنجا که ما سراغ داریم ترکیب وجودیش از لطیف ترین و دقیق ترین ترکیبات موجود در عالم صورت گرفته، و معلوم است که رقبا و دشمنان چنین موجودی از رقبای هر موجود دیگری بیشتر خواهند بود، و لذا به طوری که از روایات هم بر می آید خدای تعالی از ملائکه خود کسانی را مأمور کرده تا او را از گزند حوادث و از دستبرد بلایا و مصایب حفظ کنند، و حفظ هم می کنند، و از هلاکت نگهش می دارند، تا اجلس فرا رسد. در آن لحظه ای که مرگش فرا می رسد، دست از او برداشته او را به دست بلیات می سپارند تا هلاک شود. (۲)

### نقش مراقبت ملائکه و تحول جوامع انسانی

۱- المیزان ج: ۳۶، ص: ۲۳۶

۲- المیزان ج: ۱۳، ص: ۲۰۷

«لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ!» (۱۱ / رعد)

خدای تعالی محافظینی از ملائکه (معقبات) قرار داده و بر افراد بشر موکل کرده تا او را به امر خدا از امر خدا حفظ نمایند، و از این که هلاک شود، و یا از وضعی که دارد دگرگون گردد، نگهدارند. چون سنت خدا بر این جریان یافته که وضع هیچ قومی را دگرگون نسازد مگر آن که خودشان حالات روحی خود را دگرگون سازند، مثلاً اگر شکرگزار بودند به کفران مبدل نمایند، و یا اگر مطیع بودند عصیان بورزند، و یا اگر ایمان داشتند، به شرک بگرایند در این هنگام است که خدا هم نعمت خود را به نعمت، و هدایتش را به اضلال، و سعادت را به شقاوت مبدل می سازد.

این جمله یعنی «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ» چکیده اش این است که خداوند چنین قضا رانده و قضایش را حتم کرده که نعمت ها و موهبت هایی که به انسان می دهد مربوط به حالات نفسانی خود انسان باشد، که اگر آن حالات موافق با فطرتش جریان یافت، آن نعمت ها و موهبت ها هم جریان داشته باشد. مثلاً اگر مردمی به خاطر استقامت به خدا ایمان آورده و عمل صالح کردند، دنبال ایمان و اعمالشان نعمت های دنیا و آخرت به سویشان سرازیر شود. (۱)

### وظیفه ملائکه در انزال وحی الهی

#### انحصار هدایت با وحی به وسیله ملائکه

«قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا!»

(۹۵ / اسراء)

عنايت الهی چنین تعلق گرفت که اهل زمین را هدايت فرمايد، و اين صورت نمی گيرد مگر به وسيله وحی آسمانی، چون بشر از پيش خود هدايت نمی شود. پس انسان ها که در زمين زندگي می کنند، هيچ وقت بی نیاز از وحی آسمانی نیستند، به ناچار بايد فرشته ای به عنوان رسول به يك دسته از ایشان که همان انبيا هستند نازل گردد.

و اين خصيصه زندگي زمينی و عيش مادی است که به هدايت الهی نیازمند است و آن هم نمی شود مگر به وسيله نزول وحی از آسمان، حتی اگر فرضاً عده ای از فرشتگان هم در زمين زندگي کنند و محکوم به عيش مادی و زمينی شوند، بر آنان نیز فرشته ای نازل می کردیم تا وحی ما را به ایشان برساند. آری، اين مسئله از خصايص زندگي زمينی است.

عنايت و نقطه اتکا در آيه شريفه به دو جهت است: یکی اين که زندگي بشر زمينی و مادی است، و دوم اين که هدايت که خدای تعالی بر خود واجب کرده، تنها از راه وحی آسمانی و به وسيله یکی از فرشتگان عملی است و راه ديگری ندارد.

زندگي بشر زمينی و مادی است و وحی ای که از آسمان به ایشان می شود به وسيله فرشته ای آسمانی است، و اين وحی هر چند برای بشر است و لکن همه افراد بشر

قابل دریافت آن نیستند. آری افراد نوع بشر از نظر سعادت و شقاوت و کمال و نقص و پاکی و ناپاکی باطن مختلفند، تنها از میان افراد این نوع آن عده معدودی می توانند حامل دریافت کننده آن باشند که مانند فرشته آورنده آن، پاک و از مساس شیطان منزّه باشند، و آن عده معدود همان رسولان خدا و انبیاء هستند.

چون ملائکه واسطه های هر نوع برکت آسمانی اند، ناگزیر نزول دین بر بشر هم به وسیله ایشان صورت می گیرد، و این آمد و شد ملائکه عبارت است از رسالت، و آن شخصی هم که گیرنده وحی و دین خداست (که البته به خاطر اینکه باید دارای طهارت باطنی و روحی از امر خدا باشد افرادی از بشر خواهند بود، نه همگی ایشان) نبی و پیغمبر است. (۱)

### همراهی ملائکه و روح در نزول وحی

«يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ!» (۲ / نحل)

معنای «رُوح» عبارت است از چیزی که مایه حیات و زندگی است، البته حیاتی که ملائک شعور و اراده باشد.

و اما حقیقت آن چیست؟ می توان بطور اجمال از آیات کریمه قرآن استفاده نمود که روح حقیقتی و موجودی مستقل است، و موجودی است دارای حیات و علم و قدرت، نه این که از مقوله صفات و احوال بوده، آن طور که بعضی پنداشته اند قائم موجودی دیگر باشد. قرآن کریم از سوی دیگر روح را معرفی می کند به اینکه از امر پروردگار است و سپس امر پروردگار را چنین معرفی می کند: «امر او جز این نیست که وقتی چیزی را اراده کند بگوید باش و می باشد، پس منزّه است آن کسی که به دست اوست ملکوت هر چیزی.» و می رساند که امر خدا همان «کلمه ایجاد» است خدای سبحان هر چیز را با آن ایجاد می فرماید، و به عبارت دیگر امر خدای سبحان همان وجودی است که به اشیاء افاضه می فرماید، اما نه وجود از هر جهت، بلکه امر خدا عبارت است از وجود از این جهت که مستند به خدای تعالی است، و آمیخته با ماده و زمان و مکان نیست، آنجا که می فرماید: «و امر ما نیست جز واحد چشم بر هم زدن!»

پس این که فرمود: «يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ»، (۵۰ / قمر) تنزیل ملائکه با مصاحبت و همراهی روح عبارت از القای آن در قلب پیامبر، تا قلب وی با داشتن آن روح

آماده گرفتن معارف الهی بگردد. و به تفسیر دیگر نیز تنزیل ملائکه به سبب روح به همین معناست، چون کلمه خدای تعالی که همان کلمه حیات باشد در ملائکه اثر گذاشته و آنان را مانند انسانها زنده می کند، و معنای آیات این است که: خدای تعالی منزّه و متعالی از شرک و ورزیدن و از شریکی که مشرکین برایش گرفته اند، می باشد. و به خاطر همین تعالی و تنزه از شریک است که ملائکه را با همراهی روح که از سنخ امر اوست و از کلمه وی است و یا به سبب امر او و کلمه اوست بر قلب هر کس از بندگانش که بخواهد نازل می کند تا او بشر را انذار کند که معبودی جز من نیست و زنهار از گرفتن معبود دیگر پرهیزید. (۱)

### القای روح و نزول وحی

«يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ!» (۱۵ / مؤمن)

این جمله اشاره دارد به امر رسالت، که یکی از شئون آن انذار است، و اگر روح را به قید «مِنْ أَمْرِ» مقید کرد، برای این بود که دلالت کند بر این که مراد از روح همان روحی است که در آیه «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»، (اسراء / ۸۵) آمده، و همان روحی است که در آیه «يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا مَلَائِكَةَ بِمَعِيَةِ رُوحٍ» که از امر اوست بر هر کس که او بخواهد نازل می شوند، و به او این مأموریت را ابلاغ می کنند که باید انذار کنید. (۲ / نحل) بدان اشاره فرموده است.

در نتیجه مراد از القای روح بر هر کس که خدا بخواهد، نازل کردن ملائکه وحی است بر آن کس، و مراد از جمله «مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»، رسولانی هستند که خدا ایشان را برای رسالت خود برگزیده، و در معنای روح القاء شده به رسول صلی الله علیه و آله اقوال دیگری هست، که قابل اعتناء نیستند. (۲)

### ملائکه وحی و اقسام تکلم خدا

«وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِأُذُنِهِ مَا يَشَاءُ!» (۵۱ / شوری)

«وَحْيًا»، و دو قسم بعد از آن، یعنی «تکلم از وراء حجاب» و «ارسال رسول» هر سه از مصادیق تکلم خداست، البته مصداق اعم از حقیقی و مجازی. پس هر سه

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۳۸

۲- المیزان ج: ۳۴، ص: ۱۸۷





هر چیزی. «إِصْطِفَاء» خدا از ملائکه و از مردم رسولانی، به معنای انتخاب و اختیار رسولانی از میان آنان است، که آن رسول صافی و خالص و صالح برای رسالت باشد.

این آیه و آیه بعدیش دو حقیقت را بیان می کند، یکی این که مسئله قرار دادن رسولان برای بشر، بر خدا واجب است، و یکی هم این که واجب است که این رسولان معصوم باشند، و این مطلب آیه شریفه را به آیه قبل، که آن نیز از مسئله رسالت بحث می کرد و می فرمود: «لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ» (حج/۶۷) تا اندازه ای متصل و مربوط می سازد.

همان طور که اشاره شد، این آیه از دو مطلب خبر می دهد، یکی این که خدای را پیامبرانی است از جنس بشر، و رسولانی است از ملک، دوم این که این رسالت بدون قید و شرط نیست که هر جور شد بشود، و هر کس رسول شد بشود، بلکه در تحت نظام «إِصْطِفَاء» قرار دارد، و آن کسی را انتخاب می کند که صالح برای این کار باشد.

جمله «أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» اصل ارسال رسول را تعلیل می کند، که اصلاً چرا باید رسولانی مبعوث شوند، و بیانش این است که نوع بشر بطور فطری محتاج به این هستند، که خدا به سوی سعادتشان و کمالشان هدایت فرماید، همان کمالی که برای آن خلق شده اند همان طور که سایر انواع موجودات را هدایت کرده است. پس مسئله احتیاج به هدایت حاجتی است عمومی، و ظهور حاجت در آن هاست. به عبارتی دیگر اظهار حاجت از ایشان همان سؤال و درخواست رفع حاجت است، و خدای سبحان شنوای سؤال فطری، و (زبان حال) ایشان، و بصیر و بینای به احتیاج فطری ایشان به هدایت است. پس مقتضای سمیع و بصیر بودن او این است که رسولی بفرستد تا ایشان را به سوی سعادت و کمالشان هدایت کند، چون همه مردم که شایستگی اتصال به عالم قدس را ندارند، زیرا اگر یکی از ایشان پاک است ده ها ناپاکند، و اگر یکی صالح باشد، صدها طالح در آن هاست، پس باید یکی را خودش برگزیند، و این رسول دو نوع است یکی از جنس فرشته تا وحی را از ناحیه خدا گرفته، به رسول از قسم دوم که بشری است برساند. قسم دوم رسول انسانی است که وحی را از رسول فرشته ای گرفته، به انسان ها می رساند. (۱)

### عمومیت رسالت ملائکه

«قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْسُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا!»

(۹۵ / اسراء)

آیه اشاره می کند به عمومیت رسالت ملائکه و می فهماند که در حقیقت ملائکه به شخص پیامبر نازل نشده، بلکه بر عموم انسان نازل شده است. چیزی که هست تلقی و گرفتن وحی مخصوص به یک فرد از ایشان است، و اگر دیگران از آن محرومند به خاطر قصوری است که در خود ایشان است، و گرنه فیض خدای سبحان عمومی است، هر چند که مستفیض از آن اشخاص مخصوصی باشند.

هم چنان که فرمود: «وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا عَطَايَ پروردگارت ممنوع نیست!» (اسراء / ۲۰) و نیز فرموده: «قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِكَ حَتَّى تُؤْتِيَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ گفتند: ایمان نمی آوریم تا هم به ما داده شود آنچه که رسولان خدا داده شده، خداوند بهتر می داند رسالت خود را کجا قرار دهد.» (۱۲۴/انعام) (۱)

### شکافته شدن آسمانها با وحی و عبور ملائکه

«تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ!» (۵ / شوری)

آنچه از سیاق آیه و نظم کلام که درباره بیان حقیقت وحی و آثار و نتایج آن است به دست می آید این است که مراد از پاره شدن آسمان ها از بالای سر مردم، شکافتن آن هاست به وسیله وحی که از ناحیه خدای علی عظیم نازل می شود، و فرشتگان آن وحی را از همه آسمان ها عبور می دهند، تا به زمین نازل کنند. چون مبدأ وحی خدای سبحان است و آسمان ها به حکم آیه «وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ» (۱۷/مؤمنون) راه هائی است به سوی زمین.

اما این که چرا جمله «يَتَفَطَّرْنَ» را مقید کرد به جمله «مِنْ فَوْقِهِنَّ» وجهش روشن است، برای این که وحی از مافوق و بالای سر نازل می شود، چون از ناحیه خدایی نازل می شود که مافوق هر چیز است، و علوی مطلق و عظمتی مطلق دارد، قهرا اگر

آسمان ها شکافته شوند، از بالا شکافته می شوند.

و نیز می خواهد امر وحی را بزرگ بدارد، از این جهت که وحی کلام کسی است که علی و عظیم است، پس از این جهت که کلام خدائی است دارای عظمت مطلقه، آسمان ها در هنگام نزول آن نزدیک به پاره شدن می شود، و از این جهت که کلام خدائی است علی و دارای علو. اگر آسمان ها پاره شوند، از بالا پاره می شوند. پس آیه شریفه در مقام بزرگداشت کلام خداست، از این جهت که در هنگام نزولش از آسمانها عبور می کند، نظیر آیه شریفه «حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ» تا آن که ترس از دل های ملائکه زایل شود، آن وقت از فرشتگان وحی می پرسند: پروردگارتان چه وحی کرده بود؟ می گویند: حق را، و او علی و کبیر است! (۲۳ / سبأ) در مقام بزرگداشت وحی است، نه از حیث نزول، از حیث ملائکه حامل آن به سوی زمین.

نظیر آیه شریفه «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ إِنْ كُنَّا نَزَّلِينَ الْقُرْآنَ عَلَىٰ قَوْمٍ لَّا يَشْكُرُونَ» که در مقام بزرگداشت وحی است، بر فرضی که بر کوهی نازل شود.

نیز نظیر آیه شریفه «إِنَّا سَيَّلْنَاكَ عَلَىٰ قَوْلٍ ثَقِيلٍ» به زودی سخنی سنگین بر تو القاء می کنیم، (۵ / مزمل) که در مقام بزرگداشت وحی از نظر سنگینی و صعوبت عمل آن است. این آن مطلبی است که سیاق آنرا دست می دهد. (۱)

### سرعت حرکت در نزول ملائکه

«وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا، فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا، وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا، فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا، فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا، عُذْرًا أَوْ نَذْرًا، إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعًا!» (۱ تا ۷ / مرسلات)

آیات ششگانه فوق سوگندهائی است از خدای تعالی، به اموری که از آن امور تعبیر کرده به مرسلات عاصفات ناشرات فارقات ملقیات ذکرا عذرا او نذرا.

«وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا!» سوگند می خورم به جماعات ملائکه وحی، که روانه می شوند.

«فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا!» سوگند می خورم به ملائکه ای که پشت سر هم روانه می شوند، و ایشان با سرعت سیری که دارند، مانند بادهای تند مأموریت خود را

انجام می دهند.

«وَالنَّاسِئِرَاتِ نَشْرًا!» این جمله سوگندی دیگر است و نشر صحیفه و کتاب و جامعه و امثال آن، به معنای گشودن آن است، و مراد از نشر، گشودن صحف وحی است. معنای آیه این است که سوگند می خورم به ملائکه ای که صحیفه های آسمانی را باز می کنند، صحیفه هایی که وحی الهی بر آن نوشته شده تا پیغمبر آن را تلقی کند.

«فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا!» مراد از فارقات فرق هایی است که بین حق و باطل، و حلال و حرام است. و فرق نامبرده صفتی است که بر نشر نامبرده متفرع می شود.

«فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا عُذْرًا أَوْ نُذْرًا!» مراد از ذکر قرآن است که او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواند. و ممکن هم هست وحی نازل بر انبیا باشد، که بر آنان خوانده می شد، و صفات سه گانه ای که اخیراً ذکر شده، یعنی نشر و فرق و القاء سه صفت است که مترتب بر یکدیگرند، یعنی اول باید صحف آسمانی نشر بشود، تا فرق میانه حق و باطل و حلال و حرام محقق شود، پس با نشر است که فرق تحقق خود را آغاز می کند، و با القای تحققش تمام می شود، پس فرق مرتبه ای از وجود نشر است، که بر آن مترتب می شود، و القاء مرتبه دیگری است که بر وجود آن مترتب می شود، و وجود نشر را تمام می کند. حاصل معنای آیه این است که فرشتگان ذکر را القاء می کنند تا حجت بر تکذیب گران تمام شود، و تهدیدی برای غیر ایشان باشد.

«إِنَّمَا تُوعِدُونَ لَوَاقِعَ!» این جمله جواب از آن چند سوگند است و معنای جمله این است که چیزی که خدا شما را بدان وعده داده، یعنی مسئله بعث و ثواب، خواه و ناخواه واقع خواهد شد. (۱)

### نقش ملائکه در صیانت از وحی تا ابلاغ

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا!» (۲۶ و ۲۷/جن)

آیه شریفه راه رسیدن پیام غیبی یعنی آن رسالت هایی که به رسول وحی می شود، وصف می کند. معنای آیه این است که «احدی را بر غیب خود مسلط نمی کند، مگر رسولی را که پسندیده باشد، که چنین رسولی را بر غیب خود مسلط می کند، چون او نگهبانی از ملائکه بین رسول و مردم دارد، و نگهبانانی هم بین رسول و خودش گمارده است!» البته این را می دانیم که سلوک رصد در پیش رو و در پشت سر رسول برای

حفظ وحی از هر تخلیط و تغییر دادن، یعنی کم و زیاد کردن است، که ممکن است از ناحیه شیطان ها با واسطه و یا بی واسطه صورت بگیرد.

جمله « أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ ! » علت سلوک رصد در پیش رو و پشت سر رسول را بیان می کند، و می فرماید: برای این رصد می گماریم، تا محقق شود که رسولان رسالت پروردگارش را به مردم ابلاغ کرده اند و بدون تغییر و تبدیل ابلاغ کرده اند.

جمله « وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ » به طرف دل رسول اشاره می کند و این که خدای تعالی احاطه علمی به دل رسول دارد، در نتیجه آیه شریفه می فهماند که وحی خدا از مصدر وحی گرفته تا نفس رسول و از رسول گرفته تا مردم از هر گونه تغییر و تبدیلی ایمن است.

جمله « فَإِنَّهُ يَشِيْلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ » تا آخر دو آیه دلالت دارد بر این که وحی الهی از آن لحظه که از مصدر وحی صادر می شود تا زمانی که به مردم می رسد و همچنین در طریق نزولش تا وقتی که به شخص مورد وحی برسد، از هر دستبرد و تغییری محفوظ است.

و امّا مصونیت وحی در آن حال که رسول آنرا از فرشته وحی دریافت می کند، دلیلش جمله « لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ » است، که از آن می فهمیم رسول طوری وحی الهی را دریافت می کند که در گرفتنش اشتباه رخ نمی دهد، و ذهنش آن را فراموش نمی کند، و شیطان در دل او دست نمی اندازد، در نتیجه وحی خدا دچار تغییر و تبدیل نمی گردد، و نیز در رساندن وحی به مردم نیز این مصونیت هست، و شیطان در این مرحله هم کاری نمی تواند بکند، جمله نامبرده بر همه این مصونیت ها دلالت دارد، چون می فرماید: غرض از گماردن رصد این است که بدانند انبیاء رسالات پروردگار خود را رسانند، یعنی این ابلاغ در خارج محقق شود، و لازمه آن، مصونیت وحی در همه مراحل و رسیدن آن به مردم است. و اگر رسول در جهات سه گانه بالا یعنی گرفتن و حفظ کردن و رساندن مصونیت نداشته باشد، غرض خدای تعالی حاصل نمی شود، و این کاملاً روشن است، و چون خدای تعالی برای حاصل شدن این غرض غیر از مسئله سلوک رصد طریقه دیگری ذکر نکرده، می فهمیم که وحی آن زمان هم که به دست رسول رسیده، به وسیله ملائکه حراست می شود، همینطور که در طریق رسیدنش به رسول به وسیله آنان حراست می شد، و جمله « وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ » این دلالتها را تأیید می کند.

آیه شریفه دلالت دارد بر این که آن چه خدا از دین خودش بر مردم و از طریق رسالت و وحی نازل می کند، مصون در همه مراحل است، تا به دست مردم برسد، و یکی از آن مراحل مرحله گرفتن وحی و دوم مرحله حفظ آن و سوم مرحله تبلیغ آن به مردم

است. و تبلیغ رسالت به مردم تنها به زبان نیست بلکه تبلیغ عملی هم تبلیغ است پس رسول باید در مرحله عمل از هر معصیت و ارتکاب هر گناه و ترک واجب دینی معصوم باشد، چون اگر نباشد نقیض و ضد دین را تبلیغ خصوصیت عصمت مانند رسول کرده است، پس پیغمبر از ارتکاب معصیت معصوم است، همچنانکه از خطا در گرفتن وحی هم معصوم است، و هم چنانکه از فراموش کردن آن و از خطای زبانی در رساندنش به مردم معصوم است. (۱)

### ملائکه مأمور نزول و مراقبت وحی

«وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا...!» (۱ / صفات)

ما احتمال می دهیم و خدا داناتر است که: مراد از هر سه طایفه یعنی صافات و زاجرات و تالیات، سه طایفه از ملائکه باشند که مأمور نازل کردن وحی باشند، و راه این کار را از مداخله شیطان ها ایمن کنند، و آنرا به پیغمبران و یا خصوص پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله برسانند. و این معنا از آیه: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيُعَلِّمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ»، (۲۶ تا ۲۸ / جن) نیز استفاده می شود، چه در این آیه می فرماید: خدای دانای غیب است. احدی را بر غیب خود مسلط نمی کند. مگر تنها کسی را از رسولان که شایسته این کار بدانند، چون او همراه آن فرشته رسول و بعد از او جاسوسانی می فرستد تا معلوم کنند آیا آن فرشتگان و رسولان رسالت پروردگار خود را ابلاغ کردند یا نه؟ و به آنچه که می کنند احاطه یابد.

و بنابر این احتمال، معنای آیات مورد بحث این می شود که «سوگند می خورم به فرشتگانی که در سر راه وحی صف بسته اند، و سوگند به فرشتگانی که شیطان ها را از این که در کار وحی مداخله و دست اندازی کنند زجر می دهند، و سوگند به فرشتگانی که وحی را بر پیغمبر می خوانند.» و همان طور که گفتیم مراد از این پیغمبر و وحی یا عموم وحی هایی است که به عموم پیامبران می شده، و یا خصوص وحیی است که به پیامبر اسلام می شده، و عبارت است از قرآن؛ و مؤید این احتمال دوم است که از آن تعبیر فرموده به تلاوت ذکر، چون در قرآن کریم کلمه ذکر اصطلاحی است برای قرآن.

ملائکه صافات و زجرات و تالیات اعوان جبرئیلند. اگر بگوییم این سه طایفه وحی را نازل می کنند، باز در حقیقت جبرئیل نازل کرده، هم چنان که خود قرآن در جای دیگر

فرموده: «فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ قرآن در صحیفه هایی مورد احترام، و بلند پایه و پاک، به دست سفیرانی بزرگوار، و نیک سرشت نازل شد.» (۱۳ / ۱۶ / عبس) و نیز از همان فرشتگان حکایت می کند که گفتند: «وَ مَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ مَا بِهِ وَحْيٌ نَّازِلٌ نَمِي شُويم مگر به امر پروردگارت!» (۶۴ / مریم) پس معلوم می شود متصدی آوردن وحی یک نفر نیست، و نیز گفتند: «وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ مائیم که همواره در صفیم، و در مائیم که همیشه در تسبیح هستیم!» (۱۶۵ / ۱۶۶ / صافات) و این که یک جا وحی را تنها به جبرئیل نسبت می دهد، و در مواردی دیگر به جماعتی از ملائکه، منافات ندارد و نظیر این است که یک جا قبض ارواح را به خصوص ملک الموت نسبت می دهد و در جایی دیگر به فرشتگانی فرستاده از ناحیه خودش و این بدان جهت است که اینان اعوان ملک الموتند و ملک الموت رئیس ایشان است. (۱)

### کیفیت محافظت اخبار غیبی حوادث زمین

«وَ حِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَ يُفَذِّقُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ!»

(۷ و ۸ صافات)

مراد از «شَیْطَان» افراد شریر از جن، و مراد از «مَارِد» آن فرد خبیثی است که عاری از خیر باشد. و این که فرمود: «شَیْطَانِ هَی خبیث نمی توانند به آنچه در ملاء اعلا می گذرد گوش دهند،» کنایه است از این که آن ها ممنوع از نزدیکی بدانجا هستند، و به همین عنایت است که عبارت نامبرده صفت همه شیطان ها شده است. ملاء اعلی همان هایی هستند که شیطان ها می خواهند به گفتگوی ایشان گوش دهند، و منظور ملائکه مکرمی هستند که سکنه آسمان های بالا را تشکیل می دهند، به دلیل این آیه که می فرماید: «لَنَزَّلْنَا عَلَیْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا هَر آینه از آسمان فرشته ای نازل می کردیم تا رسول برایشان باشد.» (۹۵ / اسراء) مقصود شیطان ها از گوش دادن به ملاء اعلی این است که بر اخبار غیبی که از عالم ارضی پوشیده است، اطلاع پیدا کنند، مانند حوادثی که بعدها در زمین رخ می دهد، و اسرار پنهانی که آیه: «وَ مَا نَنْزَلُ بِهِ الشَّيَاطِينُ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَ مَا يَسْمَعُونَ، أَنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُولُونَ شَیْطَانِ هَی نمی توانند قرآن را نازل کنند، و سزاوار نیستند، چون ایشان از شنیدن ممنوع اند،» (۲۱۰ و ۲۱۲) بدان اشاره دارد. همچنین آیه: «وَ أَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَا مُلَأَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهَبًا وَ أَنَا كُنَّا نَنْقَعُدُ

مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمَعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شَهَابًا رَصَدًا مَا شِيطَانُهَا آسْمَانُ رَا لِمَسَّ كَرَدِيمٌ (بدان نزدیک شدیم) دیدیم که پر از نگهبانان قهرمان، و پر است از تیرها، با این که ما قبل از بعثت این پیامبر همواره در آسمان ها به گوش می نشستیم، ولی الان هر کسی به صداس آسمان نزدیک شده خواهد دید که تیرها در آن کمین کرده اند.» (۸ و ۹ / جن)

«دُحُورًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ. إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شَهَابٌ ثَاقِبٌ!»

معنای آیات پنج گانه مورد بحث این است که ما آسمان دنیا را یعنی نزدیک ترین آسمان ها به شما و یا پائین تر آسمان ها را با زینتی بیاراستیم، و آن همان ستارگان بود که در آسمان قرار دادیم، و همان آسمان را از هر شیطانی خبیث و عاری از خیر حفظ کردیم، و حتی از این که سخنان ساکنین آسمان را بشنوند، منع شان نمودیم، تا از اخبار غیبی که ساکنان ملاً اعلی بین خود گفتگو می کنند اطلاع نیابند، و به همین منظور از هر طرف تیر باران می شوند، در حالی که مطرود و رانده هستند، و عذابی واجب دارند، که هرگز از ایشان جدا شدنی نیست .

پس کسی از جن نمی تواند، به اخبار غیبی که در آسمان دنیا بین ملائکه رد و بدل می شود اطلاع یابد، مگر آنکه از راه اختلاس و قاچاق چیزی از آن به دست بیاورد که در این صورت مورد تعقیب شهاب ثاقب واقع می شود، تیر شهابی که هرگز از هدف خطا نمی رود. (۱)

### پرتاب شهاب جهت حفظ اخبار آسمان

«وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ زِينَاتٍ لِّلنَّاطِرِينَ. وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ. إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شَهَابٌ مُّبِينٌ.» (۱۶ تا ۱۸ / حجر)

مقصود از زینت دادن آسمان برای ناظرین همین بهجت و جمالی است که می بینیم، با ستارگان درخشانده و کواکب فروزانش، که اندازه های مختلف و لمعات متنوعی دارند، و عقلها را حیران می سازند. در قرآن کریم این معنا در چند جا تکرار شده، و همین تکرار کشف می کند از این که خدای سبحان عنایت بیشتری به یادآوری آن دارد، یک جا می فرماید: «وَ زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ زِينَتٍ دَادِيمٍ آسْمَانِ دُنْيَا رَا بَه چراغ ها،» (۱۲ / فصلت) و جای دیگر می فرماید: «زینت دادیم آسمان دنیا را به زینتی که هر یک کوکبی است، و هم حفظ است از هر شیطان رانده شده، هر وقت



بخواهند از عالم بالا خبردار شوند، از هر طرف تیر باران و رانده می شوند و مرایشانراست عذابی متعاقب و دائم، مگر آن ها به طور قاچاق نزدیک شوند که شهاب ثاقب دنبالشان می کند!»

استراق سمع به معنای خبرگیری در پنهانی است، مانند کسی که در گوشه ای پنهان شده گفتگوی محرمانه دیگران را گوش می دهد و استراق سمع از شیطان ها به طوری که از آیات سوره صافات بر می آید، عبارت از این است که در صدد برآیند از گفتگوی ملائکه خبردار شوند.

کلمه شهاب به معنای شعله ای است که از آتش بیرون می آید، اجرام روشنی هم که در جو دیده می شوند از این جهت شهاب گفته اند که گویا ستاره ای که ناگهان از یک نقطه آسمان بیرون آمده، به سرعت می رود و پس از لحظه ای خاموش می گردد.

بنابر این ظاهر آیات این می شود که ما در آسمان (که عبارت از جهت بالای زمین است) برج ها و قصرها که همان منزل های آفتاب و ماه است، قرار دادیم، و آن را یعنی آسمان را برای بینندگان به زینتی آراستیم، و آن زینت همانا نجوم و کواکب است، و نیز ما آن را یعنی آسمان را از هر شیطان رانده شده، حفظ کردیم که شیطان ها از آنچه که در ملکوت عالم است خبردار نشوند: مگر آن شیطانی که برای استراق سمع نزدیک شود، تا گفتگوی ملائکه را درباره امور غیبی و حوادث آینده، و امثال آن را بشنود، که به محض نزدیک شدن شهابی مبین دنبالش می کند. (۱)

### مراقبت الهی از وحی نزد ملائکه و بعد از آن

«اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ. يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ!» (حج / ۷۶)

از ظاهر سیاق برمی آید که ضمیر جمع در هر دو کلمه «أَيْدِيهِمْ» و «خَلْفَهُمْ» به رسولانی از ملک و انس برگردد، و آیاتی دیگر هست که شهادت می دهد بر این که چنین تعبیری درباره رسولان شده است.

منظور از این که خدای تعالی مراقب روش انبیای خویش است که مبادا دچار اختلالی گردد، نه فی نفسه دچار فراموشی یا تغییر و یا به وسیله کیدهای شیطانی و تسویلات او دستخوش فساد و نه میانه وحی و مردم اختلالی رخ دهد، همه این ها بدین جهت است که فلان وحی در برابر چشم و علم او هستند، می داند آنچه پیش

روی آن هاست و آن چه دنبال آن هاست و آنان همه در گذر کمین گاه خدا قرار دارند.

از همین جا روشن می شود که مراد از «مَآئِنَ آئِدِيهِمْ» ما بین ایشان و آن کسی که وحی را به او می دهند، پس «ما بین ایدی» رسول ملکی ما بین او و بین رسول انسانی که وحی به او می دهد، و ما بین ایدی رسول انسانی عبارت است از ما بین او و بین مردم که رسول انسانی وحی را به ایشان می رساند، و مراد از ما خلف ملائکه و خداست که همه آنان از جانب خدا به سوی مردم روانند، پس وحی از روزی که از ساحت عظمت و کبریائی حق صادر می شود در مأمنی محکم است تا روزی که به مردم برسد و لازمه آن این است که پیغمبران نیز مانند ملائکه معصوم باشند، معصوم در گرفتن وحی و معصوم در حفظ آن، و معصوم در ابلاغ آن به مردم.

جمله «وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» در مقام تعلیل علم خدا به ما بین ایدی ملائکه و ما خلف ایشان است و معنایش این است که چگونه ما بین ایدی ملائکه و ما خلف ایشان بر خدا پوشیده می ماند؟ و حال آن که بازگشت همه امور به سوی اوست؟ چون این بازگشت، بازگشت زمانی نیست تا بگویند خداوند قبل از بازگشت امور به آن ها علمی ندارد بلکه بازگشت ذاتی است، چون همه مملوک خدا هستند و از وجود خدا مستقل نیستند، در نتیجه پس برای خدا در خفا نخواهند بود. (دقت فرمایید!) (۱)

### شهادت خدا و ملائکه در صحت نزول وحی

«لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ!» (نساء/۱۶۶)

آنچه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله به وحی از طرف پروردگار خود آورده از نظر نوع با وحی های دیگری که سایر پیغمبران آورده اند، فرقی نمی کند. پس هر کس ادعا دارد که به آن چه آنان آورده اند ایمان دارد، باید به هر چه پیغمبر اسلام هم آورده بدون هیچ فرقی ایمان آورد و بعد خداوند استدراک می کند و می فرماید که مع الوصف، خدا شاهد چیزهائی است که بر پیغمبرش فرو فرستاده و ملائکه نیز شاهدند و خدا برای شهادت کافی است و متن شهادت خدا همین جمله «أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ» است زیرا مجرد نزول، در مدعی کافی نیست چه آنکه یکی از اقسام نزول، نزول از طریق وحی شیاطین است که شیطان، امر هدایت الهی را فاسد کند و به جای راه حق خدا، راه باطلی گذارد یا مخلوط کند و مقداری از باطل را داخل وحی حق الهی کند و حق و باطل را به هم آمیزد. به

طوری که آیه ذیل، اشاره به نفی چنین چیزی دارد: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا. إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْمَعُ كَلِمَ مَنْ يَدِينُهُ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَضِيَ. لِيُعَلِّمَ أَنْ قَدْ أُنبِئُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَ أَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عِنْدَ اللَّهِ عَالِمُ الْغَيْبِ است و بر غیب خود، کسی را مطلع نمی کند مگر رسولی را که می پسندد و پیش رو و پشت سر او دستگاه نگهداری قرار می دهد برای این که بداند رسالتهای پروردگارش را تبلیغ کرده اند و خدا به آنچه که نزدشان است احاطه دارد و عدد هر چیزی را می شمارد!» (۲۶ تا ۲۸ / جن) و در جای دیگر فرماید: «وَ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيُؤْخِرُونَ إِلَىٰ أُولِيَاءِهِمْ شَيَاطِينُ به دوستان خود وحی می کنند.» (۱۲۱ / انعام)

خلاصه: شهادت بر مجرد نزول یا انزال، دعوا را از حال ابهام خارج نمی کند ولی مقید کردن آن به کلمه «بِعَلْمِهِ» مراد را به طور کامل واضح می کند و افاده این معنی را می کند که خدای سبحان قرآن را بر رسول خود نازل کرده و خودش می داند که چه چیز را نازل کرده و به آن احاطه دارد و از کید شیاطین حفظش می کند.

«انزال وحی» به وسیله ملائکه است و خدا در وصف این فرشته گرامی (که حامل وحی است یعنی جبرئیل) چنین می فرماید: «قرآن قول رسول بزرگواری است که نیرومند است و به نزد صاحب عرش جای دارد و مطاع و در آنجا امین است!» این آیه دلالت دارد که ملائکه دیگری تحت امر این ملک مقرب یعنی جبرئیل هستند. در این آیه خدا از این ملائکه یاد می کند: «این طور نیست که شما فکر می کنید، قرآن برای یادآوری است هر که خواهد از آن پند گیرد. قرآن در صحیفه های گرامی و بلند و پاکی به دست سفیرانی گرامی و نیکوست!» و خلاصه چون ملائکه واسطه انزال وحی اند، پس آنان هم شاهدند چنان که خدا شاهد است و او برای شهادت کافی است. (۱)

### تشخیص تکلم ملائکه با رسول و نبی و محدث

«وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ... إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ...!» (۴۲/ آل عمران)

آن قسم وحیی که عبارت از سخن گفتن خداوند با بنده اش باشد، ذاتا موجب علم یقینی است، به طوری که حاجت و نیازی به دلیل و حجتی ندارد، می توان گفت: مثل او در القائنات الهی، مثل علوم بدیهی است که در حصولشان برای آدمی به سبب تصدیقی چون قیاس و مانند آن ندارد.

اما موضوع «منام» یعنی خوابی که شخص «نبی» در آن وحی الهی را درک می کند، چنانکه از روایات روشن می شود، غیر از رؤیایی است که برای افراد انسان در خوابهای شبانه روزی شان پیش می آید، زیرا ملاحظه می کنید که در روایات آن را شبیه به حالات اغما و بیهوشی معرفی کرده است، پس آن حالتی است که در آن حال حواس شخص نبی سکونت پیدا کرده و چنانکه ما در بیداری چیزهایی مشاهده می کنیم، او هم در آن حال مطالبی را مشاهده و درک می کند، خداوند متعال هم طوری او را به جانب حق و صواب ارشاد می کند که به طور یقین می فهمد: آنچه به او وحی شده از جانب خداوند بوده، از تصرفات شیطانی نیست.

اما حدیث شنیدن شخص «مُحَدَّث» عبارت از شنیدن صوت ملک می باشد، لیکن شنیدن قلبی نه حسی، همچنین از قبیل خطوط ذهنی که به آن جز نحوی از مجاز بعید «شنیدن صوت» نمی گویند نیست، لذا ملاحظه می کنید که در روایات بین «شنیدن صوت» و «القاء شدن در قلب» جمع نموده، با این وصف آن را «تحدیث» و «تکلیم» هم نامیده است. پس شخص «محدث» صوت ملک را می شنود، و با گوش خود آن را نگاهداری می نماید، چنانکه ما و خود او کلام عادی و اصواتی که در عالم ماده قابل شنیدن است می شنویم لیکن شنیدن کلام ملک مخصوص به خود «محدث» است و مانند شنیدن صوت مادی، و افراد عادی در آن شرکتی ندارند و لذا یک امر قلبی است.

این معنای «محدث» بود. اما کیفیت علم پیدا کردنش به این که آنچه شنیده کلام ملک است نه وسوسه شیطان، باید گفت با تأیید الهی و ارشاد و راهنمایی اوست، چنانکه در روایتی از «محمد بن مسلم» است که «به طوری طمأنینه و وقار به او می بخشد که می داند ملک است.» وسوسه شیطانی اگر موضوع باطلی باشد که در همان صورت باطلش به انسان مؤمن القاء شود، پر واضح است که مؤمن آن را حدیث ملائکه محسوب نخواهد داشت، زیرا او می داند ملائکه بندگان مکرمی هستند که معصیت الهی را نخواهند نمود و به باطلی دستور نخواهند داد، و اگر موضوع باطلی باشد که در ابتدا به صورت حق القاء شده و بعدا باطلی در دنبال خواهد داشت، در آن صورت نور هدایت الهی که ملازم بنده مؤمن است حال آن را روشن خواهد نمود، همان نور هدایتی که در این آیه «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ آيَا كَسَى كَمْ مَرْدَه (جهل و ضلالت) بود پس او را زنده کردیم و به او نور ایمانی بخشیدیم که به آن نور میان مردم راه رود...» (۱۲۲ / انعام) به آن تصریح شده است. علاوه بر این خود این وسوسه و دعوت شیطانی، خالی از اضطراب نفسانی و تنزیل قلبی نیست: «ذَلِكُمْ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ!» (۱۷۵ / آل عمران) چنانکه در نقطه مقابل «ذکر خدا» و حدیث الهی هم ملازم وقار و

طمأنینه باطنی می باشد: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ هان، که به یاد خدا دلها آرام می گیرند!» (۲۸ / رعد) و «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْتَسِرُونَ چون اهل تقوی را از شیطان، وسوسه و خیالی به دل افتد همان دم خدا را به یاد آرند و همان لحظه بصیرت و بینائی پیدا کنند!» (۲۰۱ / اعراف) پس هر حدیث و خاطره ای که به انسان القا شد و همراهش طمأنینه و وقار بود، خود دلیل رحمانی بودن آن و بالعکس اگر اضطراب و تزلزلی همراه داشت دلیل شیطانی بودنش می شود، چنانکه همراه داشتن عجله و جزع یا بالعکس سبکی و خفت نیز دلیل آن می گردد.

ولی آنچه در روایات ذکر شده که شخص «محدث» صوت ملک را می شنوند، لیکن خود ملک را بالعیان نمی بیند محمول بر جهت است، نه آنکه دلالت بر تمناع بین دو معنی نماید. به عبارت ساده تر: ملاک اصلی «محدث» بودن آن است که صوت ملک را بشنود، و دیدن خود ملک لازم نیست، و اگر برای کسی اتفاق افتد که در حین شنیدن صوت، ملک را هم مشاهده کند، آن از جهت محدث بودنش نیست. چگونه مانعی بین آن دو باشد با این که قرآن شریف صریحا برای بعضی از محدثین در حین شنیدن صوت ملک، رؤیت خود ملک را هم بیان داشته است .

منظور از نفی رؤیت ملک (که در برخی جاها ذکر شده) نفی دیدن حقیقت ملک است نه در صورتی که با آن متمثل شده باشد، زیرا آیات مربوطه بیشتر از معاینه و دیدن ملک را به صورت مثال، چیز دیگری را ثابت نمی کنند. (۱)

### مفهوم محدثه بودن مریم و تکلم ملک

«وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَيْكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَيْكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ!» (۴۲ و ۴۳ / آل عمران)

آیه شریفه دلیل بر آن است که مریم علیه السلام محدثه بوده و کلام ملائکه را می شنیده است. چون «ندا» موجب التفات پیدا کردن «طرف ندا» به «ندا کننده» است. تکرار نمودن «ندا» در مورد کلام به منزله آن است که به مریم گفته باشند «برای تو نزد ما خبر بعد از خبری است. اکنون آن ها را استماع بکن: یکی کرامت هایی است که خدا بر تو ارزانی داشته و به آن واسطه نزد خدا گرامی شده ای، دیگر موضوعی است که رعایتش در برابر لطف خداوند بر تو لازم است، و آن انجام دادن وظیفه بندگی است، و سپاس آن منزلتی است که در پیشگاهش یافته ای. پس آیه «يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي...!» به منزله

تفریع بر آیه اول: «یا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَيْكِ...» می باشد، یعنی بیان می دارد که اکنون که خدا چنین مقامی به تو کرامت کرده، تو هم قنوت و سجده و رکوع برای خداوند را ترک منما! و بعید نیست که هر یک از این سه نحوه عمل به ترتیب در برابر یکی از آن سه منزلتی است که خدایش ارزانی داشته و متفرع بر آن است. یعنی چون خدایت برگزید، ملازم عبودیت و بندگی باش و چون پاکت گردانید، سجده اش کن، و چون بر زنان جهان برتری دادت، با راکعان رکوعش کن!

از این که ملائکه و روح با مریم تکلم نموده اند، روشن می شود که مریم «محدثه» بوده، بلکه از آیه شریفه «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» پس ما روح خود را بر او فرستادیم که به صورت بشر کاملی برای او مجسم شد،» (۱۷ / مریم) استفاده می شود که زیادتر از صوت ملک، خود آن را هم مشاهده نموده است. (۱)

### تکلم ملائکه با القای معانی در انسان

«قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ. قَالَ أَيُّتُّكَ إِلَّا تَكَلَّمُ النَّاسُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا!»

(۳۹ و ۴۰ / آل عمران)

الفاظ موضوع برای معانی است، اما به لحاظ مشتمل بودن بر اغراض مقصوده از آن. و صوت را نیز «قول و کلام» گویند برای آنکه مفید معنای مقصودی است که بر آن سکوت صحیح باشد، پس هر چه افاده همان معنای مقصود تام را نماید «کلام و قول» می باشد اعم از این که مفید آن، صوت واحد، یا صوت های متعدد، و یا غیر آن مانند «ایما» و «رمز» باشد نوع مردم هم به صوتی که مفید همان معنی است «کلام» گویند اگر چه از دو لب خارج نشود، و هم چنین به «ایماء و رمز» قول اطلاق کنند اگر چه مشتمل بر صوتی نباشد.

قرآن شریف هم معنی هایی را که شیطان در «قلوب مردم» القاء می کند، کلام و قول شیطان محسوب داشته است، چنان که از آیات ذیل استفاده می شود:

«وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَبْتِكُنَّ إِذَانَ الْأَنْعَامِ بِهِ أَنْ هِيَ دَسْتُورٌ دَهْمٌ تَأْغُوشُ حَيَوَانَاتٍ رَابِرِنْدُ.» (۱۱۹ / نساء)

«كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ إِنِّي نَرَى مَا كَفَرُوا بِشَاءِ» (۱۶ / حشر)

«يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ فِي دَلْهَائِهِمْ وَنُفُوسِهِمْ وَنُفُوسِهِمْ وَنُفُوسِهِمْ وَنُفُوسِهِمْ.» (۵ / ناس)

«يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ بَرَّحِي بِرِ بَرَّحِي دِيْغَر سَخْنَان فَرِيْبِنْدَه اَظْهَار كَنْنَد.» (۱۱۲ / انعام)

پر واضح است آن چه در این آیات ذکر شده، همان خاطرات وارده در قلوب است که به شیطان منسوب شده است و به نام های «امر، قول، وسوسه، وحی، وعد» نامیده شده، و همه آن ها هم «قول و کلام» می باشد، با این که نه زبانی برایش به حرکت افتاده، نه از دهانی خارج شده است.

آنچه آیه «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا»، (۲۶۸ / بقره) مشتمل آن بود، و وعده خداوندی را راجع به «مغفرت و فضلش» بیان می داشت، آن همانا «کلام ملکی» است، و در قبال «وسوسه» که «کلام شیطانی» می باشد. چنان که مقصود از «نور» در آیه «وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ»، (۲۸ / حدید) و «سکینه» در آیه «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ...»، (۴/فتح) و «شرح صدر» در آیه «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»، (۱۲۵ / انعام) همان «کلام ملکی» است.

از تمام آیات فوق روشن می شود که «شیاطین» و «ملائکه» هر یک با القاء نمودن معانی مربوطه به خود در قلوب افراد انسانی، با آنان تکلم می کنند.

این یک رقم از تکلم است و قسم دیگری هم برای آن وجود دارد که مخصوص خداوند متعال است. چنان که در آیه شریفه «وَمَا كَانَ لِشَيْءٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا- وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ»، (۵۱ / شوری) آن را بیان داشته و برایش هم دو قسم شرح داده است:

۱ سخن گفتنی که بدون حجاب باشد، که آنرا در آیه شریفه «وحی» نامیده است.

۲ سخن گفتنی که از پشت حجاب باشد.

این ها اقسام کلامی است که آیات گذشته برای خدای متعال و ملائکه و همچنین «شیطان» ثابت نموده است.

اما آن قسم کلام الهی که نامش را «وحی» گویند، ذاتا مشخص و معین است و هیچ گونه شک و تردیدی در آن پیش نمی آید، زیرا در آن صورت حجابی بین بنده و پروردگار نیست، و وقوع اشتباه در آن از محالات است. لیکن قسم دیگر آن که از پشت حجاب تحقق پیدا می کند، البته احتیاج به ممیزی دارد که راه اشتباه را در آن مسدود نماید و آن به ناچار باید به «وحی» منتهی شود. (۱)

**گفتار یا القای خاطرات ملکی**

«قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ!» (۴۰ / آل عمران)

فاعل «قال» گرچه خدای متعال می باشد، و واسطه بودن ملائکه و یا عدم آن مانع نسبتش به خداوند نیست، لیکن آن چه از ظاهر آن کلام استفاده می شود آن است که به واسطه ملک می باشد و نسبتش به خداوند از آن است که به امر او صورت گرفته، دلیل آن که قائل «ملک» است: «قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» (۹ / مریم) که در همین قسمت ایرادش می باشد.

از این جا روشن می شود که اولاً: زکریا صورت قائل را از همان جا که اوّل شنیده بود، دوباره شنیده است، و ثانياً قول قائل که گفت «كَذَلِكَ»، یعنی آن چه به تو بشارت دادم از موهبت هایی است که حتماً واقع می شود، در آن اشاره شده که موضوع مورد نظر از قضایای محتومی است که بدون شك واقع خواهد شد. چنانکه نظیر آن را در پاسخی که «روح القدس» به «مریم» داده مشاهده می کنید: «قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ»، تا آن جا که می فرماید: «وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا!» (۲۱ / مریم) (۱)

### تشخیص القای ملائکه و القای شیطان

«قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ. قَالَ آيَتِكَ إِلَّا تَكَلَّمُ النَّاسُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا.» (۴۰ / آل عمران)

منظور خواستن زکریا علیه السلام از خداوند متعال آیه و علامت را چه بوده؟ آیا می خواسته به آن وسیله راستی بشارت را و این که از طرف خداوندی است روشن سازد و به عبارت ساده تر: یقین کند که خطاب، خطاب ملکی بوده، نه شیطانی؟

درست است که انبیا به واسطه «عصمت» نباید برایشان کلام ملک با وسوسه شیطانی اشتباه شود، لیکن سخن در آن است که: شناختن آنان، کلام ملک را از وسوسه شیطان، به واسطه شناساندن خداست، نه آن که خود در آن استقلال داشته باشند.

شیطان گرچه می تواند انبیا را در ناحیه جسم، و یا در ناحیه تخریب و از بین بردن نتایج تبلیغاتشان مس نماید، و رواج دین و استقبال مردم را به آن از بین برد، لکن توانایی تعرض و مس نمودن انبیا در ناحیه نفوس شریفشان قطعاً ندارد، زیرا عصمت آنان مانع چنان تصرفی است و شیطان در ناحیه جانشان نمی تواند مداخله نماید.

اتفاقاً آنچه را خدای متعال آیت و علامت برای «زکریا» قرار داد همان تصرف در



نفس زکریا به قدرت نداشتن بر تکلم تا سه روز و بسته بودن زبانشان جز از ذکر و تسبیح خدا بوده و این خود یک نشانه و آیتی است که بر نفس شریف و زبانش واقع شده و یک تصرف خاصی است که شیطان از نظر عصمت انبیا و منزّه بودنشان از تصرفات شیطانی بر آن توانائی و قدرت نداشته و چون حضرت زکریا از وجود آن علامت، با دانستن این که شیطان در نفوس انبیا تصرف نمی تواند نماید، رحمانی بودن بشارت را درک نمود.

امتیاز «کلام ملکی» را از «کلام شیطانی» می توان از خصوصیاتی که در آیات گذشته به آن تصریح شده به دست آورد، زیرا خاطر ملکی ملازم با «شرح صدر» بوده و به «مغفرت و فضل» الهی دعوت و بالاخره منتهی به چیزی می شود که مطابق دین یعنی معارف مذکور در قرآن و سنت نبوی می باشد. از طرف دیگر خاطر شیطانی، ملازم «ضیق صدر» می باشد و به «متابعت هوای نفس» دعوت می کند، و بالاخره منتهی به چیزی می شود که مخالف دین و معارف آن، و همچنین مخالف فطرت انسانی باشد.

انبیای الهی و کسانی که مانند آنان از مقرّبین الهی محسوب اند. بعضا ممکن است ملک و شیطان را مشاهده کنند و آن ها را هم در عین مشاهده بشناسند، چنان که خدای متعال از آدم، ابراهیم، لوط علیهم السلام همین معنا را حکایت فرموده و روشن است که اینان در آن موقع احتیاجی به ممیز ندارند، زیرا در عین دیدن ملک یا شیطان و شناختن آن ها راه شک و اشتباهی در حق شان معنی ندارد، اما در غیر صورت مشاهده ملک و شیطان مانند سایر مؤمنین احتیاج و نیاز به ممیز است، که بالاخره به «وحي» منتهی می شود. (۱)

### تأثیر ملک یا شیطان در رؤیا و حدیث نفس

« وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ...! » (۶ / یوسف)

«تأویل»، آن پیش آمدی را گویند که بعد از دیدن خواب پیش آید و خواب را تعبیر کند، و آن حادثه ای است که حقیقت آن در عالم خواب برای رؤیا مجسم شده در شکل و صورتی مناسب با مدارک و مشاعر وی خودنمایی می کند.

کلمه «أحادیث» جمع حدیث است و بسیار می شود که این کلمه را می گویند و از آن رؤیاهای اراده می کنند، چون در حقیقت رؤیا هم حدیث نفس است، چه در عالم خواب امور به صورت هایی در برابر نفس انسان مجسم می شود، همان طور که در بیداری

هر گوینده ای مطالب خود را برای گوش شنونده اش مجسم می کند، پس رؤیا هم مانند بیداری حدیث است.

این که گفته شده « خواب صادق حدیث و گفتگوی ملائکه است و رؤیای کاذبه گفتگوی شیطان است، » صحیح نیست. زیرا بسیاری از رؤیاها هست که نه مستند به ملائکه است و نه به شیطان، مانند، رؤیاهائی که از حالت مزاجی شخص بیننده ناشی می شود.

منظور از حدیث فرشته یا شیطان، حدیث به معنای تکلم نیست و بلکه مراد این است که خواب، قصه و یا حادثه ای از حوادث را به صورت مناسبی برای انسان مصور و مجسم می سازد، همان طور که در بیداری گوینده ای همان قصه یا حادثه را به صورت لفظ در آورده و شنونده از آن به اصل مراد پی برد و نیز حدیث ملک و شیطان نظیر این است که درباره شخصی که تصمیم دارد کاری بکند و یا آن را ترک کند می گوئیم: نفس او وی را حدیث کرد که فلان کار را بکند و یا ترک کند. معنای این حرف این است که او تصور کردن یا نکردن آن عمل را نمود، مثل این که نفس او به او گفت که بر تو لازم است این کار را بکنی، و یا جایز نیست بکنی.

معنای این که رؤیا از احادیث باشد این است که رؤیا برای نائم از قبیل تصور امور است، و عینا مانند تصویری است که از اخبار و داستان ها در موقع شنیدن آن می کند، پس رؤیا نیز حدیث است، حالا یا از فرشته و یا از شیطان و یا از نفس خود انسان. این است مقصود آن هایی که می گویند رؤیا حدیث فرشته و یا شیطان است و لکن حق مطلب همان است که ما گفتیم که رؤیا حدیث خود نفس است، به مباشرت و بدون واسطه ملک و یا شیطان. (۱)

**جبرئیل و ملائکه وحی**

**روح الامین**

« نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ. عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ! » (۱۹۳ و ۱۹۴ / شعراء)

مراد از «رُوحُ الْأَمِينِ» جبرئیل علیه السلام است، که فرشته وحی می باشد به دلیل آیه «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ كَسَانِي كَمَا بَايَعْتَهُمْ لِيُحَدِّثُوا عَلَيْكَ الْأَنْبَاءَ وَتَلَايَهُمْ وَالرُّوحُ الْقُدُسُ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ بَلَاغًا لِلنَّاسِ لَعَلَّ يَتَّقُونَ» (۹۷ / بقره) در جای دیگر او را «رُوحُ الْقُدُسِ» خوانده و فرمود: «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ بَلَاغًا لِلنَّاسِ لَعَلَّ يَتَّقُونَ» (۱۰۲ / نحل) از ناحیه پروردگار بر من به حق نازل کرد!»

اگر جبرئیل را «امین» خوانده، برای این بود که دلالت بر این که او مورد اعتماد خدای تعالی و امین در رساندن رسالت او به پیامبر اوست، نه چیزی از پیام او را تغییر می دهد و نه جا به جا و تحریف می کند، نه عملاً و سهواً، و نه دچار فراموشی می گردد، هم چنان که توصیف او در جای دیگر به روح القدس نیز به این معانی اشاره دارد، چون او را منزّه از این گونه منقصت ها معرفی می کند.

ضمیر در «نَزَلَ بِهِ» به قرآن برمی گردد، بدان جهت که کلامی است ترکیب شده از الفاظی، و البته آن الفاظ هم دارای معانی حقه ای هست، نه این که به قول بعضی از مفسرین آنچه جبرئیل آورده تنها معانی قرآن بوده باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن معانی را در قالب الفاظ ریخته باشد، البته الفاظی که درست آن را معانی را حکایت کند.

زیرا همان طور که معانی از ناحیه خدا نازل شده، الفاظ هم از ناحیه نازل شده است، به شهادت آیات زیر، که به روشنی این معنا را می‌رسانند، از آن جمله فرموده: «فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» چون آن را می‌خوانیم تو نیز خواندنت تابع خواندن ما باشد، یعنی آن طور بخوان! (۱۸ / قیامت) و نیز فرموده: «تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ» این ها آیات خدایند که ما به حق بر تو می‌خوانیم! (۲۵۲/بقره) و نیز آیاتی دیگر، و پر واضح است که الفاظ خواندنی و تلاوت کردنی است نه معانی.

مراد از قلب در کلام خدای تعالی هر جا که به کار رفته، آن حقیقتی است از انسان که ادراک و شعور را به آن نسبت می‌دهند، نه قلب صنوبری شکل، که در سمت چپ سینه آویزان است.

در سوره احزاب قلب را عبارت دانسته از آن چیزی که در هنگام مرگ به گلوگاه می‌رسد: «و قلب ها می‌رسد به حنجره ها»، که معلوم است مراد از آن جان آدمی است. در سوره بقره آن را عبارت دانسته از چیزی که متّصف به گناه و ثواب می‌شود: «چنین کسی قلبش گناهکار است»، و معلوم است که عضو صنوبری شکل نمی‌کند، پس مراد از آن همان جان و نفس آدمی است.

شاید وجه این که در جمله «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ» پای قلب را به میان آورد اشاره به این باشد که رسول خدا چگونه وحی و قرآن نازل را تلقی می‌کرده؟ و از آن جناب آن چیزی که وحی را از روح می‌گرفته نفس او بوده، نه مثلاً دست او، یا سایر حواس ظاهریش، که در امور جزئی به کار بسته می‌شود. (۱)

### جبرئیل روح القدس، روح الامین

«قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُبَيِّنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ!»

(۱۰۲ / نحل)

«قُدُس» به معنای طهارت و پاکی است و ظاهراً اضافه روح به قدس به منظور اختصاص باشد، یعنی روحی که از قذارت های مادی طاهر، و از خطا و غلط منزّه است. و همین روح القدس در جای دیگر از قرآن به روح الامین تعبیر شده و در جایی دیگر به جبرئیل که یکی از ملائکه است:

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ. عَلَى قَلْبِكَ رُوحُ الْأَمِينِ آن را بر قلب تو نازل کرده است.»

(۱۹۳ و ۱۹۴ / شعراء)

«مَنْ كَانَ عَمِدُوا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ هُرْ كَه بَا جِبْرِيلَ دَشْمَنَ اسْتَبَا بَايْدَ بَدَانْدَ كَه جِبْرِيلَ آن رَا بَه اذْنِ خَدَابِرِ قَلْبِ تُو نَاذَلِ كَرْدَه اسْت.» (۹۷ / بقره) (۱)

### نفی ملک بودن روح

«وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا!» (۸۵ / اسراء)

کلمه «روح» در آیات بسیاری از سوره های مکی و مدنی تکرار شده، و در همه جا به این معنایی که در جانداران می یابیم و مبدأ حیات و منشأ احساس و حرکت ارادی است نیامده، مثلاً یک جا فرمود: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صِيْفًا رُوْزِي كَه رُوْحِ وَ مَلَائِكَه بَه صَفِ مِي ايسْتَنْد.» (۳۸ / نبا) و نیز فرموده: «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيْهَا بِاِذْنِ رَبِّهْم مِّنْ كُلِّ اَمْرِ مَلَائِكَه وَ رُوْحِ دَرِ اَنْ شَب بَه اْمَرِ پُرُوْرْدِ گَارَشَانِ هُرْ چيزِي رَا نَاذَلِ مِي كَنْنَد.» (۴ / قدر) که بدون تردید مراد به آن در این دو آیه غیر روح حیوانی و غیر ملائکه است. روایتی هم از علی علیه السلام نقل شده که آن جناب به آیه: «يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ اَمْرِه عَلٰى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِه»، (۲ / نحل) استدلال فرموده بود بر این که روح غیر ملائکه است.

و این روح هر چند غیر ملائکه است، الا این که در امر وحی و تبلیغ هم چنان که از آیه فوق استفاده می شود همراه ملائکه است.

خدای تعالی یک جا آورنده قرآن را به نام جبرئیل معرفی نموده و می فرماید: «مَنْ كَانَ عَمِدُوا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ!» جای دیگر همین جبرئیل را روح الامین خوانده و آورنده قرآنش نامیده و فرموده: «نَزَّلَ بِهِ الرُّوحُ الْاَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ»، و نیز فرموده: «قُلْ نَزَّلَهُ رُوْحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بَگُو رُوْحِ الْقُدُسِ اَزِ نَاحِيَه پُرُوْرْدِ گَارْتِ اُوْرْدَه»، و روح را که به وجهی غیر ملائکه است به جای جبرئیل که خود از ملائکه است آورنده قرآن دانسته است، پس معلوم می شود جبرئیل آورنده روح است و روح حامل این قرآن خواندنی است.

از همین جا آن گرهی که در آیه: «وَ كَذَلِكَ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ رُوْحًا مِنْ اَمْرِنَا» بود گشوده می شود، و معلوم می شود که مراد از وحی روح در آیه مزبور آوردن و نازل کردن روح القدس است برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ، و نازل کردن روح القدس برای همان وحی قرآن است به او، چون همان طور که بیان شد حامل قرآن روح القدس است. (۲)

### جبرئیل حامل روح، و روح حامل قرآن

۱- المیزان ج: ۲۴، ص ۲۷۰

۲- المیزان ج: ۲۵، ص ۳۳۲

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي!» (۸۵ / اسراء)

خدای تعالی یک جا آورنده قرآن را به نام جبرئیل معرفی کرده و می فرماید: «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ» و در جای دیگر همین جبرئیل را روح الامین خوانده و آورنده قرآنش نامیده و فرموده: «نَزَّلَ بِهِ الرُّوحَ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ»، و نیز فرموده: «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بَگُو رُوحِ الْقُدُسِ از ناحیه پروردگارت آورده»، و روح را که به وجهی غیر ملائکه است به جای جبرئیل که خود از ملائکه است آورنده قرآن دانسته است، پس معلوم می شود جبرئیل آورنده روح است و روح حامل این قرآن خواندنی است. (۱)

### روح القدس، و تأیید انبیاء

«وَ اتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ اَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ.» (۲۵۳ / بقره)

اگر در آیه فوق از میان همه انبیاء تنها نام عیسی علیه السلام را ذکر کرده علتش این است که هر چند آن چه از جهات فضیلت در این جا برای عیسی علیه السلام ذکر کرده، یعنی دادن بیّنات و تأیید به روح القدس، اموری است که به حکم آیه «لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ»، و آیه «يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ اَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ اَنْ اَنْذِرُوْا...!» اختصاص به عیسی بن مریم علیهم السلام ندارد، بلکه مشترک میان همه رسول است، و لکن در خصوص عیسی علیه السلام به نحوی خاص است، چون تمامی آیات بیّنات آن جناب از قبیل مرده زنده کردنش، و با نفخه مرغ آفریدنش، و بهبودی دادن پیری و کوریش، و از غیب خبر دادنش، اموری بوده متکی بر حیات، و ترشچی است از روح.

علاوه بر این که در اسم عیسی خصوصیت دیگری هست و در آیتی روشن وجود دارد، و آن این است که وی پسر مریم است که بدون پدر از او متولد شد، هم چنان که آیه «وَ جَعَلْنَاهَا وَاَبْنَاهَا اَيَةً لِّلْعَالَمِينَ!» نبودن پدر برای عیسی و نبودن همسر برای مریم را آیتی برای همه عالمیان دانسته، پس مجموع پسر و مادر آیت الهیه روشنی، و فضیلت اختصاصی دیگری است. (۲)

### شش ویژگی جبرئیل

۱- المیزان ج: ۲۵، ص ۳۳۲

۲- المیزان ج: ۴، ص ۲۰۳

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ. ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ. مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ» (۱۹ تا ۲۱ / تکویر)

در این مقام جبرئیل را به شش صفت توصیف کرده است:

۱ رسالت: او را «رسول» خوانده، که می فهماند او قرآن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی می کند.

۲ کرامت: او را «کریم» خوانده، که می رساند نزد خدای تعالی کرامت و احترام دارد، و به اعزاز او عزیز شده است.

۳ قوت: او را «ذی قُوَّة» خوانده، که می فهماند او دارای قوت و قدرت و شدت بالغه ای است.

۴ منزلت: او را نزد خدای صاحب عرش، «مکین» خواند، یعنی دارای مقام و منزلت است.

۵ ریاست: او را «مُطَاع» خوانده، که دلالت دارد بر این که جبرئیل در آنجا یعنی نزد خدا دستور دهنده ای است که زیر دستانش دستورات او را به کار می بندند. معلوم می شود در آنجا ملائکه ای هستند که جبرئیل به آنان امر می کند و ایشان اطاعتش می کنند، از همین جا معلوم می شود که جبرئیل در کار خودش یاورانی هم دارد.

۶ امانت: او را «آمین» خواند که می رساند جبرئیل خدا را در دستوراتی که می دهد و در رساندن وحی و رسالت، خیانت و دخل و تصرفی نمی کند. (۱)

### شدید القوی بودن جبرئیل

«مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى. وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى. عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى. ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى!» (۵ / نجم)

مراد از کلمه «شَدِيدُ الْقُوَى» به طوری که گفته اند، جبرئیل است، چون خدای سبحان او را در کلام مجیدش به این صفت یاد کرده و فرمود: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» این قرآن سخن فرستاده ای است کریم و دارای نیرو، که نزد خدای ذی العرش منزلتی دارد. (۱۹ تا ۲۱ / تکویر)

«ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى»

آن‌هایی که آیه را وصف جبرئیل دانسته‌اند در نتیجه این طور معنایش کرده‌اند همان جبرئیلی که در راه خدا شدت به خرج می‌دهد، یا آن جبرئیلی که عقلی پخته دارد، یا آن جبرئیلی که به نوعی از رسول خدا علیه السلام مرور و عبور می‌کند، با این که خودش در هواست.

«فَاسْتَوَى» این کلمه به معنای استقامت و مسلط شدن بر کار است و فاعل این فعل جبرئیل است، و ضمیر فاعل آن به وی برمی‌گردد، و معنایش این است که جبرئیل به همین صورت اصلی اش که به آن صورت خلق شده در آمد، و تنها دو نوبت به صورت اصلیش خود را به آن جناب نشان داد. ممکن هم هست معنایش این باشد که جبرئیل با قوت خود مسلط شد بر آنچه مأمور انجامش شده بود. (۱)

### دستیاران جبرئیل نگارش و حمل وحی

«فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ!» (۱۳ تا ۱۶ / عبس)

معنای این چند آیه این است که، قرآن تذکره‌ای است که در صحف متعدده‌ای نوشته شده بود، صحفی معظم، و رفیع القدر، و پاکیزه از هر پلیدی، و از هر باطل و لغو و شک و تناقض، و بدست سفیرانی نوشته شده که ذاتا نزد پروردگارش بزرگوار، و در عمل هم نیکوکارند.

از این آیات بر می‌آید که برای وحی ملائکه مخصوصی است، که متصدی حمل صحف آن و نیز رساندن آن به پیامبرند. پس می‌توان گفت این ملائکه اعوان و یاران جبرئیلند، و تحت امر او کار می‌کنند، و اگر نسبت القای وحی را به ایشان داده، منافات ندارد با این که در جای دیگر آن را به جبرئیل نسبت دهد و بفرماید: «نَزَّلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ رُوحَ الْأَمِينِ آن را بر قلب تو نازل کرد!»

در جای دیگر در تعریف جبرئیل می‌فرماید: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُّطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ این قرآن قول رسولی است کریم، و دارای قوت که نزد صاحب عرش مکانتی دارد و دستوراتش مطاع و در آن جا امین خوانده می‌شود.» (۱۹ تا ۲۱ / تکویر)

همین آیه مؤید مطلب ماست که می‌فرماید دستوراتش مطاع است، معلوم می‌شود جبرئیل برای رساندن وحی به انبیاء کارکنانی از ملائکه تحت فرمان دارد، پس



رساندن آن ملائکه، هم وحی رساندن است، هم چنان که عمل جبرئیل و اعوانش رو بر هم فعل خدای تعالی نیز هست. (۱)

### نفی حاجز بین جبرئیل و خدا و رسول

«وَلَقَدْ رَأَاهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ!» (۲۳ / تکویر)

نزول قرآن به رسالت فرشته ای آسمانی و جلیل القدر و عظیم المنزلت و امین در وحی یعنی جبرئیل صورت گرفته، که بین او و خدای عز و جل هیچ حاجزی، و بین او و رسول خدا هیچ واسطه ای نیست، و نه از ناحیه خودش، و نه از ناحیه هیچ کس دیگر، انگیزه ای که نگذارد وحی را بگیرد، و اگر گرفت نگذارد حفظش کند، و یا اگر حفظش هم کرده، نگذارد به رسول الله صلی الله علیه و آله برساند، وجود ندارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرشته حامل وحی را به چشم خود دیده، و وحی را از او گرفته و خودش هم چیزی از وحی را کتمان نکرده، و نمی کند، و آن را تغییر نمی دهند. (۲)

### چگونگی مشاهده جبرئیل به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله

«وَلَقَدْ رَأَاهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ!» (۲۳/تکویر)

کلمه «افق مبین» به معنای ناحیه ظاهر است و ظاهرا اشاره باشد به آیه «وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى!» و معنای آن این است که سوگند می خورم که رسول الله صلی الله علیه و آله جبرئیل را قبلاً هم دیده بود، و جبرئیل آن زمان در افق مبین، و ناحیه ظاهر قرار داشت، و آن همان افق اعلی است، و افقی که بلندتر از سایر افق هاست، البته بلندی به آن معنایی که مناسب با عالم ملائکه است.

بعضی گفته اند: معنایش این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله، جبرئیل را به صورت اصلی اش در آن جا که خورشید طلوع می کند که همان افق اعلا- از ناحیه مشرق است دیده بود. لکن این حرف درست نیست، به دلیل این که از لفظ آیه دلیلی که دلالت کند بر این که جبرئیل را به صورت اصلی اش دیده ندارد، حال جبرئیل به هر صورتی که تمثل کرده باشد، صورت اصلی نبوده بلکه به این شکل درآمده است. (۳)

### چگونگی شنیدن صدای جبرئیل به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- المیزان ج: ۴۰، ص ۵۶

۲- المیزان ج: ۴۰، ص ۹۳

۳- المیزان ج: ۴۰، ص ۹۱

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ. عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ. بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ!» (۱۹۳ و ۱۹۴ / شعراء)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حینی که به وی وحی می شد، هم می دید و هم می شنید، اما بدون این که دو حس بینائی و شنوائیش به کار بیفتد، هم چنان که در روایات آمده، که حالتی شبیه بیهوشی به آن جناب دست می داد که آن را به «رخاء الوحی» نام نهاده بودند.

پس آن جناب همان طوری که ما شخصی را می بینیم و صدایش را می شنویم، فرشته وحی را می دید و صدایش را می شنید، اما بدون این که دو حاسه بینائی و شنوائی مادی خود را چون ما به کار گیرد.

و اگر رؤیت او و شنیدنش در حال وحی عین دیدن و شنیدن ما می بود، بایستی آن چه می دیده و می شنیده میان او و سایر مردم مشترک باشد، و خلاصه اصحابش هم فرشته وحی را ببیند و صدایش را بشنود و حال آن که نقل قطعی این معنا را تکذیب کرده و حالت وحی، بسیاری از آن جناب سراغ داده که در بین جمعیت به وی دست داده، و جمعیتی که پیرامونش بوده اند، هیچ چیزی احساس نمی کرده اند، نه صدای پائی، نه شخصی، نه سخنی، که به وی القاء می شده است. (۱)

### نفی تصرف جبرئیل در قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله

«قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ!» (۹۷ / بقره)

خدای سبحان درباره قرآن و جبرئیل با هم در دو آیه سخن گفته است. می فرماید جبرئیل از پیش خود قرآن نمی آورد، بلکه به اذن خدا بر قلب تو نازل می کند.

جبرئیل فرشته ای از فرشتگان خداست و جز امثال دستورات خدای سبحان کاری ندارد، مثل میکائیل و سایر ملائکه، که همگی بندگان مکرم خدایند و خدا را در آن چه امر می کند، نافرمانی نمی کنند، و هر دستوری بدهد انجام می دهند.

– «فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ!»

قرآن، همان طور که جبرئیل در نازل کردنش هیچ استقلال ندارد و تنها مأموری است مطیع، همچنین در گرفتن آن و رساندنش به رسول خدا صلی الله علیه و آله استقلال ندارد، بلکه قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله خودش ظرف وحی خداست، نه این که

جبرئیل در آن قلب دخل و تصرفی کرده باشد و خلاصه جبرئیل صرفاً مأمور رساندن است. (۱)

### رؤیت حضور جبرئیل در افق اعلی

«وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى. ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى. فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى. فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى!»

(۸ تا ۱۱ / نجم)

کلمه «أَفْق» به معنای ناحیه است و ظاهراً مراد از آن افق اعلای آسمان است، بدون اعتبار این که طرف شرقی آن باشد. ضمیر «هُوَ» در این آیه به جبرئیل و یا به رسول خدا صلی الله علیه و آله بر می گردد.

کلمه «دُنُو» به معنای نزدیکی است و کلمه «تَدَلَّى» به معنای بسته شدن و آویزان گشتن به چیزی است ولی به طور کنایه در شدت نزدیکی استعمال می شود. و معنای آیه بنا بر این که هر دو ضمیر به جبرئیل برگردد این است که جبرئیل سپس نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله شد، و به دامن وی دست آویخت، تا با آن جناب به آسمان ها عروج کند، و بعضی گفته اند: معنایش این است که جبرئیل از افق اعلی پائین آمد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شد، تا آن جناب را به معراج ببرد.

– «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى!»

معنای این جمله این است که دوری او به قدر دو قوس و یا دو ذراع و یا کمتر از آن بود.

– «فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى!»

ضمیر در هر دو «أَوْحَى» به جبرئیل بر می گردد، البته این در آن فرضی است که ضمیرهای گذشته هم به او برگردد. آن وقت معنای جمله چنین می شود: که جبرئیل وحی برد نزد بنده خدا که همان رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، آن چه را که وحی برد.

– «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى!»

در جمله فوق از قلب نفی کذب کرده و معنایش این است که فؤاد در آن چه دیده بود دروغ نگفت. فؤاد رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ نگفت به رسول خدا صلی الله علیه و آله آن چه را که دیده بود، و خلاصه رؤیت فؤاد رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن چه که دید رؤیتی صادق بود.

و این تازگی ندارد که رؤیت را که در اصل به معنای دیدن چشم است به فؤاد نسبت داده شود، چون برای انسان یک نوع ادراک شهودی هست، که ورای ادراک هایی است که با یکی از حواس ظاهری و یا باطنی خود دارد، ادراکی است که نه چشم و گوش و سایر حواس ظاهری واسطه اند، و نه تخیل و فکر و سایر قوای باطنی، این که مشاهده می کنیم که ما موجودی هستیم که می بینیم که در این درک عیانی و شهودی نه چشم ما واسطه است و نه فکر ما.

آری ما همان طور که محسوسات یکی از این حواس ظاهری و باطنی را درک می کنیم این را هم درک می کنیم که فلان محسوس را با فلان حس درک می کنیم، و این درک ربطی به آن حس ندارد، بلکه کار نفس است، که قرآن کریم از آن تعبیر به فؤاد فرموده است.

و در آیه شریفه هیچ دلیلی که دلالت کند بر این که متعلق رؤیت خدای سبحان است، و خدا بوده که مرئی برای آن جناب واقع شده، نیست بلکه آن چه مرئی آن جناب واقع شده همان افق اعلی و دنو و تدلی و نیز این بوده که آن چه به وی وحی می شود خدا وحی کرده، و این نام برده ها همان هایی هستند که در آیات قبلی آمده بود، همه اش از سنخ آیات خدائی برای آن جناب بوده است. مؤید این گفتار ما آیه شریفه «ما زَاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغَى. لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى!» است که می فرماید آن چه دیده بود از آیات کبرای پروردگارش بود. اگر هم فرض کنیم که منظور دیدن خود خدای تعالی است باز اشکالی ندارد چون دیدن خدا را به قلب نسبت داده و دیدن قلب غیر از دیدن چشم است که تنها مربوط به اجسام است و تعلقش به خدای تعالی محال است. (۱)

### رؤیت مجدد جبرئیل در سفر معراج

« وَ لَقَدْ رَأَى نَزْلَهُ أُخْرَى...! » (۱۳ / نجم)

از این آیه به بعد می خواهد از یک نزول دیگر غیر آن نزولی که در آیات سابق بود خبر دهد. با در نظر داشتن این که مفسرین فاعل (رآه) را رسول خدا صلی الله علیه و آله دانسته و ضمیر مفعولی در آن را به جبرئیل برگردانده اند، قهرا منظور از «نَزْلَهُ» نازل شدن جبرئیل بر آن جناب خواهد بود، نازل شدنش برای این که آن جناب را به معراج ببرد، و جمله «عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَى»، ظرف برای رؤیت است، نه برای نازل شدن، و مراد از رؤیت آن جناب جبرئیل است، به صورت اصلی اش، و معنای جمله این است که جبرئیل یک بار دیگر به صورت اصلی اش در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله در آمد، تا به

معراجش برد، و این جریان کنار سِدْرَه الْمُتَهَيِّهَةِ واقع شد.

پس از آن چه گذشت صحت این نظریه هم روشن شد که بگوئیم ضمیر مفعولی به خدای تعالی برگردد، و مراد از رؤیت هم رؤیت هم قلبی، و مراد به نزله اخری هم نازل شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله در معراج به کنار سِدْرَه الْمُتَهَيِّهَةِ باشد، آن وقت معنای آیه چنین می شود: که رسول خدا صلی الله علیه و آله یک بار دیگر نزد سِدْرَه الْمُتَهَيِّهَةِ نازل شد، و این وقتی بود که به معراج می رفت، و در آن نزله خدا را مانند نزله اول با قلب خود دیدار کرد.

– «عِنْدَ سِدْرِهِ الْمُتَهَيِّهِ. عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى. إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى!»

کلمه «سِدْرَه» به معنای یک درخت سدر است، و کلمه «الْمُتَهَيِّهِ» گویا نام مکانی باشد و شاید مراد از منتهای آسمان ها باشد به دلیل این که جنت مأوی در آسمان ها است، چون در آیه «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ!» فرموده: هم رزق شما در آسمان است، و هم آن بهشتی که وعده داده شده اید.

و اما این که این درخت سدره چه درختی است؟ در کلام خدای تعالی چیزی که تفسیرش کرده باشد نیافتیم، و مثل این که بنای خدای تعالی در این جا بر این است که به طور مبهم و با اشاره سخن بگوئید، مؤید این معنا جمله «إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى» است، که در آن سخن از مستوری رفته است.

– «عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى!»

یعنی بهشتی که مؤمنین برای همیشه در آن منزل می کنند. چون بهشت دیگری هست موقت، و آن بهشت برزخ است، که مدتش تا روز قیامت تمام می شود، و جنات مأوی بعد از قیامت است هم چنان که فرمود: «فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» مؤمنین جنت مأوی دارند و به پاداش کارهای نیکی که می کرده اند در آنجا نازل می شوند، و نیز فرموده: «فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ تَأْتِيهِمُ الْغُيُوبُ» (فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى) چون قیامت بیاید چنین و چنان می شود، پس به درستی که جنت منزلگاه خواهد بود. و این جنت المأوی به طوری که آیه ۲۲ سوره ذاریات دلالت می کرد در آسمان واقع است.

– «إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى!»

معنای آیه این است که آن زمان که احاطه می یابد به سدره آن چه احاطه می یابد. در این جا هم خدای تعالی مطلب را مبهم گذاشته نفرموده چه چیز به سدره احاطه می یابد، چون گفتیم بنای خدای تعالی بر ابهام است.

– «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى!»

«زیغ بصر» به این معناست که چشم آدمی چیزی را به آن صورت که هست نبیند و طوری دیگر ببیند، و طغیان بصر به این معنی است که چیزی را ببیند که اصلاً حقیقت ندارد و منظور از بصر چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

و معنای آیه این است که چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله آن چه را که دید بر غیر صفت حقیقی اش ندید، و چیزی را هم که حقیقت ندارد ندید، بلکه هر چه دید درست دید، و مراد به این دیدن رؤیت قلبی است، نه رؤیت با دیده سر. چون می دانیم منظور از دیدن همان حقیقتی است که در آیه «وَلَقَدْ رَأَهُ نَزَلَهُ أُخْرَى»، منظور است. چون صریحاً می فرماید: رؤیت در این نزله که نزله دومی است مثل رؤیت در نزله اولی بود، و رؤیت نزله دومی با فؤاد بود، که درباره اش فرمود:

«مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى. أَفَتَمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَى؟»

«لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى!»

معنای آیه این است که سوگند می خورم که بعضی از آیات پروردگارش را بدید، و با دیدن آن ها مشاهده پروردگارش برایش تمام شد، چون مشاهده خدا به قلب با مشاهده آیات او دست می دهد، زیرا آیت بدان جهت که آیت است به جز صاحب آیت را حکایت نمی کند، و از خودش هیچ حکایتی ندارد، و گرنه از جهت خودش اگر حکایت کند دیگر آیت نمی شود.

هم چنان که خودش فرمود: «وَلَا يُحِيطُونَ بِهٖ عِلْمًا ۖ هِيَ وَجْهٌ بِهِ ۖ وَاحِطَةٌ عِلْمِي نَمِي يَابُنَدُ.» (۱)

### حمایت خدا و جبرئیل از رسول خدا صلی الله علیه و آله

«إِنَّ تَظَاهَرَ عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ!»

(۴ / تحریم)

آیه فوق می خواهد بفهماند خدای سبحان عنایت خاصه ای به رسول الله صلی الله علیه و آله دارد و به همین جهت بدون هیچ واسطه ای از مخلوقاتش خود او وی را یاری می کند و متولی امور او می شود. کلمه «مولی» به معنای ولی و سرپرستی است که عهده دار متولی علیه باشد و او را در هر خطری که تهدیدش کند یاری نماید.

– «وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ!»

این جمله می خواهد بفهماند ملائکه در پشتیبانی پیامبر متحد و متفقند، گوئی در صف واحدی قرار دارند و مثل تن واحدند. اگر فرمود: ملائکه بعد از خدا و جبرئیل و صالح مؤمنین پشتیبان اویند، برای این بود که پشتیبانی ملائکه را بزرگ جلوه دهد، تو گوئی نامبردگان در اول آیه یک طرف و ملائکه به تنهایی یک طرف قرار دارند. (۱)

### عقاید باطل و دشمنی یهود در مورد جبرئیل

«قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبًا!» (۹۷ / بقره)

سیاق آیه دلالت دارد بر این که آیه شریفه در پاسخ از سخنی نازل شده که یهود گفته بودند، و آن این بود که ایمان نیاوردن خود بر آن چه به رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده تعلیل کرده اند به این که ما با جبرئیل که برای او وحی می آورد دشمنیم، شاهد بر این که یهود چنین حرفی زده بودند این است که خدای سبحان درباره قرآن و جبرئیل با هم در این دو آیه سخن گفته است. روایاتی هم که در شأن نزول آیه وارد شده این را تأیید می کند.

و امّا آیات مورد بحث در پاسخ از این که گفتند: ما به قرآن ایمان نمی آوریم برای این که با جبرئیل که قرآن را نازل می کند دشمنیم می فرماید: اولاً جبرئیل از پیش از خود قرآن را نمی آورد بلکه به اذن خدا بر قلب تو نازل می کند. پس دشمنی یهود با جبرئیل نباید باعث شود که از کلامی که به اذن خدا می آورد اعراض کنند. و ثانیاً قرآن کتاب های بر حق و آسمانی قبل از خودش را تصدیق می کند و معنا ندارد که کسی به کتابی ایمان بیاورد، و به کتابی که آن را تصدیق می کند ایمان نیاورد. و ثالثاً قرآن مایه هدایت کسانی است که به وی ایمان بیاورند. و رابعاً قرآن بشارت است، و چگونه ممکن است شخص عاقل از هدایت چشم پوشیده، بشارت های آن را به خاطر این که دشمن آن را آورده، نادیده بگیرد؟

و از بهانه دوّمشان که گفتند: ما با جبرئیل دشمنیم جواب می دهد به این که جبرئیل فرشته ای از فرشتگان خداست، و جز امثال دستورات خدای سبحان کاری ندارد، مثل میکائیل و سایر ملائکه، که همگی بندگان مکرّم خدایند، و خدا آن چه امر کند، نافرمانی نمی کنند و هر دستوری بدهد انجام می دهند.

و هم چنین رسولان خدا از ناحیه خود کاره ای نیستند و هر چه دارند به وسیله خدا و از ناحیه اوست. خشمشان و دشمنی هایشان برای خداست، پس هر کس با خدا و

ملائکه او، و پیامبرانش، و جبرئیلش و میکائیلش دشمنی کند خدا دشمن اوست. این بود آن دو جوابی که دو آیه مورد بحث بدان اشاره دارد. (۱)

## ملک الموت و وظیفه تحویل گیرندگان جان

### تحویل انسان به ملک مسئول قبض روح

---

۱- المیزان ج: ۲، ص ۱۸



«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ!» (۴۲ / زمر)

خداست آن کسی که جان ها را در دم مرگ و هم از کسانی که نمرده اند ولی به خواب رفته اند می گیرند، آن گاه آن که قضای مرگش رانده شده نگه می دارد، و آن دیگران را رها می کند.

چون کلمه «تَوَفَّى» و «إِشْتِيفَا» به معنای گرفتن حق به تمام و کمال است و مضمون این آیه از گرفتن، و رها کردن ظاهر در این است که میان نفس و بدن دوئیت و فرق است.

باز از آن جمله این است: «وَقَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَتَيْنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» و گفتند آیا بعد از آن که در زمین گم شدیم و دوباره به خلقت جدیدی در می آئیم؟ این سخن از ایشان صرف استبعاد است و دلیلی بر آن ندارند، بلکه علت آن است که ایمانی به دیدار پروردگارشان ندارند، بگو در دم مرگ آن فرشته مرگی که موکل بر شماست شما را به تمام و کمال می گیرد و سپس به سوی پروردگارتان برمی گردید!»

که خدای سبحان یکی از شبهه های کفار منکر معاد را ذکر می کند و آن این است که بعد از مردن و جدائی اجزای بدن (از آب و خاک و معدنی هایش) و جدائی اعضای آن، از دست و پا و چشم و گوشش، و نابودی همان اجزاء عضویش و دگرگون

شدن صورت ها و گم گشتن در زمین، به طوری که دیگر هیچ با شعوری نتواند ما را از خاک دیگران تشخیص دهد، دوباره خلقت جدیدی به خود می گیریم؟

و این شبهه هیچ اساسی به غیر استبعاد ندارد، و خدای تعالی پاسخ آن را به رسول گرامی اش یاد می دهد و می فرماید: بگو شما بعد از مردن گم نمی شوید، و اجزای شما ناپدید و درهم و برهم نمی گردد، چون فرشته ای که موکل به شماست، شما را به تمامی و کمال تحویل می گیرد و نمی گذارد گم شوید، بلکه در قبضه و حفاظت او هستید. آنچه از شما گم و درهم و برهم می شود، بدن های شماست، نه نفس شما و یا به گونه آن کسی که یک عمر می گفت «من» و به او می گفتند «تو». (۱)

### ملک الموت و کارکنان او

«وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةَ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْرَهُمْ!» (انفال / ۵۰)

کلمه «تَوَفَّى» به معنای گرفتن تمامی حق است، و بیشتر در کلام الهی به معنای قبض روح استعمال می شود، و در این آیه آن را به ملائکه نسبت داده، و در برخی آیات آن را به ملکوت منسوب کرده، مانند آیه: «قُلْ يَتَوَفَّكُم مَلَائِكَةُ الْمَوْتِ الَّتِي وَكَّلَ بِكُمْ»، و در برخی دیگر به خدای سبحان نسبت داده و فرموده: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا - خدایان جان ها را در هنگام مردنش می گیرد.»

این خود دلیل بر این است که قبض روح کار ملک الموت است و ملک الموت کارکنانی دارد که به اذن او و به امرش جان ها را می گیرند، و خود او به اذن خدا و به امر او عمل می کند و به همین جهت، هم صحیح است گرفتن ارواح را به ملائکه نسبت داد و هم به ملک الموت منسوب کرد و هم به خدای سبحان. (۲)

### مأموریت حساس زیر دستان ملک الموت

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ!» (انعام / ۶۱)

خدای سبحان از طرفی ملائکه خود را چنین توصیف کرده که «يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» هر چه را که مأمور شوند انجام می دهند، و از طرف دیگر فرموده هر امتی گروگان اجل خویش است، وقتی اجلشان فرا رسد حتی برای یک ساعت

۱- المیزان ج: ۲، ص ۲۵۶

۲- المیزان ج: ۱۷، ص ۱۵۷

نمی توانند آن را پس و پیش کنند.

از آن دو بیان استفاده می شود که ملائکه مأمور قبض ارواح نیز از حدود مأموریت خود تجاوز نکرده و در انجام آن کوتاهی نمی کنند. وقتی معلومشان شد که فلان شخص بایستی در فلان ساعت و در تحت فلان شرایط قبض روح شود حتی یک لحظه او را مهلت نمی دهند. این آن معنایی است که از آیه استفاده می شود.

به هر حال باید دانست که این رسل همانا کارکنان و اعوان ملک الموتند، به دلیل این که در آیه «قُلْ يَتَوَفَّكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ»، نسبت قبض ارواح را تنها به ملک الموت می دهد و هیچ منافاتی هم ندارد که یک جا نسبت آن را به ملک الموت داده و در جای دیگر یعنی آیه مورد بحث به رسل و در مورد دیگر یعنی آیه «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ» به پروردگار داده باشد چه این خود یک نحوه تفنن در مراتب نسبت است، از نظر این که هر امری به خدای سبحان منتهی می شود و او مالک و متصرف علی الاطلاق است، قبض ارواح را نیز به او نسبت می دهد. از نظر این که ملک الموت مأمور خداوند است به او نسبت می دهد و از نظر این که اعوان او اسباب کار اویند به آنان نیز منتسب می کند. (۱)

#### وجود سلسله مراتب در ملائکه مأمور اخذ روح

«قُلْ يَتَوَفَّكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ!» (۱۱ / سجده)

کلمه «تَوَفَّى» به معنای این است که چیزی را به طور کامل دریافت کنی. اگر در این آیه قبض روح و توفی را به ملک الموت و در آیه «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا خَافَتِهَا خَدَا جَانَهَا رَا هِنْكَام مَرْدَنَش مِي گيرد»، به خدا نسبت داده، و در آیه: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا تَأْتِيهِمْ أَنفُسُهُمْ أَنفُسِهِمْ أَنَان كِه در حالي ملائكه قبض روحشان مي کنند كه ستمگر به خويشند»، به ملائکه نسبت داده، به خاطر اختلاف مراتب اسباب است، سبب نزدیک تر به میت ملائکه است، که از طرف ملک الموت فرستاده می شوند، و سبب دورتر از آنان خود مک الموت است، که مافوق آنان است، و امر خدای تعالی را نخست او اجرا می کند، و به ایشان دستور می دهد، خدای تعالی هم ما فوق همه آنان و محیط بر آنان، و سبب اعلاي ميراندن و مسبب الاسباب است، و اگر بخواهيم اين جريان را با مثلي مجسم سازيم، نظير عمل کتابت است که هم به قلم

نسبت می دهیم، و می گوئیم قلم خوب می نویسد، و هم به دست و انگشتان نسبت می دهیم، و می گوئیم دست فلانی به نوشتن روان است و هم به انسان نسبت می دهیم و می گوئیم فلانی خوب می نویسد.

«ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ!»

این رجوع همان است که در آیه قبلی از آن به لقای خدا تعبیر کرده بود، و موطن و جای آن روز قیامت است، که باید بعد از توفی و مردن انجام شود، و برای فهماندن این بعدیت تعبیر به «ثُمَّ» کرد، که تراخی و بعدیت را می رساند.

حقیقت مرگ بطلان و نابود شدن انسان نیست و شما انسان ها در زمین گم نمی شوید، بلکه ملک الموت شما را بدون این که چیزی از شما کم شود بلکه به طور کامل می گیرد و شما را از بدن هایتان بیرون می کشد، به آن معنا که علاقه شما را از بدن هایتان قطع می کند.

چون تمام حقیقت شما ارواح شماست، پس شما یعنی همان کسی که کلمه (شما) خطاب به ایشان است، (و یک عمر می گفتید من و شما)، بعد از مردن هم محفوظ و زنده اید، و چیزی از شما کم نمی شود، آن چه گم می شود و از حالی به حالی تغییر می یابد، و از اول خلقتش دائما در تحول و دستخوش تغییر بود، بدن های شما بود، نه شما، و شما بعد از مردن بدن ها محفوظ می مانید، یا به سوی پروردگارتان مبعوث گشته، دوباره به بدن هایتان بر می گردید.

این آیه از روشن ترین آیات قرآنی است که دلالت بر تجرد نفس می کند و می فهماند که نفس غیر از بدن است، نه جزء آن است، و نه حالی از حالات آن. (۱)

### خطاب ملائکه در لحظه مرگ متقین

«الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ!»

(۳۲ / نحل)

معنای «طیب» بودن متقین در حال توفی و مرگ، خلوص آنان از خبث ظلم است، در مقابل مستکبرین، که ایشان را به ظلم در حال مرگ توصیف کرده و فرموده است: «الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ!»

معنای آیه چنین می شود: «متقین کسانی هستند که ملائکه آنان را قبض روح

می کنند، در حالی که از خبث ظلم شرک و معاصی عاریند، و به ایشان می گویند سلام علیکم که تأمین قولی آنان است به ایشان به جنت درآید، به پاداش آن چه می کردید، و به این سخن ایشان را به سوی بهشت راهنمایی می کنند.»

پس این آیه همان طور که ملاحظه می فرمایید متقین را به پاکی و تخلص از آلودگی به ظلم وصف نموده، ایشان را وعده امنیت و راهنمایی به سوی بهشت می دهد، پس در نتیجه برگشت معنایش به این آیه است که می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ: کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را مشوب به ظلم نکردند، چنان کسانی دارای امنیت، و راه یافتگانند.» (۱)

### خطاب ملائکه در لحظه مرگ کفار

«الَّذِينَ تَتَوَفَّيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ!»

(۲۸ / نحل)

کافران که ملائکه جان هایشان را می گیرند در حالی که سرگرم ظلم و کفر خویشند ناگهان تسلیم گشته خضوع و انقیاد پیش می گیرند، و چنین وانمود می کنند که هیچ کار زشتی نکرده اند، ولی در همان حالت مرگ، گفتارشان را رد می کنند و تکذیبشان می کنند و به ایشان گفته می شود آری شما چنین و چنان کردید و خدا به آن چه می کردید قبل از این که به این ورطه بیفتید به وصف تان آگاه بود.

«فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ!» خطاب در این آیه مانند خطاب در آیه: «إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ»، و در «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ»، به مجموع کافرین است، نه یک یک آنان. بنابراین، برگشت معنای آیه نظیر این می شود که گفته شود: «تا یک یک شما از دری از درهای جهنم که مناسب اعمال تان است وارد شوید.» (۲)

### خطاب ملائکه در لحظه مرگ مستضعفین

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ. قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ...» (۹۷ و ۹۸ / نساء)

مراد از «ظلم» در آیه بالا، ظلم به نفس است. کسانی که آیه درباره شان سخن

۱- المیزان ج: ۲۴، ص ۸۵

۲- المیزان ج: ۲۴، ص ۸۲

می گوید به واسطه آن که در شهرهای شرک قرار گرفته و در بین کفار زندگی می کرده اند و وسیله ای نداشته اند که به وسیله آن معارف دین را بیاموزند و وظایف بندگی و عبودیت را که دین به سوی آن فرا می خواند، بر پا دارند و از این رو اعراض کرده و اقامه شعائر دینی نکرده اند.

خداوند هر گاه ظالمین را به طور مطلق ذکر کرده، ظلم را به اعراض از دین خدا و جستجوی دین کج و تحریف شده، تفسیر کرده است. این آیه اجمالاً دلالت دارد بر همان معنایی که اخبار، آن را «سؤال قبر» یعنی سؤال ملائکه از دین میت بعد از فرا رسیدن مرگ نامیده است.

سؤال ملائکه این بود: «فیم کُنتُم در چه دینی بودید؟» این سؤال از دینی است که اینان در زندگی داشتند. اینان که مورد سؤال قرار گرفته اند دارای یک حال عادی معتنا به و مورد توجهی نبوده اند و لذا در جواب گفتند که «در سرزمینی زندگی می کرده اند که نمی توانسته اند در آنجا متلبس به دین گردند، زیرا اهالی آن سرزمین قوی و مشرک و زورمند بودند و با ایشان به طوری که با افراد ضعیف معامله می شود، معامله کردند و نگذاشتند که ایشان شرایع دین را اخذ کرده و بدان عمل کنند.» این استضعافی که از آن یاد کرده اند اگر در این گفته صادق باشند، از آن جهت برایشان پیش آمده که برای همیشه در سرزمین شرک باقی مانده و مشرکین بر سرزمین نام برده تسلط پیدا کرده بودند ولی این مشرکین بر سرزمین های دیگر تسلطی نداشتند بنابر این، مستضعفین در هر حال مستضعف نبودند بلکه در حالی مستضعف بودند که می توانسته اند آن حال را به واسطه خروج و مسافرت تغییر بدهند و روی این اصل، ملائکه دعوی استضعاف آنان را به این بیان تکذیب کردند که زمین، زمین خداست. زمین، وسیع تر از آن محلی بوده که اینان در آن واقع شده و ملازم آن شده اند و برای اینان ممکن بود که مهاجرت کرده و از حومه استضعاف خارج شوند، و بنابر این حقیقتاً مستضعف نبوده اند چون قدرت داشتند از قید و بند استضعاف خارج شوند ولی به واسطه سوء اختیار خود این حال را اختیار کردند.

ملائکه، کلمه «أَرْض» را به کلمه «اللَّه» اضافه کردند و گفتند: «أَرْضُ اللَّهِ». این اضافه خالی از این ایماء نیست به این که خداوند اولاً در زمین خود وسعتی فراهم فرموده و سپس مردم را دعوت به ایمان و عمل کرده است همان طور که پس از دو آیه دیگر اشعار بر همین معنی هست: «وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً!» (نساء / ۱۰۰) «إِلَّا الْمُشْتَضِعِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَشْتَطِعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا!» (نساء / ۹۸)

این آیه دلالت دارد بر این که ستمکاران نام برده در آیه قلبی، مستضعف نبوده اند زیرا می توانسته اند که قید و بند استضعاف را از خود بردارند و استضعاف تنها صفت عده ای است که در این آیه ذکر شده است و معنی آیه این است که:

«مگر آن هایی که استطاعت و تمکن ندارند که برای دفع استضعافی که از ناحیه مشرکین متوجه آنان است بپندیشند و راهی هم پیدا نمی کنند که به وسیله آن از شر مشرکین خلاص گردند.» (۱)

### زمان رؤیت ملائکه به وسیله کفار

«وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا. يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا!»

(۲۱ و ۲۲ / فرقان)

کلمه «حِجْرًا مَحْجُورًا» اصطلاحی بود که از مشرکین که هنگام دیدن کسی که از او ترسی داشتند به زبان می آوردند، و قرآن کریم در این آیه می فرماید کفار وقتی ملائکه را ببینند آن وقت هم این کلمه را می گویند، و خیال می کنند آن فایده ای برایشان دارد.

معنای این آیه این است که روزی مجرمین که امیدوار لقای خدا نیستند ملائکه را ببینند، در آن موقع هیچگونه بشارتی برای عموم مجرمین که اینان طائفه ای از آنانند نخواهد بود.

این آیه در موضع جواب از گفتار مشرکین است که گفتند: «چرا ملائکه به ما نازل نمی شوند؟» و اما از این اعتراضشان که «چرا پروردگار را نمی بینیم؟» جواب نداد، برای این که دیدنی که آن ها منظورشان بوده، دیدن به چشم سر بوده، که مستلزم جسمانیت و تجسم است، و خدا منزّه از آن است، و امّا رؤیت به چشم یقین که همان رؤیت قلبی است، آن ها آن را سرشان نمی شد، و به فرض هم که سرشان می شد منظورشان از «أَوْ نَرَى رَبَّنَا» آن قسمت نبود.

و اما توضیح جواب از مسئله انزال ملائکه و رؤیت آنان، این است که اصل دیدن ملائکه را مسلم گرفته، که روزی هست که کفار ملائکه را ببینند، و درباره آن هیچ حرفی نزده، و به جای آن از حال و وضع کفار در روز دیدن ملائکه خبر داده، تا به این معنا اشاره

کرده باشد که در خواست دیدن ملائکه به نفعشان تمام نمی شود چون ملائکه را نخواهند دید مگر در روزی که با عذاب آتش روبه رو شده باشند، و این وقتی است که نشئه دنیوی مبدل به نشئه اخروی شود، هم چنان که در جای دیگر نیز به این حقیقت اشاره نموده و فرموده: «مَا تُنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ مَلَائِكَةَ رَا جَزْ بِه حَقِّ نَازِلِ نَمِي كَنِيْم، وَ وَقْتِي نَازِلِ كَنِيْمِ دِيْغَرِ مَهْلَتِ دَادَه نَمِي شُونَد.» (۸ / حجر)

پس کفار در حقیقت در این درخواست خود استعجال در عذاب کرده اند، در حالی که خود خیال می کنند که با این درخواست خود خدا و رسول او را عاجز و ناتوان می کنند.

و اما این که این روزی که آیه «يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ» بدان اشاره دارد چه روزی است؟ مفسرین گفته اند: روز قیامت است، و لکن آن چه از سیاق به کمک سایر آیات راجع به اوصاف روز مرگ، و بعد از مرگ بر می آید، این است که مراد روز مرگ است.

مثلاً یکی از آیات راجع به مرگ آیه: «وَلَوْ تَرَى إِذِ الظُّلُمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُنْظَرِينَ» (۹۳/ انعام) می باشد. و یکی دیگر آیه «الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ كَسَانِي كِه مَلَائِكَه جَانَشَان رَامِي كِيرِنْد، دِر حَالِي كِه بِه خُود سَتَم كِرْدَه اَنْد، مَلَائِكَه بِه ايشان مي گويند: دردنيا درچه کاربوديد؟ مي گويند درزمين زيردست ديگران بوديم! مي پرسند: مگر زمين فراخ نبود که در آن هجرت کنيد؟» (۲۸ / نحل) و آياتي ديگر.

و همین مشاهدات دم مرگ است که قرآن آن را برزخ خوانده، چون در آیات قرآنی دلالت قطعی هست بر این که بعد از مرگ و قبل از قیامت ملائکه را می بینند و با آنان گفتگو می کنند.

و از سوی دیگر در مقام مخاصمه در پاسخ کسی که دیدن ملائکه را انکار می کند طبعاً باید اولین روزی را که ملائکه را می بیند به رخس کشید، و آن روز مرگ است که کفار با دیدن ملائکه بد حال می شوند. پس ظاهر امر این است که آیه و دو آیه بعدش نظر به حال برزخ دارد، و رؤیت کفار ملائکه را در آن روز خاطر نشان می سازد، و حبط اعمال هم مربوط به آن عالم و حال اهل بهشت هم باز مربوط به آن عالم است. (۱)

### نحوه شکنجه و اخذ جان مرتدین به وسیله ملائکه



«فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّيْتُهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ!» (۲۷ / محمد)

این آیه نتیجه گیری از مطالب آیه ۲۵ همین سوره «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ» درباره مرتدین است و معنایش چنین است: «این است که در امروز که بعد از روشن شدن هدایت باز هر چه می خواهند می کنند، حال بین در هنگامی که ملائکه جانشان را می گیرند و به صورت و پشتشان می کوبند چه حالی دارند!»

- «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا اسَخَطَ اللَّهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ!» (۲۸ / محمد)

که اشاره «ذَلِكَ» به مطالب در آیه قبل است، که از عذاب ملائکه در هنگام گرفتن جان آنان سخن می گفت. سبب عقاب آنان این است که اعمالشان را به خاطر پیروی هر آن چه مایه خشم خداست، و کراهتشان از خشنودی خدا حبط شده، چون دیگر عمل صالحی برایشان نمانده و قهرا با عذاب خدا بدبخت و شقی می شوند. (۱)

### تسلط ملائکه به کفار در جنگهای صدر اسلام

«وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ. ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمُ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ!» (۵۰ و ۵۱ / انفال)

«تَوَفَّى» به معنی گرفتن تمامی حق است. بیشتر در کلام الهی به معنای قبض روح استعمال می شود، و در آیه آن را به ملائکه نسبت داده است. از ظاهر جمله «يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ» برمی آید که ملائکه هم از جلو کفار را می زدند و هم از پشت سر، و آن کنایه است از احاطه و تسلط ملائکه و این که ایشان را از همه طرف می زدند.

ملائکه به ایشان گفتند: «ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ عَذَابَ سَوْزَانَ رَا بَعْشِيدَ»، و مراد به آن عذاب آتش است.

«ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمُ أَيْدِيكُمْ!» این جمله تئمه گفتاری است که خداوند از ملائکه حکایت کرده، و یا اشاره به مجموع گفتار و کرداری است که ملائکه با مشرکین کردند، و معنایش این است که، این عذاب سوزان را به شما می چشانیم به خاطر آن رفتاری که می کردید، و یا این است که، از همه طرف شما را می زنیم و عذاب حریق را هم به شما می چشانیم به خاطر آن رفتاری که می کردید.

«وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِلْعَبِيدِ!» معنایش این است که خداوند احدی از بندگان خود را ظلم نمی کند، چه خدای تعالی صراتش مستقیم، و در فعلش تخلف و اختلاف نیست، اگر یک نفر را ظلم کند همه را ظلم می کند و اگر ظالم باشد ظلام (بسیار ستمگر) هم خواهد بود (دقت فرمائید!)

سیاق آیات دلالت دارد بر این که مراد از آن هائی که خداوند سبحان در توصیفشان فرموده که ملائکه جان هایشان را می گیرند و عذابشان می کنند همان مشرکینی هستند که در جنگ بدر کشته شدند. (۱)

### نقش ملائکه در قیامت

#### وضع ملائکه بعد از به هم پیچیدن آسمان ها

« وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ...! » (۷۵ / زمر)

کلمه «حَافِينَ» به معنای احاطه کردن و حلقه زدن دور چیزی است. و کلمه «عَرْشِ» عبارت است از آن مقامی که فرامین و اوامر الهی از آن مقام صادر می شود، فرامین الهی ای که با آن امر عالم را تدبیر می کند، و ملائکه عبارتند از مجریان مشیت خدا، و عاملان به اوامر او، و دیدن ملائکه به این حال کنایه است از این که بعد از درهم پیچیده شدن آسمان ها، ملائکه را به این صورت و حال می بینی.

و معنای آیه این است که تو در آن روز ملائکه را می بینی، در حالی که دور عرش حلقه زده، و پیرامون آن طواف می کنند، تا اوامر صادره را اجرا کنند و نیز می بینی که سرگرم تسبیح خدا با حمد اویند. (۱)

### زمان شکافت آسمان و نزول ملائکه ساکن آن

« وَ يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا! » (۲۵ / فرقان)

مراد از «يَوْمَ = روز» روز قیامت است. «تَشَقَّقُ» به معنای باز شدن است، و غمام نام ابر است و اگر ابر را غمام خوانده اند، چون نور آفتاب را می پوشاند، مانند غم که به معنای پرده است.



« وَ الْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً! » (۱۷ / حاقه)

«فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْحَهُ وَاحِدَةً!» تعبیر دمیدن در صور کنایه است از مسئله قیامت، « وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً،» کلمه «دک» معنایش کوبیدن سخت است، به طوری که آن چه کوبیده می شود خورده گشته، به صورت اجزایی ریز درآید، منظور از حمل شدن زمین و جبال این است که قدرت الهی بر آن ها احاطه می یابد، و اگر مصدر «دک» را با کلمه «واحد» توصیف کرد، برای این بود که به سرعت خورد شدن آن ها اشاره کند و بفهماند خورد شدن کوه ها و زمین احتیاج به کوبیدن بار دوم ندارد.

«فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ!» یعنی در چنین روزی قیامت به پا می شود.

«وَ انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ. وَ الْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا!» ممکن است آیه شریفه در معنای آیه زیر باشد که می فرماید: «وَ يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَ نِزْلَ الْمَلَائِكَةِ تَنْزِيلًا وَ رُوزِي كَ آسْمَانِ بِه ابرها پاره پاره می شود و ملائکه به طور ناگفتنی نازل می گردند.»

«وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً!» به طوری که از مقتضای سیاق ظاهر می شود به ملائکه برمی گردد و ظاهر کلام خدای تعالی بر می آید که عرش در آن روز حاملینی از ملائکه دارد. هم چنان که از ظاهر آیه زیر نیز این معنا استفاده می شود می فرماید: «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ كَسَانِي كَ عَرْشِ رَا حَمَلِ مِي كَنَد، وَ كَسَانِي كَ پیرامون عرش هستند، پروردگار خود را به حمد تسبیح می گویند، و به او ایمان می آورند، و برای همه کسانی که ایمان آورده اند استغفار می کنند.»

از ظاهر آیه مورد بحث بر می آید که حاملان عرش در آن روز هشت نفرند، اما این که این هشت نفر از جنس ملائکه هستند و یا غیر ایشان، آیه شریفه ساکت است، هر چند که سیاق آن خالی از این اشعار نیست به این که از جنس ملک می باشند. ممکن هم هست، غرض از ذکر انشقاق آسمان، و بودن ملائکه در اطراف آن، و این که حاملین عرش در آن روز هشت نفرند، این باشد که بفرماید در آن روز ملائکه و آسمان و عرش برای انسان ها ظاهر می شوند، هم چنان که قرآن در این باره فرموده: «وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ مَلَائِكَةَ رَا مِي كَنِي كَ پیرامون عرش را حلقه وار گرفته اند، و پروردگار خود را به حمد تسبیح می گویند.» (۱)

### صف ملائکه و صف روح در روز قیامت

«يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا...!» (۳۸ / نبأ)

«وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا!» (۲۲/ فجر)

مراد از روح مخلوقی امری است که آیه «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي!» بدان اشاره دارد. و کلمه «صَفًّا» حالی است از روح و ملائکه و این کلمه حالت «صافین» رامی رساند. و ای بسا از مقابله ای که میان روح و ملائکه انداخته استفاده شود که روح به تنهایی یک صف را، و ملائکه همگی یک صف را تشکیل می دهند.

جمله «لَا يَتَكَلَّمُونَ» بیانی است برای جمله «لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا»، و ضمیر فاعل در آن به همه اهل محشر برمی گردد، چه روح و چه ملائکه، چه انس و چه جن.

جمله «إِلَّا مَنْ أَدَانَ لَهُ الرَّحْمَنُ» می خواهد بیان کند چه کسانی در آن روز با اذن خدا سخن می گویند. «وَ قَالَ صَوَابًا» تنها کسانی حق سخن گفتن دارند که خدا اذنشان داده باشد، و سخنی صواب بگویند، سخنی که حق محض باشد، و آمیخته با باطل و خطا نباشد، و این جمله در حقیقت قیدی است برای اذن خدا، کأنه فرموده و خدا اذن نمی دهد مگر به چنین کسی. از نظر وقوع ذیل آیه که می فرماید: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا!» بعد از جمله «لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا!» که از ظاهرش بر می آید این مالک نبودنشان مختص به یوم الفصل است، و نیز از نظر وقوع آن جمله در سیاق تفصیل جزای الهی طاغیان و متقین، بر می آید که مراد این است که ایشان مالکیت و اذن آن را ندارند که خدا را در حکمی که می راند و رفتاری که معمول می دارد مورد خطاب و اعتراض قرار دهند، و یا دست به شفاعت بزنند. سئوالی که در این جا پیش می آید این است که چرا ملائکه استثناء نشدند، و بطور کلی فرمود: «لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا!» با این که ملائکه منزله از اینند که به خدای تعالی اعتراضی بکنند.

پس معلوم می شود مراد از خطابی که فرموده مالک آن نیستند اعتراض به حکم و رفتار او نیست بلکه تنها همان مسئله شفاعت و سایر وسایل تخلص از شر است، نظیر عدل، بیع، دوستی، دعا، و درخواست که در جای دیگر فرموده: «مَنْ قَبِلَ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَ لَا خُلَّةٌ وَ لَا شَفَاعَةٌ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ فَهُوَ فِي عَذَابٍ مُتَسَاوٍ» (۲۵۴ / بقره) «وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا عِدْلٌ وَ لَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ رَوْحِي» (۱۲۳ / بقره) سخن کوتاه این که ضمیر فاعل در «يَمْلِكُونَ» به تمامی حاضران در یوم الفصل بر می گردد، چه ملائکه و چه

روح، و چه انس و چه جن چون سیاق آیه حکایت از عظمت و کبریائی خدای تعالی است، و در چنین سیاقی همه مشمولند نه خصوص ملائکه و روح، و نه خصوص طاغیان.

« وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا! »

در این جمله نسبت به آمدن به خدای تعالی داده، و این تعبیر از متشابهات است که آیه: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ هِيَ هِيَ» هیچ چیزی مانند او نیست! و آیاتی که خواص قیامت را ذکر می کنند و مثلاً می فرمایند: آن روز همه اسباب ها از کار می افتند و همه حجاب ها کنار می رود، و بر همه مکشوف می شود که خدا حق مبین است؛ این متشابه را تفسیر می کنند و تشابه آن را برطرف می سازد.

روایاتی هم که می گویند منظور از آمدن امر خداست، و قرآن هم می فرماید: «وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ - امر امروز تنها برای خداست!» همه در مقام رفع این تشابه است. و یا نسبت آمدن به خدا دادن در آیه شریفه از باب مجاز عقلی است.

و اما بحث درباره آمدن ملائکه و این که آمدنشان صف به صف است نظیر بحثی است که در بالا گذشت. (۱)

### وضع ملائکه در نفخه صور

« وَ نُفِّخُ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ! » (۶۸ / زمر)

ظاهر آن چه در کلام خدای تعالی در معنای نفخ صور آمده، این است که این نفخ دو بار صورت می گیرد، یک بار برای این که همه جانداران با هم بمیرند، و یک بار هم برای این که همه مردگان زنده شوند.

جمله «الْأَمْ مَنْ شَاءَ اللَّهُ!» استثنائی است از اهل آسمان ها و زمین، و اما این که این استثنا شدگان کیانند؟ بعضی گفته اند: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند، که پیشوایان فرشتگانند، چون این نام بردگان در هنگام نفخ صور نمی میرند، بلکه بعد از آن می میرند. بعضی دیگر گفته اند: آن چهار نفر با حاملان عرشند. بعضی هم گفته اند: آن نامبردگان با رضوان و حور و مالک و ربانیه اند. هیچ یک از این اقوال به دلیلی از لفظ آیات که بتوان بدان استناد جست مستند نیستند.

« نُفِّخُ فِيهِ الْأُخْرَى فَأَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يُنظَرُونَ! »

معنای آیه فوق این است که در صور نفخه دیگری دمیده می شود که ناگهان

همه از قبرها بر می خیزند و منتظر می ایستند تا چه دستوری برسد، و یا چه رفتاری با ایشان می شود، و یا معنا این است که برمی خیزند و مبهوت و متحیر نگاه می کنند. و اگر در این آیه آمده که بعد از نفخه دوم بر می خیزند و نظر می کنند منافاتی با آیه: « وَ نَفِخَ فِي الصُّورِ فَمَآذَا هُمْ مِنَ الْآجِدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسَلُونَ وَ رَدِّ صُورٍ دَمِيْدَةٍ مِي شُود كِه نَاگَهَان از گورهای خود به سوی پروردگارشان می شتابند! » و مضمون آیه: « يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا رُوزِي كِه در صور دمیده می شود فوج فوج می آیند، » و آیه « وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ رُوزِي كِه در صور دمیده می شود همه آنان که در آسمان ها و آنان که در زمینند به فرع در می آیند! » (۸۷ / نمل) ندارد.

برای این که فرعشان و دویدنشان به سوی عرصه محشر، و آمدن فوج فوجشان بدان جا، مانند به پاخواستن و نظر کردنشان حوادثی نزدیک به همدند، و چنان نیست که با هم منافات داشته باشند. (۱)

### استقبال ملائکه از مؤمنین در نفخه صور

« لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَ تَتَلَقَّيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ! » (۱۰۳ / انبیاء)

« إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ وَ كَسَانِي كِه دربارہ آن ها از جانب ما قلم به نیکی رفته از جهنم دور شوند و حتی زمزمه آن را نشنوند و در آن چه دل هایشان بخواهد جاودانند! » (۱۰۱ و ۱۰۲ / انبیاء)

کلمه «حسیس» به معنی صوتی است که احساس شود و کلمه فرع اکبر به معنای ترس اعظم است، که خدای تعالی خبر داده که چنین ترسی در هنگام نفخ صور وقوع پیدا می کند، و فرموده: « و چون در صور دمیده شود همه کسانی که در آسمان ها و زمینند به فرع می افتند! »

معنای « وَ تَتَلَقَّيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ، » در آیه مورد بحث این است که: ملائکه ایشان را با بشارت استقبال می کنند و می گویند: «هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ این بود آن روز که وعده داده می شدید!» (۲)

### بشارت ملائکه به مؤمنین در قیامت

۱- المیزان ج ۳۴، ص ۱۴۵

۲- المیزان ج ۲۸، ص ۱۸۳



« إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَابْتَهِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ! » (۳۰ / فصلت)

این آیه و آیه بعدش حسن حال مؤمنین را بیان می کند و از آینده ای که در انتظار مؤمنین است و ملائکه با آن به استقلال ایشان می آیند، خبر می دهد، و آن تقویت دل ها، و دل گرمی آنان و بشارت به کرامت است.

پس ملائکه ایشان را از ترس و اندوه ایمنی می دهند. ترس همیشه از مکروهی است که احتمال پیش آمدن دارد، و در مورد مؤمنین، یا عذابی است که از آنان می ترسند، و یا محرومیت از بهشت است، که باز از آن بیم دارند، «حُزْن = اندوه» هم، همواره از مکروهی است که واقع شده، و شری که پدید آمده، مانند گناهایی که از مؤمن سر زده، از آثارش غمناک می شوند، و یا خیراتی که باز به خاطر سهل انگاری از ایشان فوت شده، از فوت آن اندوهگین می گردند، و ملائکه ایشان را دلداری می دهند، به این که ایشان از چنان خوف و چنین اندوهی در امانند، چون گناهانشان آمرزیده شده، و عذاب از ایشان برداشته شده است.

آن گاه بشارتشان می دهند به بهشتی که وعده داده شده اند، می گویند: « اَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ! » و این که گفتند: « كُنتُمْ تُوعَدُونَ، » دلالت دارد بر این که نازل شدن ملائکه بر مؤمنین به این بشارت، بعد از زندگی دنیاست، چون معنای عبارتشان این است که: مژده باد به آن بهشتی که همواره وعده اش را به شما می دادند. (۱)

### دو ملک مسئول جلو راندن انسان در قیامت

« وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ! » (۲۱ / ق)

معنای آیه این است که هر کسی در روز قیامت به محضر خدای تعالی حاضر می شود، در حالی که «سائقی» با اوست، که او را از پشت سر می راند، و شاهدی همراه دارد که به آن چه وی کرده گواهی می دهد، ولی در آیه شریفه تصریح نشده که این سائق و شهید ملائکه اند و یا همان نویسندگانند و یا از جنس غیر ملائکه اند. چیزی که هست از سیاق آیات به ذهن می رسد که آن دو از جنس ملائکه اند.

و نیز تصریح نشده به این که در آن روز شهادت منحصر به این یک شاهد است

که در آیه آمده، و لکن آیات وارده درباره شهدای روز قیامت عدم انحصار آن را می‌رساند، و نیز آیات بعدی هم که بگومگوی انسان را با قرین خود حکایت می‌کند دلالت دارد بر این که با انسان در آن روز غیر از سائق و شهید کسانی دیگر نیز هستند. (۱)

### ملک قرین انسان و وظیفه او در قیامت

« وَ قَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدًا! » (۲۳ / ق)

سیاق آیه خالی از چنین ظهوری نیست که مراد از این قرین، همان ملک موکلی باشد که در دنیا پیوسته با او بود، حال اگر سائق هم همان باشد، معنا چنین می‌شود: خدایا این است آن انسانی که همواره با من بود اینک حاضر است. و اگر مراد از کلمه قرین شهیدی است که او نیز با آدمی است، معنا چنین می‌شود: این است آن چه من از اعمال او تهیه کرده ام (درحالی که به نامه اعمال آن انسان اشاره می‌کند، اعمالی که در دنیا از او دیده است). (۲)

### ولایت و همراهی ملائکه با مؤمنین در آخرت

« نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ...! » (۳۱ / فصلت)

این آیه شریفه تئمه بشارت ملائکه است، و بنابر این در آخرت به مؤمنین می‌گویند: ما در زندگی دنیا اولیای شما بودیم با این که این گفتگو بعد از انقضای زندگی دنیاست در حقیقت مقدمه و زمینه چینی است، برای آوردن جمله «فِي الْآخِرَةِ»، تا اشاره کنند به این که ولایت در آخرت فرع و نتیجه ولایت در دنیاست، پس گویا گفته اند: ما اولیای شما در آخرتیم، همان طور که در دنیا بودیم، و یا بدان جهت که در دنیا بودیم، و به زودی متولی امور شما خواهیم شد، همان طور که در دنیا بودیم.

اولیاء بودن ملائکه برای مؤمنین منافات با این ندارد که خدا هم ولی ایشان باشد، چون ملائکه واسطه های رحمت و کرامت اویند، نه این که از پیش خود اختیاری داشته باشند. (۳)

### ملائکه خازن بهشت

۱- المیزان ج ۳۶، ص ۲۳۸

۲- المیزان ج ۳۶، ص ۲۴۰

۳- المیزان ج ۳۴، ص ۳۰۴

« وَ سَيَقُ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا... وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا...! » (۷۳/زمر)

منظور از جمله «خَزَنَتُهَا» ملائکه ای است که مَوَکَل بر بهشتند. و معنای آیه این است که «سَيَقُ» به حرکت وا می دارند «الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا» کسانی را که از انتقام پروردگار خود پرهیز داشتند، رانده می شوند به سوی بهشت دسته دسته، «حَتَّى إِذَا جَاءُوها»، تا آن جا که بدان جا برسند، در حالی که «فُتِحَتْ أَبْوَابُها»، درهای آن به رویشان باز شده، «وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُها»، مَوَکَلین بر بهشت در حالی که بهشتیان را استقبال می کنند به ایشان می گویند: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ!» شما همگی در سلامت مطلق خواهید بود، جز آن چه مایه خوشنودی است نخواهید دید، «طِبْتُمْ!» بعید نیست بیانگر علت اطلاق سلام باشد، «فَادْخُلُوها خَالِدِينَ!» اینک داخل شوید که اثر پاکی شما این است که جاودانه در آن زندگی کنید. (۱)

### نوید رسانی ملائکه به اهل بهشت

«جَنَّتْ عَادِنٌ يَدْخُلُونَهَا وَ مِمَّنْ صَلَحَ مِنْ ءَابَائِهِمْ وَ ازواجِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بابٍ، سَلِّمُوا عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ!» (۲۳ تا ۲۴ / رعد)

حق در دل های طایفه ای که دعوت پروردگار خود را پذیرفتند جایگیر گشته است. دل هایشان یک سره دل می شود و دل های حقیقی می گردد، که آثار و برکات یک دل واقعی را دارد، و آن آثار عبارت است از تذکر و بینائی، و نیز از خواص این گونه دل ها که صاحبانش با آن خواص شناخته می شوند، این است که صاحبانش که همان «أُولُوا الْأَبْوابِ» باشند بر وفای به عهد خدا پایدارند، و آن عهدی را که خداوند به فطرتشان از ایشان (و از همه کس) گرفته نقض نمی کنند، و نیز بر احترام پیوندهایی که خداوند ایشان را با آن ها ارتباط داده استوارند، یعنی همواره صله رحم می کنند، و از در خشیت و ترس از خدا پیوند خویشاوندی را که از لوازم خلقت بشر است احترام می کنند.

و نیز از خواص دل های این طائفه این است که در برابر مصایب و همچنین اطاعت و معصیت صبر نموده، خویشان داری می کنند، و به جای ناشکری و جزع، نماز می گذارند و متوجه درگاه پروردگار خود می شوند، و به جای معصیت، به وسیله انفاق وضع مجتمع خود را اصلاح می نمایند، و به جای ترک طاعت و سرپیچی،



بخواهد می آمرزد!» (۴۸ / نساء) پس ایمان به خدا بدون شرک ارتضی است. وثنی ها آن را ندارند، چون مشرکند. و از جمله عجایب امر ایشان این است که خود ملائکه را شریک خدا می گیرند، ملائکه ای که شفاعت نمی کنند مگر غیر مشرکین را. (۱)

## خازنان دوزخ

«وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا!

(۷۳ / زمر)

در قیامت کفار را دسته دسته از پشت سر به سوی جهنم می رانند. «حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا» و چون به جهنم می رسند «فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا» درهای آن باز می شود تا داخل آن شوند، و از این که در این جا فرمود درهای آن باز می شود درهای متعددی دارد. آیه «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ» در سوره حجر به این معنی تصریح دارد. «وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا» خازنان دوزخ یعنی ملائکه ای که موکل برآیند، از در ملامت و انکار برایشان می گویند: «الَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ؟» آیا رسولانی از خود شما یعنی از نوع خود شما انسان ها به سویتان نیامدند؟ «يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُم» تا بخوانند بر شما آیات پروردگارتان را؟ و آن حجت ها و براهینی که بر وحدانیت خدا در ربوبیت، و وجوب پرستش او دلالت می کند برایتان اقامه کنند؟ «قَالُوا بَلَى!» گفتند چرا چنین رسولانی برای ما آمدند، و آن آیات را برای ما خواندند، «وَلَكِنْ» زیر بار نرفتیم، و آنان را تکذیب کردیم، و در نتیجه «حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ» (۷۱ / زمر) فرمان خدا و حکم ازلیش درباره کفار به کرسی نشست، و منظور از کلمه عذاب، همان است که در هنگامی که به آدم فرمان می داد به زمین فرود آید، فرمود: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» - و کسانی که کفر بورزند و آیات ما را تکذیب کنند آنان اهل آتش و در آن جاودانند!» (۳۹ / بقره)

- «قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ!»

گوینده این فرمان به طوری که از سیاق بر می آید خازنان دوزخند، و از جمله «فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ» بر می آید: که این فرمان درباره کفاری صادر می شود که از در تکبر و پلنگ دماغی آیات خدا را تکذیب کرده، و با حق عناد ورزیده اند. (۲)

## تعداد ملائکه موکل سقر یا خازنان دوزخ

۱- المیزان ج، ۲۸ ص ۱۱۱

۲- المیزان ج، ۳۴ ص ۱۵۳

« سَأُصَلِّيهِ سَقَرَ... عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ، وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً...! » (۳۰ / مدثر)

«سَقَرَ» در عرف قرآن یکی از نام های جهنم است، و یا درکات آن است، سقر بسیار مهم و هراس آور است. سقر هیچ چیزی از آن چه به دست آورده باقی نمی گذارد، و همه را می سوزاند؛ «لَا تَبْقَى وَ لَا تَدْرُ...» نه از آن که در آن می افتد چیزی باقی نمی گذارد، بلکه جسم و روحشان را می سوزاند. یکی دیگر از خصوصیات سقر این است که رنگ بشره بدن ها را دگرگون می سازد: «لَوَاحَةٌ لِلْبَشَرِ.»

«عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ» یعنی بر آن سقر نوزده نفر موکلند که عهده دار عذاب دادن به مجرمین اند، و هر چند مطلب را مبهم گذاشته، و نفرموده که از فرشتگانند و یا غیر فرشته اند، لکن از آیات قیامت و مخصوصا تصریح آیات بعدی استفاده می شود که از ملائکه اند.

«وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً»، مراد به اصحاب النار همان خازنان موکل بر دوزخ است، که عهده دار شکنجه دادن به مجرمین اند.

حاصل معنای آیه این است که ما اصحاب آتش و موکلین بر آن را از جنس ملائکه قرار دادیم که قادر بر انجام مأموریت خود هستند، هم چنانکه در جای دیگر فرمود: «عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ مَلَائِكَةُ أَيْ غِلَاطٌ وَ شِدَادٌ مُوَكَّلٌ بِرِ آتَشِنَد، مَلَائِكَةُ أَيْ كَه هِيچ گاه خدا را در آن چه فرمان می دهد نا فرمانی ننموده، و هر مأموریتی را انجام می دهند!»

«وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا- فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا»، معنای آیه این است که ما از عدد آن ملائکه و این که نوزده نفرند به شما خبر ندادیم، مگر برای این که همین خبر باعث آزمایش کفار شود.

«لَيْسَتِيقِينَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» ما برای این گفتیم موکلین بر آتش نوزده فرشته اند، که اهل کتاب یقین کنند به این که قرآن نازل بر تو حق است، چون می بینند قرآن هم مطابق کتاب آسمانی ایشان است.

«وَ يَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا»، و نیز برای این که مؤمنین به اسلام هم وقتی ببینند که اهل کتاب هم این خبر قرآن را تصدیق کرده اند، ایمانشان زیادتیر شود. (۱)

### ملائکه مسؤل آتش در جهنم

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ!» (۶ / تحریم)

مراد از کلمه «نار» آتش جهنم است، و اگر انسان های معذب در آتش دوزخ را «آتش گیرانه دوزخ» خوانده، بدین جهت است که شعله گرفتن مردم در آتش دوزخ به دست خود انسان است. جمله مورد بحث یکی از ادله تجسم اعمال است، برای این که در آخر آیه بعد می فرماید: تنها و تنها اعمال خودتان را به شما به عنوان جزا می دهند. «عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ»، یعنی بر آتش ملائکه ای موکل شده اند، تا انواع عذاب را بر سر اهل دوزخ بیاورند، ملائکه ای غلاظ و شداد.

مناسب تر با مقام این است که منظور از فرشتگان غلاظ فرشتگانی باشند که خشونت عمل دارند (چون فرشتگان مثل ما آدمیان قلب مادی ندارند، تا متصف به خشونت و رقت شوند)، و در آیه «وَاعْلُظُّ عَلَيْهِمْ»، نیز غلظت را عبارت از غلظت در عمل دانسته است. (۱)

**امدادهای غیبی ملائکه در صدر اسلام**

**امداد ملائکه در جهاد و جنگهای صدر اسلام**

«إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ؟»

(۱۲۴ / آل عمران)

از این آیات استفاده می شود که خداوند در جنگ بدر سه هزار ملک برای یاری مؤمنین فرو فرستاد.

«وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ!»، (۱۲۶ / آل عمران)

از آیه شریفه فوق چنین استفاده می شود که ملائکه ای که برای کمک مؤمنین آمدند مستقلاً در امر یاری اثری نداشته و صرفاً اسباب ظاهری بودند که باعث آرامش قلب مؤمنین شدند و اما یاری واقعی صرفاً از خدای سبحان است، و هیچ چیز انسان را بی نیاز از او نمی کند و هر امری منتهی به اوست، عزیزی است که مغلوب نمی شود و حکیمی است که جهل در حریم مقدسش راه ندارد.

اما جنگ احد: به طور مسلم در آیات، دلیلی بر این که در آن روز ملائکه برای یاری مؤمنین نازل شده باشند وجود ندارد. و اما در جنگ احزاب و حنین اگر چه به شهادت آیاتی از قبیل «إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا هَنَكُمِ» که سپاه فراوانی از دشمن به سوی شما آمد ما بادی تند و سپاهانی که آن را ندیدند به کمک شما فرستادیم. (۹ / احزاب) و آیه «وَ أَنْزَلْ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَ فَرَسْتَادَ سِپَاهِيَانِي كِهَ اَنَان رَا نَدِيدِيْد.» (۲۶ / توبه) که اولی دربارہ جنگ احزاب و دومی راجع به



جنگ حنین است ملائکه ای برای مؤمنین نازل شده است، آله این که در آیه مورد بحث « بَلَىٰ إِنَّ تَصْبِرُوا! » از این که افاده عموم کند و این دو جنگ را نیز شامل شود قاصر است. (۱)

### ملائکه نازل شده در جنگ خندق

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا! » (۹ / احزاب)

این آیه مؤمنین را یادآوری می کند که در ایام جنگ خندق چه نعمتها به ایشان ارزانی داشت. ایشان را یاری و شر لشکر مشرکین را از ایشان برگردانید. با این که لشکریانی مجهز، و از شعوب و قبایل گوناگون بودند، از قطفان، و از قریش، و اخایش و کنانه، و یهودیان بنی قریظه، و بنی نظیر جمع کثیری آن لشکر را تشکیل داده بودند، و مسلمانان را از بالا و پایین احاطه کرده بودند، با این حال خدای تعالی باد را بر آنان مسلط کرد، و فرشتگانی فرستاد تا بیچاره شان کردند.

« فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ فَرَسَاتٍ مِّنْ أَسْفَلِ السَّمَاءِ رِيحًا سَاحِلَةً لِّإِسْرَائِيلَ » که مراد باد صبا است. چون نسیمی سرد در شبهای زمستانی بوده، « وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا » و ملائکه ای که شما ایشان را نمی دیدید، و آن ملائکه بودند که برای بیچاره کردن لشکر کفر آمدند. (۲)

### تعداد و نحوه شرکت ملائکه در جنگ ها

«... أَنَّىٰ مِمِّدُكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُؤَدِّينَ ... إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ...! »

(۹ و ۱۲ / انفال)

مراد از نزول هزار ملائکه ردیف دار نزول هزار نفر از ملائکه است، که عده دیگری را در پی دارند، بنابراین هزار ملائکه ردیف دار به سه هزار ملائکه نازل شده ( مذکور در آیه « يُمِدُّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ » ) منطبق می شود. « وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَ لَتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَ مَا النَّصِيرُ إِلَّا - مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ! » معنای آیه این است که امداد به فرستادن ملائکه به منظور بشارت شما و آرامش دل های شما بود، نه برای این که کفار به دست آنان هلاک گردند. هم چنان که آیه: « إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ

۱- المیزان ج، ۷ ص ۱۲

۲- المیزان ج، ۳۲ ص ۱۳۸

أَتَى مَعَكُمْ فَتَبَتُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّغْبَ! « نیز اشاره به آن دارد.

این معنا کلام بعضی از تذکره نویسان را تأیید می کند که گفته اند: ملائکه برای کشتن کفار نازل شده بودند، و احدی از ایشان را نکشتند، برای این که نصف و یا ثلث کشته شدگان را علی بن ابیطالب صلوات الله علیه کشته بود و ما بقی یعنی نصف و یا دو ثلث دیگر ما بقی مسلمین به قتل رسانیده بودند، و منظور از نزول ملائکه تنها و تنها سیاهی لشکر و در آمیختن با ایشان بوده، تا بدین وسیله مسلمانان افراد خود را زیاد یافته و دل هایشان محکم شود و در مقابل دل های مشرکین مرعوب گردد.

و این که فرمود: «وَمَا النَّصِيرُ إِلَّا- مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ!» بیان انحصار حقیقت یاری در خدای تعالی است، و این که اگر پیشرفت و غلبه به کثرت نفرات و داشتن نیرو و شوکت بود، می بایستی مشرکین بر مسلمانان غلبه پیدا کنند که هم عده شان بیشتر بود و هم مجهز تر از مسلمین بودند.

جمله «إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» می فرماید: به عزت خود آن ها را یاری داده، و به حکمتش یاریش را به این شکل و به این صورت اعمال کرد.

«إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَتَبَتُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّغْبَ آن هنگام را که خداوند وحی کرد به ملائکه که من با شمایم پس استوار بدارید کسانی را که ایمان آوردند، به زودی در دل های آنان که کافر شدند ترس و وحشت می افکنم!»

«فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ!» مراد از این که فرمود: بالای گردن ها را بزنید این است که سرها را بزنید و مراد به «كُلَّ بَنَانٍ» جمع اطراف بدن است یعنی دو دست و دو پا و یا انگشتان دست هایشان را بزنید تا قادر به حمل سلاح و در دست گرفتن آن نباشد. ممکن است خطاب در «فَاضْرِبُوا» به ملائکه باشد. (۱)

### وظیفه ملائکه در بشارت و هلاکت

#### ندای روح القدس و ملائکه در تولد دو پیامبر

« فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى! » (۳۹ / آل عمران)

از فرمایش خداوندی که می فرماید: «أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى»، استفاده می شود که نام گذاری فرزند زکریا به «یحیی» از طرف خداوند متعال بوده است. در سوره مریم نیز خداوند متعال می فرماید: « يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا. » (۷ / مریم)

شباهت و محاذات کامل بین «یحیی» و «عیسی» وجود دارد و در آن چه ممکن بوده است به یکدیگر شباهت رسانیده اند. خدای متعال درباره یحیی گوید: «... يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَءَاتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا ... ای یحیی تو کتاب الهی را به قوت فراگیر! ما به یحیی در سن کودکی مقام نبوت بخشیدیم و به او از نزد خود برکت و طهارت عطا کردیم و او شخصی پرهیزکار بود، او را به پدر و مادر مهربان نمودیم. او اصلاً به کسی ستم نکرد و معصیت خدا را مرتکب نشد. سلام حق در روز ولادت و روز وفات و روز قیامت بر او باد!»

درباره عیسی علیه السلام چنین گوید:

«فَارْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا... قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ما روح القدس را به سوی او (مریم) فرستادیم... (روح القدس به مریم گفت:) من فرستاده پروردگار توام که به فرمان او برای بخشیدن فرزند پاک به تو آمده ام... پروردگارت فرمود: این کار بر من آسان است. ما آن فرزند را نشانه ای برای مردم، و رحمتی از جانب خود قرار

می دهیم... مریم اشاره کرد به طفل ... گفتند چگونه با طفل گهواره سخن گوئیم؟ در این هنگام طفل (به امر خدا گفت): همانا من بنده خاص خدایم که مرا کتاب آسمانی و شرف و نبوت عطا فرمود در هر کجا که باشم مرا مبارک قرار داده است و تا زنده ام به نماز و زکات دستور داده است، هم چنین نیکوئی با مادرم مرا سفارش کرده است، و مرا ستمکار و شقی قرار نداده است درود حق در روز ولادت و مرگ و قیامت بر من است!

از این که خدای متعال درباره یحیی می فرماید: «مُصَيِّدًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ!» روشن می شود که یحیی از زمره اتباع و پیروان «عیسی بن مریم» و از اوصیاء و جانشینان حضرتش بوده است زیرا «کلمه» ای که یحیی مصدق اوست همانا عیسی بن مریم می باشد. (۱)

### تعداد و مأموریت ملائکه بشارت و هلاکت

«وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلَنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى...» (۶۹ تا ۷۶ / هود)

«رُسُل» فرشتگانی هستند که برای بشارت به سوی ابراهیم و برای هلاک ساختن قوم به سوی لوط فرستاده شده بودند. مفسرین به طور قطع می گویند که عدد آن ها از دو تا بیشتر بوده است. در بعضی روایات از اهل بیت علیه السلام وارد شده که چهار فرشته گرامی بودند.

بشارتی که فرستادگان برای ابراهیم علیه السلام آورده بودند صراحتاً در آیه ذکر نشده و آن چه از بشارت ذکر شده بشارتی است که ملائکه به زن ابراهیم دادند و بشارت به خود ابراهیم در جای دیگر مثل سوره «الحجر» و «الذاریات» ذکر شده و در این دو سوره اسم کسی که به ابراهیم بشارت او را دادند ذکر نشده که آیا اسحاق بوده یا اسماعیل یا هر دو. ظاهر سیاق آیات در سوره این است که بشارت در این جا بشارت به اسحاق است.

«فَلَمَّا رَأَوْا أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً» نرسیدن دست فرشتگان به طعام کنایه از آن است که آن ها دست به سوی غذا دراز نمی کردند و این نشانه دشمنی و در دل داشتن شر بود. لذا ابراهیم علیه السلام احساس ترس از ایشان کرد. فرشتگان برای تأمین و دلخوش کردن او گفتند: «لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ» و آن وقت ابراهیم دانست که آن ها ملائکه مکرم خدایند که از اکل و شرب و نظایر آن که لازمه بدن مادّی است منزهند و برای مقصد خطیری فرستاده شده اند.

از آیه چنین بر می آید که ابتدا به ابراهیم خبر دادند که به سوی قوم لوط

فرستاده شده اند و بعد به او بشارت دادند و آن گاه در خصوص قوم لوط با یکدیگر به گفتگو پرداختند و ابراهیم شروع کرد به مجادله با ملائکه که عذاب را از قوم لوط باز دارد و ملائکه به او خبر دادند که قضای الهی حتم است و عذاب نازل خواهد شد و به هیچ وجه بازگشت ندارد.

و این که می گویند: «إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ»، مقصود این است که امر خدا به جایی رسیده که هیچ چیز نمی تواند آن را دفع کند و دگرگون سازد: «وَأَنَّهُمْ ءَاتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرٌ مَّرْدُودٍ!» زیرا ظاهر این جمله این است که عذاب در آینده نازل می شود زیرا اگر امر صادر شده بود فرمان خدا از آن چه فرمان بدان تعلق گرفته تخلف نمی پذیرد.

«وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئًا بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ!» چون رسولان ما یعنی ملائکه ای که بر ابراهیم نازل شده بودند به نزد لوط آمدند لوط از آمدنشان ناراحت شد و از چاره اندیشی برای نجات آنان از شرّ قوم فرو ماند زیرا ملائکه به صورت جوانان خوش سیمائی بر او وارد شده بودند و قوم لوط حرص شدیدی نسبت به انجام فحشا داشتند لذا لوط نتوانست خود را نگهداری کند و گفت: «هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ: یعنی روز سختی است که بدی آن به هم گره خورده است.»

«قَالُوا يَلُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ!»

چون کار به این جا کشید خطاب به لوط گفتند: «ما فرستادگان پروردگار توئیم!» و بدین ترتیب برای او روشن کردند که فرشته هستند و خود را معرفی کردند که از نزد خدا فرستاده شده اند و دلش را آرام کردند که قوم هرگز بدو دست نخواهند یافت و جریان کار به صورتی شد که خدا در جای دیگر از کلام خود می فرماید: «با لوط به خاطر میهمانانش مرادده کردند ما هم چشمانشان را بی نور کردیم.» (۳۷ / قمر)

«فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَ لَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتُكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ مَا» برای عذاب کردن و هلاک ساختن قوم فرستاده شده ایم پس تو خویشتن و خاندان خویش را نجات بده و با خاندانت در پاسی از شب حرکت کنی و از دیار اینان خارج شوید زیرا صبح امشب به عذاب خدا هلاک خواهند شد و تو وقت زیادی تا صبح نداری و هیچ یک از شما نباید به پشت سر خود نگاه کند!»

«فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَىٰ سَافِلِهَا وَأَمَظْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنصُودٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ!»

چون امر ما یعنی امر خدا به ملائکه دایر بر عذاب آنان یعنی کلمه «كُنْ» که خدا در آیه «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ...!» بدان اشاره کرده، در رسید، شهرشان را زیر و بالا کردیم و بر سرشان واژگون کردیم و بر آنان سنگی باراندیم که با گل آمیخته و سخت بود و نزد پروردگار تو و در علم او علامت گذاری شده بود و در خور آن نبود که از هدفی که پرتاب شده بود تا بدان اصابت کند تخطی کند.

«وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ چنین عذابی از ستمگران دور نیست.» (۱)

### چگونگی تمثّل و تکلم ملائکه بشارت و هلاکت

«وَتَبَّتْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ!» (۵۱ / حجر)

«هَلْ آتَيْكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ؟» (۲۴/ذاریات)

مراد از ضیف ابراهیم ملائکه مکرمی است که برای بشارت به او و این که به زودی صاحب فرزند می شود، و برای هلاکت قوم لوط فرستاده شدند. پس ملائکه سلام کردند سلامی مخصوص.

معنای کلام ابراهیم که گفت: «إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ»، این است که ما از شما می ترسیم. و این سخن ابراهیم بعد از آن بود که ملائکه نشسته و ابراهیم برای آنان گوساله ای بریان حاضر کرد و میهمانان از خوردنش امتناع کردند. ملائکه در پاسخ وی برای تسکین ترس او و تأمین خاطرش گفتند: ما فرستادگان پروردگار تویم و نزد تو آمده ایم تا به فرزند دانا بشارت دهیم. ابراهیم در دنباله کلام ملائکه پرسش کرد آیا در چنین جای و روزی مرا به فرزند دار شدن بشارت می دهید؟ آن هم از همسر عجوزه عقیمی! «قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ!» این جمله پاسخ ملائکه است بر ابراهیم.

– «قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ!»

آیات فوق سؤال ابراهیم و پاسخ ملائکه به سؤال ابراهیم است. گفتند از ناحیه خدای سبحان فرستاده شده ایم به سوی قومی مجرم و گناهکار، آن گاه عده ای را استثنا فرموده: «إِلَّا آلَ لُوطٍ مَّكَرَ آلَ لُوطٍ رَا»، که همه آن ها را از عذاب نجات خواهیم داد «إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ مگر همسرش که او از باقی ماندگان است.»

«فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّكَرُونَ لُوطٌ بِهِ فرشتگان گفت شما قومی ناشناسید!» گفتند ما آن خبری را آورده ایم که این مردم در آن شک می کردند و

هر چه تو اندازشان می دادی باور نمی نمودند و مراد از این که فرمود: « آتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ حَقًّا » آورده ایم! قضاء حقی است که خدا درباره قوم لوط رانده بود و دیگر مغزی از آن باقی نبود.

« فَاسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ! » حال که ما با عذابی غیر مردود آمده ایم بر تو واجب است شبانه اهل و عیالت را برداشته حرکت کنی، آنان را جلو انداخته و خودت دنبال سرشان بروی تا کسی از آنان جا نماند و در حرکت سهل انگاری نکنند، و مواظب باش کسی دنبال سر خود نگاه نکند، و مستقیم به آن سو که مأمور می شوید بروید، از این جمله آخری چنین به دست می آید که یک راهنمای خدائی ایشان را هدایت می کرد. و قائدی آنان را به پیش می راند.

« وَ قَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هُوَلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ! » ما امر عظیم خود را نسبت به عذاب ایشان حتمی نمودیم در حالی که آن را از راه وحی به لوط اعلام نمودیم و گفتیم که نسل این قوم صبح همین امشب قطع شدنی و آثارشان از نسل و بنا و عمل و هر اثری دیگر که دارند محو شدنی است.

« لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ! » ای محمد! صلی الله علیه و آله به زندگی و بقای تو سوگند! که قوم لوط در مستی خود، که همان غفلت از خدا و فرو رفتگی در شهوات و فحشا و منکر است، مرتد بودند، « فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةُ! » لاجرم صدای مهیب ایشان را گرفت، در حالی که داشتند وارد بر اشراق و دمیدن صبح می شدند که ناگهان بالای شهرشان را پائین و پائین را بالا کردیم، شهر را یک باره زیر و رو نمودیم، علاوه بر آن سنگی از سجیل بر آنان بارانندیم. (۱)

### نزول ملائکه برای عذاب جوامع فاسد

« هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ! »

(۳۳ / نحل)

در این آیه به داستان مستکبرین از مشرکین برگشته و پاره ای از اقوال و افعالشان را ذکر نموده و وضع شان را با طاغیان از امت های گذشته و مآل امر آنان مقایسه می کند.

سیاق آیه فوق و مخصوصا داستان عذابی که در آیه بعدی آن است ظهور در این دارد که آیه در مقام تهدید است، و بنابراین مراد از آمدن ملائکه نازل شدن آنان برای

عذاب استیصال است، و خلاصه در مقام بیان مطلبی است که امثال آیه «ما نُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ ما كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ مَلَائِكَةَ را نازل نمی کنیم مگر به حق، و در این صورت دیگر مهلت داده نمی شوند!» در مقام بیان آیند.

و مقصود از اتیان امر ربّ تعالی قیام قیامت و فصل قضا و انتقام الهی از ایشان است. جمله «كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنَ قَبْلِهِمْ» تأکید تهدید سابق است و تأیید مطلب به ارائه نظیر، و معنایش این است که کسانی هم که قبل از ایشان بودند، مانند ایشان بودند، مانند ایشان حق را انکار و استهزاء کردند و خلاصه کاری را که به حسب طبع دلوپسی از عذاب خدا می شود مرتکب شدند.

«فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَ عَذَابُ آن چه کردند به ایشان رسید!» این ظلم از خدای تعالی نبود، بلکه ظلمی بود که خود ایشان به خود کردند و خدای تعالی هم این عذاب را برای یک بار و دوبار ظلم ایشان نفرستاد، بلکه ایشان را مهلت داد تا آن جا که بر ظلم خود ادامه دادند، آن گاه عذاب را فرستاد. (۱)

### هلاکت قوم لوط، شرایط و محل حادثه

«وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ!» (۳۱ / عنكبوت)

این آیه اجمال سرگذشت هلاکت قوم لوط را بیان می کند و می رساند که هلاکتشان به وسیله رسولانی از ملائکه بود، که خداوند آنان را نخست نزد ابراهیم علیه السلام فرستاد و آن ملائکه آن جناب و همسرش را به تولد اسحاق و یعقوب بشارت دادند و سپس خبر دادند که مأمور به سوی قوم لوط هستیم، تا هلاکتشان کنیم، که داستان مفصل آن در سوره «هود» و سوره هائی دیگر آمده است.

«قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ!» یعنی ملائکه به ابراهیم گفتند ما اهل این قریه را هلاک خواهیم کرد. از این که گفتند: «اهل این قریه» بر می آید که قریه لوط در نزدیکی آن محلی بوده که ابراهیم علیه السلام در آن جا منزل کرده بود و آن سرزمین مقدس فلسطین است.

جمله «إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ!» بیان علت هلاک کردن ایشان است. می فرماید علت این که می خواهیم هلاکتشان کنیم، این است که ظالمند، و رذیله ظلم در آن ها ریشه دار شده است. ظلم این قوم مخصوصی بوده، که آنان را مستوجب هلاکت



کرده، نه مطلق ظلم که آن روز مردم بدان مبتلا بودند، کانه فرموده: اهل این قریه بدان جهت که اهل چنین قریه ای هستند ظالمند.

چون فرستادگان ما نزد لوط شدند به سبب ایشان بد حالی عارضش شد، برای این که فرستادگان به صورت جوانانی زیبا و بی مو مجسم شده بودند، لوط ترسید مبادا مردم درباره آنان قصد سوء کنند، که اگر چنین شود او از دفاع از آنان ناتوان خواهد شد، و در برابر میهمانان شرمنده خواهد گشت.

فرستادگان گفتند: مترس و غمگین مباش، که احتمال هیچ خطری که تو را تهدید کند در بین نیست تا چه رسد به خطر یقینی! ما تو و خانواده ات را نجات خواهیم داد، مگر همسرت را که از باقی ماندگان خواهد بود، یعنی باقی ماندگان در عذاب ... غیر از تو و خانواده ات آن چه در قریه نفس کش هست دچار عذابی می شوند که ما از آسمان نازل خواهیم کرد، به خاطر فسق هایی که می کردند!

ما از این قریه تنها علامتی روشن باقی می گذاریم، برای مردمی که تعقل دارند، تا از دیدن آن عبرت گیرند و از خدا بترسند، و آن علامت همان آثار و خرابه هایی است که بعد از نزول عذاب از قریه باقی می ماند: «وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصِبِينَ وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ وَ شَمَا هَمُورَه در صبح و شب بر خرابه آنان عبور می کنید باز تعقل نمی کنید؟»

لکن امروز معلوم نیست که آن آثار کجاست، و چه بسا گفته شود که بعد از جریان هلاکت آنان، آب دریا شهر را گرفت و آن دریا همان «بحر لوط» است. و لکن از ظاهر آیه به طوری که ملاحظه می کنید بر می آید که آثار این شهر در زمان نزول آیات مورد بحث معروف بوده که آیه سوره حجر درباره همین آثار صراحتاً فرموده: «وَإِنَّهَا لِبِسْبِيلٍ مُّقِيمٍ وَ آن شهر خراب بر سر راهی است ثابت!» (۷۶ / حجر) و در سوره صافات فرموده شما همواره در صبح و شب بر خرابه های آنان عبور می کنید! (۱۳۷ و ۱۳۸ / صافات) (۱)

### مفهوم همزمانی آمدن ملائکه و نزول عذاب

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِي رَبُّكَ أَوْ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ؟» (۱۵۸ / انعام)

اموری که در آیه شریفه ذکر شده قضاوت حتمی و حکم قطعی خداوند است به این که آنان را از بین برده و زمین را از لوث وجودشان پاک سازد.

لازمه این سیاق این است که مراد از آمدن ملائکه، عذاب آوردن آن‌ها باشد، هم چنان که از آیه «مَا نُزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ مَا فَرِشْتَكَانَ رَا جَز بَه حَق نَازِل نَمِي كَنِيم وَ آن وقت دیگر مهلت نیابند!» نیز همین معنی افاده شده است.

مراد از آمدن پروردگار آمدن قیامت است که روز ملاقات پروردگار است زیرا آن روز روز انکشاف تام و جلوه حق و ظهور توحید خداست. در آن روز دیگر حجابی بین او و بین مخلوقات نیست، چه شأن قیامت همین است که پرده از روی حقیقت هر چیز بردارد، همین انکشاف و ظهور بعد از خفا و حضور بعد از غیبت مصحح اطلاق آمدن خداست نه این که العیاذ باللّه آمدن او مانند آمدن دیگران مستلزم اتّصاف به صفات اجسام بوده باشد.

و اما مراد از آمدن بعضی از آیات پروردگار یا آمدن آیه و حادثه ای است که باعث تبدیل و دگرگونی نشئه حیات ایشان باشد، به طوری که دیگر نتوانند به قدرت و اختیاری که قبلاً داشته اند برگردند، مانند حادثه مرگ که نشئه عمل را به نشئه جزای برزخی مبدّل می‌سازد، یا آیه ای است که مستلزم استقرار ملکه کفر و انکار در نفوس آنان باشد به طوری که نتوانند به مسئله توحید اذعان و ایمان پیدا کنند و دل‌هایشان به حق اقبال نکند و اگر هم به زبان اعتراف کنند از ترس عذابی باشد که با آن روبه رو شده‌اند. و یا آیت، آمدن عذابی است از ناحیه خداوند که برگشت نداشته و مفری از آن نباشد، و ایشان را مضطر به ایمان کند تا بلکه با ایمان آوردن خود را از آن عذاب برهانند و لکن ایمانشان سودی نبخشد، چون ایمان وقتی اثر دارد که از روی اختیار بوده باشد.

پس این امور یعنی آمدن ملائکه و یا آمدن پروردگار و یا آمدن بعضی از آیات پروردگار همه اموری هستند که به وقوع پیوستن آن همراه با قضاء به قسط و حکم به عدل است و مشرکین که هیچ حجّتی و موعظتی در آنان اثر نمی‌کند جز همین پیش آمده‌ها را نخواهند داشت، اگر چه خودشان از آن غافل باشند. آری پیش آمدی که دارند واقع خواهد شد چه بدانند و چه ندانند. (۱)

### اعتقادات باطل در مورد ملائکه

#### نفی عقیده باطل تصرف جن و ملک در تکوین

«قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ!» (۱۱۰ / اسراء)

این آیه از آیات برجسته قرآنی است که آن حقیقتی را که قرآن کریم از مسئله توحید ذات و توحید عبادت در قبال دید وثنیت (مشرکین) نسبت به توحید در ذات و شرک در عبادت می بینید آشکار و روشن می سازد.

وثنیت، خدای سبحان را ذاتی متعال از هر حد و وصفی می بیند و همین ذات مطلق وقتی به یکی از تعینات که خود اسمی است از اسماء متعین می شود همان را تولّد می خوانند، و از نظر دید وثنیت، ملائکه و جن مظاهر عالیه ای برای اسماء هستند، و به همین جهت آن دو را از فرزندان خدا دانستند که در عالم کون دخل و تصرف دارند، و نیز از نظر دید آنان عبادت عبادت کنندگان و توجه هر متوجهی از مرحله ظهور اسماء و مرتبه فرزندان خدا که مظاهر اسمای اویند تجاوز نمی کند (و به خدا نمی رسند، هر چند که او خیال کند متوجه خدا شده بلکه در حقیقت متوجه خدا شده بلکه در حقیقت متوجه همان فرزندان خدا گشته است).

به نظر وثنی ها خواندن هر اسمی از اسماء خدا پرستیدن همان اسم است، یعنی پرستیدن ملک و جن است که مظهر آن اسم است، و همان جن و ملک اله و معبود آن عبادت است، و تعدد خدایان از همین جا ریشه گرفته است که چون دعاها انواع زیادی داشته و زیادی انواع دعاها هم به خاطر زیادی و تعدد انواع حاجات بوده است.

اسماء و یا مظاهر اسماء از جن و ملک را فرزندان خدا دانستن خطاست زیرا اطلاق فرزند یا پسر بر جن و ملک، چه اطلاق به نحو حقیقت باشد و چه به نحو مجاز و

به عنوان احترام و تشریف، محتاج نوعی سنخیت و اشتراک میان ولد و والد و پسر و پدر است و ساحت کبریائی خدای تعالی منزّه است از این که چیزی غیر او شریک در ذات و یا کمال باشد.

نسبت تصرف در کون را به جن و ملک دادن هر قسم تصرف باشد باطل است زیرا این ملائکه و همچنین اسمائی که ملائکه مظاهر آنند خودشان از خود، مالک چیزی نیستند و در قبال خدای تعالی در هیچ چیز استقلال ندارند.

هیچ سببی از اسباب فعّاله عالم نیست مگر این که خدا قدرت و سببیت را به آن داده، پس مالک حقیقی هر چه که اسباب مالکند خداست، و قادر هر قدرتی که آن ها از خود نشان دهند خداست نه خود آنان.

و این آن حقیقتی است که آیه بعدی هم که می فرماید:

«وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَّلِيٌّ مِّنَ الدُّلِّ...!» آن را افاده می کند. (۱)

### نیاز ملائکه و جن و انسان به خدا

«أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ...» (۲۵ / اسراء)

این ملائکه و جن و انس که مشرکین معبودشان خوانده اند خودشان برای تقرب به درگاه پروردگار خود وسیله می خواهند تا به او نزدیک تر باشند و راه او را بروند، و به کارهای او اقتدا کنند، همه امید رحمت از خدا دارند و در تمامی حوائج زندگی وجودشان به او مراجعه می کنند، از عذاب او بیم ناکند، از او می ترسند و معصیتش نمی کنند، در حالی که عذاب پروردگار محذور است و باید از آن احتراز جست.

مسئله توسل و دست به دامن شدن به بعضی از مقرّبین درگاه خدا به طوری که از آیه «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ!» (۳۵ / مائده) بر می آید عمل صحیحی است، غیر این عمل است که مشرکین بت پرست می کنند، چه ایشان متوسّل درگاه خدا می شوند، ولی تقرب و عبادت را نسبت به ملائکه و جن و اولیای انس انجام می دهند، و عبادت خدای را ترک می کنند نه او را عبادت می کنند و نه به او امیدوارند و نه از او بیمناک اند، بلکه همه امید و ترسشان نسبت به وسیله است، و لذا تنها همو را عبادت می کنند، و امیدوار رحمت او و بیمناک از عذاب اویند آن گاه برای تقرب به آن وسیله که به زعم ایشان یا ملائکه است و یا جن و یا انس متوسّل به بت ها و مجسمه ها شده خود آن آلهه را رها می کردند، و بت ها را می پرستیدند، و با دادن قربانی ها به آن ها تقرب

می جستند.

و سخن کوتاه ادعای اصلی شان این بود که ما به وسیله بعضی از مخلوقات خدا به درگاه او تقرّب می جوئیم، ولی در مقام عمل آن وسیله را مستقلاً پرستش نموده از خود آن ها بیمناک و به خود آن ها امیدوار بودند، بدون این که خدا را در آن منافع مورد بیم مؤثر بدانند، پس در نتیجه بت ها و یا آلهه را شرکای خدا در ربوبیت و پرستش می دانستند. (۱)

### شرک در پرستش ملائکه

«وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَوْلِيَاءَ!» (۸۰ / آل عمران)

طایفه ای از اهل کتاب که «صابئین» نامیده می شوند، ملائکه را پرستش می کردند، و عمل خود را هم به دعوت دینی نسبت می دادند. هم چنین عرب های جاهلیت ملائکه را «دختران خداوند» می گفتند، و خود را هم متدین به دین ابراهیم علیه السلام می دانستند! این راجع به پرستش ملائکه.

امّا موضوع پرستش پیغمبران: مانند قول یهود که می گفتند: «عزیر» فرزند خداست و قرآن هم آن را از ایشان حکایت می کند. موسی علیه السلام چنان چیزی را تجویز نکرده، در تورات هم جز یگانگی پروردگار عالم چیز دیگری نیست. (۲)

### نفی عقیده باطل الوهیت ملائکه

«وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ.»

(۱۶۴ تا ۱۶۶ / صافات)

این آیات سه گانه در این مقامند که عقیده مشرکین بر الوهیت ملائکه را باطل کنند، از این طریق که با اعتراف خود عقیده کفار را باطل می کنند. توضیح این که مشرکین اعتراف دارند به این که ملائکه خودشان مربوب و عبد خدای تعالی هستند، چیزی که هست می گویند: همین مربوب های خدا خود رب موجودات پائین تر از خویشند، و در آن موجودات استقلال در تدبیر و تصرف دارند، و از تدبیر عالم هیچ مقدارش مربوط به خدا نیست، و ملائکه خودشان این معنا را قبول ندارند، یعنی خود را مستقل در تدبیر عالم نمی دانند، هر چند که واسطه و سبب متوسط بین خدا و خلق هستند، پس آن چه که در این آیات ملائکه از خود نفی می کنند، همان استقلال در تدبیر است، نه سببیت به اذن خدا، پس اعتقاد مشرکین به مربوب بودن ملائکه کافی است در ابطال اعتقاد

۱- المیزان ج، ۲۵ ص ۲۲۳

۲- المیزان ج، ۶ ص ۱۴۴

دیگرشان، و آن این که ملائکه رب عالم باشند، هم چنان که آیه: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَشِقُّونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ بَلْ كَانُوا شُرَيْفًا خَدَائِدًا كَمَا فِي سَخْنٍ مِنْ أَوْ بِيْشِي نَمِي گيرند و همه به امر او عمل می کنند!» (۲۶ و ۲۷ / انبیاء) هم از یک سو سببیت و وساطت ملائکه را اثبات می کند، و هم از سوی دیگر استقلال آنان را انکار می نمایند. (۱)

### نفی اعتقادات مشرکین در پرستش ملائکه

«لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ!» (۱۷۲ / نساء)

آیه فوق احتجاج دیگری است بر نفی الوهیت مسیح علیه السلام مطلقا خواه فرض کنیم که مسیح فرزند است و یا فرض کنیم سوّمی سه تاست. زیرا مسیح علیه السلام بنده خداست و هرگز از بندگی خدا استنکاف ندارد.

این مطلبی است که نصاری منکر نیستند و اناجیلی که میانشان دائر است صریح است در این که وی بندگی خدا می کرده است، و چه معنی دارد شیئی، خودش را و یا یکی از سه تا، سوّمی را که وجودش منطبق بر هر کدام از سه تاست، عبادت کند. آیه فوق این سخن را درباره ملائکه تعمیم می دهد زیرا عین دلیل درباره آنان جریان دارد، و جماعتی از مشرکین هم مثل مشرکین عرب می گفتند: ملائکه دختران خداوند. این که در آیه عیسی علیه السلام را تعبیر به «مسیح» و ملائکه را با صفت «مقربون» ذکر کرده مقصود این است که عیسی علیه السلام هرگز از عبادت خدا استنکاف ندارد، چگونه استنکاف کند در حالی که مسیح است یعنی مبارک است؟ ملائکه هم استنکاف ندارند، چگونه استنکاف داشته باشند در حالی که مقربین خداوند، و اگر این امید می رفت که از عبادت خدا سرباز زنند هرگز خدا این را مبارک و آنان را مقرب نمی کرد. چگونه ممکن است مسیح و ملائکه مقرب از عبادت خدا استنکاف کنند در حالی که کسانی که از بین بندگان اعم از جن و انس و ملائکه از عبادت خدا استنکاف کنند و تکبر ورزند، همگی به سوی او محشور و بر حسب اعمالشان مجازات خواهند شد و مسیح و ملائکه این را می دانند و بدان ایمان دارند و از آن می پرهیزند. (۲)

### عدم رضایت ملائکه مورد پرستش

۱- المیزان ج، ۳۳ ص ۲۸۱

۲- المیزان ج، ۹ ص ۲۳۲

«وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ؟» (۴۰ / سبأ)

در جمله فوق که خدای تعالی سؤال می کند، منظور سؤال از اصل فرشته پرستی نیست، و از ملائکه نمی پرسد که آیا بت پرستان شما را پرستش می کردند یا نه، چون اگر سؤال این بود، دیگر معنا نداشت ملائکه انکار کنند و بگویند: «سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَوَلِيِّنَا!» چون در این که مشرکین ملائکه را می پرستیدند هیچ حرفی نیست، بلکه مراد از سؤال رضایت ملائکه است، که آیا شما به پرستش مشرکین و خضوع عبادتیشان در برابر شما راضی بودید، یا خیر؟ همان طور که در آیه «أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَآمِّي الْهَيْبَةَ مِنْ دُونِ اللَّهِ؟» (۵۱ / نحل) از حضرت مسیح علیه السلام نمی پرسد که آیا تو چنین دستوری داده ای؟ چون هر چند ظاهر عبارت همین معنا را می رساند، اما می دانیم که منظور این نیست، چون خدای تعالی می داند که مسیح علیه السلام چنین دستوری نمی دهد، بلکه مراد این است که آیا تو راضی بودی که امت تو را به عنوان خدای دوم پرستند؟ خواهی گفت: این را هم خدا می دانست که نه ملائکه به شرک راضی بودند و نه مسیح علیه السلام به شرک نصاری، در جواب می گوئیم: بله درست است که خدا این را هم می دانست، اما منظور از این عبارت این است که به هر دو طایفه بفهماند که امیدی که به شفاعت ملائکه و شفاعت حضرت مسیح داشتند، بی جا بوده، و برای همیشه از این شفاعت نا امید باشند، و هر چه در دنیا به این منظور عبادت کردند، همه هدر رفته، و بی فائده بوده است.

- «قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَوَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ!»

(۴۱ / سبأ)

ملائکه در پاسخی که به سؤال خدای تعالی داده اند تمامی مراسم ادب را رعایت کرده اند، نخست او را به طور مطلق و بدون قید و شرط منزّه از این دانستند که کسی غیر از او سزاوار پرستش باشد، و در ثانی رضایت خود را از این که معبود مشرکین واقع شوند، نفی نموده و عرضه داشته اند: که ما به چنین خطائی راضی نبوده ایم، ثانیاً همین معنا را پوست کنده و صریح نگفته اند، و نخواستند که حتی چنین خطائی را به زبان بیاورند، نگفتند: ما به عبادت آنان راضی نبودیم، و اصلاً نامی از عبادت آن ها نبردند، تا مقام تخاطب و گفتگوی با خدای را به مطلبی که گوش خراش باشد آلوده نکرده باشند، نه با تصور آن، و نه با تصدیقش.

بلکه در پاسخ گفتند: که ما به غیر تو ولیی برای خود نمی شناسیم، ولی ما

تنها تویی، و با نفی ولایت غیر خدا عدم رضایت خود را به طور کنایه رساندند.

سپس بنا به حکایت قرآن کریم گفتند: «بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرَهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ.» و جن دوّمین طایفه از طوایف سه گانه ای هستند که مورد پرستش مشرکین واقع شده اند. مشرکین سه طایفه از موجودات را می پرسیدند: ملائکه، جن، و قدیسیین از بشر. از این سه طایفه دو طایفه اوّل در استحقاق پرستش مقدّم بر طایفه سوّمند. و طایفه سوم هر چند که اگر به حد کمال رسیده باشند، از دو طایفه اول افضلند، ولیکن هر چه باشند ملحق به آن دو طائفه اند. و این که ملائکه در کلام خود کلمه اضطراب و اعراض، یعنی کلمه «بَلْ» را به کار بردند دلیل بر این است که جن به پرستش بت پرستان راضی بوده اند.

و این جنّیان همان کسانی هستند که وثنی ها آن ها را مبادی شرور، و پیدایش فساد در عالم می دانستند، و آن ها را می پرستیدند که به اصطلاح باج سیلی به آن ها داده، و از شرّشان محفوظ بمانند، هم چنان که ملائکه را مبدأ تاریخ پنداشته و آن ها را می پرستیدند، تا به وسیله این باج خیرات آن ها را به سوی خود سرازیر کنند. (۱)

### نفی عقیده باطل منکرین انزال وحی

«...لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ أَوْ نَرَى رَبَّنَا...؟» (۲۱ / فرقان)

این آیات اعتراض دیگری از مشرکین بر رسالت رسول را حکایت نموده که خواسته اند با آن اعتراض، رسالت وی را رد کنند، و حاصل اعتراضشان این است که اگر ممکن باشد که از جنس بشر بدان جهت که بشر است شخصی رسول شود، و ملائکه بر او وحی خدای سبحان بیاورد، و رسول خدا را ببیند، و با او از راه وحی سخن بگوید، باید سایر افراد بشر نیز بدان جهت که بشرند دارای این خصایص بگردند، پس اگر آن چه او ادّعا می کند حق باشد باید ما، و یا بعضی از ما نیز مانند او باشیم، آن چه را او مدّعی دیدنش است ببینیم، و آن چه او درک می کند ما نیز درک بکنیم.

البته این اعتراض را از امت های سابق آموخته بودند، چون بنا به حکایت قرآن مبتکر آن اقوام خیلی قدیمی بودند، که گفتند: «إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا!»

این که فرمود: «لَوْلَا- أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ أَوْ نَرَى رَبَّنَا!» حکایت اعتراض کفّار است بر رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله، که آن را به صورت تحریص آوردند. بیان حجّت آنان این است که اگر رسالت که عبارت است از نازل شدن ملائکه به وحی و یا تکلم خدا با بشر به مشافهه چیزی است که نیل به آن برای بشر امکان دارد، که ما هم



مانند این شخص مدّعی رسالت بشر هستیم، چرا ملائکه بر ما نازل نمی شوند، و پروردگاران را نمی بینیم.

تعبیر از خدای تعالی به کلمه «رَبّ» نوعی تمسخر ایشان را می فهماند، چون مشرکین خدای تعالی را رَبّ خود نمی دانستند، بلکه به عقیده آنان ارباب که پرستش می شوند، ملائکه و روحانیات از کواکب، و امثال آن است، و خدای سبحان رَبّ الارباب است، پس در حقیقت به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته اند: تو معتقدی که خدا رَبّ توست و به تو علاقه مند است، و به همین جهت تو را از میان همه افراد بشر به تکلم با خود اختصاص داده، اگر خدا پروردگار ما نیز هست پس چرا با ما حرف نمی زند؟ و چرا خود را به ما نشان نمی دهد.

علاوه بر این که مشرکین از پرستش ارباب اصنام یعنی ملائکه و روحانیات کواکب و امثال آن عدول نموده، و به جای آن ها خود اصنام و مجسمه ها را پرستیدند، برای این بود که بت ها و مجسمه ها محسوسند، و از مشاهده پرستنده در هنگام پرستش و قربانی غایب نیستند. (۱)

### تصوّرات باطل مشرکین در رسالت ملائکه

«...وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ؟» (۲۴ / مؤمنون)

سیاق آیه دلالت می کند بر این که بزرگان قوم نوح مطالب این دو آیه را در خطاب به عموم مردم گفته اند، تا همه را از نوح روی گردان نموده و علیه او تحریک و بر آزار و اذیتش تشویق کنند، باشد تا به این وسیله ساکتش سازند.

گفتند: «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً!» که حاصلش این است که اگر خدا خواسته باشد ما را به دعوت عینی خود بخواند، باید یکی از ملائکه مقرب خود، و یکی از شفعااتی که واسطه میانه ما و خداست برای این کار انتخاب کند، و به سوی ما گسیل بدارد نه یک بشری که هیچ نسبت و ارتباطی با او ندارد، علاوه بر این که اگر آن ملائکه را که گفتیم بفرستد، و آن ها بشر را به سوی یکتاپرستی دعوت کنند، و بگویند که نباید ما ملائکه را ارباب و معبودهای خود بگیریم، بشر بهتر گفته آنان را می پذیرد، و زودتر تصدیق می کند، چون خود آنان می گویند که غیر خدا را نباید پرستید.

و اگر از ارسال ملائکه تعبیر به انزال کرد، ارسال با انزال تحقق و خارجیت پیدا می کند، و اگر به لفظ جمع تعبیر کرد، نه مفرد، شاید به این جهت باشد که مرادشان از این ملائکه همان ملائکه ای باشد که مشرکین آلهه خود گرفتند، و این گونه فرشتگان در نظر

مشرکین بسیارند. (۱)

### عقاید فرقه های مختلف مشرک در زن بودن ملائکه

« وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا! »

« اَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَ هُمْ شَاهِدُونَ! » (۱ و ۱۵۰ / صافات)

ممکن است برای خواننده این سؤال پیش بیاید که چرا قرآن کریم کلمات مخصوص به زنان را درباره ملائکه استعمال کرده، و فرموده: «صافّات، زاجرات، و تالیات» و فرموده: «صافّون و زاجرون و تالون».

در جواب باید بگوییم: وقتی سخن از جماعتی به میان آید جایز است لفظ مؤنث درباره آنان استعمال کرد، چون کلمه جماعت مؤنث است و صافّات و زاجرات و تالیات به اعتبار لفظ جماعت مؤنث آمده و خلاصه مؤنث لفظی است.

خداوند در آیات ۱۴۹ و ۱۵۰ سوره فوق معترض عقاید کفار شده، که درباره خدایان خود که یا ملائکه یا جن بود چه عقاید داشتند و چگونه ملائکه را دختران خدا نامیده و برای جن قائل به نسبت و خویشاوندی با خدا شدند و به طور کلی وثیت که یا برهمنائی هستند، و یا بودائی، و یا صابئی، معتقد نبودند که تمامی ملائکه دختر و زن هستند، بلکه بعضی از آنان این اعتقاد را داشتند، لکن آن چه از بعضی از قبایل عرب مانند وثنی های قبیله جهینه و سلیم و خزاعه و بنی ملیح حکایت شده، این است که اینان قائل به مؤنث و ماده بودند. و اما اعتقاد به این که بین جن و خدا خویشاوندی هست، و نسبت جن سرانجام به خدا منتهی می شود، فی الجمله از تمامی فرقه های نام برده به شرک، نقل شده است.

« اَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَ هُمْ شَاهِدُونَ؟ » از ایشان پرسید آیا ما ملائکه را ماده خلق کرده ایم، و آیا مشرکین در روزی که ما ملائکه را خلق می کردیم آن جا حاضر بودند، و مادگی ملائکه را دیدند؟ یا این که نه تنها حاضر نبودند، بلکه چنین ادعائی هم نمی توانست بکنند. علاوه بر این که اصولاً نری و مادگی یک مسئله ای است که جز از راه حسّ نمی توان اثباتش کرد، و ملائکه برای مشرکین محسوس نبودند. و این جمله ردّ ماده بودن ملائکه است. (۲)

### نفی عقیده باطل زن بودن ملائکه و توالد آن ها

۱- المیزان ج، ۲۹ ص ۴۲

۲- المیزان ج، ۳۳ ص ۱۹۵ و ج، ۳۳ ص ۲۷۵

«وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا!» (۱۹ / زخرف)

این آیه گفتار مشرکین را که ملائکه دختران خداوند معنا می کند، و این عقیده طوایفی از عرب جاهلیت بود، و گرنه وثنی های دیگر چه بسا که درباره بعضی از آلهه خود می گفتند: این آلهه مادر خدا، و این آلهه دختر خداست، ولی نمی گفتند که به کلی همه ملائکه دختر و زنند، لکن در آیه مورد بحث از وثنیان عرب حکایت می فرماید که چنین اعتقادی داشته اند.

و اگر ملائکه را با جمله: «الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ» توصیف کرده، برای این بوده که گفتار آنان را که ملائکه جنس ماده هستند رد کند، چون کلمه «عِبَادٌ» وصف نر است، و ماده را عباد نمی گویند. خواهی گفت پس از این توصیف بر می آید ملائکه نر هستند، می گوئیم نه، لازمه عباد بودن آنان این نیست که به وصف نری هم متصف گردند، چون نری و مادگی که در جانداران زمینی است از لوازم وجود مادی آن هاست، که باید مجهز به آن باشند، تا نسلشان قطع نشود و ملائکه از مادیت و تناسل بدورند.

– «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَى!» (۲۷ / نجم)

این آیه عقیده مشرکین را بر این که ملائکه از جنس زنانند رد می کند، همان طور که در آیه ۲۶ همین سوره اعتقاد به شفاعت ملائکه به طور مطلق را رد کرده است.

مراد از تسمیه مشرکین ملائکه را به انثی همین است که می گفتند ملائکه دختران خداوند. پس مراد از کلمه «انثی» جنس زن است که اعم از یکی و بیشتر است. (۱)

### نفی اعتقادات مشرکین در مورد ملائکه

«أَفَأَصْفُكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا!» (۴۰ / اسراء)

این آیه خطاب به آن دسته از مشرکین است که می گفتند: ملائکه دختران خدا هستند، و یا بعضی از ایشان دختران اویند، و اگر در آیه به جای کلمه «دختران» کلمه «زنان» را آورد از این جهت بود که ایشان جنس زن را پست می دانستند. معنای آیه این است که وقتی خدای سبحان پروردگار شما باشد، و پروردگار دیگری نداشته باشید و او همان کسی باشد که اختیاردار هر چیزی است آن وقت آیا جا دارد که بگویید شما را بر

خودش مقدم داشته به شما پسر داده و از جنس اولاد جز دختران نصیب خود نکرده است؟ و ملائکه که به خیال شما از جنس زنانند به خود اختصاص داده؟ راستی حرف بزرگی می زنید که تبعات و آثار سوء آن بسیار بزرگ است. (۱)

## معارف قرآن در شناخت جن

### ماهیت وجودی جن، و استعدادهای آن

#### جن چیست؟

---

۱- المیزان ج، ۲۵ ص ۱۸۱



«قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا!» (۱ / جن)

کلمه «جن» به معنای نوعی از مخلوقات خداست که از حواس ما مستورند و قرآن کریم وجود چنین موجوداتی را تصدیق کرده، و درباره آن مطالبی به شرح زیر بیان کرده است:

۱ این نوع از مخلوقات قبل از نوع بشر خلق شده اند.

۲ این نوع مخلوق از جنس آتش خلق شده اند هم چنان که نوع بشر از جنس خاک خلق شده اند: «وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ جَانًّا رَّا مَا قَبْلًا از آتشی سموم آفریده بودیم.» (۲۷ / حجر)

۳ این نوع مانند انسان زندگی و مرگ و قیامت دارند: «أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمِّمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِم مِّنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِيْنَانِ كَسَانِيْ أَنْدَ كَهْمَانِ عَذَابِ هَا كَهَامْتِ هَايَ كَازْدَشْتَهْ جَنِّيْ أَنْسِي رَا مَنقَرَضَ كَرْدَه بُوْد، بَرَايشَان حَتْمِي شَدَه!» (۱۸ / احقاف)

۴ این نوع از جانداران مانند سایر جانداران نر و ماده و ازدواج و توالد و تکاثر دارند: «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنْسِ يُعُودُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ وَ إِيْن كَه مَرْدَانِيْ از آنس بُوْدنْد كَه بَه مَرْدَانِيْ از جن پناه می برند.» (۶ / جن)

۵ این نوع، مانند نوع بشر دارای شعور و اراده است، و علاوه بر این کارهایی سریع و اعمالی شاقه را می توانند انجام دهند، که از نوع بشر ساخته نیست، هم چنان که در آیات مربوط به قصص سلیمان علیه السلام، و این که جن مسخر آن جناب بودند، و

نیز در قصه شهر سبا آمده است.

۶ جن هم مانند انس، مؤمن و کافر دارند، بعضی صالح و بعضی دیگر فاسدند، و در این باره آیات زیر را می خوانیم:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ مَنْ جَنِّ وَانْسٍ رَا خَلَقَ نَكَرَدَمَ مَكْرَ بَرَايَ اَيْنَ كَهَ مَرَا عِبَادَتَ كَنَنْدَا!» (۵۶ / ذاریات)

«أَنَا سَيِّجَعْنَا قُرْآنَا عَجَبَا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ مَا قَرَأْنِي عَجِيبَ شَنِيدِيمَ، قَرَأْنِي كَهَ بَهَ سَوِي رَشْدَ هِدَايَتِ مِي كَنْدَ وَ بَدَانَ اِيْمَانَ  
آورديم.» (۱ و ۲ / جن)

«وَأَنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ وَ اَيْنَ مَائِمَ كَهَ مَسْلَمَانَانَ وَ دَادْ كَرَانَ اَزَ مَائِنْدَا.» (۱۴ / جن)

«وَأَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ هَمِينَ مَائِمَ كَهَ صَالِحَانَ وَ پَائِنَ تَرَا اَزَ صَالِحَ اَزَ مَائِنْدَا.» (۱۱ / جن)

«قَالُوا يَا قَوْمَنَا اِنَّا سَيِّجَعْنَا كِتَابَا اَنْزَلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي اِلَى الْحَقِّ وَ اِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ يَا قَوْمَنَا اَجِيبُوا دَاعِيَ  
اللَّهِ كَفْتَنَدَا اِي قَوْمَ مَا آكَاهَ بَاشِيدَ كَهَ مَا كِتَابِي رَا شَنِيدَا اِيْمَ بَعْدَ اَزَ مُوسَى نَازَلَ شَدَا كَهَ كِتَابَ هَايَ آسْمَانِي قَبْلَ رَا تَصْدِيقَ دَارَدَا،  
كِتَابِي اَسْتَا كَهَ بَهَ سَوِي حَقَّ وَ بَهَ سَوِي طَرِيقِ مَسْتَقِيمِ هِدَايَتِ مِي كَنْدَا، اِي قَوْمَ مَا مَنَادِي خُدَا رَا اَجَابَتَ كَنَيْدَا.» (۳۰ و ۳۱ /  
احقاف)

و آیات دیگری که به سایر خصوصیات جتیان اشاره می کند. (۱)

### ماده اولیه آفرینش جن

«وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ.» (۲۷ / حجر)

سوگند می خوریم که ما خلقت نوع آدمی را از گلی خشکیده که قبلاً گلی روان و متغیر و متعفن بود آغاز کردیم، و نوع  
«جن» را از بادی بسیار داغ خلق کردیم، که از شدت داغی مشتعل گشته و آتش شده بود.

ظاهر مقابله ای که در میان جمله «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَيِّلٍ صَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ»، و جمله «وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ  
السَّمُومِ»، (۲۶ و ۲۷ / حجر) برقرار شده، این است که همان طور که جمله اولی در صدد بیان اصل خلقت بشر است،

جمله دومی هم در مقام بیان همین معنا باشد. پس نتیجه این می شود خلقت جانّ در آغاز از آتشی زهر آگین بوده است.

اگر در آیه مورد بحث مبدأ خلقت جنّ را از نار سموم دانسته، با آیه سوره «الرحمن» که آن را «مارجی از نار» نامیده و فرموده: «وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ» (۱۵/رحمن) منافات ندارد، زیرا مارج از آتش شعله ای است که همراه دود باشد، پس دو آیه روی هم مبدأ خلقت جن را باد سمومی معرفی می کند که مشتعل گشته، و به صورت مارجی از آتش در آمده است. (۱)

### تکثیر نسل های بعدی و نحوه تناسل جن

«وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ.» (۲۷ / حجر)

آیا نسل های بعدی «جانّ» هم مانند فرد اولشان از نار سموم بوده به خلاف آدمی که فرد اولش از صلصال و افراد بعدش از نطفه او، و یا جن هم مانند بشر است، از کلام خدای سبحان نمی توان استفاده کرد، زیرا کلام خدا از بیان این جهت خالی است.

تنها چیزی که در آن به چشم می خورد و می توان از آن استشمام پاسخی از این سؤال نمود، این است که یک جا برای شیطان ذریه سراغ داده و فرموده: «أَفْتَتِحُ ذُرُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي يَا بَعْدَ مَنْ، شَيْطَانٌ وَ ذُرِّيَّةٌ أَوْ رَأْسٌ مِنْ أَوْلِيَاءِ خُودِ مِي كَبِيرِدْ؟» (۵۰/کهف) و جای دیگر هم نسبت به مرگ و میر به آن ها داده و فرموده: «قَدْ خَلَقْتُ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ قَبْلَ مِنْ أَشْيَانِ اقْوَامِي مِنْ جِنِّ وَ إِنْسٍ بَدُونِ كَمَا مِنْ بَيْنِ رَفْتِنْد.» (۲۵/فصلت)

از این دو نشانه می توان فهمید که تناسل در میانه اجنه نیز جاری است، زیرا معهود و مألوف از هر جاننداری که ذریه و مرگ و میر دارد، این است که تناسل هم داشته باشد، چیزی که هست این سؤال بدون جواب می ماند که آیا تناسل جن هم مانند انس و سایر جانداران، با عمل سفاد انجام می یابد و یا به وسیله دیگری؟ (۲)

### ارتباط جن با شیطان جانّ و ابلیس

۱- المیزان ج، ۲۳ ص ۲۲۵

۲- المیزان ج، ۲۳ ص ۲۲۴



«وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ.» (۲۷ / حجر)

سیاق آیه مورد بحث خالی از دلالت بر این معنا نیست که ابلیس جن بوده، و گرنه جمله «وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ...» لغو می شد، در جای دیگر هم از کلام خود فرمود که ابلیس از جن بود، و آن آیه «كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» از جن بوده و به همین جهت از امر پروردگارش سر باز زده است. (۵۰ / كهف) چه از این آیه به خوبی بر می آید که جان (در آیه مورد بحث) همان جن بود، و یا یک نوع از انواع آن بوده، در غیر این دو آیه دیگر اسمی از جان برده نشده، و هر جا بحثی از موجود مقابل انسان اسمی رفته به عنوان جن بوده، حتی در مواردی که عمومیت کلام، ابلیس و هم جنسان او را هم می گرفته، مانند جمله «شَیَاطِينِ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ» (۱۱۲ / انعام) و آیه «حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَعَدَهُ عَذَابُ خُذَّاءٍ بِرِ كَفَّارٍ فِي أَمْتِ هَی گزشته از جن و انس عملی شد.» (۲۵ / فصلت) و آیه «سَيَنْفِرُ لَكُمْ آيَةُ الثَّقَلَيْنِ: به زودی به کار شما می پردازیم ای جن و انس!» (۳۱ / رحمن) و آیه «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنِ اسْتِطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ فَانْفُذُوا ای گروه جن و انس اگر می توانید که به اطراف و نواحی زمین و آسمان ها نفوذ کنید بکنید!» (۳۳ / رحمن) به لفظ «جن» تعبیر شده است.

و ظاهر این آیات با در نظر گرفتن این که میان انسان و جان در یکی، و انسان و جن در دیگری، مقابله افتاده، این است که جن و جان هر دو یکی باشد تنها تعبیر دو تاست. (۱)

### هم طایفه بودن جن و ابلیس

«...كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ...» (۵۰ / كهف)

در این جمله برای بار دوم ماجرای میان خدا و ابلیس را یاد آوری می کند، آن زمان که به ملائکه دستور داد تا بر آدم، سجده کنند، همه سجده کردند مگر ابلیس که از جن بود و به همین جهت از امر پروردگارش تمرد کرد.

از کلام خدای تعالی استفاده می شود که ابلیس از طایفه جن بوده، و دارای فرزندان و قبیله ای است، چون در قرآن می خوانیم:

«كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» او از جن بود و در آخر از امر

پروردگارش سرپیچی کرد.» (۵۰ / کهف)

«أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي يَا أَيْهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَئِيْلَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (۵۰ / کهف)

«إِنَّهُ يَرِيكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ أُو قَبِيلَهُ اش از جائی که شما ایشان را نبینید می بینند.» (۱)

### تفاوت ماده اول جن و انسان

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ.» (۱۴ و ۱۵ / الرحمن)

کلمه «صَلْصَال» به معنای گل خشکیده ای است که وقتی زیر پا می شود صدا می کند، و کلمه «فَخَّار» به معنای سفال است. و مراد از انسان در این جا نوع آدمی است، و منظور از خلقت انسان از صلصال چون سفال این است که خلقت بشر بالا-خره منتهی به چنین چیزی می شود. بعضی گفته اند مراد از انسان در آیه فوق شخص آدم علیه السلام است.

«وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ!»

کلمه «مارج» به معنای زبانه خالص و بدون دود از آتش است. بعضی گفته اند: به معنای زبانه آمیخته با سیاهی است، و مراد از «جان» نیز مانند انسان نوع جن است، و اگر جن را مخلوق از آتش دانسته به اعتبار این است که خلقت جن منتهی به آتش است، و بعضی گفته اند: مراد از کلمه «جان» پدر جن است، همان طور که گفته اند مراد از انس پدر انسان ها آدم علیه السلام است. (۲)

### خلقت جان اولیه در مقابل انسان اولیه

«وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السُّمُومِ.» (۲۶ و ۲۷ / حجر)

اصل کلمه «جن» به معنای پوشاندن است و همین معنا در همه مشتقات کلمه جریان دارد.

«جن» طایفه ای از موجوداتند که بالطبع از حواس ما پنهانند، و مانند ما شعور و اراده دارند. در قرآن کریم بسیار اسم «جن» برده شده، و کارهای عجیب و غریب و

۱- المیزان، ج، ۲۶ ص ۱۹۸ و ج، ۳۹ ص ۱۹۱.

۲- المیزان ج، ۳۷ ص ۲۰۱

حرکات سریع از قبیل کارهایی که در داستان های سلیمان علیه السلام انجام دادند به ایشان نسبت داده، و نیز مانند ما مکلف به تکالیفند، و چون ما، زندگی و مرگ و حشر دارند. و همه این ها از بسیاری از آیات متفرق قرآنی استفاده می شود.

و اما «جان» و این که جان هم همان جن است و یا به گفته «ابن عباس» پدر جن است، همان طور که آدم پدر بشر است، و یا به گفته «حسن» همان ابلیس است، و یا به گفته «راغب» نسل جنی ابلیس، و یا نوع مخصوصی از جن است؛ اقوال مختلفی است که بیشترش بی دلیل است.

آن چه که تدبیر در آیات قرآن کریم دست می دهد این است که در دو آیه مورد بحث «جان» را مقابل «انس» گرفته و آن دو را دو نوع گرفته، و همین دو نوع گرفتن آن دو دلیل و یا حداقل اشاره دارد بر این که یک نوع ارتباطی در خلقت آن دو هست، و نظیر دو آیه مورد بحث آیه «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ انْشَاءً» از آفرید از گل خشکیده چون سفال و جن را از آتشی زبانه دار! (۱۴ و ۱۵ / رحمن) است. (۱)

### برتری انسان بر جن

«وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا!» (۷۰ / اسراء)

معنای آیه این می شود که ما بنی آدم را بر بسیاری مخلوقاتمان که حیوان و جن بوده باشند برتری دادیم.

«تکریم» انسان به دادن «عقل» است که به هیچ موجودی دیگر داده نشده، و انسان به وسیله آن خیر را از شرّ و نافع را از مضر و نیک را از بد تمیز می دهد. موهبت های دیگری از قبیل تسلط بر سایر موجودات و استخدام آن ها برای رسیدن به هدف ها از قبیل نطق و خط و امثال آن نیز بر عقل متفرع می شود.

تفضیل انسان بر سایر موجودات به این است که آن چه را که به آن ها داده از هر یک سهم بیشتری به انسان داده است.

این آیه متعرض برتری از حیث وجود مادی است. انسان به حسب وجود مادی اش از حیوان و جن برتری دارد. (۲)

### مفهوم وسواس خناس و شیاطین جن و انس

۱- المیزان، ج، ۲۳، ص ۲۲۲

۲- المیزان، ج، ۲۵، ص ۲۶۸

«مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ!» (۶ تا ۴ / ناس)

کلمه «وَسْوَاسٍ» به معنای حدیث نفس است، به نحوی که گوئی صدائی آهسته است که به گوش می رسد. کلمه «خَنَّاس» به معنای اختفاء بعد از ظهور است. بعضی گفته اند:

شیطان را از این جهت خَنَّاس خوانده که لایزال آدمی را وسوسه همی کند و به محضی که انسان به یاد خدا می افتد پنهان می شود و عقب می رود، باز همین که انسان از یاد خدا غافل می شود جلو می آید و به وسوسه می پردازد.

«الَّذِي يُوسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ!» این جمله کلمه وسواس خَنَّاس را توصیف می کند. و مراد از صدور ناس محل وسوسه شیطان است، چون شعور و ادراک آدمی به حسب استعمال شایع به قلب آدمی نسبت داده می شود که در قفسه سینه قرار دارد.

«مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ.»

این جمله بیان وسواس خَنَّاس است و در آن به این معنا اشاره شده که بعضی از مردم کسی است که از شدت انحراف، خود شیطانی شده و در زمره شیطان ها قرار گرفته است هم چنان که قرآن در جای دیگر نیز فرموده:

«شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنَّ.» (۱۱۲ / انعام) (۱)

## کفر و ایمان در جن

### فرقه های مختلف و گروه صالح و ناصالح جن

« وَ أَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قَدَدَا! » (۱۱ / جن)

کلمه «صالح» از معنای شایستگی است، و مراد از کلمه «دُونَ ذَلِكَ» به معنای غیر است، و خواسته اند بگویند: بعضی از ما صالحند، و بعضی دیگر غیر صالح، مؤید این ظهور جمله بعد است که می فرماید: «كُنَّا طَرَائِقَ قَدَدَا»، ما دارای مسلک های متفرق بودیم. کلمه «طَرَائِقَ» جمع طریقه است که به معنای روش هایی است که مورد عمل واقع شده باشد.

اگر طرائق را به وصف قَدَدَ توصیف کرد، به این مناسبت بود که هر یک از آن طریقه ها مقطوع از طریقه دیگر است، و سالک خود را به هدفی غیر هدف دیگری می رساند.

ظاهرا مراد از کلمه «الصَّالِحُونَ» به حسب طبع اولی است، آن هایی که در معاشرت و معامله طبعاً اشخاصی سازگارند، نه صالحان به حسب ایمان.

معنای آیه این است که: بعضی از ما صالحان بالطبعند و بعضی غیر صالحند و ما در مذاهب مختلف بودیم و یا صاحب مذاهب مختلف بودیم و یا ما خودمان مثل راه های بریده از هم هستیم که هر کدام از یک جا سر در می آورد. (۱)

### گروه مسلمان و گروه منحرف بین جنیان

«وَ أَنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا!» (۱۴ / جن)

مراد از کلمه «مُسْلِمُونَ» این است که ما تسلیم امر خدائیم، پس مسلمون کسانی اند که امر را تسلیم خدا کردند، و مطیع او در هر چه بخواهد و دستور دهد هستند، و مراد از کلمه «قَاسِطُونَ» مایلین به سوی باطل است. معنای آیه این است که: ما گروه جتیان به دو طایفه تقسیم می شویم، یک طایفه آن هایی که تسلیم امر خدا و مطیع او هستیم، و طایفه دیگر کسانی که از تسلیم شدن برای امر خدا با این که حق است عدول کرده، و منحرف شده اند.

«فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا»، معنای جمله این است که کسانی که تسلیم امر خدا شدند، آن ها در صدد یافتن واقع و ظفر جستن به حق بر آمدند.

«وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا وَ أَمَا مُنْحَرِفِينَ هِزْمَ جَهَنَّمَ»، (۱۵ / جن) و در دوزخ با سوختن معذب می شوند، جانشان مشتعل می گردد، عینا نظیر منحرفین از انس، که قرآن کریم آتش گیرانه دوزخشان خوانده است.

«وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ» به درستی که داستان از این قرار است که اگر جن و انس بر طریقه اسلام یعنی تسلیم خدا بودن استقامت بورزند، ما رزق بسیاری روزیشان می کنیم، تا در رزقشان امتحانش کنیم! (۱۶ و ۱۷ / جن)

«وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَيَّعًا وَ كَسَىٰ» که از یاد پروردگارش اعراض کند خدا او را به راه عذابی دشوار می اندازد! (۱۷ / جن) (۱)

### یکی بودن پیامبران جن و انسان

«يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ؟» (۱۳۰ / انعام)

ما در قیامت همگی آنان را مخاطب قرار داده و می پرسیم؟ ای گروه جن و انس آیا پیغمبرانی از شما به سوی شما نیامدند؟ و آیات مرا بر شما نخواندند؟ و شما را به دین حق دعوت نکردند؟ و از عذاب امروز که روز قیامت هشدارتان ندادند و به شما نگفتند: خداوند به زودی در موقف بازخواستتان باز داشته و به حساب اعمالتان

رسیدگی نموده، و به آن چه از نیک و بد کرده اید پاداش و کیفرتان می دهد؟

در جواب خواهند گفت: ما علیه خود گواهی می دهیم که پیغمبران آیات تو را بر ما خواندند و از رسیدن به چنین روزی اندازمان کردند، و ما به دین ایشان کفر ورزیده و با علم به حقایق آنان و بدون هیچ غفلی ایشان را رد کردیم.

این معنا که ما برای آیه کردیم چند نکته را روشن می سازد: اول این که کلمه «مَنْكُمْ» بیش از این دلالت ندارد که پیغمبران از جنس مجموع و روی هم رفته همان جن و انسی بودند که به سوی ایشان مبعوث شدند، و خداوند پیغمبران را از جنس ملائکه قرار نداد تا امتان ایشان از دیدنشان وحشت نکنند و کلام ایشان را که همان زبان مادری خودشان است بفهمند، و اما این که برای جن و پیغمبرانی از جن و برای انس انبیائی از انس مبعوث کرده باشد آیه شریفه هیچ گونه دلالتی بر آن ندارد. (۱)

### استماع قرآن و مسلمان شدن گروهی از جن

«قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ!» (۱ / جن)

شروع سوره جن به داستان چند نفر از طایفه جن اشاره می کند که صوت قرآن را شنیدید و ایمان آورده، و به اصول معارف دین اقرار کردند.

معنای آیه این است که: ای رسول به مردم بگو به من وحی شده، یعنی خدا به من وحی کرده که چند نفری از جن قرآن را شنیدند، و وقتی به قوم خود برگشتند به ایشان گفتند: ما کلامی را شنیدیم خواندنی، که کلامی خارق العاده بود، و به سوی عقاید و اعمالی دعوت می کرد که دارنده آن عقاید و اعمال را باصباحه واقع رسیدن به حقیقت سعادت پیروز می گرداند.

اگر قرآن را عجب خواندند، برای همین بوده که کلامی است خارق العاده، هم در الفاظش وهم در معانی و معارفش، مخصوصا با در نظر گرفتن این که این کلام از شخصی صادر شده که بی سواد است، نه می تواند بخواند و نه بنویسد.

و کلمه «رُشِد» به معنای رسیدن به واقع در هر نظریه است که خلاف آن یعنی به خطا رفتن از واقع را «غَيَّ» گویند، و هدایت قرآن به سوی رشد همان دعوت اوست به سوی عقاید حقه و اعمالی که عاملش را به سعادت واقعی می رساند. (۲)

### سرعت ایمان آوردن جن به قرآن

۱- المیزان، ج، ۱۴ ص ۲۲۵

۲- المیزان ج، ۳۹ ص ۱۸۸

«وَ أَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ» و «فَأَمَّا بِهِ وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا!» (۱۳ و ۲ / جن)

حاصل معنای آیه این است که ما وقتی قرآن را که کتاب هدایت است شنیدیم، بدون درنگ ایمان آوردیم، برای این که هر کس به قرآن ایمان بیاورد، در حقیقت به پروردگار خود ایمان آورده، و هر کس به پروردگار خود ایمان بیاورد دیگر ترس ندارد، نه ترس از نقصان در خیر که خدا به ظلم خیر او را ناقص کند، و نه ترس از این که مکروه احاطه اش کند، چنین کسی دیگر چرا عجله نکند، و بدون درنگ ایمان نیابد؟ و در اقدام بر ایمان آوردن تردید کند؟ که مثلاً نکند ایمان بیاورم و دچار بخس و رهق شوم.

«فَأَمَّا بِهِ وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا!»

این جمله از ایمان جتّیان به قرآن و تصدیق آن به این که حق است خبر می دهد و جمله فوق به معنای ایمانشان به قرآن را تأکید می کند و می فهماند که ایمان جتّیان به قرآن همان ایمان به خدائی است که قرآن را نازل کرده، در نتیجه رب ایشان هم همان خداست، و ایمان شان به خدای تعالی ایمان توحیدی است، یعنی احدی را ابدا شریک خدا نمی گیرند. (۱)

#### مسلمانی جن، و ایمان قبلی آن ها به دین موسی علیه السلام

«وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ... قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ!» (۲۹ / احقاف)

معنای آیه چنین است: «به یاد آر آن زمان را که ما عده ای از جن را متوجه به سوی تو کردیم، عده ای که می شنیدند قرآن را،» «فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا!» وقتی حاضر شدند در جایی که قرآن تلاوت می شد، به یکدیگر گفتند: (هیس) ساکت باشید، تا آن طور که باید خوب بشنویم. (۲۹ / احقاف)

«فَلَمَّا قُضِيَ وَلَوْ إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ»، وقتی قرائت قرآن تمام شد و پیامبر از آن فارغ گشت، جتّیان به سوی قوم خود برگشتند، در حالی که بیم رسان ایشان از عذاب خدا بودند. (۲۹ / احقاف)

«قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ!»



(۳۰/احقاف) این جمله حکایت دعوت جتیان است در برابر قومشان، که ایشان را به اسلام می خواندند و انذار می کردند، و مراد از کتاب نازل بعد از موسی قرآن کریم است، و این کلام اشعار و بلکه دلالت دارد بر این که جتیان نام برده مؤمن به دین موسی علیه السلام و کتاب آن جناب بوده اند، و مراد از این که فرمود: « مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ، » این است که قرآن تورات و یا همه کتاب های قبل را تصدیق می کند.

« يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ! » (۳۰ / احقاف)

یعنی کتاب آسمانی قرآن پیروان خود را به سوی صراط حق و طریق مستقیم هدایت می کند، رهروان این طریق از حق منحرف نمی شوند، نه در عقاید و نه در عمل.

« يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِزَّكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ! » (۳۱ / احقاف) منظور از «داعی» رسول خدا صلی الله علیه و آله است. (۱)

## جن در تاریخ

### طوائف جن در ترکیب لشکر سلیمان نبی

« وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ. » (۱۷ / نمل)

برای سلیمان لشکرش جمع شد لشکرها که از جن و انس و طیر بودند، و از این که متفرق شوند یا در هم مخلوط گردند جلوگیری می شدند، بلکه هر یک در جای خود نگهداری می شد. از آیه شریفه بر می آید که گویا سلیمان علیه السلام لشکرهایی از جن و طیر داشته، که مانند لشکریان انسی او با او حرکت می کردند.

کلمه «حشِر» و هم چنین سیاق آیات بعدی، همه دلیلند بر این که لشکریان آن حضرت طوایف خاصی از انسان ها و از جن و طیر بوده اند، برای این که در آیه شریفه فرموده: برای سلیمان جمع آوری شد لشکریانی که از جن و انس و طیر داشت.

و اگر در آیه مورد بحث، جن را جلوتر از انس و طیر ذکر کرد، از این جهت بود که مسخّر شدن جن و به فرمان در آمدن او برای یک انسان عجیب تر از آن دو دیگر است، و اگر بعد از جن انس را آورد نه طیر را، باز برای همین است که مسخّر شدن انسان ها برای یک انسان عجیب تر از مسخّر شدن طیر است، و علاوه بر این رعایت مقابله بین جن و انس هم شده است. (۱)

#### عفریت جن و نیروی فوق العاده او

«...قَالَ عَفْرِيْتُ مِنَ الْجِنَّ أَنَا اتِيكَ بِه قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ...!» (۳۹ / نمل)

این سخنی است که سلیمان علیه السلام بعد از برگرداندن هدیه سبأ و فرستادگانش گفته و در آن خبر داده که ایشان به زودی نزدش می آیند، در حالی که تسلیم باشند. سلیمان علیه السلام در این آیه به حضار در جلسه می فرماید کدام یک از شما تخت ملکه سبأ را قبل از این که ایشان نزد ما آیند در این جا حاضر می سازد؟ و منظورش از این فرمان این است که وقتی ملکه سبأ تخت خود را از چندین فرسخ فاصله در حضور سلیمان حاضر دید، به قدرتی که خدا به وی ارزانی داشته، و به معجزه باهره او بر نبوتش پی ببرد، تا در نتیجه تسلیم خدا گردد، هم چنان که به شهادت آیات بعد تسلیم شدند.

«قَالَ عَفْرِيْتُ مِنَ الْجِنَّ أَنَا اتِيكَ بِه قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَ إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ عَفْرِيْتُ از جن گفتم: از آن پیش که از مجلس خود برخیزی تخت را نزدت می آورم که بر این کار توانا و امینم!»

کلمه «عَفْرِيْتُ» به طوری که گفته اند به معنای شریر و خبیث است. مفهوم آیه این است که من به آوردن آن نیرومند و امینم. نیرومند بر آن و حمل آنم خسته ام نمی کند، امین بر آنم، و در آوردنش به تو خیانت نمی کنم. (۱)

### عملکرد شیاطین جن و انس به عنوان دشمن پیامبران

«وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيْطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنَّ!» (۱۱۲ / انعام)

کلمه «جِنَّ» در اصل به معنای استتار و نهان شدن است و در عرف قرآن به معنای طایفه ای از موجودات غیر ملائکه هستند که شعور و اراده دارند و از حواس ما پنهانند.

ماحصل آیه فوق چنین می شود: «همان طور که برای تو دشمنانی از شیطان های انسی و جنی درست کرده ایم که پنهانی و با اشاره علیه تو نقشه ریزی می کنند و با سخنان فریبنده مردم را به اشتباه می اندازد برای تمامی انبیای گذشته نیز چنین دشمنانی درست کرده بودیم،» و گویا مراد این باشد که شیطان های جنی به وسیله وسوسه به شیطان های انسی وحی می کنند و شیطان های انسی هم آن وحی را به طور

مکر و تسویل پنهانی برای این که فریب دهند یا برای این که خود فریب آن را خورده اند به هم دیگر می رسانند. (۱)

### مرگ سلیمان و عدم اطلاع جن از غیب

« فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ... تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ! » (۱۴ / سبأ)

مراد از «دَابَّةُ الْأَرْضِ» به طوری که در روایات آمده، حشره معروف به «بید» است، که چوب ها و پارچه ها را می خورد.

از سیاق آیه استفاده می شود که سلیمان علیه السلام در حالی که تکیه به عصا داشته از دنیا رفته و کسی متوجه مردنش نشده، و هم چنان در حال تکیه به عصا بوده، و از انس و جن کسی متوجه واقع مطلب نبوده، تا آن که خداوند بیدی را مأمور می کند، تا عصای سلیمان را بخورد و عصا از کمر بشکند و سلیمان به زمین بیفتد، آن وقت مردم متوجه شدند که وی مرده بود، و جن به دست آورد که ای کاش علم غیب می داشت. چون اگر علم به غیب می داشت تا به امروز درباره مرگ سلیمان در اشتباه نمی ماند، و این عذاب خوارکننده را بیهوده تحمل نمی کرد. (۲)

### ممنوعیت جن از استراق سمع وحی

#### ممنوع شدن صعود جن به آسمان بعد از بعثت

۱- المیزان، ج ۴، ص ۱۷۶

۲- المیزان، ج ۳۲، ص ۲۶۱

«وَأَنَا لَمَسِيْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهْبًا وَ أَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شُهَابًا رَصَدًا  
!« (۹ / سبأ)

از مجموع دو آیه این خبر به دست می آید که جتیان به یک حادثه آسمانی برخوردند، حادثه ای جدید که مقارن با نزول قرآن و بعثت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله رخ داده، و آن عبارت از این است که با بعثت آن جناب جتیان از تلقی اخبار غیبی آسمانی و استراق سمع برای به دست آوردن آن ممنوع شده اند.

پیر شدن آسمان از حارسان شدید اخیراً پیش آمده، و قبلاً چنین نبوده، بلکه جتیان آزادانه به آسمان بالا می رفتند، و در جایی که خبرهای غیبی و سخنان ملائکه به گوششان برسد می نشستند.

جتیان خواسته اند بگویند: از امروز هر کس از ما بخواهد در آن نقطه های قبلی آسمان به گوش بنشیند، تیرهای شهابی را می یابند که از خصوصیاتش این است که تیراندازی در کمین دارد. (۱)

### دفاع از نفوذ جن به آسمان برای استراق سمع

«وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهْبًا!« (۸ / جن)

«لَمَسْنَا السَّمَاءَ» به معنای نزدیک شدن به آسمان به وسیله صعود بدان است.

کلمه «حَرَس» به طوری که گفته اند، اسم جمع کلمه «حَارِس» است و به همین جهت با صفت مفرد توصیف شده است. مراد از «حرس شدید» نگهبانان قوی است که نمی گذارند شیطان ها در آسمان ها استراق سمع کنند، و به همین جهت دنبالش فرمود: «و شُهَبَا» که منظور از شهاب ها سلاح آن نگهبانان است. (۱)

### حیرت و جهل جتیان نسبت به کیفیت وحی

«وَ أَنَا لَأَنذَرُ أَشْرًا أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا؟» (۱۰/جن)

این که جتیان گفتند ما نمی دانیم آیا خدای تعالی شر اهل زمین را خواسته یا رشد آنان را، برای جهل و تحیری است که نسبت به مسئله رجم و جلوگیری از اطلاع یافتن شیطان ها از اخبار آسمانی داشته اند، چیزی که هست این مقدار را فهمیده بودند که این حادثه که در آسمان رخ داده، مربوط به اهل زمین است، حال یا برای خیر آنان است، و یا شر آنان، اگر خدای تعالی از پدید آوردن این حادثه خیر اهل زمین را خواسته باشد، قطعاً آن خیر یک نوع هدایت و سعادت اهل زمین خواهد بود، و به همین جهت در لنگه دوّم احتمال خود که جا داشت بگویند (و یا خیر ایشان را) گفتند: (و یا رشد ایشان را)، مؤید این معنا جمله (أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ)، است که اشعار به رحمت و عنایت دارد.

جتیان در این کلام خود فاعل اراده رشد را ذکر کردند ولی در جانب شرّ فاعل را ذکر نکردند، و نگفتند: (أَشْرًا أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ)، بلکه فعل اراده را به صیغه مجهول آوردند، تا هم رعایت ادب را نسبت به خدای تعالی کرده باشند، و هم فهمانده باشند خدای تعالی شرّ کسی را نمی خواهد، مگر آن که خود انسان کاری کرده باشد که مستحقّ شرّ خدائی شده باشد. (۲)

### مرگ و حشر جن

#### مرگ و میر جتیان و اقوام قبلی آن ها

۱- المیزان، ج ۳۹، ص ۱۹۶

۲- المیزان، ج ۳۹، ص ۱۹۹

«وَقَيِّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَما خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ.» (۲۵) / سجده)

جمله «قَيِّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ» اشاره به این است که کفار استعداد این را داشتند که ایمان بیاورند و تقوی پیشه کنند، و در نتیجه خدای تعالی قرین هایی برایشان معین کند که ایشان را بیش از پیش تسدید و هدایت کنند.

ولی با داشتن چنین استعدادی کفر ورزیدند، و مرتکب فسق شدند و خدای تعالی به جای آن قرین ها، قرین های دیگر از شیطان ها برایشان قرار داد تا ملازم آنان باشند، و این را به عنوان مجازات در مقابل کفر و فسوقشان کرد.

آن قرینان سوء، هم لذت های مادی را که داشتند در نظرشان جلوه دادند و هم آن ها را که آرزومند بودند داشته باشند، و در آینده به دست آورند.

« وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ،» یعنی کلمه عذاب علیه ایشان ثابت و واجب شد، در حالی که در امتهایی شبیه به خود بودند، امت هایی از جن و انس که قبل از ایشان می زیستند. و از این آیه شریفه چنین برمی آید که جتیان نیز مانند آدمیان مرگ و میر دارند. (۱)

**مرگ امت هایی از جن به اجل معین قبل از قیامت**

«قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ...!» (اعراف / ۳۸)

این خطاب از ناحیه خود پروردگار است، نه ملائکه که واسطه های در مسئله توفی و غیر آنند. مخاطبین به این خطاب به حسب سیاق لفظ بعضی از کفارند که قبل از ایشان امت هایی مانند ایشان از جن و انس بوده و در گذشته اند.

این آیه دلالت دارد بر این که از طایفه جن امت هایی هستند که بر خلاف ابلیس که تا روز قیامت زنده است به اجل های معین و معلومی می میرند. (۱)

### حشر گروه جن در قیامت و بازخواست آن ها

«وَيَوْمَ يُحْشِرُهُمُ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ!» (انعام / ۱۲۸)

این که در آیه مورد بحث می فرماید: شما ای گروه جن زیاد از انسان ها آورده اید، معنایش این است که شما ای گروه شیاطین زیاد در انسان ها اثر گذاشته اید و خیلی آنان را اغواء کردید.

«وَيَوْمَ يُحْشِرُهُمُ جَمِيعًا» و روزی که همه آنان را محشور می کند تا احتجاج علیه آنان به طور کامل انجام یابد، آن گاه به طائفه شیطان ها می فرماید: «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ»، ای گروه جن شما ولایت بر انسان ها و گمراه نمودن آنان را از حد گذرانید. «وَقَالَ أُولِيَاؤُهُمُ مِنَ الْإِنْسِ»، پیروان شیطان ها به جای ایشان جواب داده و به حقیقت اعتراف نموده گفتند: «رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ»، پروردگارا ما گروه آدمیان خودمان دنبال شیطان ها را گرفته و به تسویلات آنان از زخارف دنیا و هوا پرستی لذت بردیم. و گروه جن هم از پیروی کردن ما و القای وسوسه به دل های ما لذت بردند، ما دو طائفه این روش را ادامه دادیم تا آن که «بَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتُمْ لَنَا»، رسیدیم به آن اندازه از زندگی بدبختانه و کارهای ناشایسته که فعلاً داریم.

به طوری که ملاحظه می کنید اعتراف دارند که این «اجل» را هر چند خداوند مقدر فرموده ولی ایشان با پیمودن راه بهره برداری از هم به اختیار خویش، به آن رسیده اند و بنابر آن چه گفته شد اگر بگوییم آیه شریفه ظهور دارد در این که مراد از جن شیاطین جَنّی است که در سینه ها وسوسه می کنند خیلی بی راهه نرفته ایم.

«قَالَ النَّارُ مَثْوِيكُمْ خَلِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ»، این جمله حکایت جوابی است که



خداوند به آنان می دهد، و در عین حال قضائی است که علیه آنان می راند، و متن آن قضا تنها جمله «النَّارُ مَثْوِيكُمْ!» است که معنایش این است که: آتش محل اقامتی است برای شما که در آن استقرار خواهید داشت، و بیرون شدن برایتان نیست.

و چون ممکن بود کسی خیال کند که خود خدای تعالی هم نمی تواند آنان را از آتش بیرون کند لذا فرمود: «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» تا بفهماند که قدرت خدای تعالی بر نجات آنان در عین حال به جای خود باقی است، گر چه نجات نمی دهد. (۱)

### نحوه رسیدگی به اعمال جن در قیامت

«يَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ!» (۳۹ / رحمن)

آیه شریفه سرعت حساب را بیان می کند، (و می فرماید حساب رسی او این قدر سریع است که از هیچ جن و انسی نمی پرسد چه گناهی کرده ای)، هم چنان که در جای دیگر صریحا فرموده: «وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ وَ خدایا سریع الحساب است»، (۲۰۲/ بقره) و مراد از کلمه «يَوْمَئِذٍ» روز قیامت است.

سئوالی که در آیه فوق نفی شده و فرموده: «از کسی سئوال نمی شود»، سئوال به طور معمول و مألوف در بین خود ما انسان هاست، چنین سئوالی را نفی کرده است. پس این آیه منافاتی با آیه «وَقَفَّوهُمْ أَنَّهُمْ مَسْئُولُونَ ایشان را نگه دارید که باید بازخواست و سئوال شوند» (۲۴ / صافات) و آیه «فَوَرَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ پس به پروردگارت سوگند که به طور حتم از ایشان همگی شان سئوال خواهیم کرد»، (۹۲ / حجر) ندارد. برای این که روز قیامت مواقف مختلف دارد، در بعضی از مواقف مردم بازخواست می شوند، و در بعضی دیگر بر دهان هایشان مهر زده می شود، و در عوض اعضای بدن شان سخن می گوید، و در بعضی دیگر از سیمایشان شناخته می شوند. (۲)

### ظهور عدم توانایی جن و انس در قیامت

«يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا!»

(۳۳ / الرحمن)

خطاب به گروه جن و انس در این آیه شریفه به طوری که از سیاق استفاده

۱- المیزان، ج ۱۴، ص ۲۲۳

۲- المیزان، ج ۳۷، ص ۲۱۷

می شود از خطاب های روز قیامت است و خطابی است تعجیزی، یعنی می خواهد بفرماید: روز قیامت هیچ کاری نمی توانید بکنید!

و مراد از استطاعت قدرت، و مراد از نفوذ از اقطار، فرار از کرانه های محشر است، چون کلمه اقطار جمع قطر است که به معنای ناحیه است و معنای آیه این است که ای گروه جن و انس (در ضمن باید دانست این که جن را جلوتر از انس آورد، برای این بود که جن در حرکات سریع و تواناتر از انسان است)، اگر توانستید از حساب و کتاب قیامت بگریزید، این شما و این نواحی آسمان ها و زمین، ولی به هر طرف بگریزید بالاخره به ملک خدا گریخته اید و شما نمی توانید از ملک خدا درآید و از مؤاخذه او رها شوید.

«لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ» یعنی قادر بر نفوذ نخواهید بود مگر با نوعی سلطه که شما فاقد آن هستید، و منظور از سلطان قدرت وجودی است. (۱)

### اعتقادات باطل در مورد جن

#### پرستش جن در جوامع تاریخی بشر

«...بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرَهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ.» (۴۱ / سبأ)

«جِنّ» دوّمین طایفه از طوایف سه گانه ای هستند که مورد پرستش مشرکین واقع شده اند. مشرکین سه طایفه از موجودات را می پرستیدند: ملائکه، جن، و قدیسین از بشر. از این سه طایفه دو طایفه اول در استحقاق پرستش مقدّم بر طائفه سوم اند. طایفه سوم هر چند که اگر به حد کمال رسیده باشند، از دو طایفه اول افضلند، و لکن هر چه باشند ملحق به آن دو طایفه اند.

طایفه جن به پرستش بت پرستان راضی بودند. و این جتیان همان کسانی هستند که وثنی ها آن ها را مبادی شرور، و پیدایش فساد در عالم می دانستند، و آن ها را می پرستیدند، که به اصطلاح باجی به آن ها داده، و از شرشان محفوظ بمانند، هم چنان که ملائکه را مبدأ تاریخ پنداشته، آن ها را می پرستیدند، تا به وسیله این باج، خیرات آنان را به سوی خود سرازیر کنند.

و ای بسا وجه این که ایمان به جن را به بیشتر مشرکین نسبت دادند، نه به همه آنان، این باشد که بیشتر مشرکین منظورشان از بت پرستی مصونیت از شرور آله بوده، و از سوی دیگر در مذهب ایشان مبدأ تمامی شرور جن بوده است، پس در نتیجه پرستش بیشتر آنان به طور ناخود آگاه پرستش جن بوده است. (۱)

### نفی تصرّف جن در خلقت

«قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيُّمَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ!» (۱۱۰ / اسراء)

از دید مشرکین، «ملائکه» و «جن» مظاهر عالیّه ای برای اسماء هستند. به همین جهت آن دو را فرزندان خدا دانستند که در عالم کون دخل و تصرّف دارند. و نیز از دید

آنان عبادتِ عبادت کنندگان و توجّه هر متوجهی از مرحله ظهور اسماء و مرتبه فرزندان خدا که مظاهر اسماء اویند تجاوز نمی کند (و به خدا نمی رسد)، هر چند که او خیال کند متوجّه خدا شده، بلکه در حقیقت متوجه همان فرزندان خدا گشته است.

به نظر وثنی ها (مشرکین) خواندن هر اسمی از خدا پرستش همان اسم است، یعنی پرستیدن ملک و جن که مظهر آن اسم است، و همان جن و ملک اله و معبود آن عبادت است، و تعدد خدایان از همین جا ریشه گرفته است که چون دعاها انواع زیادی داشته و زیادی انواع دعاها هم به خاطر زیادی و تعدد انواع حاجات بوده است.

آیه مورد بحث این حرف را رد می کند و وجه خطای این اعتقاد را هم بیان می نماید که این اسماء متعددی برای خدا و مملوک صرف اویند، نه این که خودشان اله مستقل بوده و در ذات و صفات از او جدا باشند.

اسماء و یا مظاهر اسما از جن و ملک را فرزندان خدا دانستن خطاست زیرا اطلاق فرزند و یا پسر بر جن و ملک کردن، چه اطلاق به نحو حقیقت باشد و چه به نحو مجاز و به عنوان احترام و تشریف، محتاج نوعی سنخیت و اشتراک میان ولد و والد و پسر و پدر است. ساحت کبریائی خدای تعالی منزّه است از این که چیزی غیر او شریک در ذات و یا کمال باشد.

نسبت تصرف در کون را به جن و ملک دادن هر قسم تصرف باشد باطل است، زیرا این ملائکه و هم چنین اسمائی که ملائکه مظاهر آنند خودشان از خود مالک چیزی نیستند و در قبال خدای تعالی در هیچ چیز استقلال ندارند. (۱)

### اعتقادات قبایل مشرک در مزاحمت جنیان

«وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا.» (۶ / جن)

مراد از پناه بردن انس به جن به طوری که گفته اند این است که در عرب رسم بوده که وقتی در مسافرت در شب به بیابانی بر می خورند از شر (جانوران) و شر سفیهان جنی به عزیز آن بیابان که سر پرست جنیان است پناه می بردند و می گفتند: من پناه می برم به عزیز این وادی، از شر سفهای قومش، و از «مقاتل» نقل شده که گفته اولین کسی که پناهنده به جن شد طائفه ای از یمن و سپس قبیله بنو حنیفه بودند و آن گاه در همه عرب شایع گردید.

بعید نیست مراد از پناهنده شدن به جن این باشد که برای رسیدن به مقاصدشان به کاهنی مراجعه نموده، از او بخواهد اجنه را به کمک دعوت کند. داستانی هم که از بعضی ها نقل می کنند و ذیلاً از نظر خواننده می گذرد به همین معنا برگشت می کند، و آن داستان این است که رسم بوده هرگاه از اذیت و مضرت جن می ترسیدند به رجالی از انس مراجعه می کردند.

«فَرَادُوهُمْ رَهَقًا»، یعنی رجال جن گناه رجال انس و طغیان و یا ذلت و ترس آنان را زیادتر کردند. (۱)

### تکذیب اکاذیب مشرکین جن به وسیله مؤمنین جن

«وَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا!» (۵۴/ جن)

این آیه در مقام تأکید جمله «لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا» است و منظورشان از جمله «سفیه ما» مشرکینی است که قبل از ایشان در میان جتیان بوده اند.

«وَ أَنَا ظَنَّنَا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا»، این آیه اعترافی است از جتیان به این که خیال کرده بودند انس و جن هر چه می گویند راست است، و هرگز علیه خدا دروغ نمی گویند، در نتیجه وقتی برخوردند به مشرکین و شنیدند از ایشان که نسبت داشتن زن و فرزند به خدا می دهند باور کردند، و آن وقت به آن نسبت های ناروا ایمان آورده و در نتیجه مثل خود آنان مشرک شدند، و هم چنان در شرک بودند تا این که قرآن را شنیدند، و حقیقت برایشان روشن گردید، و این اعتراف جتیان در حقیقت تکذیب مشرکین انسی و جن است. (۲)

### اعتراف جتیان به عجز خود در برابر خدا

«وَ أَنَا ظَنَّنَا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا!» (۱۲ / جن)

مراد از این که گفتند: «هرگز خدا را در زمین عاجز نمی کنیم»، این باشد که «می توانیم در زمین از راه فساد در ارض جلو خواست خدا را بگیریم، او را عاجز سازیم، و نگذاریم نظامی که در زمین جاری کرده جاری شود.» چون افساد خود آنان هم اگر محقق شود، تازه یکی از مقدرات خود خداست، نه این که خدا را عاجز ساخته باشند، و نیز مراد از جمله «وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا»، این باشد که اگر خدا بخواهد ما را دستگیر کند نمی توانیم از چنگ او بگریزیم، و او نتواند به ما دست یابد. (۳)

### شرکای جن شاه پریان و سایر معتقدات باطل

۱- المیزان، ج ۳۹، ص ۱۹۵

۲- المیزان، ج ۳۹، ص ۱۹۴

۳- المیزان، ج ۳۹، ص ۲۰۱

«وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ...!» (۱۰۰ / انعام)

مشرکین برای خدای تعالی شرکائی از جن اتخاذ کرده اند، در حالی که جن نیز مخلوق خداست و مخلوق نمی تواند با خالق خود در خدائی شرکت داشته باشد. مراد از جن در این جا شیطان هاینده، چون بعضی مانند مجوسان که قائل به اهریمن و یزدان بودند و هم چنین مانند یزیدی ها که قائل به الوهیت ابلیس (ملک طاوس شاه پریان) بودند و شیاطین را شریک خدا می دانستند. ممکن هم هست مراد از جن همین جن معروف بوده باشد، چون به طوری که نسبت می دهند بعضی از مشرکین قریش معتقد بودند که خدای تعالی دختری از جن گرفته واز آن دختر ملائکه به وجود آمده. این احتمال با سیاق جمله فوق سازگارتر است، و بنابراین احتمال، مراد از بنین و بنات و دختران و پسران از جمله ملائکه خواهند بود.

«خَرَقُوا» به معنای من در آری، از پیش خود ساختن، و افترا بستن است «سُبْحَنَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ!»

و اگر مراد از بنین و بنات اعم از ملائکه باشد بعید نیست که مقصود از آن همان اعتقادی باشد که در سایر ملل غیر اسلامی یافت می شود، مانند اعتقاد برهمنی ها و بودائی ها که اعتقادی نظیر اعتقاد مسیحی ها را داشتند و نیز مانند اعتقادی که سایر بت پرستان قدیم داشته و خدایان ساختگی خود را پسران و دختران خدا می دانستند و هم اکنون آثاری که به دست باستان شناسان کشف می شود وجود چنین اعتقادی را تأیید می کند، مشرکین عرب هم همه میدانیم که ملائکه را دختران خدا می پنداشتند. (۱)

## معارف قرآن در شناخت شیطان

### آفرینش شیطان، ذات و ماهیت او

#### طرح موضوع شیطان



موضوع ابلیس نزد ما امری مبتذل و پیش پا افتاده شده که اعتنائی به آن نداریم جز این که روزی چند بار او را لعنت کرده و از شرش به خدا پناه می‌بریم، و بعضی افکار پریشان خود را به این جهت که از ناحیه اوست تقبیح کنیم، و لکن باید دانست که این موضوع مطلبی است که بسیار قابل تأمل و شایان دقت و بحث، و متأسفانه تا کنون در صدد بر نیامده ایم ببینیم قرآن کریم درباره حقیقت این موجود عجیب که در عین این که از حواس ما غایب است ولی تصرفات عجیبی در عالم انسانیت دارد چه می‌گوید؟

چرا نباید در صدد برآیم؟ چرا در شناختن این دشمن خانگی و درونی خود بی‌اعتنائیم؟ دشمنی که از روز پیدایش بشر تا روزی که بساط زندگی اش برچیده می‌شود بلکه حتی پس از مردنش هم دست از گریبان او بر نمی‌دارد و تا در عذاب جاودانه دوزخش در نیندازد آرام نمی‌گیرد؟ آیا نباید فهمید این چه موجود عجیبی است که در عین این که همه حواسش جمع گمراه کردن یکی از ماهاست و در همان ساعتی که مشغول گمراه کردن اوست عینا به همان جور و در همان وقت سرگرم گمراه ساختن همه بنی نوع بشر است؟ در عین این که از آشکار همه با خبر است از نهان آنان اطلاع دارد، و حتی از نهفته ترین و پوشیده ترین افکاری که در زوایای ذهن و فکر آدمی جا دارد با خبر است، و علاوه بر این که با خبر است مشغول دسیسه در آن و گمراه ساختن

صاحب آن نیز هست؟ (۱)

### ماهیت شیطان از نظر قرآن



« قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ...! » (۱۱ / اعراف)

از آیات مختلف قرآن بر می آید که: ابلیس موجودی است از آفریده های پروردگار که مانند انسان دارای اراده و شعور بوده و بشر را دعوت به شرنموده و به سوی گناه سوق می دهد. این موجود قبل از این که انسانی به وجود آید، با ملائکه می زیسته و هیچ امتیازی از آنان نداشته است. پس از این که آدم علیه السلام پا به عرصه وجود گذاشت وی از صف فرشتگان خارج شده و بر خلاف آنان در راه شرّ و فساد افتاد، و سرانجام کارش به این جا رسید که تمامی انحراف ها و شقاوت ها و گمراهی ها و باطلی که در بنی نوع بشر به وقوع پیوندد همه به یک حساب مستند به وی شود. و بر عکس ملائکه که هر فردی از افراد بشر به سوی غایت سعادت و سر منزل کمال و مقام قرب پروردگار راه یافته و می یابد هدایتش به یک حساب مستند به آن هاست.

ابلیس را در کارهایش اعوان و یارانی است از فرزندان خود و از جن و انس که هر کدام به طریق خاصی اوامر او را اجرا می کنند و او به ایشان دستور می دهد که در کار بنی نوع بشر مداخله نموده، و از دنیا و هر چه در آن است، و در هر چیزی که با زندگی بشر ارتباط دارد، در آن تصرف نموده و باطل را به صورت حق و زشت آن را به صورت زیبا وانمود کنند. ایشان نیز اوامر او را امتثال نموده و در دل های بشر و در بدن هایشان و در اموال و فرزندان و سایر شئون زندگی دنیوی شان بانحاء مختلف تصرف می کنند. گاهی به صورت دسته جمعی و گاهی به طور منفرد، زمانی به کندی و زمانی به سرعت، گاهی بدون واسطه و گاهی به وسیله طاعت، و زمانی به وسیله معصیت به کار گمراه ساختن او می پردازند.

تصرفات ابلیس و لشکریان او طوری نیست که برای بشر محسوس باشد یعنی بفهمد که چه وقت ابلیس در دلش وارد می شود و چگونه افکار باطل را در قلب وی القاء می کند، و یا اذعان کند که این فکر از خودش نیست و شخص دیگری در دل او القاء کرده پس نه کارهای شیطان و لشکرش مزاحم رفتار انسان است و نه ذوات و اشخاص ایشان در عرض وجود وی می باشد جز این که خداوند به ما خبر داده که ابلیس از جن است و او و لشکرش از آتش آفریده شده اند. و به هر حال گویا آغاز و انجام وجود وی با هم اختلاف دارد. (۱)

### ماده اولیه شیطان

«خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ...!» (ص/۷۶)

– «مرا از آتش آفریدی...!»

در این آیه ابلیس، علت سجده نکردن خود را بیان می کند و آن این است که من شرافت ذاتی دارم. چون مرا از آتش خلق کرده ای ولی آدم مخلوقی است از گل. (۱)

### حقیقت و ذات شیطان (ابلیس)

«...فَسَجِدُوا لِإِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ!» (۵۰ / کهف)

پروردگار متعال درباره حقیقت و ذات این موجود شریری که نامش را ابلیس نهاده جز مختصری بیان نفرموده است. تنها در آیه: «كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ مَكَرَ ابْلِيسَ كَهَ مِنْ جَنِّانٍ بُوِدْ وَ از فرمان پروردگارش بیرون شد،» جن بودن او را بیان کرده و در جمله: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ مِنْ آتَشٍ خَلَقَ كَرْدِي!» (ص/ ۷۶) از قول خود او حکایت کرده که ماده اصلی خلقتش آتش بوده. و اما این که سر انجام کارش چه بوده و جزئیات و تفصیل خلقت او چگونه بوده صریحا بیان نکرده است. (۲)

### هم جنس بودن ابلیس با جن

«...إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ!» (۵۰ / کهف)

در این جمله ماجرای میان خدا و ابلیس را یادآوری می کند، آن زمان که به ملائکه دستور داد تا بر آدم پدر بزرگ انسان سجده کنند، همه سجده کردند مگر ابلیس که از جن بود و به همین جهت از امر پروردگارش تمرد کرد.

معنای آیه این است که به یاد آر این واقعه را تا برای مردم روشن شود که ابلیس که از جن بود و هم چنین ذریه او دشمنان ایشانند، و خیر ایشان را نمی خواهند، پس سزاوار نیست که فریب او را که لذات مادی دنیا و شهوات، و نیز اعراض از یاد خدا را برای ایشان زینت می دهد، بخورند و نیز سزاوار نیست که او را اطاعت کنند، و به سوی

۱- المیزان، ج ۳۴، ص ۴۱

۲- المیزان، ج ۱۵، ص ۵۲

باطلی که او دعوتشان می کند قدم نهند. (۱)

### مفهوم کلمه «شیطان» و رابطه او با «جن»

«وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ». (۱۱۲ / انعام)

«شیطان» در اصل لغت به معنای شرّیر است. در اثر غلبه استعمال بیشتر به «ابلیس» اطلاق می شود. کلمه «جن» در اصل لغت به معنای استتار و پنهان شدن است. در عرف قرآن به معنای طایفه ای از موجودات غیر ملائکه هستند که شعور و اراده دارند و از حواس ما پنهانند، و خداوند ابلیس را از سنخ و جنس «جن» معرفی کرده است. (۲)

### ارتباط جنس شیطان با جن (جان)

«وَ الْجَانُّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ». (۲۷ / حجر)

اصل کلمه «جن» به معنای پوشاندن است. جن طایفه ای از موجودات اند که بالطبع از حواس ما پنهانند، و مانند خود ما شعور و اراده دارند، و در قرآن کریم بسیار اسمشان برده شده، و کارهای عجیب و غریب و حرکات سریع به ایشان نسبت می دهد و نیز مانند ما مکلف به تکالیفند، و چون ما، زندگی و مرگ و حشر دارند که همه این ها از بسیاری از آیات متفرق قرآنی استفاده می شود.

و امّا «جان» و این که آیا جان هم همان جن است و یا به گفته ابن عباس پدر جن است، همان طور که آدم بشر است، و یا به گفته حسن همان ابلیس است، و یا به گفته راغب نسل جنّی ابلیس، و یا نوع مخصوصی از جن است، اقوال مختلفی است که بیشترش بی دلیل است.

آنچه که تدبر در آیات قرآن کریم دست می دهد این است که در دو آیه مورد بحث جان را مقابل انس گرفته و آن دو را دو نوع گرفته، و همین دو نوع گرفتن آن دو، دلیل و یا حداقل اشاره دارد بر این که یک نوع ارتباطی در خلقت آن دو هست، و نظیر دو آیه مورد بحث آیه «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارِ انْصَارَافًا» (۱۴ / رحمن) است. سیاق آیات مورد بحث خالی بر این معنی نیست که ابلیس از جن سفال و جن را از آتشی زبانه دار، (۱۴ / رحمن) است. سیاق آیات مورد بحث خالی بر این معنی نیست که ابلیس از جن بوده،

۱- المیزان، ج ۲۶، ص ۱۹۸

۲- المیزان، ج ۱۴، ص ۱۷۶

و گرنه آیه « وَ الْجَانُّ خَلْقَنَا مِنْ قَبْلُ... » لغو می شد. در جای دیگر کلام خود فرموده: که ابلیس از جن بود، و آن آیه « كَانَتْ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ » از جن بود و به همین جهت از امر پروردگارش سر باز زد، « (۵۰ / کهف) است، چه از این آیه، به خوبی بر می آید که جان همان جن بود، و یا یک نوعی از انواع آن بوده، در غیر این دو آیه دیگر اسمی از جان برده نشده است و هر جا اسمی از موجود مقابل انسان رفته به عنوان جن بوده، حتی در مواردی که عمومیت کلام، ابلیس و هم جنسان او را هم می گرفته، مانند جمله « شَیَاطِينِ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ، » (۱۱۲ / انعام) به لفظ جن تعبیر شده است. (۱)

### تفاوت جنس ملک و شیطان

« فَسَجِدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ... » و « كَانَتْ مِنَ الْجِنِّ... » (۱۱ / اعراف) و (۵۰ / کهف)

در آیات فوق و هم چنین در آیه « فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ مَلَائِكَةً هَمَّكِي بَرَّ او سَجَدَ كَرَدَنَد، » (۳۰ / حجر) خدای تعالی خبر می دهد از سجده کردن تمامی فرشتگان مگر ابلیس. و در آیه: « كَانَتْ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ مَکَرِ ابْلِيسَ كَه از جنیان بود و از فرمان پروردگارش بیرون شد، » عت سجده نکردن وی را این دانسته که وی از جنس فرشتگان نبوده، بلکه از طائفه جن بوده است.

از آیه شریفه « مَلَائِكَةً بَنَدِگَانِ گَرَامِ اَنَد، کَه بَه گَفْتَارِ از خَدَا پِیشِی نَمِی گِیرَنَد و بَه فَرْمَانِ او کَارِ مِی کَنَنَد، » هم استفاده می شود که اگر ابلیس از جنس فرشتگان بود چنین عصیانی را مرتکب نمی شد. (۲)

### ابلیس، پدر شیطان ها

« وَ كَانِ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا! » (۲۷ / اسراء)

- و شیطان کفران پروردگار خود کرد!

کلمه « شَیْطَانِ » در جمله فوق یک فرد غیر معین از شیطان های در اول آیه مزبور که می گوید: « اِنَّ الْمَيِّدْرِينَ کَانُوا اِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ، » (۲۷ / اسراء) نیست، تا اشکال شود که همه شیطان ها کفورند نه یک فرد، بلکه مراد از آن « ابلیس » است که پدر شیطان هاست. و شیطان ها ذریه او و قوم و قبیله اویند. (۳)

### فرزندان و نسل شیطان

۱- المیزان، ج ۲۳، ص ۲۲۲

۲- المیزان، ج ۱۵، ص ۲۹

۳- المیزان، ج ۲۵، ص ۱۴۴

«أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ؟» (۵۰ / كهف)

- «آیا با این حال او را و بچه های او را سوای من اولیا خود اَتخاذ می کنید، با این که آنان دشمنان شمایند؟»

از آیه فوق استفاده می شود که شیطان نیز مانند سایر جانداران ذریه و فرزند دارد و اما این که کیفیت پیدایش فرزندان او چگونه است؟ معلوم نیست، و آیه مزبور از آن ساکت است. (۱)

### تفاوت ابلیس و شیاطین، ذریه و قبیله ابلیس

«وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ...!» (۲۲/ابراهیم)

کلمه «شیطان» هر چند که به معنای شریر است، چه شریرهای جنی و چه انسی، هم چنان که فرمود: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَاطِئِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ وَابْنِ آدَمَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (۱۱۲ / انعام) و لکن در خصوص این آیه مقصود از آن همان شخص اولی است که مصدر تمامی گمراهی ها و ضلالت در بنی آدم شد، و نام شخصی اش «ابلیس» است، چه از ظاهر سیاق بر می آید که او با کلام خود عموم ستم کاران اهل جمع را خطاب قرار داده، و اعتراف می کند که همو بوده که ایشان را به شرک دعوت می کرده است.

قرآن کریم هم تصریح کرده که آن کسی که در عالم خلقت چنین پستی را قبول کرده همان «ابلیس» است، و خودش هم این معنا را ادعا می کند و خدای تعالی دعویش را رد نمی کند: «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ: به عزت تو سوگند همه آنان را اغواء می کنم مگر بندگان مخلصت را...!» (۸۲ و ۸۳ / ص)

و اما ذریه و قبیله او که قرآن اسم آن ها را برده و درباره قبیله او می فرماید:

«إِنَّهُ يَرِيكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» او و قبیله اش از آن جا که نمی بینیدشان شما را می بینند. (۲۷ / اعراف) و نیز در سوره كهف برای او ذریه معرفی نموده می فرماید: «أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ آيَا او و ذریه او را اولیاء خود می گیرید؟» (۵۰ / كهف)

ولایتشان جزئی است مثلاً یکی از ایشان بر بعضی از مردم ولایت و تصرف دارد، و بر بعضی دیگر ندارد، یا در بعضی اعمال دارد، و در بعضی دیگر ندارد، و یا این که اصلاً ولایت واقعی ندارند، بلکه ولایتشان در حدود معاونت و کمک به شیطان اصلی است، و ریشه و همه کاره ای که تمامی کارهایی که از دیگران سر می زند کار اوست همان «ابلیس» است. (۱)

### لشکریان شیطان، و عملکرد انفرادی و اجتماعی آن ها

«... وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجِلِكَ وَ شَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ...!» (اسراء / ۶۴)

«... حالا هر که را که توانستی به آواز خودت بکشان و با سواران و پیادگان آنان را

محاصره کن و در مال ها و فرزندانشان شریک شو...!»

به طوری که از آیات قرآن بر می آید برای شیطان لشکری است که او را در هر کاری که بخواهد مدد می کنند، از آن جمله آیه شریفه: «إِنَّهُ يَرِيكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ شَيْطَانٌ وَ دَسْتَهُ وَى شَمَا رَا از آن جایی که نمی بینید، می بینند،» (۲۷ / اعراف) است. و اگر در آیه «وَلَا غَوَيْنَهُمْ أَجْمَعِينَ» (۳۹ / حجر) گمراهی همه را به خود او نسبت داده برای این است که هر قدر هم لشکریانش زیاد و نقشه عملیات آن ها مختلف باشد نتیجه عملیاتشان که همان وسوسه در دل ها و گمراه ساختن مردم است یکی است.

از آیه: «الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ» (۳ و ۴ / ناس) هم بر می آید که لشکریانش همه از جنس خود او یعنی از طائفه جن نیستند، و بعضی از آنان از جنس بشرند.

از آیات کریمه قرآن درباره ابلیس و خصوصیات کارهای او و لشکریانش دو نکته دیگر استفاده می شود: یکی این است که لشکریان او در کندی و تندی در عمل همه مثل هم و برابر هم نیستند، بعضی تند و بعضی کند هستند، به شهادت این که در جمله «وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجِلِكَ» (۱۴ / اسراء) بعضی از لشکریان او را سواره و بعضی را پیاده معرفی کرده است.

نکته دیگر این که لشکریان او از جهت اجتماع و انفراد در عمل نیز مختلفند، بعضی ها تنها کار می کنند و بعضی ها به کمک یکدیگر کاری را از پیش می برند، به دلیل آیه: «وَ قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَ أَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ وَ بَگُو پروردگارا پناه می برم به تو از وسوسه های شیطان ها، و پناه می برم به تو

از این که به نزد من آیند!» (۹۷/مؤمنون) و احتمالاً آیه: «آیا شما را خبر بدهم از این که شیطان ها بر چه کسی نازل می شوند، آنان نازل می شوند بر هر دروغ ساز گنه پیشه، کسانی که مسموعات خود را نشر می دهند و بیشترشان دروغ گویانند.» (۲۲۱ تا ۲۲۳ / شعرا) (۱)

## فلسفه آفرینش شیطان

### طرح سؤالات درباره فلسفه آفرینش شیطان

---

۱- المیزان، ج ۱۵، ص ۵۶

«یا بَنی آدَمَ لَا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطَانُ...!» (۱۱ تا ۲۵ / اعراف)

- ۱ چرا خداوند ابلیس را آفرید؟ او که می دانست وی چه کاره است؟
- ۲ با این که ابلیس از جن بود چرا خداوند او را با ملائکه محشور و هم نشین کرد؟
- ۳ با این که می دانست او اطاعتش نمی کند چرا امر به سجده اش کرد؟
- ۴ چرا موفق به سجده اش نکرد و در گمراهی اش کمک نمود؟
- ۵ چرا بعد از آن نافرمانی او را از بین نبرد؟
- ۶ چرا تا روز قیامت مهلتش داد؟
- ۷ چرا او را مانند خون در سراسر وجود آدمی راه داد و بر او مسلط کرد؟
- ۸ چرا به لشکریانی تأییدش کرده و بر همه جای حیات انسان راه داد؟
- ۹ چرا او را از نظر و احساس بشر پنهان کرد؟
- ۱۰ چرا همه کمک ها را به او کرد و به آدمیان کمک نکرد؟
- ۱۱ چرا اسرار خلقت بشر را از او پوشیده نداشت تا چنین به اغوای او طمع نبندد؟
- ۱۲ با این که او دورترین و دشمن ترین مخلوقات بود چطور با خدا حرف زد و خداوند هم با او تکلم کرد؟ و چگونه؟
- ۱۳ آیا ورودش به بهشت از چه راهی بود؟



۱۴ چگونه ممکن است در بهشت که مکان قدس و طهارت است وسوسه و دروغ و گناه واقع شود؟

۱۵ با این که حرف هایش مخالف گفتار خداوند بود چرا آدم آن را پذیرفت؟

۱۶ با این که خلود در دنیا مخالف با اعتقاد به معاد است چگونه طمع در خلود کرد؟

۱۷ با این که آدم در زمره پیغمبران بود چطور ممکن است معصیت کرده باشد؟

۱۸ با این که توبه کار مانند کسی است که گناه نکرده باشد چطور توبه آدم قبول شد و لکن به مقامی که داشت باز نگشت؟... و چگونه و چگونه.

اهمال و کوتاهی مفسرین در بحث جدی و حقیقی این موضوع و بی بند و باری در اشکال و جواب به حدی رسید که در جواب از این اشکالات بعضی از آنان به خود جرأت دادند که بگویند مقصود از آدم در این داستان آدم نوعی است، و داستان یک داستان خیالی محض است، و یا بگویند مقصود از ابلیس قوه ای است که آدمی را به شرّ و فساد دعوت می کند. و یا بگویند صدور فعل قبیح از خداوند جایز است، و همه گناهان از ناحیه خود اوست. و اوست که آن چه را خودش درست کرده خراب می کند، و به طور کلی «خوب» آن چیزی است که او بخواهد و به آن امر کند و «بد» آن چیزی است که او از آن نهی کند، و یا بگویند اصلاً آدم از زمره پیغمبران نبوده و یا به طور کلی انبیا معصوم از گناه نیستند، و یا قبل از بعثت معصوم نیستند و آدم آن موقع که نافرمانی کرد مبعوث نشده بود، و یا بگویند همه این صحنه ها برای امتحان بوده است.

باید دانست تنها چیزی که باعث بی فایده بودن این مباحث شده این است که این مفسرین در این مباحث بین جهات حقیقی و جهات اعتباری فرق نگذاشته و مسائل تکوینی را از مسائل تشریحی جدا نکردند، و بحث را در هم و بر هم نموده و اصول قرار دادی و اعتباری را که تنها به درد تشریح و نظام اجتماعی می خورد در امور تکوینی دخالت داده و آن را حکومت داده اند.

ما اگر بخواهیم در پیرامون این مسئله و حقایق دینی و تکوینی که در آن است آزادانه بحث کنیم باید قبلاً چند جهت را (به شرح مطالب بعدی) تحریر نماییم. (۱)

### فلسفه آفرینش شیطان و قانون خیر و شر

«یا بنی آدَمَ لَا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطَانُ...!» (۱۱ تا ۲۵ / اعراف)

اول این که باید دانست تمامی اشیائی که متعلق خلق و ایجاد قرار گرفته یا ممکن است قرار گیرد وجود نفسی شان یعنی وجودشان بدون این که اضافه به چیزی داشته باشد خیر است، به طوری که اگر به فرض محال فرض کنیم شری از شرور متعلق خلقت و ایجاد قرار گرفته و موجود شود پس از موجود شدنش حالش حال سایر موجودات خواهد بود، یعنی دیگر اثری از شر و قبح در آن نخواهد بود مگر این که وجودش اضافه و ارتباط به چیز دیگری داشته باشد، و در اثر این ارتباط نظامی از نظام های عادلانه عالم وجود را فاسد و مختل سازد، یا باعث شود عده ای دیگر از موجودات، از خیر و سعادت خود محروم شوند، این جاست که شروری در عالم پدید می آید.

و این که در بالا گفتیم: «بدون این که وجودشان اضافه به چیزی داشته باشد» مقصودمان همین بود، بنابر این اگر موجودی از قبیل مار و عقرب دیدیم که از نظر اضافه ای که به ما دارد مضر به حال ماست باید بدانیم که به طور مسلم منافعی دارد که از این ضررش بیشتر است و گرنه حکمت الهی اقتضای وجود آن را نمی کرد و در این صورت وجود چنین موجودی هم خیر خواهد بود.

این همان معنائی است که آیه شریفه: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ أَنْ كَسَىٰ هَرَجَةَ آفْرِید نیکویش آفرید!» (۷ / سجده) و آیه: «تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ بسیار پر خیر است خداوندی که برای عالمیان یگانه پروردگار است!» (۵۴ / اعراف) و آیه: «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِغُ بِحَمِيمَةٍ وَ هِيَ بَعْضُ شَيْءٍ كَسَىٰ هَرَجَةَ آفْرِید نیکویش آفرید!» (۴۴ / اسراء) هم به این معنا اشاره دارد. (۱)

### ریشه های تکوینی قانون اضداد و فلسفه وجودی شیطان

«یا بنی آدَمَ لَا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطَانُ...!» (۱۱ تا ۲۵ / اعراف)

دوم این که عالم خلقت با همه وسعتی که در آن است تمامی اجزایش به یکدیگر مربوط و مانند زنجیر اولش بسته و مربوط به آخرش می باشد، به طوری که ایجاد جزئی از آن مستلزم ایجاد و صنع همه آن است، و اصلاح جزئی از آن به اصلاح همه آن

است، هم چنان که فرمود: « وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَّيْحٍ بِالْبَصِيرِ » (۵۰ / قمر) و این ارتباط لازمه اش این نیست که جمیع موجودات مثل هم و ربطشان به یکدیگر ربط تساوی و تماثل باشد، زیرا اگر همه اجزای عالم مثل هم بودند عالمی به وجود نمی آمد بلکه تنها یک موجود تحقق می یافت، و لذا حکمت الهی اقتضا کرد که این موجودات از نظر کمال و نقص و وجدان مراتب وجود و فقدان آن، و قابلیت رسیدن به آن مراتب و محرومیت از آن مختلف باشد.

اگر در عالم شرّ و فساد و تعب و فقدان و نقص و ضعف و امثال آن نبود به طور مسلم از خیر و صحت و راحت و وجدان و کمال و قوت نیز مصداقی یافت نمی شد، و عقل ما پی به معانی آن ها نمی برد، چون به طور کلی عقل هر معنایی را از مصادیق خارجی آن انتزاع می کند اگر در عالم مصداقی از شقاوت و معصیت و قبح و ذم و عقاب و امثال آن نبود سعادت و اطاعت و حسن و مدح و ثوابی هم تحقق نمی یافت، و هم چنین اگر دنیائی نبود آخرتی هم وجود نداشت. مثلاً اگر معصیتی نبود یعنی نافرمانی امر مولوی مولی، به هیچ وجه ممکن نبود و قهراً انجام خواسته مولی امر ضروری و اجباری می شد، و اگر انجام دادن فعلی ضروری و غیر قابل ترک باشد دیگر امر مولی به آن معنا ندارد، و خواستن مولی چنین فعلی را تحصیل حاصل است.

و وقتی امر مولی معنی نداشت اطاعت هم مصداق نخواهد داشت، و وقتی اطاعت و معصیتی نبود مدح و ذم و ثواب و عقاب و وعد و وعید و انذار و بشارتی هم نخواهد بود. و وقتی این گونه نبود دین و شریعت و دعوتی هم نبود. و وقتی دینی در کار نبود نبوت و رسالتی هم نبود. و وقتی نبوت و رسالتی نباشد قهراً اجتماع و مدنیته هم نخواهد بود. اجتماع هم که نباشد انسانی نیست و هم چنین و بر همین قیاس فرض نبود یک چیز مستلزم فرض نبود جمیع اجزای عالم است.

این معنی که معلوم شد اینک می گوئیم: اگر شیطانی نبود نظام عالم انسانی هم نبود. (۱)

### لزوم وجود شیطان در ارکان نظام عالم بشریت

« يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ...! » (۱۱ تا ۲۵ / اعراف)

وجود شیطانی که انسان را به شرّ و معصیت دعوت کند از ارکان نظام عالم بشریت است. و نسبت به صراط مستقیم او به منزله کناره و لبه جاده است؛ و معلوم است که تا دو طرفی برای جاده نباشد متن جاده هم فرض نمی شود، این جاست که اگر

دقت شود معنای آیه: « قَالَ فِيمَا أَعُوذُنِي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ كَفْتُ بِرَأْيِ أَيْنِ ضَلَّالَتِ كِه مِرَا نَصِيبِ دَادِه اِي دِر رَاه رَاسْتِ تُو بَر سِر رَاه أَنَان كَمِين مِي نَشِينَم، » (۱۶ / اعراف) و آیه: « قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ، » (۴۲ / حجر) به خوبی روشن گشته و صدق دعوی ما معلوم می گردد.

با در نظر گرفتن این دو جهتی که ذکر شد اگر در آیات راجع به داستان سجده آدم دقت شود معلوم خواهد شد که این آیات در حقیقت تصویری است از روابط واقعی ای که بین نوع انسانی و نوع ملائکه و ابلیس است. چیزی که هست این واقعیت را به صورت امر و اطاعت و استکبار و طرد و رجم و سؤال و جواب بیان کرده، و نیز معلوم خواهد شد که تمامی اشکالاتی که شده و ما پاره ای از آن را در بالا نقل کردیم ناشی از کوتاهی در تفکر و دقت بوده است. مانند اشتباه آن ها که گفته اند نهی از خوردن از درخت نهی تکوینی بوده، غافل از این که نهی تکوینی یعنی عدم ایجاد، و امر تکوینی یعنی ایجاد. (۱)

### آزمایش الهی به وسیله القائنات شیطانی

«لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ!» (۵۳ / حج)

خدای سبحان در آیه مورد بحث می فرماید: این القائنات شیطانی خود مصلحتی دارد، و آن این است که مردم عموماً به وسیله آن آزمایش می شوند، و آزمایش خود از نوامیس عمومی الهی است، که در عالم انسانی جریان دارد، چون رسیدن افراد سعید به سعادت، و اشقیاء به شقاوت، محتاج به این ناموس است، باید آن دو دسته امتحان شوند دسته سوم هم که منافقینی بیمار دلند، به طور خصوص در آن بوته قرار گیرند، چون رسیدن اشقیاء به کمال شقاوت خود، از تربیت الهی است که در نظام خلقت مورد نظر است، هم چنان که خودش فرمود: « ما هم این دسته را و هم آن دسته را کمک می کنیم و این یاری دادن به هر دو دسته از عطای پروردگار تو است، و عطای پروردگار تو را هیچ مانعی و جلوگیری نیست! » (۲۰ / اسراء)

و این است معنای این که فرمود: « تا آن چه را که شیطان القاء می کند مایه آزمایش بیمار دلان و سنگ دلان قرار دهد! » (۵۳ / حج)

شیطان هم در شیطنت خود مسخر خدای سبحان است، و او را در کار آزمایش بندگان، و فتنه اهل شک و جحود، و دارندگان غرور، آلت دست قرار می دهد.

مراد از «فِتْنَهُ»، ابتلاء و امتحان است، امتحانی که شخص در گیر به آن را دچار غرور و ضلالت می کند، و مراد از بیمار دلان اهل شک از کفار است، و مراد از «الْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ»، سنگ دلان اهل جحود و عناد از کفار است. (۱)

### شیطان عامل آزمایش انسان

«الْأَرْضِينَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا غُورِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ!» (حجر / ۳۹)

آیاتی که مسئله امتحان و ابتلاء را عنوان می کنند، مانند آیه: «لِيُمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ»، (انفال / ۳۷) و آیه: «وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ» تا امتحان کند آن چه را که در سینه هایتان دارید و برای این بود که قلب های شما را پاک کند،» (آل عمران / ۱۵۴) نشان می دهد که اصولاً نظام سعادت و شقاوت و ثواب و عقاب بشر،

مبثنی بر اساس امتحان و ابتلاء است تا انسان ها همواره در میانه خیر و شرّ و سعادت و شقاوت قرار داشته، و به اختیار خود و با در نظر گرفتن نتیجه بر طبق هر کدام که خواستند عمل کنند.

و بر این اساس اگر در این میان کسی که چون ملائکه و یا خدا بشر را به سوی خیرش دعوت نکند و کسی نباشد که او را به سوی شرّ تشویق نماید، دیگر امتحانی نخواهد بود. و حال آن که گفتیم در کار هست، لذا می بینیم که خدای تعالی در امثال آیه «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَ اللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا شَيْطَانُ شِمَا رَا بِه فَقَر وَعَدَه مِي دَهْد وَ به کارهای زشت امر می کند ولی خدا شما را به آموزش خود و فضل و احسان خود نوید می دهد!» (بقره / ۲۶۸) به این دو سنخ دعوت تصریح نموده است.

اگر خدای تعالی ابلیس را علیه بشر تأیید نموده و او را تا وقت معلوم مهلت داده است، خود بشر را هم به وسیله ملائکه که تا دنیا باقی است تأیید فرموده است، و لذا می بینیم در پاسخ ابلیس نفرموده: «وَإِنَّكَ الْمُنْظَرُ تُو مَهْلَت دَادَه شَدِي!» (اعراف) بلکه فرموده: «أَنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ: تُو از زمره مهلت داده شدگانی!» پس معلوم می شود غیر ابلیس کسان دیگری هم هستند که تا آخرین روز زندگی بشر زنده اند.

و نیز اگر ابلیس را تأیید کرد تا بتواند باطل و کفر و فسق را در نظر بشر جلوه دهد، انسان را هم با هدایت به سوی حق تأیید نمود و ایمان را در قلبش زینت داد، و محبوب ساخت،

و فطرت توحیدش ارزانی داشت و به فجور و تقوایش ملهم نمود و نوری پیش پایش نهاد تا اگر ایمان آورد با آن نور در میان مردم آمد و شد کند، و هم چنین تأییدات دیگر، و در این معانی فرموده:

«قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ بَـكُو خِدا به سِوِ حَقِّ هِدايْتِ مِی كِندا!» (۳۵ / یونس)

«ولكن خدا ایمان را محبوب دل شما کرده و آن را در دل هایتان زینت داده است!» (۷ / حجرات)

«روی دل متوجه دین حنیف کن که فطرت خداست، آن فطرتی که خلق را بر آن فطرت آفریده است!» (۳۰ / روم)

«به نفس و خلقت آن سوگند که فجور و تقوایش را ملهمش کرد!» (۸ / شمس)

«آیا کسی که مرده بود، زنده اش کردیم و نوری برایش قرار دادیم تا با آن در میان مردم آمد و شد کند!» (۱۲۲ / انعام)

و آیه «ما فرستادگان خود و آنان که ایمان آوردند در دنیا و در روزی که گواهان برخیزند یاری می کنیم!» (۵۱/غافر) عبارت «یاری می کنیم» اشعار به وساطت ملائکه دارد.

بنابر این آدمی زاده آفریده ای است که خودش به خودی خود نه اقتضای سعادت دارد و نه شقاوت و در بدو خلقتش نسبت به هر دو یک نسبت دارد، هم می تواند راه خیر و اطاعت را که راه ملائکه است اختیار کند و هم راه شرّ و فساد و گناه را که راه ابلیس و لشکریان اوست. بشر به هر راه که در زندگی اش میل کند به همان راه می افتد و اهل آن راه کمکش نموده و آن چه که دارند در نظر وی جلوه می دهند و او را به سر منزلی که راهشان به آن منتهی می گردد هدایت می کنند، حال آن سر منزل یا بهشت و یا دوزخ، یا شقاوت است و یا سعادت.

پس مهلت دادن ابلیس تا روز وقت معلوم از باب ابطال قانون علیت نیست، بلکه در باب آسان ساختن امر امتحان است و لذا می بینیم دو طرفی است و در مقابل ابلیس ملائکه را هم مهلت داده است. (۱)

### استناد اعمال شیطان به اذن الهی

«...كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ!» (۱۰۸ / انعام)

شیطان که شرک و گناه و هر چیزی را که مایه غضب پروردگار است در دل اولیای خود زینت می دهد به اذن خدای متعال است: «مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ!» (۳ / یونس)

این خدای تعالی است که می خواهد بدین وسیله امتحان و حجت را که نظام تشریح اقتضای آن را دارد بر بندگان خود تمام نماید، هم چنان که فرمود: «تا آنان که ایمان آورده اند تصفیه کند و کفار را نابود گرداند!» (۱۴۱ / آل عمران)

آیه شریفه: «كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ»، و از آن روشن تر آیه: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا مَا» این چیزهائی را که روی زمین است آرایش آن کرده ایم تا ایشان را بیازماییم که کدامشان به عمل بهترند،» (۷ / کهف) شاهد دعوی ماست که گفتیم زینت اعمال که همان محبوبیت و لذیذ بودن آن است نسبتی به خدای تعالی نیز دارد. (۱)

### چرا خداوند مانع شیطان نمی شود؟

«زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَ...!» (۱۴ / آل عمران)

آیات سوره آل عمران در مقام بیان داشتن آن است که خداوند متعال «قیوم» بر خلقتش بوده و آن چه را که آنان انجام می دهند و زندگانی و تدبیرشان روی آن جریان دارد اعم از ایمان و کفر و یا اطاعت و عصیان همه در تحت قدرت اوست. او خلاق را آفرید و آنان را به راه سعادت راهنمایی کرد، و کسانی که در دینش راه نفاق را می پیمایند چون منافقین، یا اشخاصی که به آیات روشنش کفر می ورزند مانند مشرکین، و هم چنین کسانی که در اثر اختلاف در کتاب الهی راه ظلم و ستم را طی می کنند چون یهود و نصاری، و بالجمله تمام اشخاصی که در این راه پیروی شیطان را کرده و متابعت هوای نفسانی را می نمایند، هیچ یک در رفتن راه شقاوت و بد بختی خود، قیومت الهی را فاسد نکرده و بر اراده او غالب نگشته اند، بلکه همه شان با جمیع افعال خود در تحت قدرت و تدبیر او هستند، او جهان را جهان اسباب و مسببات قرار داد تا راه امتحان خلاق را بر پا دارد. بنابر این آفریننده طابع و قوا و شهوات و افعال انسان خداوند

می باشد تا آدمیان به وسیله آن قوا و نیروها و هم چنین به وسیله افعال مربوط به هر یک راه قرب الهی و جوار رحمتش را طی کنند.

او شیطان را در وسوسه و مغرور کردن خلائق مانع نگشت و هم چنین خلائق را از متابعت و پیروی او باز نداشت، تا افرادی را که با میل و رغبت در این دار امتحان راه او را می روند مشخص دارد، و از میان آنان یک دسته مخصوص را که از میززترین آن ها می باشند به مقام شهیدان و گواهان برساند.

این قسمت ها را در سوره آل عمران تذکر داد تا قلوب مؤمنین را تسلی دهد تا در برابر شداید و مشکلاتی که از هر جهت محیط داخل و خارج آن را احاطه کرده بود، استقامت به خرج دهند.

مؤمنینی از داخل گرفتار نفاق منافقین و نادانی های افراد بیمار دل بودند که موجب فساد داخلی اجتماعشان را فراهم می آوردند و از خارج دچار جنگ های هولناک و مبارزات شدیدی بودند که از طرف کفار عرب و مشرکین و یهود آغاز گشته بود و هم چنین تهدیدات دول خارجی روم و ایران که با تمام قدرت و نیروئی که در اختیار داشتند زندگی و حیات آنان را در معرض مخاطره قرار داده بودند.

در این سوره خاطر نشان می سازد که این کافران و کسانی که در ردیف آن ها قرار گرفته اند تماما راه را اشتباه طی کرده و به واسطه رکون و دل بستگی و تکیه به دنیا و زخارف آن، دنیا را مقصد و آرمان اصلی خود فرض کرده اند، با این که مقصد چیز دیگری بوده و همه این زینت ها و آرایش های دنیوی برای مقدمه رسیدن به آن آفریده شده اند. (۱)

### مشیت الهی در تأثیر القائنات شیطانی

«كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَاطِئِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنَّ... وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ...»

(۱۱۲ / انعام)

«اگر پروردگار تو می خواست چنین نمی کرد!»

این آیه اشاره دارد به این که حکم و مشیت الهی عمومی و جاری و نافذ است و چنان که آیات بدون مشیت و خواست خدا کمترین اثری در ایمان مردم ندارد.

هم چنین دشمنی شیاطین با انبیاء و سخنان فریبنده ای که به هم دیگر وحی می کنند اگر اثر می کند به اذن خداست و اگر خدا می خواست



وحی نمی کرد و با انبیاء دشمن نمی بودند.

بنابر این معنی اتصال این آیه با آیات قبل روشن است زیرا هر دو در صدد بیان این معنی هستند که همه کارها متوقف به مشیت و خواست خداست.

«فَذَرُهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ!» (۱۱۲ / انعام)

این جمله فرع بر نفوذ مشیت پروردگار است. معنایش این است که: وقتی معلوم شد که دشمنی مشرکین و فساد انگیزان و وسوسه کردنشان همه بر وفق مشیت خداست؛ نه مخالف و مانع نفوذ آن، پس چه جا دارد که از دیدن اخلاص گری و فساد انگیزی ایشان اندوهناک شوی؟ واگذارشان تا هر افترائی که می خواهند به خدا ببندند، و هر شریکی را برای او اتخاذ بکنند.

و این که در آیه مورد بحث «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَاطِئِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ...» (۱۱۲ / انعام) دشمنی شیطانی با انبیاء که متضمن توسل جستن بشر و بر انگیزان به سوی شرک و معصیت است به خدا نسبت داده شده و هم چنین در آیه بعدی « برای این که قلوب کسانی که به آخرت ایمان ندارند به آن مایل شود...» (۱۱۳ / انعام) این ستمگری ها و گناهان از جمله هدف های خدا در دعوت حق قرار داده شده نظیر آیه سابق «كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ» (۱۰۸ / انعام) می باشد که زینت دادن اعمال به خدا نسبت داده شده است.

آیاتی که ساحت مقدس الهی را از هر بدی و نقص منزّه می دارد دلالت دارد بر این که نیکی ها بی واسطه و با واسطه همه منسوب به اوست و اما بدی ها و گناهان بدون واسطه به شیطان و نفس و با واسطه اذن او انجام می گیرد تا امتحان الهی جای خود را بیابد.

«وَ لَتَصْغَى إِلَيْهِ أَفِئْدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ!» (۱۱۳ / انعام)

تقدیر جمله این است که ما کردیم آن چه را که باید می کردیم و خواستیم آن چه را که باید می خواستیم و در عین حال برای هدف ها و نتایج ناگفتنی از وحی ای که شیطان ها به یک دیگر می کردند جلوگیری نمودیم. تا هم آن نتایج بدست آید و هم در نتیجه اعراض تو از آنان و رها کردن آنان را دل هایشان وحی شیطان را اجابت نموده و آن را بپسندد، و در نتیجه بکنند آن کارهای زشتی را که باید بکنند تا به انتها درجه شقاوت که استعداد آن را دارند برسند. آری خداوند نه تنها سعادت را در رسیدن به سعادت کمک می کند، بلکه اهل شقاوت را نیز در رسیدن به کمال اهل شقاوتشان مدد می نماید. هم چنان که فرمود: «همه را، چه آن گروه و چه این گروه، از اعطای پروردگارت کمک می دهیم که

عطای پروردگار تو منع شدنی نیست!» (۱)

### موقوف بودن راه شیطان به اقتضای الهی

«... قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ...!» (۴۱ / حجر)

«گفت: همین است راه مستقیم که من قضائش را رانده ام!» به طوری از سیاق بر می آید جمله فوق کنایه است از این که همه امور به دست خداست، حتی شیطان هم در این فضولی هایش بی نیاز از خدا نیست.

بر خدا بودن راه شیطان معنایش این است که راه شیطان هم مانند همه امور از هر جهت موقوف به حکم و قضای خداست. اوست که هر چیزی از ناحیه اش آغاز می گیرد و به سویش انجام می پذیرد. پس هیچ امری نیست مگر این که او ربّ و قیوم بر آن است.

خدای تعالی در قبال اظهار شیطان که گفت: «به زودی از بشر انتقام می گیرم و با تزئین و اغواء سلطه خود را بر همه آنان می گسترانم، به طوری که جز عده قلیلی رهائی نداشته باشند»، (۳۹ و ۴۰ / حجر) پاسخ داده است که آن چه که گفتی به زودی همه شان را گمراه می کنی، و آن چه که استثنا نمودی و چنین اظهار نمودی که به زودی مستقل می شوی، و همه این کارها را به حول و قوه و مشیت خود می کنی؛ سخت اشتباه کرده ای زیرا غیر من کسی مستقل نیست؛ و کسی جز من مالک این تصرفات و حاکم در آن نیست. از هر کسی هم که سر بزند به حکم و قضای من است. اگر اغواء کنی به اذن من کردی و اگر نتوانی و ممنوع شوی به مشیت من شدی و تو از ناحیه خود مالک هیچ چیزی نیستی. تنها مالک و اختیار دار آن اموری هستی که من مالکت کرده ام، و آن چه را که من قضایش را رانده باشم، و من چنین رانده ام که تو نسبت به بندگان من هیچ کار نتوانی بکنی، مگر تنها آن هایی که پیرویت کنند...!

- «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ!» (۴۲ / حجر)

«تو بر بندگان من تسلط نداری، مگر آن هایی که خودشان رام تو گردند!»

این همان قضائی است که در آیه سابق در امر اغواء به راندنش اشاره شده که می فرماید غیر او کسی در آن دخالتی ندارد.

حاصل مطلب این است که آدم و فرزندانش همگی شان بندگان خدایند، و چنان نیست که ابلیس پنداشته بود که تنها مخلصین بنده او هستند و چون بنده او هستند به

شیطان تسلطی برایشان نداده است، بلکه همه افراد بشر بندگان اویند، و او مالک و مدبر همه است. چیزی که هست شیطان را بر افرادی که خودشان میل به پیروی او دارند، و سرنوشت خود را به دست او سپرده اند مسلط فرموده، این هاینده که ابلیس بر آنان حکم فرمائی دارد. (۱)

### چگونگی استناد تصرفات شیطان به اذن الهی

« زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ! » (۱۴/آل عمران)

اعمالی که استنادش به شیطان بوده به خداوند متعال منسوب نمی شود. لکن با این وصف از آن جائی که خود شیطان و هر سببی از اسباب خیر و یا شر تصرفاتشان در ملک خداوندی و با اذن و اجازه اوست تا به آن وسیله امور جهان آفرینش و صنع و ایجاد منظم شود و دسته نیکوکاران به اختیار خود به رستگاری، و کافران هم به سوء اختیار خود در پیمودن راه مخصوص، ممتاز شوند در پاره ای از آیات این رقم از تزئین و آراستن دنیوی را هم به خداوند متعال نسبت داده است.

در آیه « زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ » فاعل تزئین کننده که به طور مبهم ذکر شده، خداوند متعال نیست، زیرا اگر چه به هر حال به خداوند نسبتی دارد (یعنی اگر مراد تزئین صالح باشد به طور مستقیم و اگر مقصود تزئین غیر صالح و مغرور کننده باشد از راه اذن و اجازه منسوب به خدای تعالی می باشد)، ولی چون آیه مشتمل مطالبی است که به طور مستقیم به خداوند منسوب نمی شوند مانند حب شهوات و حب کثرت مال، که هر دو مذموم و ناپسندند لذا روی ادب مخصوص قرآن، سزاوار است که آن ها را به غیر خداوند از شیطان و یا نفس اماره نسبت داد.

از خداوند متعال جز کار جمیل و نیکو صادر نمی شود و به اعمال زشت و ناپسند هم فرمان نمی دهد. لکن در نسبت غیر مستقیم و به واسطه که از آن تعبیر به «اذن» و اجازه می شود تمام اشیاء و اعمال به خداوند نسبت دارند. اگر چنین نباشد ربوبیت الهی نسبت به هر چیز آفریدنش هر چیز را، وهم چنین مالکیت او نسبت به تمام موجودات و اعمالشان، و یا نفی نمودن شریک به طور کلی از او هیچ یک معنای صحیحی به خود نمی گیرد با این که قرآن شریف از این حقایق مملو، و در جملات شریفه: «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ»، (۲۷ / رعد) و «أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ»، (۵ / صف) و «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ»، (۱۵ / بقره) و «أَمْرًا مُتْرَفِيهَا فَفَسَتْ قُورًا»، (۱۶ / اسراء) و امثال آن از آیات دیگر صریحا همین قسمت ها برای خداوند ثابت شده است. این خطا و اشتباه همانا در اثر کوتاهی است که درباره بحث در ارتباط اشیای جهان و افعال و آثارشان با یکدیگر

کرده اند. آنان موجودات آفرینش را هر یک مستقل و جدا از هم تصور کرده و از هزاران اشیائی که پیرامون یکدیگر را احاطه کرده و ارتباط کلی به آن ها دارند، قطع نموده اند. (۱)

### تصویرات شیطان و نقش اختیار در انسان

« وَ أَقَلُّ لَكُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ! » (۲۲ / اعراف)

تصرفات شیطان در ادراک انسان تصرف طولی است، نه در عرض تصرف خود انسان، تا منافات با استقلال انسان در کارهایش داشته باشد.

شیطان فقط می تواند چیزهایی را که مربوط به زندگی مادی دنیاست زینت داده و بدین وسیله در ادراک انسان تصرف نموده و باطل را به لباس حق در آورد، و کاری کند که ارتباط انسان به امور دنیوی تنها به وجه باطل آن امور باشد، و در نتیجه از هیچ چیزی فایده صحیح و مشروع آن را نبرد. و معلوم است که چنین کسی در طرز تفکرش و در طرز استفاده از امور دنیوی و هم چنین اسباب مربوط به زندگی خود را مستقل دانسته؛ همین فکر او را به کلی از حق و زندگی صحیح و حقیقی غافل می سازد. وقتی انسان کارش به جایی رسید که از هر چیزی تنها وجه باطل آن را درک کند، و از وجه حق و صحیح آن غافل شود رفته رفته دچار غفلت دیگری می گردد که ریشه همه گناهان است و آن غفلت از مقام حق تبارک و تعالی است.

خدای تعالی درباره این گونه اشخاص می فرماید: «اینان کسانی هستند که با داشتن دل نمی فهمند، و با داشتن چشم نمی بینند، گوش ها دارند لکن با آن نمی شنوند، ایشان عینا مانند چارپایان بلکه گمراه تر از چارپایانند، آنان غفلت زدگانند!» (۱۷۹ / اعراف)

بنابر این خود را مستقل دیدن، و از پروردگار خود غافل شدن و جمیع اوهام و افکار باطل و هر شرک و ظلمی که مترتب و متفرع بر آن است همه این ها از تصرفات شیطان است، گرچه چنین شخصی از آن جایی که خود را مستقل می داند این اوهام و افکار را هم از خود دانسته و شرک و ظلم را نیز عمل خود می پندارد، و باید هم چنین پندارد، زیرا معنی فریب شیطان خوردن و در تحت ولایت شیطان در آمدن همین است که گمراه بشود و نداند چه کسی او را گمراه کرده است: «او و گروه وی به طور مسلم شما را از جایی که خودتان احساس نکنید می بینند، آری ما شیطان ها را اولیای کسانی قرار داده ایم که ایمان نمی آورند!» (۲۷ / اعراف) قرآن کریم نظیر این ولایتی را که

شیطان در گناه و ظلم بر آدمیان دارد برای ملائکه در اطاعت و عبادت اثبات نموده است البته این دو نوع ولایت منافاتی با ولایت مطلقه پروردگار ندارد. (۱)

### مسئله جبر و اختیار در رابطه با پیروی از شیطان

«وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ!» (۲۰ / سبأ)

ابلیس آرزو و پندار خود را درباره آنان محقق کرد و به کرسی نشاند، و یا معنای آیه این است که شیطان ظنی و پنداری که درباره آنان داشت، محقق یافت، چون شیطان درباره تمامی ابنای بشر این آرزو و این پندار را دارد که همگی آنان را گمراه کند.

از ظاهر سیاق آیه بعدی «وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَايِنٍ» (۲۱ / سبأ) بر می آید که مراد این است که شیطان ایشان را مجبور به گمراهی نکرد، که به اجبار او را پیروی کنند، تا در نتیجه معذور باشند، بلکه خود آنان به سوء اختیارشان شیطان را پیروی کردند، و این خودشان بودند که پیروی او را اختیار نمودند و او هم بر آنان مسلط گردید، نه این که اول او برایشان مسلط شده، و آنان به حکم اجبار پیرویش کرده باشند.

و منشأ پیروی آن ها از شیطان شکی است که در دل از مسئله آخرت دارند، و آثارش که همان پیروی شیطان است ظاهر می شود، پس این که خدای تعالی به ابلیس اجازه داد تا به این مقدار، یعنی به مقداری که پای جبر در کار نیاید، بر ابنای بشر مسلط شود، برای همین بود که اهل شک از اهل ایمان متمایز و جدا شوند. و معلومشان شود چه کسی به روز جزا ایمان و باور دارد و چه کسی ندارد. و این باعث سلب مسئولیتشان در پیروی شیطان نمی شود، چون اگر پیروی کردند به اختیار خود کردند، نه به اجبار کسی. (۲)

### اغفال شیطان، اضلال ابتدایی و مجازات ثانوی

«يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ!» (۲۶ / بقره)

آن چه خدای تعالی از ضلالت و خدعه و مکر و امداد و کمک در طغیان و مسلط کردن شیطان و یا سرپرستی انسان ها، و یا رفیق کردن شیطان را با بعضی از مردم، و به

۱- المیزان، ج ۱۵، ص ۵۴

۲- المیزان، ج ۳۲، ص ۲۶۴

ظاهر این گونه مطالب که به خود نسبت داده؛ تمامی آن‌ها آن‌طور منسوب به خداست که لایق ساحت قدس او باشد، و به نزهت او از لوث نقص و قبیح و منکر بر نخورد، چون برگشت همه این معانی بالا-خره به اضلال و فروع و انواع آن است، و تمامی انحای اضلال منسوب به خدا، و لایق ساحت او نیست، تا شامل اضلال ابتدائی و به طور اغفال هم بشود.

بلکه آن‌چه از اضلال به او نسبت داده می‌شود، اضلال به عنوان مجازات است، که افراد طالب ضلالت را بدان مبتلا می‌کند. چون بعضی افراد به راستی طالب ضلالتند و به سوء اختیار به استقبالش می‌روند. هم چنان که خدای تعالی نیز این ضلالت را به خودش نسبت داده و فرموده: «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ بَسِيْرًا رَا بَا أَنْ هِدَايْتِ وَ بَسِيْرًا رَا بِيْهَمِ وَ سِيْلَهْ أَنْ كَمْرَاهْ مِي كَنْدْ و لي جز گروه بدکاران کسی را بدان گمراه نمی‌کند.» و نیز فرموده: «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ هَمِيْنْ كَهْ مَنْحَرَفْ شَدَنْدْ، خدَا دَلْ هَايْشَانْ رَا مَنْحَرَفْ تَرْ وَ كَمْرَاهْ تَرْ كَرْدْ،» (۵ / صف) و نیز فرموده: «كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ اَيْنْ چنين خدَا هر اسراف گر شكاك را گمراه مي‌کند.» (۳۴ / غافر) (۱)

### سه فرمان الهی در ردّ ادعای استقلال شیطان

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ!» (۴۲ / حجر)

«همگی شان را اغوا می‌کنم، مگر بندگان مخلصت را...!»

«(گفت): تو بر بندگان من تسلط نداری، مگر آن‌هایی که خودشان رام تو گردند.»

اگر در آیه شریفه دقت به عمل آوریم خواهیم دید که آیه شریفه ابلیس را از سه جهت اصلی پاسخ ردّ داده است:

۱ این که ابلیس بندگان خدای را منحصر در مخلصین کرده و سلطنت خود را بر آنان نفی نموده، و ما بقی افراد بشر را که بر آنان تسلط دارد بندگان خدا ندانست، و خدای تعالی در پاسخش همه افراد بشر را بنده خود خواند، چیزی که هست سلطنت ابلیس را نسبت به بعضی از بندگان خود نفی و نسبت به بعضی دیگر اثبات نمود.

۲ این که آن ملعون برای خود در اغوای بشر دعوی استقلال نمود و خدای سبحان او را در این ادعای ردّ نموده و پندارش را باطل خواند، و فرمود که دشمنی او و انتقامش نیز ناشی از قضای خداست، و تسلطش بر بشر ناشی از تسلط اوست که او را

فقط نسبت به اغوای آنان که به سوء اختیار خود پیروی وی کنند مسلط فرموده است.

این معنایی که آیه کریمه آن را افاده می کند، و می فرماید هم تسلیط ابلیس بر غوایت غاوین، و هم رهائی دادن مخلصین از شر او هر دو قضای خداست، خود یکی از اصول مهمی است که توحید قرآن آن را افاده می کند.

۳ جهت سومی که خدای تعالی از کلام ابلیس ردّ نموده این است که سلطنت ابلیس بر اغوای هر کس که گمراهش می کند هر چند که به جعل خدای سبحان و تسلیط اوست، الا این که این تسلیط خدائی ابتدائی و کدره ای نیست و چنان نیست که خدای تعالی افرادی را بدون جهت دست خوش اغوای شیطان نموده، افرادی دیگر را از شرّ او حفظ نماید، چه چنین رفتاری را نمی توان به ساحت قدس خدای سبحان نسبت داد، بلکه اگر جمعی را دست خوش اغوای او می کند به عنوان مجازات و مسبوق به غوایت خود آن است. (۱)

### مسئول بودن انسان، و موهوم بودن رابطه شیطان و انسان

« وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَا قُضِيَ الْأَمْرُ...! » (۲۲/ابراهیم)

منظور عمده از این آیه فهماندن این حقیقت است که انسان خودش مسئول عملیات خویش است، و نباید کاسه را سر دیگری بشکند. چون هیچ کس بر او مسلط نبوده، پس هر وقت خواست ملامت کند خودش را بکند. مسئله تابعیت او و متبوعیت شیطان، یک امر وهمی بیش نیست و حقیقتی ندارد، و به زودی در قیامت آن جا که شیطان از انسان بیزار می جوید و ملامتش را به خود او بر می گرداند، این حقیقت روشن می شود.

در آیه قبلی هم همین معنا را نسبت به ضعف و مستکبرین بیان می کرد، آن جا هم می فرمود که رابطه میان این دو طبقه موهوم و هر موهوم دیگری در روز قیامت که روز انکشاف حقایق است به هیچ دردی نمی خورد.

آیه ای که گذشت دلالت روشنی بر این معنا دارد که انسان به تمام معنی بر اعمال خود مسلط است، و هم اوست که پاداش و کیفر عمل به او مرتبط و از غیر او مسلوب است. (۲)

### وظایف شیطان و طرز کار او

#### عمل گمراه کردن ابلیس چگونه صورت می گیرد؟

۱- المیزان، ج ۲۳، ص ۲۴۴

۲- المیزان، ج ۲۳، ص ۷۶

«...لَا قَعْدَنَ لَهُمْ صِرَاطُكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَا يَنبَغُ لَهُمْ أَعْيُنٌ رَأَتْهُ وَلَا يَسْمَعُونَ صَوْتًا يَسْمَعُونَهُ إِلَّا نَجْمًا صَاعِقًا يَنزِلُ فِي سَمَاءٍ مَّوَدَّعَةٍ وَجُودًا مَّوَدَّعَةٍ...» (۱۶ و ۱۷/اعراف)

گرچه ابلیس در کلام خود طریقه گمراه کردن ابنای بشر را ذکر نکرده و لکن در کلامش اشاره به دو حقیقت هست، و آن دو حقیقت یکی این است که: سبب اضلالش هم ضلالتی است که در نفس خود او جایگزین شده، و مانند آتش که به هر چیز برخورد از حرارت خود در آن اثر می گذارد و نیز هر کسی را که بخواهد گم راه کند با او تماس حاصل می کند و به همین وسیله از گم راهی خود چیزی در نفس او باقی می گذارد.

این معنا از آیه: «أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ... کسانی را که ستم کرده اند با قرین هایشان جمع نموده همه را به راه جهنم رهبری کنید... بعضی شان پرسش کنان به بعض دیگر رو کرده و می گویند: شما از جانب یمین به ما در آمدید، گویند نه شما اصلاً مؤمن نبودید... ما شما را گم راه کردیم چون خودمان هم گم راه بودیم!» (۲۱ تا ۳۰ / صافات) نیز استفاده می شود.

دیگر این که آن چیزی که ابلیس خود را به آن تماس می دهد شعور انسانی و تفکر حیوانی اوست، که مربوط به تصوّر اشیاء و تصدیق به سزاوار و غیر سزاوار آن هاست. (۱)

### اثر نزدیک شدن شیطان به دل انسان



«...لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا غَوِيَّةٌ لَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ!» (۳۹ و ۴۰ / حجر)

معنای سببیت اغوای شیطان برای غوایت مردم این است که او به خاطر این که خودش دور از رحمت خدا و از سعادت شده و این دوری به خاطر لزوم و همیشگی لعنت خدا لازمه او گشته، لذا هر وقت که با وسوسه ها و تسویلات خود به درون دلی رخنه کند، و نزدیک شود همین نزدیکی او باعث دور شدن آن دل است از خدا و رحمت او، و این که می گوئیم: او مردم را اغواء می کند، معنایش این است که اثر غوایت خود را در آن دل می اندازد. (۱)

### تنوع شیطان ها و تنوع فنون آن ها

«...وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ!»

«پیروی می کند هر شیطان پلیدی را!» (۳ / حج)

کلمه «مَرِيدٍ» به معنای پلید است، به معنای کسی است که یک سره و خالص فاسد باشد و به کلی از خیر عاری باشد.

اگر فرمود: «وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ» و نفرمود: «وَيَتَّبِعُ الشَّيْطَانَ الْمَرِيدَ»، که همان ابلیس باشد، برای این بود که دلالت کند بر این که شیطان انواع و اقسام و فنونی از ضلالت را دارد، چون ابواب باطل مختلف است، و بر هر بابی شیطانی، از قبیل ابلیس، و ذریه اش، و شیطان هایی از آدمیان هستند، که به سوی ضلالت دعوت می کنند، و اولیای گم راه ایشان از ایشان تقلید و پیروی می کنند، هر چند که تمامی تسویلات و وسوسه های آنان منتهی به استاد همه شان ابلیس ملعون می شود.

جمله «وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ» در عین حال کنایه از این نیز هست که گمراهان در پیروی باطل به جایی نمی رسند، که توقف کنند، برای این که استعداد پذیرش حق در آن ها کشته شده، و قلبشان مطبوع بر باطل گشته است.

«كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ!» (۴ / حج)

- پیروی می کند هر شیطان پلیدی را که از جمله صفاتش یکی این است که بر او نوشته شده که هر کس او را ولی خود بگیرد و پیروی اش کند، اضلال او وی را و هدایتش او را به سوی عذاب سعیر ثابت و لازم است.

مراد از این که فرمود: بر او نوشته شده... این است که قضای الهی در حق وی چنین رانده شده که اولاً پیروان خود را گمراه کند، و ثانیاً ایشان را داخل آتش سازد و این دو قضاء که در حق وی رانده شده است، همان است که در آیه دیگر فرمود: «بندگان من، تو زورت به آن ها نمی رسد، مگر تنها گمراهانی که تو را پیروی کنند و جهنم موعده همه آنان است.» (۴۲ و ۴۳ / حجر) (۱)

### خاطرات شیطانی چیست؟

«... فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ...» (۳۹ / آل عمران)

قرآن شریف معانی ای را که شیطان در «قلوب مردم» القاء می کند، کلام و قول شیطان محسوب داشته است. مانند آیات زیر:

(شیطان گوید) به آن ها دستور دهم تا گوش حیوانات را (به منظور بت ها) ببرند. (۱۱۹ / نساء)

اینان در مثل چون شیطانند، که انسان را گفت: کافر شو! (۱۶ / حشر)

در دل های مردم وسوسه و اندیشه بد افکند. (۵ / ناس)

برخی بر برخی دیگر سخنان فریبنده اظهار کنند. (۱۱۲ / انعام)

(شیطان گوید) خدا به شما به راستی و حق وعده داد و من به خلاف حقیقت. (۲۲ / ابراهیم)

شیطان با وعده فقر و ترس بی چیزی شما را به کارهای زشت وادار کند.... (۲۶۸ / بقره)

آن چه در این آیات ذکر شده همان خاطرات وارده در قلوب است که به شیطان منسوب شده است و به نام های «امر، قول، وسوسه، وحی و وعد» نامیده شده است و همه آن ها هم «قول و کلام» می باشند، با این که نه زبانی برایش به حرکت افتاده و نه از دهانی خارج شده است.

قابل تذکر است که هر چه افاده معنای مقصود تام را نماید «کلام و قول» می باشد اعم از این که مفید آن، صوت واحد یا صوت های متعدد و یا غیر آن مانند «ایماء و رمز» باشد. نوع مردم هم به صوتی که مفید همان معنی است «کلام» گویند اگر چه از دو لب خارج نشود و هم چنین به «ایماء و رمز» قول اطلاق کنند اگر چه مشتمل بر صوتی نباشد.

از آیات آن چه وعده خداوندی را راجع به «مغفرت و فضل» خدا بیان می دارد، آن همانا «کلام ملکی» است، در قبال «وسوسه» که «کلام شیطانی» می باشد.

شیاطین و ملائکه هر یک با القاء نمودن معانی مربوط به خود در قلوب افراد انسانی، با آنان تکلم می کنند.

امتیاز و تشخیص «کلام ملکی» را از «کلام شیطانی» می توان از خصوصیاتی که در آیات قرآنی تصریح شده به دست آورد. خاطر ملکی ملازم با «شرح صدر» بوده و به «مغفرت و فضل» الهی دعوت و بالاخره منتهی به چیزی می شود که مطابق «دین» یعنی معارف مذکور در قرآن و سنت نبوی می باشد. از طرف دیگر خاطر شیطانی، ملازم «ضیق صدر» می باشد و به «متابعت هوای نفس» دعوت می کند، و بالاخره منتهی به چیزی می شود که مخالف دین و معارف آن، و هم چنین مخالف فطرت انسانی باشد. (۱)

### نحوه القای القائنات شیطانی

«فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ... وَ قَاسَمَهُمَا... فَدَلَّيْهُمَا بَعْزُورًا!» (۲۰ تا ۲۲ / اعراف)

القائنات شیطانی طوری نیست که انسان آن را احساس نموده و میان آن ها و افکار خودش فرق بگذارد، و آن را مستند به کسی غیر از خود بدانند، بلکه بدون هیچ تردیدی آن را نیز افکار خود دانسته و عینا مانند دو دو تا چهار تا و سایر احکام قطعی از خود و از رشحات فکر خود می دانند، و هیچ منافاتی ندارد که افکار باطل ما هم مستند به خود ما باشد و هم بگوییم که شیطان آن را در ما القاء کرده است. هم چنان که بسیاری از افکار و تصمیمات ما هست که در اثر خبری که دیگری داده و یا حکمی که کرده در ما پدید آمده، و ما در عین حال آن را از خود سلب نموده و استقلال و اختیار خود را در آن انکار نمی نماییم. و اگر آن فکر و آن تصمیم را عملی کردیم و توبیخ و سرزنشی بر آن مترتب شد تقصیر را به گردن کسی که آن خبر را آورده و یا آن دستور را داده نمی اندازیم، ابلیس هم در قیامت همه گناهان را به گردن بشر می اندازد و قرآن از او چنین حکایت می کند: «شیطان پس از آن که حساب خلاق رسیده شود می گوید: خداوند در دنیا درباره این (بعث و نشور و این بهشت و دوزخ) به شما وعده حق داد و من (باطل) وعده تان دادم و خلف وعده کردم و لکن شما را در گمراهی مجبور نکردم، تنها (از من دعوتی بود)، این شما بودید که به اختیار دعوتم را پذیرفتید، پس مرا سرزنش مکنید، خود را ملامت کنید، و امروز من نمی توانم به داد شما برسم هم چنان که شما هم

نمی توانید به داد من برسید، اینک امروز کفر می ورزم و انکار می کنم اعتقادی را که شما درباره من داشتید و مرا شریک خدای تعالی می پنداشتید؛ برای ستم کاران عذاب است دردناک!» (۲۲ / ابراهیم)

به طوری که ملاحظه می کنید در این آیه شیطان گناه و ظلم را به خود بشر نسبت داده و از خود سلب کرده و خود را به تمام معنا بی طرف قلمداد نموده و گفته است تنها کاری که من کرده ام این بوده که شما را به گناه دعوت کرده و به وعده دروغی دل خوش ساختم.

آیه شریفه «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» به طور مسلم تو بر بندگان من تسلطی نخواهی داشت، مگر آن گمراهانی که به میل خود تو پیروی می کنند،» (۴۲ / حجر) نیز هر قدرت و سلطنتی را از ابلیس نفی نموده و فعالیت های او را تنها در کسانی مؤثر می داند که خودشان به پای خود دنبال شیطان به راه بیفتند. نظیر آیه فوق

آیه شریفه: «قرین وی می گوید: پروردگار ما، من او را به طغیان و نداشتنم، بلکه او خودش در گمراهی بعیدی بود!» (۲۷ / ق) پروردگارا من او را به نافرمانی تو مجبور نکردم، او خودش از راه مستقیم بسیار دور بود. (۱)

### نسخ القاتات شیطانی

«فَيَنْسُخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ... فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ!»

(۵۲ تا ۵۴ / حج)

خدا آن چه را که شیطان القاء می کند نسخ نموده و سپس آیات خود را در دل ها جایگزین می کند تا القاتات شیطان را مایه آزمایش بیمار دلان و سنگ دلان قرار داده، و تا کسانی که علم روزیشان شده با این نسخ و احکام بفهمند که خدا رسول و یا نبی آرزویش می کرد حق، و از ناحیه پروردگارت بود، چون می بینند که القاتات شیطان باطل شد، پس به آن پیغمبر و یا نبی ایمان می آورند و در نتیجه «تخبت» دل هایشان در برابر او نرم، و خاشع می شود. (۲)

### مفهوم شیطان طائف و طواف او

۱- المیزان ج ۱۵، ص ۵۳

۲- المیزان، ج ۲۸، ص ۲۷۷

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ!» (اعراف / ۲۰۱)

«طائف از شیطان» آن شیطانی است که پیرامون قلب آدمی طواف می کند تا رخنه ای پیدا کرده و وسوسه خود را وارد قلب کند یا آن وسوسه ای است که در حول قلب می چرخد تا راهی به قلب باز کرده و وارد شود.

کلمه «تذکر» به معنای تفکر آدمی است در امور برای پیدا کردن نتیجه ای که قبلاً مجهول و یا مورد غفلت بود.

معنای آیه این است که پناه ببر به خدا در موقع مداخله شیطان، چه این روش روش پرهیزگاران است. پرهیزگاران وقتی شیطان طائف نزدیکشان می شود به یاد این می افتند که پروردگارشان خداوند است که مالک و مربی ایشان است، و همه امور ایشان به دست اوست. پس چه بهتر که به خود او مراجعه نموده و پناه ببریم. خداوند هم شَرَّ آن شیطان را از ایشان دفع نموده و پرده غفلت را از ایشان بر طرف می سازد و ناگهان بینا می شوند.

پس آیه شریفه همان مضمونی را افاده می کند که آیه: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» به درستی برای شیطان بر کسانی که ایمان آورده و بر پروردگار خود توکل کرده اند سلطنتی نیست،» (نحل / ۹۹) در صدد افاده آن است.

و نیز معلوم شد که پناه بردن به خدا خود یک نوع تذکر است. چون اساسش بر این است که خدای سبحان که پروردگار آدمی است یگانه رکن و پناه گاهی است که می تواند این دشمن مهاجم را دفع بدهد، علاوه بر این که پناه بردن به خدا هم چنان که قبلاً هم گفته شد خود یک نوع توکل به اوست. (۱)

### مفهوم نزع شیطان

«...وَ أَعْرَضَ عَنِ الْجَاهِلِينَ وَ أَمَا يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ!» (اعراف / ۱۹۹ و ۲۰۰)

«نزع» وارد شدن و مداخله کردن در امری برای خراب کاری و فاسد کردن آن است، و در آیه: «مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي» بعد از آن که شیطان میان من و برادرانم را به هم زد،» (یوسف / ۱۰۰) به این معناست.

بعضی گفته اند به معنای تکان دادن و از جا کندن و وادار کردن است و غالباً در

حال غضب به کار می رود. برخی دیگر گفته اند: نَزْغ شیطان به معنای کم ترین وسوسه اوست. و لکن همه این معانی نزدیک به همند. البته نسبت به آیه مورد بحث معنای دوّم نزدیک تر است، چون با آیه قبلی هم که دستور می دهد تا از جاهلان اعراض کند مناسبت دارد، زیرا تماس گرفتن جاهلان با آدمی و مشاهده جهالت ایشان خود یک نوع مداخله ای است از شیطان برای عصبانی کردن و آتش به جان کردن آدمی، و برخورد زیاد با جاهلان آدمی را به سوی جهالت و مثل آن ها شدن سوق می دهد.

پس برگشت معنای آیه به این می شود که اگر شیطان خواست مداخله نموده و با رفتار جاهلانه ایشان تو را به غضب و انتقام وادار کند تو به خدا پناه بر که او شنوا و داناست. گو این که خطاب در آیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله است و لکن مقصود امت آن جناب است چون خود آن حضرت معصوم است. (۱)

### نَزْغ شیطان و راه مقابله با آن

«وَ اِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ!» (۳۶ / فصلت)

کلمه «نَزْغ» به معنای نَحْس است یعنی سیخ یا تازیانه زدن به پهلوی حیوان و یا به عقب آن، تا تحریک شود، و تندتر برود.

حال باید دید نازغ یعنی سیخونک کننده کیست؟ ممکن است خود شیطان باشد، و ممکن هم هست تسویل ها و وسوسه های او باشد، ولی چون خطاب در آیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد مناسب تر به مقام شامخ آن جناب احتمال اول است، چون تسویلات و وساوس شیطانی در آن جناب راه ندارد.

بله این امکان دارد که آن خبیث با وسوسه مردم، یعنی کفّار و معاندینی که آن جناب دعوتشان می کرده، امور را علیه وی دگرگونه سازد. مثلاً زحمات آن جناب را خنثی نموده و کفر را در کفّار و منکرین بیشتر سازد، و در دشمنی و آزار پیامبر، آتش آن ها را تیزتر کند و نتیجه اش این شود که دفع به احسن آن جناب کم تر مؤثر بیفتد. که بنابراین برگشت این نَزْغ از شیطان به افکندن دشمنی در بین آن جناب و مردم می شود. و خلاصه همان نَزْغی خواهد بود که در آیه شریفه «مِنْ بَعْدِ اَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ اِخْوَتِي بَعْدَ اَنْ يَمُنَّ بِمَا نَزَّلْنَا عَلَيْهِ مِنَ الْقُرْآنِ فَخَلَفَ مِنْ بَیْنِ يَدَيْهِ اِغْشَاةً يَسْجُرُ بَیْنَهُ وَ بَيْنَهُمْ لِيَجْزِيَ الشَّيْطَانُ مَنَافِعَهُ» در سوره یوسف آیه ۱۰۰ از آن نام می برد، و همان چیزی خواهد بود که آیه شریفه «هیچ رسولی و پیامبری قبل از تو نفرستادیم مگر آن که هر وقت آرزویی می کرد شیطان آرزویش را برهم می زد.» (۵۲/ حج) آن را القاء در امنیه خوانده است.

و اما اگر احتمال دوم را بگیریم، چاره ای جز این نیست که آیه را حمل کنیم بر مطلق دستور تا متمم امر باشد و آن وقت آیه شریفه به وجهی شبیه به مثل معروف (دخترم به تو می گویم عروسم تو بشنو!) می شود.

«فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ!»

کلمه «اسْتَعِذْ» عبارت است از پناه بردن. معنای جمله مورد بحث این است که هر وقت دیدی شیطان در کارت انگولک می کند پناه ببر به خدا از شیطنت او، که خدا شنوای مسئلت تو، و دانا به حال تو است، و شنوای سخنان تو و دانا به اعمال تو است. (۱)

### مفهوم صوت و جلب شیطان و لشکر سواره و پیاده او

«وَ اسْتَفْزِرْ مَنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ اجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجِلِكَ وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ...» (۶۴ / اسراء)

معنای آیه شریفه این است که: «با آوازت از ذریه آدم هر چه را که می توانی گمراه و به معصیت وادار بکن،» که البته به حکم آیات سوره حجر کسانی خواهند بود که ابلیس را دوست داشته و پیروی کنند.

گویا «اسْتَفْزِرْ = هل دادن» با آواز کنایه از خوار کردن آنان با وسوسه های باطل و خالی از حقیقت است، و این که وضع شیطان و پیروانش وضع چوپان و رمه را دارد که با یک صدا به راه افتند، و با صدائی دیگر می ایستند، و پر معلوم است که این صداها آوازهائی بی معنی است.

این که فرمود: «وَ اجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجِلِكَ»، معنایش این است که برای به راه انداختن آنان به سوی معصیت به لشکریانت دستور بده تا بر سر آنان هی بزنند، هم به سوارانت بسپار، و هم به پیاده نظامت، و این گویا اشاره است به این که لشکریان شیطان بعضی شان تند کار و بعضی کند کارند، هم چنان که وضع هر لشکری همین طور است، بعضی سواره و بعضی پیاده اند، پیاده ها را به کاری می گمارند که حاجت به سرعت عمل نداشته باشد. (۲)

### مفهوم تسویل و املاء شیطان

۱- المیزان، ج ۳۴، ص ۳۰۸

۲- المیزان، ج ۲۵، ص ۲۴۹

«...الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمَلَى لَهُمْ.» (۲۵ / محمد)

«کسانی که بعد از روشن شدن راه هدایت به کفر قبلی خود بر می گردند شیطان این عمل زشت را در نظرشان زینت داده و به آمال کاذب آرزومندشان کرده است.»

کلمه «تسویل» به معنای جلوه دادن چیزی است که نفس آدمی حریص بر آن است.

به طوری که زشتی هایش هم در نظر زیبا شود، و مراد از املاء، امداد و یا طولانی کردن آرزوست. خلاصه اشاره است به تسلط شیطان بر مرتدین. (۱)

### انتقال تسویلات شیاطین به وسیله انسان ها

«... شَیَاطِینَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا!» (۱۱۲ / انعام)

همان طور که برای دشمنانی از شیطان های انسی و جنّی درست کرده ایم که پنهانی و با اشاره علیه تو نقشه ریزی می کنند، و با سخنان فریبنده مردم را به اشتباه می اندازند. برای تمامی انبیای گذشته نیز چنین درست کرده بودیم.

گویا مراد این باشد که شیطان های جنّی به وسیله وسوسه به شیطان های انسی وحی می کنند و شیطان های انسی هم آن وحی را به طور مکرر و تسویل پنهانی برای این که فریب دهند یا برای این که خود فریب آن را خورده اند به هم دیگر می رسانند. (۲)

### مفهوم حرف زدن شیاطین

« وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ... » (۲۲ / ابراهیم)

«قول سخن گفتن» در مورد ملائکه یا شیاطین به خاطر این که وجودشان از سنخ وجود ما انسان ها نیست، یعنی حیوان اجتماعی نیستند، و چون ما تکامل تدریجی و از راه تحصیل علم ندارند، معنائی دیگر باید داشته باشد.

در ما انسان ها «قول سخن گفتن» عبارت بود از استخدام صوت یا اشاره به ضمیمه قرار داد قبلی، که فطرت انسانی ما، و این که حیوانی اجتماعی هستیم آن را ایجاب می کرد و اما ملائکه و جن و شبیه آن دو به طوری که از کلام خدای سبحان بر

۱- المیزان، ج ۳۶، ص ۷۱

۲- المیزان، ج ۱۴، ص ۱۷۷



می آید چنین وجودی ندارند پس قطعاً سخن گفتن خدا با آنان طوری دیگر است.

از این جا روشن می شود که سخن گفتن خود فرشتگان با یک دیگر و خود شیطان ها با یک دیگر از راه استخدام صدا و استعمال لغت هایی در برابر معانی نیست. بنابراین وقتی یک فرشته می خواهد با فرشته ای دیگر سخن بگوید و مقاصد خود را به او بفهماند، و یا شیطانی می خواهد با شیطان دیگر سخن گوید، این طور نیست که مانند ما بدنی و سری و در سر دهنی و در دهان زبانی داشته باشد، و آن زبان صدا را قطعه قطعه نموده و از هر چند قطعه اش لفظی در برابر مقصدش درست کند، و شنونده اش هم سری و در سر سوراخی به نام گوش و دارای حس سامعه و در پشت آن دستگاه انتقال صوت به مغز داشته باشد، تا سخنان گوینده را بشنود، و این پر واضح است.

اما هر چه باشد به طور مسلم در بین این دو نوع مخلوق، حقیقت معنای سخن گفتن و سخن شنیدن هست. و اثر قول و مخصوصاً فهم معنای مقصود و ادراک آن را دارد، هر چند که قولى چون قول ما ندارند، و هم چنین بین خدای سبحان و بین ملائکه و شیطان قول هست، امّا نه چون ما، که عبارت است از ایجاد صوت از طرف صاحب قول و شنیدن آن از طرف مقابل. (۱)

### مفهوم همزات و حضور شیاطین

«وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ!» (۹۷ و ۹۸ / مؤمنون)

«بگو بار الهاء، من از وسوسه و فریب شیاطین به تو پناه می آورم. و هم به تو پناه می آورم از این که شیطان ها به مجلسم حاضر شوند!»

کلمه «همزه» به معنای شدت دفع است. همزه شیطان به معنای دفع او به سوی گناهان از راه گمراه کردن است.

در این آیه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دستور می دهد که از اغوای شیطان ها به پروردگار خود پناه ببرد، و از این که شیطان ها نزدش حاضر شوند به آن درگاه ملتجی شود، و در این تعبیر اشاره ای هم به این معنا هست که شرک و تکذیب مشرکین هم از همان همزات شیطان ها واحاطه و حضور آن هاست. (۲)

### ضعف کید و فریب شیطان

۱- المیزان، ج ۴، ص ۱۹۶

۲- المیزان، ج ۲۹، ص ۹۸

«فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا!» (نساء / ۷۶)

«پس پیکار کنید با دوستان شیطان زیرا که فریب شیطان ضعیف است!»

آنان که به جهت پیروی طاغوت کافر شدند از ولایت خدا بیرونند و مولائی ندارند به جز مولای شرک و پرستش غیر خدا. یعنی شیطان که دوست ایشان است و ایشان نیز دوستان اویند.

این آیه فریب شیطان را ضعیف شمرده، زیرا که راه طاغوت است و در برابر راه خداوند و همه قوت ها از آن خداست. پس برای راه طاغوت که فریب شیطان است چیزی به جز ناتوانی نمی ماند و لذا با بیان ضعف دشمنان خدا، مؤمنین را برای جهاد با آنان تشویق و تشجیع می کند، البته ظاهر است که ضعف فریب شیطان در مقابل خداست و منافات ندارد که بالنسبه به مریدان خود توانا باشد. (۱)

### گمراهی شیطان، گمراهی اولیّه یا مجازات؟

«قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي...!» (حجر / ۳۹)

از این که ابلیس غوایت خود را به خدا نسبت داد و خدا هم نه آن را ردّ کرد و نه جوابش داد می فهمیم که مقصود از آن غوایت، قضیه سر پیچی از سجده بر آدم نبوده، برای این که هیچ رابطه ای میان سر پیچی او و معصیت انسان نیست، تا آن سبب این شود، و ابلیس با سر پیچی خودش وسیله معصیت بشر را فراهم کند.

بلکه مقصود از این غوایت آن غوایتی است که از خطاب خدایی استشمام نمود، و فهمید که لعنت مطلق خدا که همان دوری از رحمت او و گمراهی از طریق سعادت است، برای همیشه درباره اش مسلّم شده، البته این استقرار لعنت جزافی نبوده، بلکه اثر آن غوایتی است که خودش برای خود پسندید، پس اضلال خدای تعالی درباره او اضلال ابتدائی نیست، بلکه اضلال مجازاتی است که جائز است و هیچ اشکالی ندارد، و به همین جهت بود که خدای تعالی هم آن را انکار نکرد و در آیه «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» قرآن بسیاری را گمراه و بسیاری را هدایت می کند و گمراه نمی کند مگر فاسقان را! (بقره / ۲۶) به آن اعتراف و تصریح نموده است.

این آن حقیقتی است که دقت و تدبّر در آیات قرآنی آن را دست می دهد و

خلاصه اش این شد که مراد از اغوای خدای تعالی شیطان را اغواء و اضلال ابتدائی نیست بلکه به عنوان مجازات است، و جمله «وَ اِنَّ عَلَیْكَ لَعَنَتِي!» (۷۸ / ص) آن را افاده می کند. (۱)

### مکر و املاء و استدراج و چگونگی استناد آن ها به خدا و شیطان

«وَ اُمْلِیْ لَهُمْ اِنَّ كَيْدِيْ مَتِيْنٌ!»، «فَلِلّٰهِ الْمَكْرُ جَمِیْعًا!» (اعراف/۱۸۳) (۴۲/رعد)

«فَلِلّٰهِ الْمَكْرُ جَمِیْعًا!» جمیع مکرها و مخالفت ها و ظلم ها و تعدیاتی که از مردم نسبت به وظایف دینی انجام می گیرد، و هم چنین برخورد آن ها با حوادثی که باطن آن ها را بروز می دهد، مکر و املاء و خدعه ای است الهی، چه آن که از حقوق بندگان بر خدا این است که آن ها را به عاقبت امور و سرانجام افعال خود برساند. و خداوند هم آن ها را به عاقبت اعمالشان می رساند، و خداوند در کار خود پیروز است.

«وَ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بَايْتَنَا سَنَسِيْبُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُوْنَ وَ اُمْلِیْ لَهُمْ اِنَّ كَيْدِيْ مَتِيْنٌ! - و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند به تدریج از راهی که ندانند بگیریمشان و مهلتشان دهیم که کید من استوار است!» (۱۸۲ و ۱۸۳ / اعراف)

همین مکر و املاء و استدراج وقتی که به شیطان نسبت داده می شود از اقسام کفر و معاصی می گردد، و کشیدن به طرف آن ها دعوت، و سوسه، و حی، نزوع اضلال است و حوادثی که آدمی را به طرف آن ها می خواند زینت شیطان و وسائل و ریسمان و شبکه های اوست که بدان بندگان را به دام می افکند، چه آن که شیطان با این وسائل، بندگان الهی را اغواء نموده و با وسائلی که در دست دارد آن ها را گمراه می کند. (۲)

### شیاطین جنی بنا و غواص در تسخیر سلیمان نبی علیه السلام

«وَ الشَّيَاطِيْنَ كُلَّ بَنَاءٍ وَ غَوَاصٍ وَ اٰخَرِيْنَ مُّقَرَّنِيْنَ فِي الْاَضْفَادِ.» (۳۷ و ۳۸ / ص)

«ما شیطان های جنی را برای سلیمان مسخر کردیم تا هر یک از آن ها که کار بنائی را می دانستند، برایش بنائی کنند، و هر یک از آن ها که غواصی را می دانستند برایش در دریا غواصی کنند و لؤلؤ و سایر منافع دریائی را برایش استخراج کنند.»

«وَ اٰخَرِيْنَ مُّقَرَّنِيْنَ فِي الْاَضْفَادِ.»

یعنی ما سایر طبقات جن را برای او مسخر کردیم تا همه را غل و زنجیر

کند. و از شرّشان راحت باشد. (۱).

### علت تشبیه شکوفه میوه درختان جهنمی به سر شیاطین

«أَنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ.» (۶۴ تا ۶۶ / صافات)

«درخت زقوم... درختی است که از بیخ جهنم سر در می آورد. میوه اش گوئی سر شیطان هاست.»

در آیات سوره فوق الذکر نعمت هایی که خدای تعالی برای اهل بهشت آماده کرده و آن ها را به وصف «رزق کریم» توصیف نموده، با آن جایگاه هایی که برای اهل آتش تهیه دیده، و آن را درخت زقوم نامیده، که شکوفه هایش گوئی سر شیطان هاست و نیز شرابی از حمیم است، مقایسه شده است.

کلمه «زقوم» نام درختی است که برگ هایی کوچک و تلخ و بد بو دارد. و چون برگ آن را بکنند در محل کنده شده شیری بیرون می آید که به هر جا از بدن آدمی برسد آن جا ورم می کند. و این درخت در سرزمین تهامه و نیز در هر سرزمین خشک و بی آب و علف می روید... و درختی که در این آیه شریفه توصیف شده، زقوم نامیده شده است.

«أَنَا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ مَا آن رَا فِتْنَةً سَتَمِ گَرَانِ كَرَدِيمِ.» (۶۳ / صافات)

این جمله به شجره زقوم برمی گردد و فتنه به معنای محنت و عذاب است.

«أَنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ.» (۶۴ / صافات)

این جمله و وصف شجره زقوم است. و اصل جحیم به معنای قعر جهنم است و این تعجب ندارد که در آتش جهنم درختی برآید و هم چنان باقی بماند و نسوزد، برای این که زنده ماندن دوزخیان در آتش عجیب تر است و خدا هر کاری بخواهد می تواند بکند.

«طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ.» (۶۵ / صافات)

کلمه «طلع» به معنای شکوفه میوه است. در این آیه میوه درخت زقوم را به سر شیطان ها تشبیه کرده، و این بدان عنایت است عوام از مردم، شیطان را در زشت ترین صورت ها تصویر می کنند. البته در تشبیه هر چیز این معنا لازم است که به چیزی تشبیه شود که شنونده آن را بشناسد. و مردم سر شیطان ها را ندیده اند و نمی شناختند.

«فَأَنَّهُمْ لَا كَلُونَ مِنْهَا فَمَا لَوْ أَنَّ مِنْهَا الْبُطُونَ.» (۶۶ / صافات)

این جمله بیان می کند که درخت نام برده وسیله پذیرائی از ستمگران است که از آن می خورند و در این که فرموده: «پس شکم ها را از آن پر خواهند کرد»، اشاره است به گرسنگی شدید اهل دوزخ به طوری که آن قدر حریص بر خوردن می شوند که دیگر در فکر نیستند که چه می خورند؟<sup>(۱)</sup>

## وسایل کار شیطان

### میدان عمل شیطان و محل نفوذ او

---

۱- المیزان، ج ۳۳، ص ۲۲۴

« قَالَ فِيمَا آغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ، ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ! » (۱۶ و ۱۷ / اعراف)

آیاتی هست که بتوان از آن ها چیزهایی در مورد عمل و محل نفوذ شیطان استفاده کرد: از آن جمله آیه زیر است که حکایت قول خود اوست:

«لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ - گفت برای این ضلالت که مرا نصیب داده ای در راه راست تو بر سر آنان کمین می نشینم، آن گاه از جلوی رویشان و از پشت سرشان و از راستشان و از چپشان به آنان می تازم...!» (۱۶ و ۱۷ / اعراف)

از آیه فوق استفاده می شود که وی نخست در عواطف نفسانی انسان یعنی در بیم و امید او، در آمال و آرزوهای او، در شهوت و غضب او، تصرف نموده و آن گاه در اراده و افکاری که از این عواطف بر می خیزد تصرف می کند.

قریب به معنای آیه فوق، آیه شریفه « قَالَ رَبِّ بِمَا آغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ، » است زیرا معنی این آیه این است که « من امور باطل و زشتی ها و پلیدی ها را از راه میل و رغبتی که عواطف بشری به آن دارد در نظر آنان زینت داده، و به همین وسیله گمراهشان می کنم! » (۳۹ / حجر) مثلاً زنا را که یکی از گناهان است از آن جایی که مطابق میل شهوانی اوست در نظرش اینقدر زینت می دهم تا به تدریج از اهمیت محذور و زشتی آن کاسته و هم چنین می گاهم تا یک باره تصدیق به خوبی آن نموده و

مرتکبش شود.

نظیر آیه فوق آیه: «يَعِدُّهُمْ وَيُمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا وَعَدَهُ شَانِ مِي دَهْد و امیدوارشان می کند، ولکن شیطان وعده شان نمی دهد مگر به فریب!» (۱۲۰ / نساء) و هم چنین آیه: «فَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ پس شیطان عمل هایشان را در نظرشان زینت داده است.» (۶۳ / نحل)

همه این آیات به طوری که ملاحظه می کنید دلالت دارد بر این که میدان عمل تاخت و تاز شیطان همانا ادراک نفسانی و ابزار کار او عواطف و احساسات بشری است، و به شهادت آیه: «الْوَسْوَسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ از شر وسوسه گر نهانی که در دل مردم وسوسه می کند،» (۵ / ناس) اوهام کاذبه و افکار باطل را شیطان در نفس انسان القاء می کند. (۱)

### لذایذ طبیعی و فکری و لذایذ شیطانی

«كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ!» (۱۰۸ / انعام)

«زینت» هر چیز زیبا و دوست داشتنی است که ضمیمه چیز دیگری شده و به آن زیبایی می بخشد و مرغوب و محبوب قرار می دهد و طالب زینت به طمع رسیدن به آن حرکت می کند و در نتیجه از فواید آن چیز هم منتفع می شود.

این لذایذ است که عمل و متعلقات عمل انسان را در نظر انسان زینت می دهد. و خداوند هم به وسیله همین لذایذ آدمی را تسخیر کرده است. اگر این لذایذ نبود بشر در صدد انجام هیچ عملی بر نمی آمد، و در نتیجه آن نتایجی که خداوند از خلقت انسان در نظر داشته و هم چنین نتایج تکوینی از قبیل بقای شخص و دوام نسل حاصل نمی شد. اگر در خوردن و آشامیدن و زناشوئی لذتی نبود هیچ وقت انسان حاضر نمی شد برای رسیدن به آن همه رنج و زحمت بدنی و ناملازمات روحی را تحمل کند، و در نتیجه نظام زندگی مختل می شد، و افراد از بین رفته و نوع بشر منقرض می گشت، و حکمت تکوین و ایجاد، بدون شک لغو می گردید.

لذایذ چند قسمند:

یکی آن لذایذی است که لذیذ بودن و زیبایی آن طبیعی شیء لذیذ است مانند طعم لذیذ غذا و لذت نکاح.

قسم دیگر لذایذی است فکری که هم زندگی دنیوی انسان را اصلاح می کند و

هم نسبت به آخرت او ضرری ندارد. یکی از مثال‌های روشن این گونه لذات «ایمان» است که «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ!» (۷ / حجرات) حلاوتش را خدا در دل هر که بخواهد می‌اندازد.

قسم سوّم لذاتی است که موافق با هوی و مایه بدبختی در دنیا و آخرت است. عبادت را تباه و زندگی طیب را فاسد می‌سازد. لذاتی است که فطرت ساده و سالم مخالف آن است. البته احکام فطرت و افکاری که از فطرت منبعث می‌شود هیچ وقت با اصل فطرت مخالفت و ناسازگاری ندارد. چون خدای تعالی فطرت انسان را طوری تنظیم کرده که انسان را به سوی سعادتش سوق دهد. پس هر حکم و فکری که مخالف با فطرت سالم باشد و سعادت آدمی را تأمین نکند از خود فطرت ترشح نشده، و به طور مسلّم القائی است از القائات شیطان، و لغزشی است روحی و مستند به شیطان، مانند لذات موهومی که انسان از انواع فسق و فجور احساس می‌کند. این گونه لذات را خداوند به شیطان نسبت داده و از قول او چنین حکایت می‌کند:

«لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا غَوِيَّيَهُمْ أَجْمَعِينَ!» (۳۹ / حجر) و نیز می‌فرماید: «فَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ!» (۶۳ / نحل). (۱)

### نحوه گرفتاری در دام شیطان

«وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ.»

(۲۲/ابراهیم)

ابلیس اولیای خود را به مشتهیات لذیذ و آمال دور و دراز وعده داده، مرگ را از یادشان برده و از یاد بعث و حساب منصرفشان کرده است، و از سوی دیگر ایشان را از فقر و ذلت و ملامت مردم ترسانده، و کلید تمامی این دام‌ها اغفال ایشان از مقام پروردگار، و جلوه دادن زندگی حاضرشان است. به طوری که چنین می‌پندارند که اسباب ظاهری همه مستقل در تأثیر، و خالق آثار خود هستند، و نیز می‌پندارند که خودشان هم در استعمال اسباب بر طبق دل خواه خود مستقلند. وقتی اولیای خود را دچار چنین انحرافی نمود، آن وقت به آسانی ایشان را مغرور می‌سازد تا به خود اعتماد کنند، نه بر خدا، و اسباب دنیوی را همه در راه شهوات و آرزوهای خود به کار بندند.

دعوت ابلیس از راه اغفال و جلوه دادن اموری در اوهام و آرزوهای بشر است که یا سرانجام برخلاف واقع در می‌آید، و آدمی خودش می‌فهمد که فریب بوده، و یا اگر به آن رسیده آن را برخلاف آن چه که می‌پنداشت می‌یابد، و ناگزیر رهايش نموده، باز



دنبال چیزی می رود که آن را موافق خواسته اش ببیند. این وضع ایشان است در دنیا، و اما در آخرت همه شئون آن را از یاد ایشان می برد. (۱)

### جلوه های شیطانی اعمال و بی اثر شدن آن ها

« وَ إِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ... » (۴۸ / انفال)

زینت دادن شیطان عمل آدمی را به این است که به وسیله تهییج عواطف درونی مربوط به آن عمل در دل آدمی القاء می کند که عمل بسیار خوبی است، و در نتیجه انسان از عمل خود لذت می برد و قلبا آن را دوست می دارد، و آن قدر قلب متوجه آن می شود که دیگر فرصتی برایش نمی ماند تا در عواقب وخیم و آثار سوء و شوم آن تعقلی کند.

در جنگ بدر، شیطان با گفتن جمله: « لا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ امروز کسی نیست که بر شما غلبه کند، » (۴۸ / انفال) کفار را در آن چه که تصمیم گرفته بودند یعنی در قتال با مسلمین تشویق و خوش دل ساخته و در تکمیل این غرض گفت: « وَ إِنِّي جَارٌ لَكُمْ من پناه شمایم! » (۴۸ / انفال)

روز فرقان آن روزی بود که شیطان رفتاری را که مشرکین در دشمنی با خدا و رسول و جنگ با مسلمین داشتند و آن رفتار را در آمادگی برای خاموش کردن نور خدا اعمال می کردند در نظر ایشان جلوه داده و برای تشویق و خوش دل ساختن آنان می گفت: « لا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ هیچ مردمی امروز نمی توانند بر شما غلبه کنند، » و من هم خود پناه شمایم و دشمن شما را از شما دفع می کنم، ولی وقتی دو فریق با هم رو به رو شدند مشرکین مؤمنین را و مؤمنین مشرکین را دیدند او شیطان شکست خورده و فراری به عقب برگشت و به مشرکین گفت: من چیزهایی می بینم که شما نمی بینید. من ملائکه را می بینم که دارند برای کمک مؤمنین با عذاب هایی که شما را تهدید می کند نازل می شوند. من از عذاب خدا می ترسم، و خدا شدیدالعذاب است. (۲)

### رابطه عمل شیطان با شراب و قمار و آثار آن ها

« إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ...! » (۹۰ / مائده)

« رِجْسٌ » مانند نجس هر چیز پلیدی را گویند. رجاست به معنی وصف پلیدی است، مانند نجاست و قذارت که عبارتند از پلیدی یعنی حالت و وصفی که طبایع از هر

۱- المیزان، ج ۲۳، ص ۷۱

۲- المیزان، ج ۱۷، ص ۱۵۳

چیزی که دارای آن حالت و وصف است از روی نفرت دوری می کنند. و پلید بودن این هایی که در آیه ذکر شده است از همین جهت است که مشتمل بر وصفی است که فطرت انسانی نزدیکی به آن را برای خاطر آن وصفش جایز نمی داند. چون که در آن هیچ خاصیت و اثری که در سعادتش دخیل باشد و احتمال دهد که روزی آن خاصیت از آن پلیدی جدا شود، نمی بیند، کما این که چه بسا آیه شریفه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ...» از تو از خمر و قمار پرسند، بگو: در آن دو گناه بزرگی است و سودهائی است برای مردم، ولکن گناه آن دو بزرگ تر از سودشان است،» (۲۱۹ / بقره) هم اشاره ای به این معنی داشته باشد، چون به طور مطلق گناه خمر و میسر را بر نفع آن ها غلبه داده، و هیچ زمانی را استثنا نکرده، و شاید از همین جهت پلیدی های نام برده را به عمل شیطان نسبت داده، و کسی را با شیطان شریک در آن ها نکرده، چه اگر در آن ها جهت خیری بود لابد از ناحیه غیر شیطان بود. و آن غیر شیطان با شیطان شریک می شد. و در آیه بعد هم فرموده: « شیطان می خواهد به وسیله همین پلیدی ها یعنی شراب و قمار بین شما دشمنی و کدورت به وجود آورد، و مانع شما از ذکر خدا و نماز شود!» (۹۱ / مائده)

و نیز در آیات زیادی شیطان را برای انسان دشمن معرفی نموده که هیچ گاه خیر آدمی را نمی خواهد، و فرموده: « شیطان برای انسان دشمنی است آشکار!» (۵ / یوسف) و نیز فرموده: «در لوح محفوظ درباره شیطان چنین نوشته که هر کس او را دوست بدارد مسلماً او گمراهش می کند.» (۴ / حج) و نیز فرموده: « نمی خوانند مگر شیطانی را که در کفر و عصیان شدید است، خداوند لعنتش کرده،» (۱۱۷ و ۱۱۸ / نساء) لعنت خود را بر او ثابت و او را از هر خیری طرد کرده است.

رجس و شیطانی بودن شراب و سایر مذکورات در آیه از این جهت است که این ها کار آدم را به ارتکاب عملیات زشتی که مخصوص به شیطان است می کشانند و شیطان هم جز این کاری ندارد که وسوسه های خود را در دل ها راه داده و دل ها را گمراه کند، و از همین جهت در آیه مورد بحث آن ها را رجس نامیده، چه در آیات دیگری هم گمراهی را رجس خوانده است.

سیاق آیه فوق بیان جمله: «مَنْ عَمِلِ الشَّيْطَانِ،» یا «رَجِسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ،» است، و معنایش این است که این که گفته شد این امور از عمل شیطانند یا هم رجس و هم از عمل شیطانند برای این است که شیطان هیچ غرضی از این عملیات خود یعنی خمر و میسر ندارد مگر ایجاد عداوت و بغضاء بین شما، و این که به این وسیله شما را به تجاوز از حدود خدا و دشمنی با یکدیگر وادار کند. و در نتیجه به وسیله همین شراب و قمار و انصاب و ازلام شما را از ذکر خدا و نماز باز بدارد، و این که عداوت و بغضا را تنها از

آثار شراب و قمار دانسته از این جهت است که این اثر در آن دو ظاهرتر است.

بعد از این می فرماید «رَجَسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ»، آن گاه رجس بودن آن را به وسیله کلمه «انما» حصر نموده و فرموده: این عملیات جز این نخواهد بود که هر وقت واقع شوند رجس و پلید و عمل شیطانند. و شیطان هم جز این که به وسیله این ها بین شما عداوت و بغضا بیندازد و شما را از نماز و یاد خدا غافل سازد غرض دیگری ندارد، و سخن کوتاه، هیچ امیدی به این که روزی نفع این عملیات از گناهش چربیده مباح شوند نیست. (دَقَّتْ بفرمائید) (۱)

### حَبِّ شَهَوَاتٍ وَ جُكُونِكِي انْتِسَابِ آن به شیطان

« زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَ... » (۱۴/ آل عمران)

مقصود از «حَبِّ شهوات» فرو رفتن و دل بستگی به محبت آن هاست که منسوب به شیطان است ولی خود حَبِّ فطری موجود در انسان به خداوند متعال منسوب است. این شهوات اموری است که برای بر پا داشتن حیات دنیا از آن ها بهره برده می شود. منظور اصلی آیه بیان داشتن اصناف مختلف مردم نسبت به شیفتگی و عشق و مشتتهای دنیائی است، یعنی می خواهد بیان کند که:

دسته ای از مردم تنها به عشق بازی با زنان پرداخته و جز انس و صحبت آنان و نزدیکی و الفت آن ها هدف دیگری ندارند که این خود دنباله هایی پیدا می کند و به معاصی بزرگی منجر می شود.

دسته دیگری تنها به محبت پسران و زیاد کردن آن ها و استمداد جستن از ایشان، دل بستگی دارند و در این راه می کوشند. آنان به دختران چندان علاقه ای ندارند.

عده دیگر هدفشان را تنها و تنها جمع اموال قرار داده و بیشتر در گرد آوردن پول های طلا- و نقره یا آن چه جای آن ها را بگیرد می کوشند. اشخاصی که این جنون را در سر دارند و به جمع اموال دیگر چندان اعتنائی ندارند مگر آن اندازه که در حفظ پول ها و نگه داری آن دخیل باشد.

مردمی دیگر اشتهای خود را در فراهم نمودن اسبان و یا جمع کردن گاو و گوسفند و شتر و یا پرداختن به امور کشت و زرع می بینند و تا جایی ممکن است از لذایذ و شهوات دیگر هم در این راه دست بر می دارند. و چه بسا که سه قسم اخیر یعنی علاقه به خیل و انعام و حرث با هم جمع شده و مورد عشق یک فرد قرار

این ها اقسام متعددی از شهوات بود که مردم دسته دسته به یکی از آن ها دل بستگی پیدا می کنند و هر دسته هم شان را مصروف همان که مورد علاقه ایشان واقع شده قرار می دهند، یعنی آن را اصل تمام لذایذ حیاتی خویش پنداشته و شهوات دیگر را فرع آن می دارند و کمتر کسی پیدا می شود یا شاید اصلاً پیدا نشود که تمام آن ها را با یک نظر مساوی و قصد واحد بنگرد و در علاقه و عشق به هر یک یک آن ها معتدل باشد.

امّا جاه و منصب و ریاست و صدارتی که بعضاً مورد علاقه آدمی قرار می گیرند در واقع امور موهومی است که در قصد و نظر ثانوی مورد علاقه آدمی است و التذاذ به آن ها التذاذ شهوی شمرده نمی شود. (۱)

### مفهوم خطوات شیطان و موارد انحصار دعوت او

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوتِ الشَّيْطَانِ!» (بقره / ۱۶۸)

«هان ای مردم از آن چه در زمین است بخورید در حالی که حلال و طیب باشد و گام های شیطان را پیروی نکنید که او شما را دشمنی است آشکارا!»

کلمه «خُطُوات» به معنای «گام» یا فاصله میانه دو پای آدمی در حال راه رفتن است. خطوات شیطان، عبارت می شود از اموری که نسبتش به فرض شیطان، یعنی اغواء به وسیله شرک نسبت گام هایی است که یک رونده به سوی مقصد خود بر می دارد.

بنابراین مراد از آن اموری خواهد بود که نسبت به شرک و دوری از خدا جنبه مقدمه دارد.

کلمه «یأمرکم» از امر است، که به معنای این است که آمر اراده خود را تحمیل بر مأمور کند، تا مأمور آن چه را او خواسته انجام دهد، و امر از شیطان عبارت است از وسوسه او، و این که آن چه را از انسان می خواهد، به وسیله اخطار آن به قلب آدمی و جلوه دادن آن در نظر آدمی، بر انسان تحمیل نماید.

کلمه «سوء» به معنای هر چیزی است که انسان از آن نفرت دارد، و در نظر اجتماع زشت می آید، و این سوء در صورتی که از حد بگذرد و از طور خود تجاوز کند، آن وقت مصداق فحشاء می شود، و به همین جهت زنا را که زشتی اش از حد بیرون

است، فحشاء می گویند.

خدای تعالی در صدر این دو آیه خطاب را متوجه عموم کرد (نه خصوص مؤمنین) و این بدان جهت بود که حکمی که در این آیه به گوش می رساند و بیانش می کند، حکمی است که مورد ابتلای عموم مردم است.

جمله «كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا» اباحه ای عمومی، و بدون قید و شرط را آماده می کند. چیزی که هست جمله «وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» می فهماند که در این میان چیزهای دیگری هم هست که نامش خطوات شیطان است، و مربوط به همین اکل حلال طیب است، و این امور، یا مربوط به نخوردن به خاطر پیروی شیطان است، و یا خوردن به خاطر پیروی از شیطان است. و چون تا این جا معلوم نکرد که آن امور چیست؟ لذا برای این که ضابطه ای به دست داده باشد، که چه چیزهایی پیروی شیطان است، کلمه سوء، فحشاء و سخن بدون علم را خاطر نشان کرد و فهماند که هر چیزی که بد است یا فحشاء است، یا بدون علم حکم کردن است، و پیروی از آن پیروی شیطان است.

خدای تعالی هیچ روش و مشی ای را منع نکرده، مگر آن روشی را که آدمی در رفتن بر طبق آن پای خود را به جای پای شیطان بگذارد و راه رفتن خود را مطابق راه رفتن شیطان کند. در این صورت است که روش او پیروی گام های شیطان می شود.

«إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ!» (بقره / ۱۶۹)

سوء و فحشاء در انجام عمل مصداق پیدا می کند. در مقابل آن دو، قول بدون علم که مربوط به زبان است. از این می فهمیم که دعوت شیطان منحصر است در دعوت به عملی که یا سوء است و یا فحشاء و در دعوت به گفتن سخن بدون علم و دلیل (۱).

### مفهوم زینت دادن زمین به وسیله شیطان

«لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا لَعُوِيَّتُهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا...» (حجر / ۳۹)

این که ابلیس گفت: «لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ»، منظورش این است که باطل یا گناهان را در نظر بشر زینت می دهم.

«زینت دادن برای آنان در زمین»، این است که آدمیان را در زندگی زمینی شان

که همان زندگی دنیا باشد فریب می دهیم.

دلالت آیه این است که ابلیس در کلام خود زمین را ظرف اغوا و تزئین و فریب دادن آدم و همسرش قرار داده است، پس فریب دادنش آدم و حوا را به همین بود که آن دو را به مخالفت امر ارشادی خدا و ادا کردن کند، و از بهشت بیرون نموده و زمین نشین شان سازد، تا قهراً صاحب فرزندی شوند که وی به اغوای همان مشغول گردد و آنان را از راه حق دور و از صراط مستقیم گم راه نماید، و لذا می بینیم خدای تعالی در آیه: «ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، لباس ایشان را از تنشان کند تا عورت هاشان را به ایشان بنمایاند.» (۲۷ / اعراف) مقصد ابلیس را در اغوای آدم و همسرش برهنه شدن و متوجه شهوت گشتن قرار داد. (۱)

### اهداف متفاوت تزئین دنیا و استناد آن به خدا و شیطان

«زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ...» (۱۴ / آل عمران)

تزئین و آرایش دادن متاع و کالای دنیا برای دو منظور و هدف تصور دارد: یکی آن تزئین و آراستگی که به منظور رسیدن به آخرت و طلب کردن مرضات الهی است، تا آدمی در زندگی دنیوی با اعمال مختلفی که در ناحیه «مال» و «جاه» و «اولاد» و «نفوس» و امثال آن انجام می دهد، راه خشنودی خداوند را تحصیل کند و به قرب او فائز شود. این قسم از تزئین را خداوند به خودش نسبت داده است.

آیه شریفه: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا مَا آن چه در روی زمین است زینت قرار دادیم»، (۷ / کهف) و هم چنین آیه شریفه: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ بگو چه کسی زینت های خدا را که برای بندگانش آفریده حرام و از صرف رزق حلال و پاکیزه منع نمود»، (۳۲ / اعراف) را از این قسم محسوب می داریم.

دیگر آن تزئین و آرایش هایی می باشد که به منظور جلب قلوب آدمیان نسبت به زخارف و زینت های دنیوی ترتیب داده شده اند، تا دل های انسان را ربوده و از توجه به مبدأ و یاد و ذکر خداوندی باز دارد. این نحوه از تزئین، تنها و تنها تصرف شیطانی و مدموم می باشد. و خداوند متعال هم در کلام خودش آن را منسوب به شیطان دانسته و بندگانش را هم از نزدیکی به آن نهی فرموده است.

آیه: «وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ شیطان اعمال آنان را در نظرشان

زینت داد،» (۴۳ / انعام) و آیه: «زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ أَعْمَالُ زُجْرَانِ فِي أَنْفَالٍ» (۴۸ / انفال) و امثال آن ها از سایر آیاتی که در همین زمینه ایراد شده اند. (۱)

### مفهوم کمین نشستن شیطان و محاصره انسان

«قَالَ فِيمَا آغْوَيْتَنِي لِأَفْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ...!» (۱۶ / اعراف)

کلمه «اغواء» به معنای انداختن در غوایت و گمراهی است، البته گمراهی که توأم با هلاک و خسران باشد.

جمله «لَأَفْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» (۱۶ / اعراف) به این معنی است که من بر سر راه راست تو که آنان را به درگاہت می رساند و منتهی به سعادت آنان می گردد می نشینم، کنایه از این که مراقب آنان هستیم، هر که را در این راه ببینیم این قدر وسوسه می کنم تا از راه به در برم.

جمله «ثُمَّ لَا يَمُنُّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ» (۱۷ / اعراف) بیان نقشه و کارهای اوست. می گوید: ناگهان بندگان را از چهار طرف محاصره می کنم تا از راهت به در برم، و چون راه خدا امری است معنوی، ناگزیر مقصود از جهات چهار گانه نیز جهات معنوی خواهد بود نه جهات حسی.

از آیه: «يَعِدُّهُمْ وَيُمْنِيهِمْ وَ مَا يَعِدُّهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» (۱۲۰ / نساء)

و آیه: «إِنَّمَا ذَلِكَمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ» (۱۷۵ / آل عمران)

و آیه: «وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوبَ الشَّيْطَانِ» (۱۶۸ / بقره)

و آیه: «الشَّيْطَانُ يَعِدُّكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ» (۲۶۸ / بقره)

نیز می توان در این باره چیزهایی فهمید و از آن استفاده کرد که مقصود از «مَا يَمُنُّ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ جُلُودٌ رُفِيفَةٌ» حوادثی باشد که در زندگی برای آدمی پیش می آید، حوادثی که خوشایند و مطابق آمل و آرزوهای او، یا ناگوار و مایه کدورت عیش اوست. چه ابلیس در هر دو حال کار خود را می کند. مراد از «خلف پشت سر» اولاد و اعقاب او باشد. چون انسان نسبت به آینده اولادش نیز آمل و آرزوها دارد و درباره آن ها از پاره ای مکاره می اندیشد. آری انسان بقا و سعادت اولاد را بقا و سعادت خود می داند. انسان از حلال و حرام هر چه دارد همه را برای اولاد خود می خواهد و تا بتواند آتیه آنان را تأمین نموده و چه بسا خود را در این راه به هلاکت می اندازد.

مقصود از «سمت راست» که سمت میمون و نیرومند آدمی است و دین

او باشد و از دست راست آمدن شیطان به این معنا باشد که وی آدمی را از راه دین داری بی دین کند، و او را در بعضی از امور دینی وادار به افراط نموده و به چیزهایی که خداوند از آدمی نخواستہ تکلیف کند، و این همان ضلالتی است که خداوند آن را «اتباع خطوات الشیطان»، نام نهاده است.

مراد از سمت چپ بی دینی باشد. به این معنا که فحشاء و منکرات را در نظر آدمی جلوه داده و او را به ارتکاب معاصی و آلودگی به گناهان و پیروی هوی و شهوات وادار سازد. (۱)

### دخالت شیطان در کیفیت انفاق و دعوت او به فقر و فحشاء

«الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا!»

(۲۶۸ / بقره)

انتخاب مال خبیث برای انفاق خیری برای انفاق گر ندارد، به خلاف انتخاب مال طیب که خیر انفاق گر در آن است.

در خودداری از انفاق مال طیب هیچ انگیزه ای ندارد جز این فکر که مضایقه در انفاق از چنین مالی، مؤثر در بقاء و قوام مال و ثروت است. این طرز فکر باعث می شود که دل ها از اقدام به چنین انفاقی دریغ کنند، به خلاف مال خبیث که چون قیمتی ندارد و انفاقش چیزی از مالیت آنان کم نمی کند لذا از انفاقش مضایقه نمی کنند.

این یکی از وساوس شیطان است. شیطانی که دوستان خود را از فقر می ترساند، با این که مالی را که انسان در راه خدا می دهد در مقابل، رضای خدا را می خرد، هم عوض دارد و هم بهره.

آن کسی که آدمی را بی نیاز می کند یا فقیر می سازد خدای سبحان است نه مال: «أَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَ أَقْنَىٰ!» (۴۸ / نجم)

خودداری مردم از نفاق مال طیب از آن جا که منشأ ترس از فقر است و این ترس خطاست لذا خدای تعالی با جمله «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ شَيْطَانٌ شَمَّا رَا بِهٖ فِقْرٌ وَعَدَهُ مِی دَهْدُ» خطا بودن آن را روشن کرد. این ترس و خوف، ترسی است مضر، برای این که شیطان آن را در دل می اندازد، و شیطان جز به باطل و ضلالت امر نمی کند. حال یا این است که ابتدائاً و بدون واسطه امر می کند، و یا با وسائلی که به نظر می رسد حق است، ولی وقتی تحقیق می کنی در آخر می بینی که از یک انگیزه باطل و شیطانی سر در



چون ممکن بود کسی توهم کند که ترس نام برده ترسی است به جا، هر چند از ناحیه شیطان باشد، لذا برای دفع این توهم دو موضوع را اضافه کرد. اول این که فرمود: «وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ شَمَا رَا بِه فحشا امر می کند»، یعنی هرگز از شیطان توقع نداشته باشید که شما را به عملی درست بخواند، او جز به فحشاء نمی خواند، پس خودداری از نفاق مال طیب به انگیزه ترس از فقر هرگز عملی به جا نیست زیرا این خودداری در نفوس شما ملکه امساک و بخل را رسوخ می دهد و به تدریج شما را بخیل می سازد، در نتیجه کارتان به جایی می رسد که اوامر الهی مربوط به واجبات مالی را به آسانی رد کنید، و این کفر به خدای عظیم است، و هم باعث می شود شما مستمندان را در مهلکه فقر و مسکنت بیفکنید. و از این راه نفوسی تلف و عرض هایی هتک گردد، و بازار جنایت و فحشا رواج یابد.

موضوع دوم این است که فرمود: «وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا خدایانند به مغفرت از جانب خود افزونی وعده تان می دهد»، و این در جمله خدای تعالی این نکته را بیان نموده که در این مورد حقی است و باطلی و شق سوم ندارد. حق همان طریق مستقیم است که از ناحیه خدای سبحان است و باطل از ناحیه شیطان است. خدای تعالی تذکر می دهد که: این خاطره که از ناحیه خوف به ذهن شما خطور می کند ضلالتی است از فکر، برای این که مغفرت پروردگار و آن زیادت که خدا در آیات قبلی ذکر کرد هر دو پاداش بذل از اموال طیب است، و مال خبیث چنین پاداشی ندارد. (۱)

### ربا خواری و دخالت شیطان در نیروی تشخیصی انسان

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ!» (۲۷۵ / بقره)

«کسانی که ربا می خورند چنان به امور خود اقدام می کنند که شخص ممسوس شیطان می کند!»

کلمه «خبط» به معنای کج و معوج راه رفتن است. انسان در زندگی اش راهی مستقیم دارد که نباید از آن منحرف شود چون او نیز در طریق زندگی خود و بر حسب محیطی که در آن زندگی می کند حرکات و سکنتاتی دارد، افعالی دارای نظام دارد، که نظام آن را احکام اعتقادی عقلانی معین می کند، و انسان افعال خود را با نظام تطبیق می دهد، هم کارهای فردی و هم کارهای اجتماعی خودش را.

طریقی که خدای تعالی بشر را به آن هدایت کرده، و با نیروئی که در او به ودیعت نهاده یعنی نیروی تشخیص بین خیر و شرّ و نافع و مضرّ و خوب و بد، مستقیم آن را از غیرمستقیم تشخیص می دهد.

این وضع انسان معمولی است، اما انسانی که ممسوس شیطان شده، یعنی شیطان با او تماس گرفته و نیروی تشخیص او را مختل ساخته، او میان خوب و بد و نافع و مضرّ و خیر و شرّ را تشخیص نمی دهد. حکم هر یک از این موارد را در طرف مقابل آن جاری می سازد. (مثلاً به جای این که خیر و نافع و خوب را ستایش کند، زشتی ها و شرور و مضرات را می ستاید و یا دیگران را به سوی آن دعوت می کند).

این بدان جهت نیست که معنای خوبی و خیر و نافع را فراموش کرده و نمی داند که خوب و بد کدام است، برای این که هر چه باشد انسان است و اراده و شعور دارد و محال است که از انسان غیر افعال انسانی سر بزند بلکه از این جهت است که زشتی را زیبایی و حسن را قبح و خیر و نافع را شرّ و مضرّ می بیند. پس او در تطبیق احکام و تعیین موارد دچار خبط شده است. برای او عادی و غیر عادی به هم مخلوط شده و نمی تواند این را تشخیص دهد، عادی آن عملی است که او عادی بداند و غیر عادی آن عملی است که او غیر عادی تشخیص دهد، پس در نظر او عادی و غیر عادی یکی است بدون این که این بر آن مزیتی داشته باشد، پس او هیچ وقت مشتاق آن نیست که از خلاف عادت به حال عادی برگردد. (دقت فرمائید!)

معاملات ربوی، رباخوار را در آخر دچار این خبط می کند که فرقی میان معامله مشروع یعنی خرید و فروش، و معامله نامشروع یعنی ربا نگذارد. وقتی به او بگویند دست از ربا بردار و به خرید و فروش پرداز بگویند چه فرقی هست بین ربا و بیع، و چه مزیتی بیع بر ربا دارد تا من ربا را ترک کنم و به خرید و فروش پردازم لذا خدای تعالی به همین کلمه رباخواران ذلک بَأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا! (۲۷۵/بقره) استدلال کرده بر خبط آنان.

این استدلالی است قوی و به جا، برای این که ربا تعادل و موازنه ثروت را در جامعه به هم می زند، و آن نظامی را که به هدایت فطرت الهی باید در جامعه حاکم باشد مختل می سازد. (۱)

### سحر و ساحری در قوم یهود و مفهوم کفر شیاطین

«وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا

يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ...» (۱۰۲ / بقره)

یهودیان آن چه را که شیطان ها به نادرست به سلطنت سلیمان نسبت می دادند پیروی کردند در حالی که سلیمان با سحر سلطنت را به دست نیاورده و کافر نشده بود ولی شیطان ها بودند که کافر شدند و سحر را به مردم یاد می دادند، و نیز یهودیان آن چه را که بر دو فرشته بابل هاروت و ماروت نازل شده بود به نادرستی پیروی می کردند چون آن ها به احدی سحر تعلیم نمی دادند مگر بعد از آن که زنهار می دادند که ما فتنه و آزمایش هستیم مبادا این علم را در موارد نامشروع به کار بندی و کافر شوی. ولی یهودیان از آن دو نیز چیزهایی را از این علم گرفتند که با آن میان زن و شوهرها را به هم می زدند، هر چند که جز به اذن خدا به کسی ضرر نمی زدند ولی این بود که از آن دو چیزهایی آموختند که مایه ضررشان بود و سودی برایشان نداشت با این که می دانستند کسی که خریدار این گونه سحر باشد آخرتی ندارد و چه بد بهائی بود که خود را در قبال آن فروختند اگر می دانستند.

از آیه شریفه بر می آید که سحر در میان یهود امری متداول بوده، و آن را به سلیمان نسبت می دادند. چون می پنداشتند که سلیمان آن سلطنت و ملک عجیب را، و آن تسخیر جن و انس و وحش و طیر را، و آن کارهای عجیب و غریب و خوارقی که می کرد، به وسیله سحر کرد. یک مقدار از سحر خود را هم به دو ملک بابل یعنی هاروت و ماروت نسبت می دهند.

قرآن هر دو سخن ایشان را رد می کند و می فرماید سلیمان آن چه را می کرد به سحر نمی کرد. حال آن که سحر کفر به خداست و تصرف و دست اندازی در عالم به خلاف وضع عادی آن است. داستان ساحری سلیمان نبی از خرافات کهنه ای است که شیطان ها از پیش خود تراشیده و بر اولیای انسی خود خواندند و با اضلال مردم و سحر آموزی به آنان کافر شدند.

مراد از شیطان ها طائفه ای از جن است. می دانیم این طائفه در تحت سیطره سلیمان قرار گرفته و شکنجه می شدند، و آن جناب به وسیله شکنجه آن ها را از شرّ و فساد باز می داشته است.

دنباله آیه می فرماید:

اگر این طائفه از یهود به جای این که دنبال اساطیر و خرافات شیطان ها را بگیرند، دنبال ایمان و تقوی را می گرفتند برایشان بهتر بود، و این تعبیر خود دلیل بر این است که کفری که از ناحیه سحر می آید، کفر در مرحله عمل است، مانند ترک زکات، نه کفر در مرتبه اعتقاد. یهود در مرحله اعتقاد ایمان داشتند ولیکن از آن جایی که در مرحله

عمل تقوی نداشته و رعایت محارم خدا را نمی کرده اند، اعتنائی به ایمانشان نشده، و از کافرین محسوب شده اند.

«لَمْ تُؤَبِّهْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ!» (۱۰۳ / بقره)

یعنی منافعی که نزد خداست بهتر است از آن منافعی که ایشان از سحر می خواهند و از کفر می جویند. (دقت فرمائید) (۱)

### روایات منتخب در چگونگی تصرفات ابلیس

«وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِكُمْ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ...» (۱۰۲ / بقره)

روایات مربوط به تصرفات ابلیس و این که چگونه در شعور آدمی تصرف می کند بسیار است. این روایات دو قسمند: یکی روایاتی که تصرفی از تصرفات ابلیس را بدون تفسیر ذکر می کند، و یکی روایاتی که تصرفی از تصرفات وی را ذکر نموده و تا اندازه ای آن را تفسیر می کند.

از جمله روایات دسته اول:

دستمال گوشت را در خانه نگذارید که جای شیطان است، و خاک در پشت در نریزید که شیطان آن جا منزل می کند.

بر بالای هر پلی شیطان است، پس هر وقت به آن جا عبورت افتاد بگو بسم الله تا شیطان از تو دور شود.

خانه شیطان در خانه های شما تار عنکبوت است.

ایستاده آب میاشام و در آب را کد بول مکن، و دور قبر مگرد، و به تنهایی در خانه ای بسر مبر، و با یک لنگه کفش راه مرو، زیرا در این احوالی که گفته شد شیطان از هر حال دیگر به سوی بندگان خدا شتابان تر است.

هر چیزی که از مال حرام به دست بیاید شیطان در آن شریک است.

هر که در حال مستی بخوابد عروس شیطان است.

- آیه شریفه «أَنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ - شراب و قمار و بت ها یا سنگ هایی که برای قربانی نصب شده و چوبه های قرعه پلید و از عملیات شیطان است»، را هم باید از این باب شمرد.

روایت قسم دوم:

غضب آتشی است که شیطان در دل آدمی روشن می کند. شیطان در درون آدمی مانند خون جریان دارد، پس مجاری او را با گرسنگی تنگ کنید.

سرمه شیطان خواب و شربتش غضب و مکیدنی اش دروغ است. (۱)

### تصرفات شیطان

### عدم آگاهی انسان از حمله شیطان

---

۱- المیزان، ج ۱۵، ص ۸۷

«...إِنَّهُ يَرِيكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ...» (اعراف / ۲۷)

شیطان و دسته وی شما را از آن جایی می بینند که شما نمی بینید. این جمله می فهماند راه نجات از فتنه های ابلیس بسیار باریک است، زیرا وی از جایی کار انسان را می سازد و طوری به انسان نزدیک می شود و او را می فریبد که خود او نمی فهمد. آری انسان غیر از خود کسی را سراغ ندارد که به جانب شرّ دعوت و به سوی شقاوت راهنمایی اش کند. (۱)

### چگونه شیطان و نفراتش انسان را می بینند و تصرف می کنند؟

«...إِنَّهُ يَرِيكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ...!» (اعراف/۲۷)

«هان ای بنی آدم زنهار که شیطان فریبتان ندهد چه او و نفرات او شما را می بینند از جایی که شما آنان را نمی بینید!»

دعوت شیطان نظیر دعوت یک انسان از دیگری به گفتن او و شنیدن آن دیگری نیست، بلکه به طوری است که داعی (شیطان) مدعو (انسان) را می بیند، و لکن مدعو داعی را نمی بیند.

آیه شریفه «مَنْ شَرَّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ. الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَ

النَّاسِ،» (۴ و ۵ / ناس) صریحا می فرماید: عملیات شیطان به تصرف و القاء در دل هاست. از این راه است که انسان را به ضلالت دعوت می کند.

از آیات بیش از این استفاده نمی شود که شیطان تنها در افکار آن هم در بعضی از موارد تسلط دارد و بس. و اگر هم در روایتی داشت شیطان مجسم شده و چیزی را ساخته یا ساختن آن را به بشر یاد داده بیش از این دلالت ندارد که برای فکر بشر مجسم شده، و در فکرش تصرف کرده باشد. (۱)

### شعور و ادراک انسان، محل وسوسه شیطان

« مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ. الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ! » (ناس / ۶ تا ۴)

« بگو پناه می برم به پروردگار مردم، فرمانروای مردم، معبود مردم! از شرّ وسوسه گر نهانی، که در دل مردم وسوسه می کند، چه آن ها که از جنس جن اند و چه آن ها که از جنس انسانند! »

کلمه «خَنَّاس» به معنای اختفای بعد از ظهور است. شیطان را از این جهت خناس خوانده که لایزال آدمی را وسوسه همی کند، و به محضی که انسان به یاد خدا می افتد پنهان می شود و عقب می رود، باز همین که انسان از یاد خدا غافل می شود جلو می آید و به وسوسه می پردازد.

مراد از «صُدُورِ النَّاسِ» محل وسوسه شیطان است. چون شعور و ادراک آدمی به حسب استعمال شایع، به قلب آدمی نسبت داده می شود، که در قفسه قرار دارد، و قرآن هم در این باره فرموده: «ولی دل هایی که در سینه هاست کدر می شود!» (حج / ۴۶)

در جمله «مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ»، به این معنا اشاره شده که بعضی از مردم کسی است که از شدت انحراف، خود شیطانی شده و در زمره شیطان ها قرار گرفته است. هم چنان که قرآن در جای دیگر نیز فرموده: «شَّيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ.» (انعام / ۱۱۲) (۲)

### سوء استفاده شیطان از حالات نفسانی انسان

۱- المیزان، ج ۱۱، ص ۲۱۰

۲- المیزان، ج ۴۰، ص ۴۶۸

«...فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ!» (۵ / يوسف)

یعقوب به یوسف فرمود: پسرک عزیزم، داستان رؤیای خود را برای برادرانت شرح مده، زیرا به تو حسادت می ورزند، و از تو در خشم شده، نقشه ای برای نابودیت می کشند. شیطان هم از همین معنا استفاده کرده فریب خود را به کار می بندد، یعنی به دل های آنان راه یافته و نمی گذارد از کید بر تو صرف نظر کنند، چه شیطان بر آدمیان دشمنی است آشکار.

دلیل این که دل های برادران یوسف سرشار از کینه و دشمنی با وی بود این است که یعقوب علیه السلام در جواب یوسف نفرمود: من می ترسم درباره ات نقشه شومی بریزند و یا ایمن نیستم از این که نابودت کنند، بلکه فرمود نقشه می ریزند.

علاوه بر این کلام خود را با جمله « شیطان بر آدمیان دشمنی است آشکار!» تعلیل و تأکید کرد و خاطر نشان ساخت که کید برادران غیر از کینه های درونی یک سبب خارجی دارد که کینه آنان را دامن زده و آتش دل هایشان را تهییج می کند تا آن حسد و کینه اثر خود را کرده باشد، و او شیطانی است که از روز نخست دشمن انسان بوده و حتی یک روز هم حاضر به ترک دشمنی نشده، و دائما با وسوسه و تسویلات خود آدمیان را تحریک می کند که از صراط مستقیم و راه سعادت به سوی راه کج و معوجی که به شقاوت دنیا و آخرت آدمی منتهی می شود منحرف شود. آری شیطان با همین وسوسه های خود، میان پدرها و فرزندان را بر هم زده و دوستان یک جان در دو بدن را از هم جدا می کند و مردم را گیج و گمراه می سازد. (۱)

### دخالت شیطان در اشتباهات انسان

«فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ...!» (۱۵ / قصص)

معنای جمله این است که: «موسی علیه السلام آن دشمن را با لطمه ای دفع کرد و او با همان لطمه بمرد، موسی با خود گفت این از عمل شیطان بود که او دشمنی است گمراه کننده آشکار!»

و این که آن را به نوعی نسبت داد به عمل شیطان و صریحا نفرموده « این عمل



شیطان است»، بلکه فرمود: «این از عمل شیطان است!» این معنی را افاده می‌کند که این کتک کاری که میان آن دو (مرد اسرائیلی و مرد قبطی) اتفاق افتاده بود، از جنس عملی است که به شیطان نسبت داده می‌شود و یا از عمل شیطان ناشی می‌گردد، چون شیطان است که میان آن دو عداوت و دشمنی افکنده و به کتک کاری یک دیگر وادارشان کرد، و کار بدان جا منجر شد که موسی مداخله کند، و مرد قبطی به دست او کشته شود و موسی در خطر و گرفتاری سختی دچار شود. موسی متوجه می‌شود، در لطمه ای که به آن قبطی زد، لطمه ای که باعث مرگ او شد، اشتباه کرده ولی این وقوع در اشتباه را به خدا نسبت نمی‌دهد. برای این که خدای تعالی جز به سوی حق و صواب راه نمی‌نماید، لذا حکم کرد به این که این عمل منسوب است به شیطان.

و این عمل موسی، یعنی کشتن قبطی، هر چند نافرمانی موسی نسبت به خدای تعالی نبود، برای این که اولاً عمدی نبود و ثانیاً جنبه دفاع از مرد اسرائیلی داشت، و مرد کافر و ظالمی را از او دفع کرد، ولکن در عین حال این طور هم نبوده که شیطان در آن هیچ مداخله ای نداشته باشد، چون شیطان همان طور که از راه وسوسه آدمی را به گناه و نافرمانی خدا وا می‌دارد، و هم چنین او را به هر کار مخالف صواب نیز وادار می‌کند، کاری که گناه نیست، لکن انجامش مایه گرفتاری و مشقت است. هم چنان که آدم و همسرش را از راه خوردن آن درخت ممنوع، گرفتار نمود، و کار آنان را بدان جا کشانید که از بهشت بیرون شوند. پس در حقیقت جمله « هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ! » اظهار انزجار موسی علیه السلام است از آن چه واقع شد. (۱)

### دخالت شیطان در ایجاد فراموشی نهی الهی به وسیله انسان

«وَإِنَّمَا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ!» (۶۸ / انعام)

معنای کلام این است که:

حتی اگر نهی ما را فراموش کردی و شیطان آن را از یادت برد و بعداً به یادت آمد باز هم نمی‌توانی در امتثال نهی، سهل انگاری نموده و هم چنان (در مجلس کسانی که آیات خدا را مسخره می‌کنند، بنشین، بلکه همین که یادت آمد بایستی برخیزی، چه سزاوار مردان با تقوی نیست که با مسخره کنندگان آیات خدا هم نشین شوند. این خطابی که در آیه شریفه است خطاب به نبی اکرم صلی الله علیه و آله است، ولکن مقصود در حقیقت دیگرانند، زیرا انبیاء علیه السلام نه تنها از گناهان بلکه حتی از فراموشی احکام

خداوندی هم مبرا هستند. غرض اصلی از این خطاب و مخاطبین واقعی آن، امت اسلام است. (۱)

### ایجاد فراموشی به وسیله شیطان در انسان

«وَقَالَ... اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ...» (۴۲ / یوسف)

معنی آیه این است که یوسف به آن کسی که می پنداشت که او به زودی نجات می یابد گفت: که مرا در نزد خدایگانیت یاد آوری کن، و خلاصه چیزی به او بگو که عواطف او را تحریک کنی شاید به وضع من رقتی کند و مرا از زندان بیرون بیاورد.

معنای جمله «فَأَنْسَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ»، این است که شیطان از یاد رفیق زندانی یوسف محو کرد که نزد اربابش از یوسف سخن به میان آورد، و همین فراموشی باعث شد که یوسف چند سالی دیگر در زندان بماند. (۲)

### محاصره انسان سرگشته به وسیله شیاطین

«... كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيْطَانُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ...!» (۷۱ / انعام)

در آیه فوق مثال زده است به انسان متحیری که در کار خود سرگردان است، و در باره سعادت خود عزم راسخی ندارد، و لذا بهترین راه سعادت و مستقیم ترین راه رسیدن به هدف را که قبل از او هم کسانی آن راه را پیموده و به هدف رسیده اند ترک می گویند، آن گاه سرگشته و حیران مانده و شیطان ها محاصره اش نموده و به سوی هلاکتش می خوانند، هر چه هم که یاران هدایت یافته اش بر او بانگ می زنند و به سوی هدایت دعوتش می کنند قبول نمی کنند، و در عین این که بر سر دو راهی سقوط و نجات قرار گرفته نمی فهمد تکلیفش چیست.

«قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى!» (۱۲۰ / بقره)

یعنی اگر امر دایر شود بین دعوت خدای سبحان که موافق فطرت است و همین فطرت آن را هدایت حقه الهی می داند، و بین دعوت شیاطین که همان پیروی هوای نفس و بازیچه گرفتن دین است، البته هدایت حقیقی همان هدایت خداوندی است، نه آن دیگری. (۳)

### ابلیس چه حالی را در نفس آدمی عوض می کند؟

۱- المیزان، ج ۱۳، ص ۲۲۲

۲- المیزان، ج ۲۱، ص ۲۲۸

۳- المیزان، ج ۱۳، ص ۲۲۹

«... وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ!» (اعراف/۱۷)

«... و اکثرشان را سپاسگزار نخواهی یافت!»

از آن جایی که مورد گفتار ابلیس و تهدیدش به انتقام خصوص بنی آدم بود و قسم خورد که غرض خلقت آنان را که همان شکر است در آنان نقض نموده و از بین می برد و آنان را به جای شکر وادار به کفران می سازد. خدای تعالی در جوابش پیروانش را هم با او شریک ساخته و فرمود: «جهنم را از همگی شما یعنی از تو و از پیروانت پر می کنم!» (ص/۸۵)

در این جمله خدای تعالی از در منت و رحمت جمیع پیروان ابلیس را ذکر نفرموده، بلکه فرمود: «از شما» و این خود اشعار به تبعیض دارد. (۱)

### رابطه شیطان با اعمال خلاف فطرت انسان و تغییر خلقت

«وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا...» (نساء / ۱۱۷)

«مرید» یعنی کسی که از هر گونه خیری به طور کلی، عاری است. «دعوت» کنایه است از عبادت زیرا اصولاً عبادت برای دعوت بر رفع حاجت در بین مردم پیدا شده است.

معنی جمله به این بر می گردد که، مردم هر معبودی را به جای خدا پرستند، در حقیقت شیطان را پرستیده و خوانده اند، چون اطاعت او را کرده اند.

«وَ قَالَ لَا تَخِذْنَ مِنْ عِبَادِكُمْ نَصِيبًا مَفْرُوضًا!» (نساء / ۱۱۸)

«و او به خدا گفته که من از بندگان تو بهره وافی خواهم گرفت!»

«وَلَا ضَلَّ لَهُمْ وَلَا مَتَّبِعَهُمْ..!»

«و گمراهشان خواهم ساخت و به خیالات و آرزوهای باطلشان خواهم فریفت و دستورشان خواهم داد که گوش های چهارپایان را بشکافند و دستورشان خواهم داد که آفرینش خدا را تغییر دهند (و حکم فطرت را زیر پا گذارند)!» (نساء / ۱۱۹)

همه این کارهایی که در این آیه ذکر شده، ضلال و گمراهی است و خدا با همه این ها کلمه اضلال را ذکر کرده است.

و خلاصه گفتار شیطان این است که: من بندگانت را به وسیله عبادت غیر خدا و



ارتکاب معاصی، گمراه می‌کنم و آنان را می‌فرمایم که به آرزوها و خیالات باطل، مشغول گردند و از اشتغال به شئون واجب و امور مهم زندگی، روگردان شوند و دستورشان می‌دهم که گوش‌های چهار پایان را سوراخ کنند و آن چه را خدا حلال کرده بر خود حرام سازند و دستورشان می‌دهم که خلقت خدا را تغییر دهند.

این تغییر خلقتی که شیطان از آن نام می‌برد منطبق بر کارهایی نظیر بریدن اعضای مختلف بدن، و هم جنس بازی است. بعید نیست که مراد از تغییر خلقت خدا خارج شدن از حکم فطرت و ترک دین حنیف باشد.

آن گاه خدا دعوت شیطان یعنی اطاعت دستورات شیطان را، سر پرست گرفتن شیطان شمرده، می‌فرماید:

«هر کس به جای خدا شیطان را سر پرست خویش گیرد، به طور آشکار ضرر کرده است!» (۱۱۹ / نساء) (۱)

### مواعید شیطان و آرزوهای باطل انسانی

«يَعِدُّهُمْ وَيَمْنِيهِمْ وَ مَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا!» (۱۲۰ / نساء)

«شیطان آن‌ها را وعده می‌دهد و در آرزوهای دروغ می‌برد و وعده شیطان چیزی جز فریب نیست!»

«مواعید» یعنی وعده‌های دروغ، عبارت است از وسوسه‌های بلاواسطه شیطان، و «امانی» یعنی آرزوهای باطل، عبارت از آفریده‌های خیال است که قوه واهمه از آن لذت می‌برد و متفرع بر وسوس شیطانی است و لذا بعد می‌فرماید: «وَ مَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا»، که تنها «وعده» شیطان را «فریب» نامیده و نامی از «امانی» یعنی آرزوهایی که شیطان به وجود آورده نبرده، زیرا امانی و آرزوها متفرع بر وعده و فریب شیطان است.

و سپس خدا عاقبت حال مردمی را که فریب شیطان را می‌خورند ذکر می‌کند و می‌فرماید:

«جایگاه اینان جهنم است که راه فراری از آن پیدا نمی‌کنند!» (۱۲۱ / نساء)

آن گاه حال مؤمنین را که نقطه مقابل حال پیروان شیطان است ذکر می‌فرماید:

«کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته انجام داده‌اند، به زودی آنان را به بهشت‌هایی می‌بریم که نهرها از زیر آن جاری است و همیشه آن‌جا خواهند بود!»

(۱۲۲ / نساء)

«وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا!» (نساء / ۱۲۲)

این در مقابل آیه پیش که وعده شیطان را فریب می نامد می گوید: وعده خدا حق و گفتار او راست است. (۱)

### شیاطین انسانی و موارد عمل آن ها

«...وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا!» (نساء / ۸۳)

این آیات که در مذمت مؤمنین ضعیف الایمان نازل شده و آنان را بر کارهایی که کرده اند سرزنش می کند.

خیلی واضح به نظر می رسد که این آیات اشاره به داستان بدر صغری باشد که «ابوسفیان» مردی به نام «نعیم بن مسعود الاشجعی» را به مدینه فرستاد تا خوف و وحشت را بین مردم بسط دهد و آنان را از رفتن به بدر منصرف و دلسرد سازد.

پس مراد از «اتباع شیطان» که در آیه ذکر شده عبارت از تصدیق اخباری است که «نعیم» با خود آورده و پیروی کردن از او و تخلف از رفتن به بدر.

جریان از این قرار بود: «نعیم» به مؤمنین خبر می داد که ابوسفیان جمعیت ها گرد آورده و لشکرها تجهیز کرده، از ایشان بترسید و خود را در میان جنگ عمومی و سخت نیندازید. این حرف، در دل های مردم تأثیر می کرد و از این که به وعده گاه خود در بدر بروند تعلل می کردند و غیر از پیغمبر و پاره ای از نزدیکان خصوصی حضرت کسی از تأثیر این حرف ها سالم نمانده بود. مراد از «الْأَقْلِيَاءُ» پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحاب اویند. خلاصه مردم جز یک عده کم همگی متزلزل شده بودند ولی بعدا به همین عده کم پیوستند و به میدان جنگ رفتند. (۲)

### موارد اطلاق عنوان شیطان بر انسان

«إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ...» (آل عمران / ۱۷۵)

«این شیطان است که دوستان خود را می ترساند. از آنان نترسید و اگر اهل ایمانید از من بترسید!»

ظاهر این است که مورد اشاره در آیه همان مردمی هستند که با ملاقات و گفتارهای خود، روحیه مؤمنین را تضعیف نموده و می گفتند آن چه را که می گفتند. و این جا مواردی است که قرآن کلمه شیطان را بر انسان اطلاق نموده است. چنان که

۱- المیزان، ج ۹، ص ۱۳۵

۲- المیزان، ج ۹، ص ۳۶

همین مطلب از آیه « مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ. الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ! » (۴ تا ۶ / ناس) نیز ظاهر می شود و مطلب تأکید می شود به آیه بعد که می فرماید: « فَلَا تَخَافُوهُمْ! » یعنی مترسید از این مردمی که با گفتارهای خود مشغول سم پاشی هستند، زیرا آنان شیطانند. (۱)

### دشمنی شیطان با انسان و آثار آن

« إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ...! » (۶ / فاطر)

مراد از دشمنی شیطان این است که او به جز اغواء و گمراه ساختن انسان ها، کاری ندارد، و تمامی هم او در این است که نگذارد حتی یک انسان به سعادت زندگی و حسن عاقبت برسد. مراد از این که فرمود: « فَأَتَّخِذُوهُ عَدُوًّا شَمَا هَمُّ أَوْ رَا دَشْمَنِ خُودِ بَكْبِيرِدَا! » این است که از پذیرفتن دعوتش به سوی باطل اجتناب کنید، و او را در آن چه به عنوان دایه مهربان تر از مادر به شما پیشنهاد می کند اطاعت مکنید.

« وَلَا يَعْزُبُكُمْ بِاللَّهِ الْعُرْوُ! » (۵ / فاطر)

معنای این که فرمود «زنهار غرور شما را به خدا مغرور نکنند!» این است که شیطان نظر مردم را یک سره به حلم و عفو خدا از یک سو، و به مظاهر امتحان و استدراج و کیدش از سوی دیگر، متوجه سازد. از یک سو به ایشان تلقین کند که خدا حلیم و بخشنده است. و از سوی دیگر بگوید: به دنیاپرستان بنگرید که چگونه از عذاب خدا ایمنند، و هر چه بیشتر در طلب دنیا می کوشند و بیشتر از خدا غافل و در لجن زار گناه مستغرق می شوند، زندگی شان بهتر و راحت تر و در بین مردم دارای مقامی رفیع تر می شوند.

این جاست که شیطان از وسوسه های خود نتیجه می گیرد و به دل آن ها می افکند: که اصلاً هیچ احترامی و ارزشی نیست مگر در پیشرفت زندگی دنیا، و در ماورای این زندگی خبری نیست، و این وعد و وعید و قیامت و حساب و بهشت و دوزخی که دعوت های دینی از آن خبر می دهند مشتی خرافات است.

در نتیجه می توان گفت: مراد از «غرور» و فریب دادن شیطان به خدا، این است که انسان را از معامله ای که خداوند در برابر غفلت و ظلم انسان با انسان می کند غافل سازد. (۲)

### پی گیری غفلت های انسان به وسیله شیطان

۱- المیزان، ج ۷، ص ۱۱۴

۲- المیزان، ج ۳۳، ص ۲۹

«وَأْتِلْ عَلَيْهِمْ تَبَأَ الَّذِي آءَاتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ...!» (۱۷۵ / اعراف)

«بخوان برایشان (یعنی بر بنی اسرائیل یا همه مردم) خبر از امر مهمی را و آن داستان مردی است که ما آیات خود را برایش آوردیم، یعنی در باطنش از علائم و آثار بزرگ الهیت پرده برداشتیم، و به همین جهت حقیقت امر برایش روشن شد، پس بعد از ملازمت راه حق آن را ترک گفت. شیطان هم دنبالش را گرفت و او نتوانست خود را از هلاکت نجات دهد.»

به طوری که ملاحظه می فرمایید آیه شریفه اسم شخص مزبور را مبهم گذاشته و تنها به ذکر اجمالی از داستان او اکتفاء کرده است ولکن در عین حال ظهور در این دارد که این داستان از وقایعی است که واقع شده، نه این که صرف مثال بوده باشد.

این آیات داستان دیگری از داستان های بنی اسرائیل را شرح می دهد و آن داستان بلعم بن باعور است، خدای تعالی پیغمبر خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله را دستور می دهد که داستان مزبور را برای مردم بخواند تا بدانند صرف در دست داشتن اسباب ظاهری و وسایل معمولی برای رستگار شدن انسان و مسلم شدن سعادتش کافی نیست بلکه مشیت خدا هم باید کمک کند. خداوند، سعادت و رستگاری را برای کسی که به زمین چسبیده و سر در آخور تمتعات مادی فرو کرده و یکسره پیرو هوی و هوس گشته و حاضر نیست به چیز دیگری توجه کند نخواسته است، زیرا چنین کسی راه به دوزخ می برد. آن گاه نشانه چنین اشخاصی را هم برایشان بیان کند و بفرماید که علامت این گونه اشخاص این است که دل ها و چشم ها و گوش هایشان را در آن جا که به نفع ایشان است به کار نمی زنند، و علامتی که جامع همه علامت هاست این است مردمی غافلند.

بلعم بعد از انسلاخ و بیرون شدن از آیات خدا و بعد از این که شیطان کنترل او را از دست گرفت راه رشد را گم کرده و متحیر شد و نتوانست خود را از ورطه هلاکت رهائی دهد. (۱)

### دعوت، فریب، و ترک و انزجار شیطان

«كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ...!» (۱۶ / حشر)

«مثل شیطان که به انسان گفت: کافر شو و چون کافر شد گفت من از تو بیزارم. من از خدا می ترسم که رب العالمین است.»  
از ظاهر سیاق بر می آید که این مثل



بیان گر حال منافقین باشد. که بنی نصیریان را فریب داده، و وعده نصرتشان دادند، و به آن عمل نکرده، در هنگام حاجت و سختی تنهایشان گذاشتند.

باز از ظاهر سیاق استفاده می شود که منظور از شیطان ابلیس و از انسان آدم ابوالبشر نیست، بلکه منظور از اولی جنس شیطان، و از دومی جنس آدمیان است، که شیطان هر انسانی او را به سوی کفر دعوت نموده، و برای این که دعوتش را بپذیرد متاع های زندگی دنیا را در نظرش زینت داده، و روگردانی از حق را با وعده های دروغینش و آرزوهای سرابینش در نظر وی جلوه می دهد، و او را گرفتار کفر می سازد. به طوری که در طول عمر از کفر خود خرسندش هم می کند، تا آن که نشانه های مردن یکی پس از دیگری برسند، آن وقت به تدریج می فهمد که آرزوهائی که شیطان در دل افکنده بود سرابی بیش نبود. و یک عمر فریب آن را خورده و با خیال بازی می کرده است. آن وقت همان شیطان خود را کنار کشیده می گوید من از تو و رفتار تو بیزارم، نه تنها به وعده هایش عمل نمی کند، بلکه این سوز را هم به او می گذارد، که «إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ!» (۱۶ / حشر) (۱)

### مفهوم شرکت شیطان در استفاده از مال و اولاد انسان

« وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ...! » (۶۴/اسراء)

« در اموال و اولادشان شرکت کن...! »

شرکت جز در مالکیت و اختصاص تصور نمی شود و لازمه اش این است که شریک در استفاده از آن ملک که غرض از تحصیل آن همان استفاده است سهیم باشد، چه مال عینی است خارجی و جدای از انسان و هم چنین فرزند موجودی است مستقل و جدای از پدر و مادر. و اگر غرض از مال و فرزند استفاده از آن ها نبود هرگز انسان مالیتی برای مال و اختصاص برای فرزند قائل نمی شد.

پس شرکت کردن شیطان با آدمی در مال و فرزند سهم بردن از منفعت و اختصاص است، مثل این که آدمی را وادار کند به تحصیل مال که خداوند آن را مایه رفع حاجت آدمی قرار داده از راه حرام، چه در این صورت هم آدمی از آن مال منتفع شده و به غرض طبیعی خود نائل می شود، و هم شیطان به غرض خود رسیده است و یا آن که از راه حلال کسب بکند و لکن در معصیت به کار بزند، و در اطاعت خدا صرف نکند. پس هر دو از آن مال منتفع شده اند، با این که او از رحمت خدا تهی دست است.

و یا آن که از راه حرام فرزندی برای آدمی به دنیا آید، و یا از راه حلال به دنیا آید و لکن به تربیت دینی و صالح تربیتش نکند و به آداب خدائی مؤدبش نسازد، در نتیجه سهمی از آن فرزند را برای شیطان قرار داده و سهمی را برای خودش، و هم چنین چیزهای دیگر. (۱).

### شیاطین بر چه کسانی نازل می شوند؟

«هَلْ أُتِبُّكُمْ عَلَى مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ تَنْزَلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ...؟» (۲۲۱ و ۲۲۲ / شعراء)

«آیا خبرتان دهم که شیطان ها بر چه کسانی نازل می شوند؟»

بر همه دروغ سازان گنه پیشه نازل می شوند.»

این آیه معرفی می کند که شیطان ها بر چه کسی نازل می شوند و صفات خاصه آن کس را بیان می کند تا بدانند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن کسان نبوده، و قرآن هم از القائات شیطان ها نیست.

این که فرمود: شیطان ها بر هر افاک‌ی ائیم نازل می شوند، جهتش این است که شیطان ها هیچ کاری جز جلوه دادن باطل به صورت حق، و زینت دادن عمل زشت، کاری ندارند، و معلوم است که جز بر افاک ائیم، هم نازل نمی شوند.

«يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ!» (۲۲۳/شعراء)

مراد از «مسموع» اخبار آسمانی است که شیطان ها ولو به طور ناقص می شنیدند، چون شهاب ثاقب آن ها را می راندند و نمی گذاشتند اخبار آسمانی را به طور کامل گوش دهند، و آن چه استراق سمع می کردند و می شنیدند ناقص و غیر تمام بود و به همین جهت دروغ های بسیاری با آن مخلوط می شد. و این که فرمود: «أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ»، معنایش این است که بیشتر شیطان ها دروغ گویند، و اصلاً از راست خبر نمی دهند. این در صورتی است که مراد از اکثر را، اکثر افراد بگیریم و ممکن هم هست مراد از آن کثرت تنزل باشد، که در این صورت معنایش این می شود که اکثر اخبار شیطان ها دروغ است.

خلاصه آیات سه گانه این است که:

شیطان ها از آن جا که جبلت و طبیعت شان شرارت است، نازل نمی شوند مگر بر هر کسی که کذاب و فاجر باشد و خودشان هم بیشتر در آن چه خبر می آورند کاذبند. بر عکس رسول خدا صلی الله علیه و آله نه افاک است و نه ائیم، و نه آن چه بدو وحی می شود، دروغ و درهم و بر هم است. پس او از آن کسان نیست که شیطان ها بر آنان نازل می شوند، و نه آن کسی که بر او نازل می شود شیطان است، و نه

آن قرآنی که بر او نازل می شود از القای شیطان هاست. (۱)

### شیطان قرین و همراه دائمی انسان

«قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطَعَيْتُهُ...!» (۲۷ / ق)

«آن شیطانی که یک عمر با او بود و گمراهش می کرد، گفت: ای پروردگار ما، من او را مجبور به طغیان نکردم ...» مراد از «قرین» در این جا مسلماً قرین شیطانی است که در کلام مجید خدای تعالی مکرر نامش آمده، و آن عبارت است از همان شیطانی که همواره با آدمی است، و غوایت و ضلالت را به آدمی وحی می کند. از آن جمله قرآن درباره اش فرموده: «وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ...» و کسی که از یاد خدای رحمان اعراض کند شیطانی برایش قرار می دهیم تا همواره با او باشد! (۳۶ / زخرف) این شیطان ها به طور مسلم این گونه افراد را از راه بدر می برند، آن وقت خیال می کنند که راه یافتگانند، تا آن که یکی از ایشان نزد ما آید، آن وقت است که به حسرت می گوید: ای کاش بین من و آن قرین به فاصله مشرق و مغرب دوری بود، که چه بد قرینی بود. (۲)

### کدام صنف از بشر محکوم به اغوای شیطان است؟

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ!» (۴۲ / حجر)

«به درستی که تو بر بندگان من تسلط نداری، مگر آن هایی که خودشان رام تو گردند.»

مراد از کلمه «عبادی بندگان من» عموم افراد بشر است.

انسان خود دارای اصنافی است که مافوق همه، صنف مخلصونند، و از آنان پائین تر صنف مؤمنینند، و از آنان پائین تر صنف مستضعفینند، و از ایشان هم پائین تر پیروان ابلیسند، که همین صنف آخری در آیه استثنا شده است.

«وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ!» (۴۳ / حجر)

مراد از این که جهنم موعده آن هاست این است که جهنم آن محلی است که وعده خدا به ایشان عملی می شود و در آن جا عذابشان می کند.

۱- المیزان، ج ۳۰، ص ۲۲۷

۲- المیزان، ج ۲۶، ص ۲۴۲

در این جمله که مخصوص بیان حال پیروان ابلیس است، تنها کیفر ایشان را ذکر کرد و دیگر اسمی از ابلیس و کیفر او نبرد، به خلاف آیه: «هر آیه جهنم را از تو و از هر که از تو پیروی کند از بندگان پُر می کنم»، (۸۵ / ص) که البته مقام در این آیه غیر مقام آیه مورد بحث است.

«...إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ!» (۴۳ / حجر)

خدای تعالی وضع غاویان را روشن نمود، و فرمود که قضای او آتش را برایشان حتمی نموده است. اینک در آیه بعد: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ» (۴۵ / حجر) وضع سایر افراد عام را که اعم از مخلصینند بیان می فرماید، باقی می ماند وضع افراد مستضعف که منوط به خواست خداست و گناهکاران و اهل کبائری که بدون توبه می میرند که ایشان هم محتاج شفاعتند. در نتیجه از افراد عموم نام برده باقی نمی ماند مگر آنان که بهشت برایشان حتمی است اعم از مخلصین و غیر ایشان که آیه مورد بحث متعرض وضع ایشان است. (۱)

### چگونگی اختلال در اعصاب و مغز انسان به وسیله شیطان

«...لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ!» (۲۷۵ / بقره)

مراد از «خبط» ناشی مس شیطان حرکات نامنظم جن زدگان در حال صرع یا بعد از صرع نیست، زیرا غرض از گفتار آیه این است که اعتقاد رباخوار را در این که فرقی میان بیع و ربا نیست و عمل وی را که بر اساس این اعتقاد انجام می دهد تخطئه کند. حاصل این است که افعال رباخوار افعال اختیاری است که از اعتقادی غلط سر می زند. مراد این است که قیام رباخوار در زندگی اش به امر معاش خود نظیر قیام جن زدگان و دیوانه ای است که خوب را از بد تمیز نمی دهد.

تشبیهی که در آیه شده، و رباخوار را به کسی تشبیه کرده که در اثر مس شیطان دیوانه شده، خالی از این اشعار نیست که چنین چیزی (یعنی دیوانه شدن در اثر مس شیطان)، امری است ممکن. چون هر چند آیه شریفه دلالت ندارد که همه دیوانگان در اثر مس شیطان دیوانه شده اند، ولی این قدر دلالت دارد که بعضی از جنون ها در اثر مس شیطان رخ می دهد.

هر چند آیه دلالت ندارد که مس نام برده به وسیله خود ابلیس انجام می شود چون کلمه شیطان به معنای ابلیس نیست بلکه به معنای شریر است، چه از جن باشد و چه از انس، ولکن این مقدر دلالت دارد که بعضی از دیوانگی ها در اثر مس جن که ابلیس

هم فردی از جن است رخ می دهد.

استناد جنون دیوانگان به شیطان به طور استقلال و بدون واسطه نیست، بلکه شیطان اگر کسی را دیوانه می کند به وسیله اسباب طبیعی می کند، مثلاً اختلالی در اعصاب او پدید می آورد، و یا آفتی به مغز او وارد می سازد، هم چنان که فرشتگان که کرامت انبیاء و اولیاء مستند به ایشان است اسباب طبیعی را واسطه قرار می دهند. نظیر این معنا در داستانی که قرآن کریم از ایوب علیه السلام حکایت کرده آمده، عرضه می دارد:

«...أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ: پروردگارا را شیطان با گرفتاری ها و عذابی مرا مس کرد!» (۴۱ / ص)

و نیز عرضه می دارد: «...أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ: پروردگارا بیماری مرا مس کرده، و تو ارحم الراحمینی!» (۸۳ / انبیاء) از یک طرف می گوید شیطان با من مس کرده، و از یک طرف این مس را به خود بیماری نسبت می دهد، با این که مرض اسباب طبیعی دارد.

دانشمندان مادی وقتی می شنوند که خدا پرستان حوادث را به خدای سبحان نسبت می دهند و یا پاره ای از حوادث به روح یا فرشته نسبت می دهند، دچار یک اشتباه شدند. و آن این است که گمان کردند خدا پرستان منکر علل طبیعی شده و همه آثار را از ماورای طبیعت می دانند. غفلت کرده اند از این که خدا پرستان هم خدا را مؤثر می دانند و هم عوامل طبیعت را، و اگر حوادث را به هر دو منشأ تعلیل می کنند، تعلیل به هر یک در طول تعلیل به دیگری است نه در عرض آن. (همان گونه که شما نوشتن را هم به سر قلم نسبت می دهند و هم به قلم و هم به انگشتان نویسنده، و هم به دست او، و هم به خود او، و درست هم نسبت داده اید.) (۱)

### چگونگی تأثیر شیطان در رؤیاهای انسان

«وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ...» (۶/یوسف)

مقصود از احادیثی که خداوند تأویل آن را به یوسف علیه السلام تعلیم داده بود اعم از احادیث رؤیاست. و بلکه مقصود از آن مطلق احادیث یعنی مطلق حوادث و وقایعی است که به تصوّر انسان در می آید، چه آن تصوّراتی که در خواب دارد و چه آن هایی که در بیداری.

معنای این که رؤیا از احادیث باشد این است که رؤیا برای نائم از قبیل تصوّر امور است، و عینا مانند تصویری است که از اخبار و داستان ها در موقع شنیدن آن می کند. پس رؤیا نیز حدیث است. حالا یا فرشته و یا از شیطان و یا از نفس خود انسان. این است مقصود آن هایی که می گویند رؤیا حدیث فرشته و یا شیطان است و لکن حق مطلب این است که رؤیا حدیث خود نفس است، به مباشرت و یا بدون واسطه ملک و یا شیطان.

منظور از حدیث فرشته و یا شیطان حدیث به معنای تکلم نیست و بلکه مراد این است که خواب، قصه و یا حادثه ای از حوادث را به صورت مناسبی برای انسان مصوّر و مجسم می سازد، همان طور که در بیداری گوینده ای همان قصه یا حادثه را به صورت لفظ در آورده و شنونده از آن به اصل مراد پی می برد. و نیز همان قصه یا حادثه را به صورت لفظ در آورده و شنونده از آن به اصل مراد پی می برد و نیز حدیث ملک و شیطان نظیر این است که درباره شخصی که تصمیم دارد کاری بکند می گوئیم: نفس او وی را حدیث کرد که فلان کار را بکند. معنای این حرف این است که او تصوّر کردن یا نکردن آن عمل را نمود مثل این که نفس او به گفت که بر تو لازم است این کار را بکنی. (۱)

### مصونیت از تصرّفات شیطان

#### عهد الهی با انسان و فرمان عدم اطاعت از شیطان

«الْمَ أَعْهَدُ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ!» (۶۰/یس)

کلمه «عهد» به معنای وصیت (سفارش) است و مراد از عبادت کردن و پرستیدن شیطان اطاعت اوست در وسوسه هایی که می کند و دستوراتی که می دهد، غیر از خدا و غیر از آن کسانی را که خدا دستور داده، نباید اطاعت کرد. در این آیه برای پرستیدن شیطان چنین علت آورده که او برای شما دشمنی است آشکار آشکاری اش هم از این جهت است که دشمن در دشمنی کردن خیر کس را نمی خواهد.

و اما آن عهدهی که خدای تعالی با بنی آدم کرد، که شیطان را عبادت و پرستش و اطاعت نکنند، همان عهدهی است که به زبان انبیاء و رسولان خود به بشر ابلاغ فرمود، و تهدیدشان کرد از این که دنبال شیطان را بگیرند. مانند این پیام که فرمود: «یا بنی آدم زنهار که ابلیس فریبتان ندهد، همان طور که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون کرد!» (۲۷/اعراف) و نیز فرمود: «زنهار که شیطان جلو راهتان را نگیرد که او برای شما دشمنی است آشکار!» (۶۲/زخرف) (۱)

### استثنای مخلصین از اغوای شیطان

«قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ!» (۸۲ و ۸۳ / ص)

ابلیس به عزت خدا سوگند یاد می کند که به طور حتم تمامی ابنای بشر را اغوا کند. آن گاه مخلصین را استثنا می نماید. مخلصین عبارتند از کسانی که خدای تعالی آنان را برای خود خالص کرده، دیگر هیچ کس و هیچ چیز از آنان سهمی ندارد. در نتیجه ابلیس هم در آنان سهمی ندارد. (۱)

### عدم سلطه شیطان بر انسان

«وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي...!» (۲۲ / ابراهیم)

ظاهراً مراد از سلطه «شیطان» اعم از سلطه صوری و معنوی است. و معنای آیه این است که «ابلیس» گفت من در دنیا بر شما تسلط نداشتم نه بر ظاهر شما، و بدن هایتان، که شما مجبور به معصیت خدا کنم، و پس از سلب اختیار از شما، خواست خودم را بر شما تحمیل کنم. و نه بر عقول و افکار شما، تا به وسیله اقامه دلیل، شرک را بر عقول شما تحمیل کرده باشم، و عقول شما ناگزیر از قبول آن شده و در نتیجه نفوستان هم ناگزیر از اطاعت من شده باشد.

لکن این را قبول دارم که شما را به شرک و گناه دعوت کردم، و شما هم بدون هیچ سلطنتی از ناحیه من دعوتم را پذیرفتید.

البته هر چند که دعوت شیطان مردم را به سوی شرک و معصیت به اذن خداست، لکن صرف دعوت است و تسلط نیست، یعنی خداوند شیطان را بر ما مسلط نکرده است.

هر چند دعوت خود یک نوع تسلط است لکن نه آن طور که مدعو را مجبور به انجام دعوتش بکند. دلیل این حرف یکی آیه شریفه ای است که داستان اذن دادن خدا به شیطان را حکایت می کند و می فرماید: «وَاسْتَفْزِرُ مِنْ اسْتِطْعَتٍ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ... إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ...» (۶۴ و ۶۵ / اسراء) که صریحاً می فرماید تو ای ابلیس سلطنتی بر بندگان من نداری. (۲)

### وعده های شیطان و عدم تسلط او بر بندگان خدا

۱- المیزان، ج ۳۴، ص ۴۲

۲- المیزان، ج ۲۳، ص ۷۱



«...وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» (۶۴ / اسراء)

«شیطان به ایشان وعده نمی دهد مگر وعده گول زنک به این معنا که خطا را در نظرشان صواب و باطل را به صورت حق جلوه می دهد.»

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَ كَيْلًا» (۶۵ / اسراء)

مراد از «عبادی بندگان من» اعم از مخلصین است که خود ابلیس آن ها را استثنا کرده و گفته: «إِلَّا قَلِيلًا» بلکه مقصود عموم مردم است. پس باقی می ماند برای شیطان «غاوین» که عبارتند از کسانی که هدف را گم کرده اند، هم چنان که خدای تعالی در جای دیگر فرموده: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ!» (۴۲ / حجر)

این که فرموده: «وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَ كَيْلًا!» معنایش این است که خدا بس است برای قیام بر اراده نفوس و اعمال ایشان، و برای نگهداری منافع ایشان و سرپرستی امور ایشان، چه کلمه «وکیل» به معنای متکفل امور دیگری است که قائم مقام او در تدبیر امور و گرداندن چرخ زندگی اوست.

از همین جا معلوم می شود این که مراد از این کلمه وکالت خاص الهی است که مخصوص به غیر غاوین است. (۱)

### فرمان احتراز جامعه اسلامی از پیروی گام های شیطان

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ...!» (۲۰۸ / بقره)

«ای کسانی که ایمان آورده اید همگی در تسلیم درآیید و از گام های شیطان پیروی نکنید که او برای شما دشمنی است آشکار!»

کلمه «سلم» و اسلام و تسلیم یکی است. کلمه «کافه» یعنی همگی، این خطاب به مؤمنان است و به ایشان فرمان می دهد که همگی وارد تسلیم شوند. پس هر فردی در برابر این خطاب یک وظیفه شخصی دارد و جامعه اسلامی هم به طور اجتماع موظف است که وحدت دین را حفظ کند و از بروز اختلاف و تشتت جلوگیری نماید تا همه به طور دسته جمعی صرفاً تسلیم امر خدا و پیغمبر شوند.

چون خطاب به مؤمنان است ناچار تسلیمی که در آیه به آن امر شده تسلیم امر خدا شدن بعد از ایمان است. یعنی لازم است مسلمانان از طرف خود اظهار نظر و رأی نکنند و بدون دستور خدا و پیغمبر از پیش خود راه و روشی اتخاذ نمایند، چه هیچ جمعیتی راه هلاک و نابودی نپیمودند جز به واسطه هواپرستی و سخن گفتن از روی نادانی، و حق حیات و سعادت مندی از هیچ گروهی سلب نشد مگر به واسطه اختلاف و پراکندگی.

از این جا روشن می شود که منظور از پیروی گام های شیطان که در این آیه از آن نهی شده پیروی شیطان در هر امر باطلی نیست بلکه منظور از آن پیروی شیطان در اموری است که مربوط به دین و آیین باشد به این که راه های باطل را به پیرایه حق بیاراید، و چیزهایی را که از دایره دستورات دین خارج است به نام دستورات شرعی بنامد. و یک دسته نادان هم از روی بی علمی بدان بگرایند و نشانه این بدعت ها این است که خدا و پیغمبر در ضمن تعالیم دینی از آن ها اسمی نبرده باشند.

قیود و خصوصیات آیه نیز دلالت بر این مطلب دارد. مثلاً «خطوات» که جمع «خطوه» است به معنای قدم، ناچار در راهی است که رفت و آمد شده. و در صورتی که راهگذر مؤمن و راهش ایمان باشد ناچار منظور از جای گام های شیطان یک روش شیطانی در راه ایمان خواهد بود.

و چون بر مؤمن واجب است که به تمام معنی تسلیم و منقاد خدا باشد هر راهی را که بدون تسلیم بپیماید گام های شیطانی است و پیروی از آن، قدم در جای قدم شیطان نهادن است. (۱)

### نفی سلطه شیطان از دارندگان ایمان و توکل

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ!» (۹۸ و ۹۹ / نحل)

«هر وقت قرآن می خوانی پناه به خدا ببر از شر شیطان زیرا تنها کسانی از شر او ایمنند که به خدا ایمان آورده بر او توکل کرده باشند!»

از این آیه دو نکته استفاده می شود:

اول این که استعاذه به خدا، توکل بر خداست، چه خدای سبحان در تعلیل لزوم استعاذه به جای استعاذه توکل را آورده، و سلطنت شیطان را از متوکلین نفی کرده

است.

دوم این که ایمان و توکل دو ملاک صدق عبودیت اند، که ادعای عبودیت با نداشتن آن دو، ادعائی کاذب است. «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» بندگان من کسانی هستند که تو بر آنان سلطنت نتوانی داشت، مگر آن که گمراهانی که خود تو را پیروی کنند، که حکایت خطاب پروردگار به ابلیس است، همین معنا را می‌رساند، یعنی سلطنت شیطان را از بندگان خود نفی نموده است، چیزی که هست در آیه مورد بحث ما به جای بندگان، افراد با ایمان و متوکل را آورد.

اعتبار عقلی هم با این معنا می‌سازد، زیرا توکل عبارت است از این که انسان زمام تصیرف در امور خود را به دست غیر خود دهد، و تسلیم او شود، که هر چه او صلاح دید و کرد همان را صلاح خود بدانند، و این خود اخص آثار عبودیت است. (۱)

### چه کسانی از تسلط شیطان مصون هستند؟

«ثُمَّ لَا يَنبَغُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ ... وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ!» (اعراف / ۱۷)

جمله « وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ!» نتیجه کارهائی است که خداوند در جمله: «در راه راست تو بر سر راه آنان کمین می‌نشینم و به آنان می‌تازم...» از ابلیس ذکر فرمود. البته در جاهای دیگر قرآن که باز داستان ابلیس را نقل فرموده و در آخر به جای « وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» بیشترشان را سپاسگزار نخواهی یافت، عبارات دیگری را ذکر فرموده است: مثلاً در سوره اسراء وقتی این داستان را نقل می‌کند در آخر از قول ابلیس می‌فرماید: «لِگام می‌زنم ذریه او را مگر اندکی!» (اسراء / ۶۲) و در سوره (ص) از قول ابلیس می‌فرماید: «همه آن‌ها را گمراه خواهم کرد مگر بندگان مخلص تو!» (۸۲ و ۸۳ / ص)

از همین جا معلوم می‌شود مقصود از شاکرین در آیه مورد بحث همان مخلصین در سایر آیات است. دقت در معنای این دو کلمه نیز این معنا را تأیید می‌کند، برای این که مخلصین کسانی هستند که برای خدا خالص شده باشند، یعنی خداوند آنان را برای خود خالص کرده باشد و جز خدای تعالی کسی در آنان نصیب ندارد، و به غیر خدا به یاد کسی نیستند، از خدا گذشته هر چیز دیگری را حتی خودشان را فراموش کرده‌اند. معلوم است که چنین کسانی در دل‌هایشان جز خدای تعالی چیز دیگری نیست و چنان

یاد خدا دل هایشان را پر کرده که دیگر جای خالی برای شیطان و وسوسه هایش نمانده است.

این معنای مخلصین، و امّیا شاکرین، آن ها هم کسانی هستند که همیشه شکر نعمت های خدا کارشان است. یعنی به هیچ نعمتی از نعمت های پروردگار بر نمی خورند مگر این که شکرش را به جای می آورند. به این معنی که در هر نعمتی طوری تصرف نموده و قولاً و فعلاً به نحوی رفتار می کنند که نشان دهند این نعمت از ناحیه پروردگارشان می باشد و واضح است که چنین کسانی به هیچ چیزی از ناحیه خود و دیگران بر نمی خورند مگر این که قبل از برخوردارشان به آن و در حال برخورد و بعد از برخوردارشان به یاد خدایند و همین به یاد خدا بودنشان هر چیز دیگری را از یادشان برده است، و چون خداوند در جوف کسی دو قلب قرار نداده، پس اگر حق معنای شکر را ادا کنیم برگشت معنای آن به همان مخلصین خواهد بود. و اگر ابلیس شاکرین و مخلصین را از اغواء و اضلال خود استثنا کرده بیهوده و یا از راه ترخّم بر آنان نبوده، و نخواسته بر آن منت بگذارد، بلکه از این باب بوده که دسترسی به آنان نداشته و زورش به آنان نمی رسیده است. (۱)

### چه کسانی و چگونه از وسوسه شیطان محفوظند؟

«...وَأَغْوَيْتَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ!» (۳۹ و ۴۰ / حجر)

«... همگی شان را اغواء می کنم، مگر بندگان مخلصت را!» ابلیس در این جمله طائفه متّقین را از اغوای خود مستثنی نموده و آن عبارت است از مخلصین.

از سیاق کلام بر می آید که مقصود از این طایفه کسانی هستند که خود را برای خدا خالص کرده باشند، و معلوم است که جز خدا کسی خالصشان نکرده است.

مخلصین آن هایی هستند که خدا آنان را برای خود خالص گردانیده است، پس از آن که ایشان خود را برای خدا خالص کردند. یعنی غیر خدا کسی در آن ها سهمی و نصیبی ندارد، و در دل هایشان محلی که غیر خدا در آن منزل کند باقی نمانده است. و آنان جز خدا به چیز دیگری اشتغال ندارند، هر چه هم که شیطان از کیدها و وسوسه های خود را در دل آنان بیفکند همان وساوس برگشته یاد خدا می شوند، و همان ها که دیگران را از خدا دور می سازد ایشان را به خدا نزدیک می کند، البته این ها

کسانی هستند که قبلاً خود را برای خدا خالص کرده باشند.

شیطان، که خدا لعنتش کند، تزئین خود را درباره همه بشر حتی مخلصین به کار می برد و لکن تنها غیر مخلصین را اغوا می کند.

و از این که گفت: «مگر بندگان مخلصت»، اول بندگان را استثنا کرد و سپس ایشان را به وصف مخلص توصیف نمود، از این معنی استفاده می شود که اصولاً حق بندگی و عبودیت همین است که مولی بنده خود را خالص برای خود کند، و غیر او کسی مالک آن بنده نباشد، و آن به این است که آدمی برای خود مالک و مولائی سراغ نداشته باشد، و حتی خود را مالک چیزی از نفس خود و از صفات نفسش و آثار و اعمالش نداند، بلکه ملک و ملک را تنها برای خدا بداند. (۱)

### تفکیک بندگان خدا از پیروان شیطان

«... کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ. فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ!» (۲۹ و ۳۰ / اعراف)

«گروهی را هدایت کرد و گروهی گمراهی برایشان راست شد!»

این آیه تتمه آیاتی است که ابتدای خلقت بشر و داستان ملائکه را بیان می کند. مراد از «بدء» در این آیه آغاز آفرینش نوع بشر است که در اول داستان گفته شده و از آن جمله بود که پس از این که ابلیس را رجم نمود به وی فرمود: «از آسمان بیرون شو، مذموم و مطرود، هر که از آن ها پیروی تو کند جهنم را از همه شما لبریز می کنم!» (۱۷ / اعراف) و در این وعده اش بنی نوع بشر را به دو گروه تقسیم کرد: یکی آنان که صراط مستقیم را دریافتند. و یکی آنان که از راه حق گم شدند. این یکی از خصوصیات ابتدای خلقت بشر بود که در عودشان نیز این خصوصیت هست.

آیات دیگری هست که این خصوصیت را به بیان صریح تری توضیح داده و از آن جمله فرموده است: «گفت: همین است راه مستقیم که من قضائش را رانده ام. به درستی که تو بر بندگان من تسلط نداری، مگر آن هایی که خودشان رام تو گردند!» (۴۱ و ۴۲ / حجر) خداوند در این آیه به قضای حتمی خود مردم را دو طائفه کرده: یکی آنان که ابلیس نمی تواند گمراهشان کند. و یکی آنان که به اختیار خود او را پیروی می کنند و در نتیجه گمراه می شوند. هم چنان که به اختیار خود او پیروی می کنند و در نتیجه گمراه می شوند. هم چنان که فرمود: «نوشته شده بر او هر که به ولایت او در آید گمراهش سازد!» (۴ / حج) این قضای حتمی به گمراهی آنان در اثر متابعتی است که از ابلیس می کنند، نه این که متابعتشان از ابلیس اثر قضای خدا باشد.

و نیز از آن جمله آیه: «گفت حق از من است و حق می گویم، جهنم را از تو و هر که پیروی تو کند یک سره پُر می کنم!» (۸۴ و ۸۵ / ص) است که دلالت دارد بر تفرق دو فریق. و چون چنین قضائی بوده خداوند در آیه: «گفت همه تان در حالی که بعضی دشمن بعض دیگر از بهشت فرود آئید پس اگر هدایتی از ناحیه من به سوی شما آمد (و البته خواهد آمد)، هر که پیروی هدایت من کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت. و هر کس از کتاب و ذکر من اعراض کند به یقین وی را روزگاری سخت خواهد بود، و ما او را در قیامت کور محشور می کنیم!» (۱۲۳ / طه) فرموده است: وقتی هدایت من به شما رسید هر کس هدایت را پیروی کند گمراه و بدبخت نمی شود، و هر کس از ذکر من اعراض نماید در دنیا به زندگی تنگی گرفتار می شود و در آخرت نابینا محشورش می کنیم. (۱)

### ادب در کلام و احتراز از وسوسه شیطان

«وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ...!» (اسراء / ۵۳)

«و به بندگانم بگو سخنی که بهتر است بگویند، چون شیطان می خواهد میان آنان کدورت بیفکند که شیطان برای انسان دشمنی آشکار است!»

معنای عبارت «الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ!» کلماتی است که احسن و از نظر مشتمل بودن بر ادب و خالی بودن از خشونت و ناسزا و توالی فاسد دیگر نیکوتر باشد.

مضمون این آیات دستور به نیکو سخن گفتن و ادب در کلام را رعایت کردن و از وسوسه های شیطان احتراز جستن است. و این که بدانند که امور همه به مشیت خداست، نه بدست رسول خدا صلی الله علیه و آله، تا او قلم تکلیف را از گروندگان خود برداشته و ایشان را اهلیت سعادت بدهد، به طوری که هر چه خواستند بگویند، نه، چنین نیست که خداوند به گزاف فردی را هر چند از انبیاء باشد چنین اختیاری بدهد که افراد نالایق را بی جهت تقرّب داده و افراد لایق را محکوم آنان کند.

در درگاه خدا حسن سریره و کمال ادب ملاک برتری انسان هاست.

حتی اگر در میان انبیاء هم خداوند بعضی برتری داده باز جزافی نبوده، بلکه به خاطر همین حسن سریره بیشتر و ادب بیشتر بوده است. مثلاً داوود را بر دیگران برتری داده و او را زبور داد و در آن بهترین ادب و پاکیزه ترین حمد و ثنا را نسبت به خدای تعالی به وی آموخت. از همین جا معلوم می شود که گویا قبل از هجرت رسول خدا

صلی الله علیه و آله بعضی از مسلمان ها با مشرکین مواجه می شدند و در گفتگوی با آنان سخنان درشت گفته و چه بسا می گفته اند شما اهل آتش و ما مؤمنین به برکت رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل بهشتیم، و همین باعث می شده که مشرکین علیه مسلمانان تهیج شده و عداوت ها بیشتر شود، و در روشن کردن آتش فتنه و آزار مؤمنین و رسول خدا صلی الله علیه و آله و عناد با حق بهانه های تازه ای به دستشان بیاید. لذا خدای تعالی به رسول گرامی خود دستور می فرماید که ایشان مردم را امر به خوش زبانی کنند.

جمله: « يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ! » امر به این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را امر به خوش زبانی کند جمله: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ!» تعلیل حکم نام برده است و جمله: «إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا!» تعلیل آن تعلیل است. (۱)

## ولایت شیطان

### شیطان بر چه کسانی تسلط و ولایت پیدا می کند؟

«...إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ!» (اعراف / ۲۷)

«ما شیطان ها را سرپرست کسانی قرار داده ایم که ایمان نمی آورند.»

این جمله چنین می فهماند که ولایت شیطان ها در آدمی تنها ولایت بر فریب دادن اوست، به طوری که اگر از این راه توانستند کاری بکنند به دنبالش هر کار دیگری می کنند.

هم چنان که از آیات زیر نیز این معنا بر می آید:

«هر کس از ایشان را توانی به آهنگ خویش بکشان و با سواره و پیادگان بر آنان بتاز و در مال ها و فرزندانشان شریک شو و وعده شان بده! و شیطان جز فریب به ایشان وعده نمی دهد. تو را بر بندگان من تسلطی نیست، و پروردگار تو وکیلی است کافی!» (اسراء/۶۵و۶۴)

«او را بر کسانی که ایمان دارند و به پروردگار خویش توکل کنند تسلط نیست!» (نحل/۹۹)

«تو را بر بندگان خاص من تسلط نیست مگر گمراهانی که پیرویت کنند!»

(حجر / ۴۲)

اگر این آیات را به ضمیمه آیات مورد بحث یک جا مورد دقت قرار دهیم خواهیم فهمید که شیطان ها بر «مؤمنین» و «متوکلین» و آنان که خداوند ایشان را بنده خود به شمار آورده و فرموده «عبادی» هیچ گونه ولایتی ندارد، اگر چه احیاناً به لغزششان دست



یابند. تنها ولایتشان بر کسانی است که ایمان به خدا نیاورده اند.

ظاهراً مقصود از این ایمان نیاوردن تکذیب خدا و آیات اوست. معلوم است که این معنا یک معنای اخص است از کفر و شرک به خدا. برای این که همان معنای عام است که در ذیل این داستان در سوره بقره و سوره فوق الذکر می فرماید:

- « کسانی که آیات ما را تکذیب نموده، و از قبول آن سر پیچی و استکبار کردند ایشان اصحاب دوزخ بوده و تا ابد در آن معذب هستند! » (۳۶ / اعراف) (۱)

### چگونگی استفاده متقابل شیطان و اولیای شیطان از یکدیگر

« وَ قَالَ أَوْلِيَآؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَ بَلَّغْنَا آجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَنَا! »

(۱۲۸ / انعام)

« دوستان ایشان از آدمیان گویند: پروردگارا ما از یکدیگر برخوردار شده و به اجلی که برای ما تعیین کرده بودی رسیده ایم...! »

اغوا کردن شیطان ها و ولایت آن ها بر آدمیان ولایت اجبار نیست بلکه از قبیل معامله طرفینی است: به این معنا که اگر انسان ها متابعت می کردند شیطان ها را به خاطر منافع و فوایدی بوده که در این کار خیال می کردند، و اگر شیطان ها هم آنان را می فریفته اند به خاطر منفعی بوده که در ولایت بر آنان و اداره کردن شئون ایشان می پنداشتند.

شیطان ها از فریفتن انسان ها و ولایت داشتن بر ایشان یک نوع لذت می برند. انسان ها هم از پیروی شیطان ها و وسوسه های آن ها یک نوع لذتی را احساس می کنند، چون به این وسیله به مادیات و تمتعات نفسانی می رسند. و این همان اعترافی است که اولیای شیطان ها در قیامت خواهند کرد و خواهند گفت: « رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ پروردگارا ما پیروان شیاطین و شیاطین از یکدیگر استفاده کردیم. ما از آن ها و از وسوسه و تسویلات آن ها که همان متاع دنیا و زخارف آن باشد استفاده کردیم، و ایشان از ولایتی که بر ما داشتند لذت بردند و نتیجه اش این شد که می بینیم. » (۱۲۸ / انعام)

از این جا معلوم می شود: مراد از «اجل» در جمله « وَ بَلَّغْنَا آجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَنَا، » آن حدی است که خداوند برای وجود ایشان قرار داده است. و آن درجه و پایه ای است که ایشان به وسیله اعمالی که کردند بدان رسیدند. (۲)

### ولایت متقابل ظالمین و تابعین شیاطین

۱- المیزان، ج ۱۵، ص ۹۸

۲- المیزان، ج ۱۴، ص ۲۲۳

«وَ كَذَلِكَ تُؤَلَّى بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ!» (انعام / ۱۲۹)

«بدین سان بعضی ستمگران را بر بعضی دیگر ولایت می دهیم به سزای اعمالی که (تابعین) می کرده اند!»

در این جمله این معنا را خاطر نشان می سازد که بعضی ستمکاران را ولی بعضی دیگر قرار دادن به همان ملاکی است که در آیه قبلی ذکر شده و آن این است که تابع یعنی ستمگران از تسویلات متبوع خود یعنی شیطان لذت برده و از این راه گناهی را مرتکب می شود، و این روش را آن قدر ادامه می دهد تا آن که خداوند متبوع او را ولی او و او را در تحت ولایت آن متبوع قرار دهد.

این ولایت خود مجازاتی است که خداوند ستمگران را در قبال ظلم هایی که مرتکب شدند کیفر می دهد، نه این که مجازات ابتدائی و بدون گناه بوده باشد. و این همان معنائی است که آیه «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» (قرآن) بسیاری را گمراه می کند و به جز فاسقان کسی را با آن گمراه نمی کند! (۲۶ / بقره) بیان می کند. (۱)

### ولایت الهی، ولایت ملائکه، و ولایت شیطان

«...إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ!» (اعراف / ۲۷)

قرآن کریم در آیه فوق می فرماید: «ما شیطان ها را اولیای کسانی قرار داده ایم که ایمان نمی آورند!»

قرآن نظیر این ولایتی را که شیطان در گناه و ظلم بر آدمیان دارد برای ملائکه در اطاعت و عبادت اثبات نموده و می فرماید: «کسانی که گفتند پروردگار ما خداست و پای گفته خود هم ایستاده و استقامت نمودند فرشتگان بر آنان نازل شده و نوید می دهند که مترسید و غمگین مباشید و به بهشتی که خدایتان وعده داده دل خوش باشید، (و مطمئن بدانید که) ما در زندگی دنیا اولیای شما هستیم!» (۳۰ و ۳۱ / فصلت)

البته این دو نوع ولایت منافاتی با ولایت مطلقه پروردگار که آیه: «لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَ لَا شَفِيعٌ غَيْرُ از او ولی و شفیع ندارید!» (انعام / ۵۱) آن را اثبات می کند،

### ولایت شیطان و پیروی هدایت خیالی

«...فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ!» (اعراف / ۳۰)

«... زیرا آنان شیاطین را به غیر خدا سرپرست گرفتند و می پندارند راه یافته اند!»

این جمله علت ضلالتی را که جمله «حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ» برای آنان اثبات می نمود تعلیل می کند، و از آن استفاده می شود گویا ضلالت و خسروانی که از مصدر قضای الهی در حق ایشان صادر شده مشروط به ولایت شیطان بوده است.

آیه: «كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضَلُّهُ بِرِأْسِهِ» (حج / ۴) و هم چنین آیه: «و برای ایشان قرین هایی انگیزیم که آن چه را پشت سر دارند برای ایشان بیاریند و گفتار خداوند که با آن گفتار امت های جنی و انسی قبل از ایشان را هلاک نمود در حق ایشان هم محقق شد زیرا ایشان زیان کار بودند!» (فصلت / ۲۵) نیز آن را افاده می کند.

«وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ» (زخرف / ۳۷)

این جمله معنای تحقق ضلالت و لزوم آن را تفسیر نموده و می فهماند انسان وقتی به راه باطل افتاد و از حق که دور شد مادامی که اعتراف به باطل بودن آن داشته و حق را از یاد نبرده امید برگشتن به حق در او هست، و اما اگر کارش به جائی رسید که به حق بودن باطل ایمان پیدا کرد و معتقد شد که راه هدایت همان راهی است که او می رود آن وقت است که در گمراهی استوار شده و ضلالتش حتمی و برای همیشه امید رستگاری اش قطع می گردد. (۲)

### ولایت شیطان و انحصار آن

«إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ!» (نحل / ۱۰۰)

«سلطنت و برش شیطان منحصر در کسانی است که او را ولی خود می گیرند تا

۱- المیزان، ج ۱۵، ص ۵۵

۲- المیزان، ج ۱۵، ص ۱۰۶

او به دل خواه امور ایشان را تدبیر کند و او هر چه کرد اینان اطاعتش کنند. و نیز در کسانی است که به خدا شرک می ورزند، و به جای خدا شیطان را ولی خود می گیرند و او را ربّ و مطاع خود می پندارند، چه اطاعت خود عبادت است: آیا ای بنی آدم با شما عهد نکردیم که شیطان را عبادت مکنید، او را برای شما دشمنی آشکار است و این که مرا عبادت کنید؟»

از این بیان دو حقیقت روشن می گردد یکی این که ذیل آیه مفسر صدر آن است و تولّی یعنی ولی گرفتن کسی را که خدا ولی اش ندانسته و شرک به خدا و یا بگو غیر خدا پرستیدن است.

دوم این که میان توکل نکردن بر خدا و تولّی شیطان و عبادت او هیچ واسطه ای نیست، کسی که بر خدا توکل نکند او از اولیای شیطان خواهد بود. (۱)

### ولایت شیطان در جوامع تاریخی

«تَاللّٰهِ لَقَدْ اَرْسَلْنَا اِلٰى اُمَّمٍ مِّنْ قَبْلِكَ فَرَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانَ اَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ...»

(۶۳ / نحل)

معنای آیه این است که: به خدا سوگند، هر آینه، فرستادگان خود را به سوی امت های قبل از تو، چون یهود و نصاری و مجوس که چون قوم عاد و ثمود منقرض نشدند، فرستادیم. لکن شیطان اعمال زشت شان را برایشان زینت داد لاجرم او را پیروی کرده و از فرستادگان ما اعراض نمودند. پس آن روز سر پرست ایشان شیطان بود و ایشان بر ضلالت متفق بودند و بر ایشان است در روز قیامت عذابی دردناک.

از ظاهر سیاق بر می آید که مراد به «الْيَوْمَ» روز نزول همین آیه است. و مقصود از این که فرمود شیطان ولی ایشان است این است که در زمان وحی این آیه، همه شان بر ضلالت اتفاق کردند. (۲)

### زمینه های قبلی در انسان برای پذیرش وساوس شیطان

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا!»

(۱۵۵ / آل عمران)

۱- المیزان، ج ۲۴، ص ۲۶۷

۲- المیزان، ج ۲۴، ص ۱۶۵

«کسانی که در روز برخورد دو لشکر از شما روگردان شدند بدین جهت بود که شیطان آن‌ها را به سبب آن چه که خود کسب کرده بودند به لغزش انداخت ...!»

«استزلال شیطان» به معنای اداره کردن شیطان است وقوع آنان را در انحراف و این نیست مگر به سبب اعمال خود آنان و آن چه که خود آنان برای خویشتن کسب کرده اند، چه آن که گناهان، هر یک راه را برای گناهی باز نموده و ارتکاب یک گناه انسان را به گناه دیگر سوق می دهد زیرا گناه پله اش بر پیروی هوای نفس است و اگر هوای نفس به یک شیء متوجه شد به نظیر و شبیه آن نیز متوجه خواهد بود.

ظاهر آیه این است که پاره ای از گناهان را که قبلاً مرتکب شده بودند این امکان را به شیطان داد که آنان را اغوا نماید و به فرار و پشت کردن به جنگ وادار سازد. (۱)

### سوء اختیار شیطان در قبول ولایت گمراهان

«وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تُلْمُونِي وَ لَوْ مَوَّاهُ أَنْفُسِكُمْ!» (۲۲ / ابراهیم)

«من سلطنتی بر شما نداشتم، تنها کار من این بود که شما را دعوت کردم، شما به اختیار خود اجابت کردید...!»

البته این سخن از ابلیس پذیرفته نیست، زیرا ابلیس هم به خاطر سوء اختیارش و این که به کار اغوای مردم پرداخت و یا بگو به خاطر امتناعش از سجده بر آدم چوب خدا شد که به دست او گمراهان را گمراه نماید، ملامت می شود، آری او ولایت بر اغواء را به عهده خود گرفت و ولی گمراهان گردید، هم چنان که خدای سبحان در جای دیگر از کلامش بدان اشاره نمود می فرماید: «شیطان‌ها را اولیای آنان که ایمان نمی آورند قرار دادیم!» و نیز در آیه دیگری که روشن ترین آیه مؤید بیان ما است می فرماید: «كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ قَلَمَ قَضَا بِرِوَاغٍ رَانِدَةً شَدَّةً هَرَّكَهُ أَوْ رَا سِرِّسْتْ خُودِ قَرَارِ دَهْدِ أَوْ كَمْرَاهَشْ كَنْدِ، وَ بَه سَوِي عَذَابِ آتَشِ رَهْمُونَشْ بَاشْد!» (۴/ حج) (۲)

### پیروی شیطان، مجازات گمراهی اولیة انسان

۱- المیزان، ج ۷، ص ۸۸

۲- المیزان، ج ۲۳، ص ۲۴۶

« ... إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ! » (۴۲/حجر)

« ... مگر آن هایی که خودشان رام تو گردند! »

خداوند در جمله فوق می فرماید: ابلیس تنها آن جمعی را اغواء می کند که خود آنان غوایت دارند، و به اقتضای همان غوایت خودشان در پی اغوای شیطان می روند پس اغوای شیطان اغوای دومی است. آری در این مسئله یک اغواء است دنبال غوایت. و غوایت عبارت است از همان جرم هایی که خود آدمیان مرتکب می شوند و اغوای ابلیس عبارت است از مجازات خدای سبحان.

اگر این اغواء ابتدائی و از ناحیه ابلیس بود، و گمراهان به دست ابلیس خودشان هیچ تقصیری نداشته باشند باید همه ملامت ها متوجه ابلیس باشد نه مردم، و حال آن که او خودش به حکایت قرآن کریم در روز قیامت می گوید:

« من سلطنتی بر شما نداشتم، تنها کار من این بود که شما را دعوت کردم، شما به اختیار خود اجابتم کردید، پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید! » (۲۲ / اسراء) (۱)

### برادران شیاطین، و مصادیق آن

« وَ لَا تُبْذَرُ تَبْذِيرًا، إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا! »

(۲۶ و ۲۷ / اسراء)

جمله فوق نهی از تبذیر و علت آن را بیان می کند. معنایش این است که: اسراف مکن چه اگر اسراف کنی از مبذرین که برادران شیطانند خواهی شد.

و گویا وجه برادری مبذرین با شیطان ها این باشد که مبذرین و شیطان از نظر سنخیت و ملازمت مانند دو برادر مهربان هستند که همیشه باهمند، و ریشه و اصلشان هم یک پدر و مادر است، هم چنان که در آیه شریفه می فرماید: « مبعوث می کنیم برای آن ها قرین هایی از شیطان ها، » (۲۵ / فصلت) و « بیاورید کسانی را که ظلم کردند و همزادهایشان را، » (۲۲ / صافات) که مقصود از ازواج در این جا همان قرین ها در آیه قبلی است. آیه: « وَ إِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ وَ برادرانشان آن ها را در گمراهی می کشانند، پس از آن کوتاهی نمی کنند! » (۲۰۲ /

از آن چه گذشت این معنا روشن گردید که چرا اول شیطان را به صیغه جمع (شیاطین) و بعدا به صیغه مفرد (شیطان) آورد، و این که در اول خواست بفهماند هر مبدوری برادر شیطان خویش است، پس همه مبدّین برادران شیطان هایند، و ما در تعبیر دوّم که مفرد آورد مقصود از آن پدر شیطان هاست که نامش ابلیس است و یا مقصود جنس شیطان است. (۱)

### تحریک مشرکین به وسیله شیطان و استناد آن به اذن خدا

«الَمْ تَرَ أَنَا أَوْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَضَّعُوا لَهَا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ» (۸۳ / مریم)

«مگر ندانی که ما شیطان ها را به سوی کافران فرستادیم تا به سختی تحریکشان کنند!»

اگر در آیه شریفه ارسال شیطان ها را به خدا نسبت داده، از آن جائی که از باب مجازات است هیچ عیبی ندارد، چون مشرکین به حق کفر ورزیدند، و خدا هم از در مجازات شیطان ها را فرستاد تا کفرشان و گمراهی شان را زیادتر کنند. (۲)

### حزب شیطان چه گروهی هستند؟

«اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ...!» (۱۹ و ۲۰ / مجادله)

«الَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ!»

«آگاه، که حزب شیطان زیان کارانند!»

«إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ!»

«به طور قطع کسانی که با خدا و رسولش مخالفت و دشمنی می کنند در زمره خوارترین ها هستند!»

آیه دوّمی مضمون آیه قبلی را که می فرمود منافقین از حزب شیطان و از زیان کارانند، تعلیل می کند و می فرماید: به این علت از خاسرینند که با مخالفت و لجبازی خود با خدا و رسولش دشمنی می کنند. و دشمنان خدا و رسول در زمره خوارترین خلق خدایند. و معنی آیه مورد بحث این است:

۱- المیزان، ج ۲۵، ص ۱۴۳

۲- المیزان ج: ۲۷ ص ۱۶۷

«شیطان بر آن‌ها مسلط شده یاد خدا را از دل‌هایشان برده، اینان حزب شیطانند.» (۱)

### منافقین و نجوای شیطانی آن‌ها

«إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا...» (۱۰ / مجادله)

«نجوی تنها و تنها از ناحیه شیطان است تا کسانی که ایمان آورده‌اند دل‌واپس شوند ولی هیچ ضرری به ایشان نمی‌زند مگر به اذن خدا، و مؤمنین باید بر خدا توکل کنند!»

مراد از «نجوی»، نجوایی است که آن روز در بین منافقین و بیمار دلان جریان داشته، نجوایی است از ناحیه شیطان. به این معنا که شیطان این عمل را در دل‌هایشان جلوه داده بود و تشویقشان کرده بود که با یکدیگر نجوی کنند تا مسلمانان را دل‌واپس و پریشان خاطر سازند که اگر چنین خیالی می‌کنند بلائی می‌خواهد بر سرشان آید.

خدای سبحان بعد از آن که نجوی را به آن شرایط که آیات قبل است برای مؤمنین تجویز کرد، مؤمنین را دل‌گرم و خاطر جمع ساخت که این توطئه‌ها نمی‌تواند به شما گزند برساند مگر به اذن خدا. چون زمام امور همه به دست خداست، پس بر خدا توکل کنید، و از ضرر نجوای منافقین دل‌واپس نشوید، که خدا تصریح کرده به این که: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» هر کس بر خدا توکل کند خدا او را بس است! (۳ / طلاق) و وعده داده هر کس بر او توکل کند خدا برایش کافی است. و با این وعده و اداشان بر توکل می‌کنند و می‌فرمایند: که توکل از لوازم ایمان مؤمن است، اگر به خدا ایمان دارند باید بر او توکل کنند که او ایشان را کفایت خواهد کرد.

این بود معنای: «وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ!» (۱۰ / مجادله) (۲)

### نفی اطاعت کورانه از آئین‌های اجدادی پرداخته شیطان

«قَالُوا بَلْ تَتَّبِعَ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْكَ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ!»

(۲۱ / لقمان)

«چون گویندشان: چیزی را که خدا نازل کرده پیروی کنید، گویند: تنها آئینی

۱- المیزان، ج ۳۸، ص ۴۳

۲- المیزان، ج ۳۸، ص ۳۰



را که پدران خود بر آن یافته ایم پیروی می کنیم، حتی اگر شیطان به سوی عذاب سوزان دعوتشان کند!»

وقتی حقایق و معارف را با دلیل در اختیار آنان قرار می دهند، ایشان در مقابل با تحکم و زور جواب می دهند و بدون این که حجتی بر گفتار خود ارائه دهند، می گویند: ما پدران خود را بر کیشِ شرک یافتیم و ایشان را پیروی می کنیم.

خداوند می فرماید: آیا پدران خود را پیروی می کنند حتی در صورتی که شیطان ایشان را به وسیله این پیروی به سوی عذاب آتش دعوت کرده باشد؟

حاصل کلام این می شود که پیروی وقتی نیکو و به جاست که پیروی شدگان بر حق بوده باشند، و اما اگر خود آنان بر باطل بوده، پیروی ایشان از آنان به سوی شقاوت و عذاب سعیرشان بکشاند، دیگر این پیروی به جا و صحیح نیست، چون پیروی در پرستش غیر خداست، و غیر خدا کسی قابل پرستش نیست. (۱)

### نمونه ای از وحی شیطان برای ایجاد تردید در احکام الهی

«...وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ...» (۱۲۱ / انعام)

«از ذبحی که نام خدا بر آن یاد نشده مخورید که عصیان است و شیاطین به دوستان خود القاء می کنند تا با شما مجادله کنند و اگر اطاعتشان کنید مشرک خواهید بود!»

آیه فوق رد آن سخنی است که مشرکین به دهان مؤمنین انداخته و جواب شبه ای است که به ذهن مؤمنین القاء کرده بودند، و آن این بود که: چطور کشته مردم حلال است و اما حیوانی که خدا آن را کشته خوردنش حرام؟ جواب می دهد این سخن از چیزهائی است که شیطان به دل های اولیای خود مشرکین القاء می کند، زیرا بین این دو قسم گوشت فرق هست، یکی خوردنش فسق است و آن دیگری نیست. خدا اکل میته را حرام کرده و آن دیگری را نکرده، زیرا در بین محرمات الهی اسمی از حیوان تزکیه شده برده نشده است. (۲)

### نهی از اطاعت شیطان

«يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا!» (۴۴ / مریم)

وثنی ها معتقد به وجود جن هستند، البته ابلیس هم از جن است و اصنام جن

۱- المیزان، ج ۳۲، ص ۵۲

۲- المیزان، ج ۱۴، ص ۱۹۵

می پرستیدند همان طور که اصنام ملائکه و مقدسین از بشر را می پرستیدند، چیزی که هست مراد از نهی، نهی از عبادت به این معنی نیست، چون جهتی تصوّر نمی شود که تنها از خصوص پرستش جن نهی فرموده باشد، بلکه مراد از عبادت اطاعت است. هم چنان که در آیه: «الْمَ أَعْهَدُ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ!» (۶۰ / یس) به این معنا آمده، پس نهی از عبادت شیطان نهی از اطاعت او در هر چیزی است که به آن امر می کند، و یکی از چیزهایی که بدان امر می کند عبادت غیر خداست.

معنی آیه این است که: این پدر شیطان را در آن چه به تو دستور می دهد و از آن جمله به عبادت بت ها و اادار می کند اطاعت مکن، چون شیطان خودش نافرمان خدا و مَصِير در نافرمانی اوست، که او خود یگانه مصدر همه رحمت ها و نعمت هاست، پس چنین کسی که مصدر همه نعمت ها را نافرمانی می کند جز به نافرمانی خدا و محرومیت از رحمت او فرمان نمی دهد، و اگر من تو را از اطاعت شیطان نهی می کنم برای این است که می ترسم عذاب خذلان خدا تو را بگیرد، و رحمتش از تو قطع شود، و سرپرستی جز شیطان برایت باقی نماند، آن وقت ولی شیطان و شیطان مولای تو گردد. (۱)

### نفی ولایت تدبیر و شهود شیطان در خلقت

«مَا أَشْهَدُ تُهُمْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ...!» (۵۱ / کهف)

مراد از اشهاد و مشهود به معنای معاینه حضوری و به چشم خود دیدن است.

این آیه در نفی ولایت ابلیس و ذریّه اش مشتمل بر دو برهان است. اول این که ولایت تدبیر امور هر چیزی موقوف است بر این که دارنده ولایت احاطه علمی به آن امور داشته باشد، آن هم به تمام معنای احاطه، آن جهتی که از آن جهت تدبیر امور آن را می کند و روابط داخلی و خارجی که میان آن چیز و آن امور است، و مبدأ آن چیز و مقارناتش و به آن چه منتهی می شود همه را بداند که معلوم است که چنین احاطه ای مستلزم احاطه داشتن به تمامی اجزای عالم است، چون اجزای عالم همه به هم مربوطند.

و اینان یعنی ابلیس و ذریّه اش از مبدأ خلقت آسمان ها و زمین و بلکه از مبدأ پیدایش خودشان خبری ندارند، چون خدا ایشان را در هنگام خلقت آسمان ها و زمین و خود آنان شاهد بر کار خود نگرفت، و کار خود را در پیش چشم ایشان انجام نداد، پس ابلیس و ذریّه اش شاهد جریان خلقت عالم نبودند، چون خلقت او عملی و آنی بود که به آسمان ها و زمین فرمود: «کن» و آن ها موجود گشتند؟

پس ابلیس و ذریّه اش جاهل به حقیقت آسمان ها و زمینند، و از آن چه که هر یک از موجودات در ظرف وجودی خود از اسرار خلقت دارا هستند بی خبرند حتی حقیقت صنع خویشان را هم نمی دانند، با این حال چگونه اهلیت این را دارند که متصدی امور عالم و یا تدبیر امور قسمتی از آن باشند، و در نتیجه در مقابل خدا آلهه و ارباب باشند، با این که نسبت به حقیقت خلقت آن و حتی خلقت خود جاهلند. (۱)

### حرکت اولیه شیطان در جهت مخالف انسان

شیطان عاملی مخالف انسان و ملائکه اسبابی در خدمت مردم

«... فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ!» (۳۰ و ۳۱ / حجر)

گفتیم به ملائکه به آدم سجده کنید، پس سجده کردند مگر ابلیس، ملائکه مأمور شده بودند بر نوع بشر سجده کنند، نه بر شخص آدم، و خلاصه خصوصیات فردی آدم دخالتی در این امر نداشته، بلکه خصوصیات نوعی اش باعث شده، و این سجده هم صرفاً از باب تشریفات اجتماعی نبوده بلکه نتیجه ای حقیقی و واقعی باعث شده است. و آن عبارت است از خضوع به حسب خلقت. پس ملائکه بر حسب غرضی که در خلقتشان بوده خاضع برای انسانند آن هم بر حسب غرضی که در خلقت بوده است. (یعنی نتیجه خلقت بشر اشرف از نتیجه خلقت ملائکه است.) و ملائکه مسخر برای بشر و در راه سعادت زندگی او هستند، و به عبارت دیگر انسان منزلتی از قرب، و مرحله ای از کمال دارد که مافوق قرب و کمال ملائکه است.

این که می بینیم همه ملائکه مأمور به سجده بر آدم شدند، می فهمیم همه آنان مسخر در راه به کمال رساندن سعادت بشرند، و برای فوز و فلاح او کار می کنند. هر کدام مشغول یکی از کارهای بشرند. این معنا از آیات متفرقه قرآنی هر کدامش از یک گوشه قرآن به چشم می خورد.

پس ملائکه اسبابی الهی و اعوانی برای انسانند، که او را در راه رساندنش به سعادت و کمال یاری می کنند. این جاست که برای کسانی که متدبر و فطن باشند روشن می گردد که امتناع ابلیس از سجده به خاطر استنکافی بود که از خضوع در برابر نوع بشر داشت، و او نمی خواست مانند ملائکه در راه بشر قدم بر دارد و او را در رسیدنش به کمال مطلوبش کمک نماید.

ملائکه در این باب اظهار خضوع نمودند، پس همان طور که از جمله: «مَالِكُ إِلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ؟» نیز استفاده می شود ابلیس با امتناعش از سجده از ملائکه بیرون شد و اظهار دشمنی با نوع بشر نمود، و از ایشان بیزاری جست و اعلام نمود که تا بشری وجود دارد از دشمنی با او برای ابد دست بر نمی دارد. (۱)

### عدم امتیاز خلقت آتشین جن و شیطان بر خلقت خاکی انسان

«قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا!» (۱۲ و ۱۳ / اعراف)

استدلالی که ابلیس در مورد خلقت خود کرد گر چه استدلالی پوچ و بی مغز بود ولیکن از این که او از آتش و آدم از خاک بوده راست گفته است و قرآن کریم هم این معنا را تصدیق نموده و از یک طرف در آیه: «كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» از جتین بود و از فرمان پروردگارش بیرون شد، (۵۰ / کهف) فرموده که ابلیس از طائفه جن بوده، و از طرف دیگر در آیه: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ» انسان را از لایه خشکیده ای چون سفال آفرید، و جن را از شعله ای از آتش خلق کرد. (۱۴ و ۱۵ / رحمن) فرموده که ما انسان را از گل و جن را از آتش آفریدیم.

پس از نظر قرآن کریم هم مبدأ خلقت ابلیس آتش بوده، ولیکن این ادعای دیگرش را که «آتش از خاک بهتر است»، تصدیق نفرموده، بلکه در سوره بقره آن جا که برتری آدم را از ملائکه و خلاف او را ذکر کرده و این ادعای او را رد کرده و در رد دعویش فرموده: ملائکه مأمور به سجده بر آب و گل شدن آدم نشدند تا شیطان بگوید: گل از آتش پست تر است، بلکه مأمور شدند سجده کنند بر آب و گلی که روح خدا در آن دمیده شده بود و معلوم است که چنین آب و گلی دارای جمیع مراتب شرافت و مورد عنایت تام ربوبی است، و چون ملائک «بهتری» در تکوین دایر مدار بیشتر بودن عنایت الهی است و هیچ یک از موجودات عالم تکوین به حسب ذات خود حکمی ندارند، و نمی توان حکم به خوبی آن نمود.

چیزی را که خدا حکم به بهتری آن کند آن اشرف واقعی و حقیقی است، مگر این که موجود دیگری بیافریند و حکم به برتری آن موجود قبلی نموده، موجود قبلی را

مأمور به سجده در برابر آن کند، که در چنین صورت اشرف واقعی و حقیقی موجود دوّمی خواهد بود، برای این که امر پروردگار همان تکوین و آفریدن اوست و یا منتهی به تکوین او می شود.

پس وجوب امتثال اوامر او از این جهت است که امر امر اوست، نه از این جهت که در امتثال امرش مصلحت و یا جهتی از جهات خیر هست تا مسئله وجوب امتثال دائر مدار مصالح و جهات خیر باشد. (۱)

### رابطه تکوینی خلقت انسان با ملائکه و شیطان

«ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ... خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ!»

(۱۰ تا ۱۷ / اعراف)

امر به سجده در قصه خلقت آدم و هم چنین امتثال ملائکه و تمرد ابلیس و رانده شدنش از بهشت در عین این که امر و امتثال و تمرد و طرد تشریحی و معمولی بوده در عین حال از یک جریان تکوینی و روابط حقیقی که بین انسان و ملائکه و انسان و ابلیس هست حکایت می کند، و می فهماند که خلقت ملائکه و جن نسبت به سعادت و شقاوت انسان چنین رابطه ای دارد، و این حرف معنایش این نیست که امر و امتثال و تمرد در آیات مورد بحث امور تکوینی هستند. (۲)

### ضدیت جوهره ذات شیطان با سعادت انسان

«ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ... خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ!»

(۱۰ تا ۱۷ / اعراف)

امر پروردگار به این که ملائکه بر آدم سجده کنند برای احترام آدم و به خاطر قرب و منزلتی بود که وی در درگاه پروردگار داشت.

خدای تعالی آدم را با نعمت خلافت و کرامت و ولایت شرافت و منزلتی داد که ملائکه در برابر آن منزلت ناگزیر از خضوع بودند، و اگر ابلیس سربرتافت به خاطر ضدیتی بود که جوهره ذاتش با سعادت انسانی داشت، و لذا هر جا که با انسانی برخورد کرده و می کند در صدد تباهی سعادت وی برمی آید، و به محضی که با او تماس پیدا می کند گمراهش می سازد: «كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ... قَلَمَ اِزَلِي دَرَبَارَه شَيْطَانٍ چنين نوشته که هر که با او دوستی کند او وی را به ضلالت افکنده و به سوی آتش سوزانش راهبر

۱- المیزان، ج ۱۵، ص ۳۲

۲- المیزان، ج ۱۵، ص ۳۴

شود! (۴/ حج) (۱)

### آیا دشمنی ابلیس با آدم بود یا با نوع بشر؟

«قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ!» (۳۶ / حجر)

«گفت: پروردگارا پس مرا تا روزی که خلائق مبعوث می شوند مهلت و عمر بده!»

اگر می بینیم که ابلیس گفت «پس مرا عمر بده» و در ضمن کلام، سخن از مبعوث شدن عموم بشر کرد، نه تنها آدم، که به خاطر امتناع از سجده بر او مبتلا به رجم و لعن شد، برای این بود که بفهماند لجبازی و دشمنی او تنها با آدم نبوده و از همین جا این نکته تأیید می شود که ابلیس مأمور برای سجده بر عموم و جنس بشر بوده، نه تنها آدم، و آدم به منزله قبله ای بوده که نوع بشر را مجسم نموده است. (۲)

### اعراض شیطان از گرامی داشت انسان

«قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْت عَلَيَّ لَئِنِ أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ...!» (۶۲ / اسراء)

معنای آیه این است که: ابلیس بعد از آن که سر پیچی کرد دچار غضب الهی شد، گفت: پروردگارا این بود آن کس که مرا به سجده کردن بر وی مأمور نمودی؟ و چون انجام ندادم از درگاه خودت دورم ساختی؟ سوگند که اگر تا روز قیامت که مدت عمر بشر در زمین است مرا مهلت دهی یک ذریه او را افسار می کنم مگر اندکی را که بندگان مخلص تواند.

مراد شیطان از این که گفت: «او را بر من برتری دادی!» آدم علیه السلام است. و اکرام آدم بر ابلیس همان است که خدای تعالی او را وادار کرد که تا بر آدم سجده کند و چون نکرد از درگاه خودش براند. از همین جا روشن می شود که ابلیس از دستور سجده کردن بر آدم همین تفضیل را فهمیده چنان که از کلام ملائکه در پاسخ خدای تعالی که گفتند: «آیا در زمین خلقی قرار می دهی که فساد و خون ریزی کنند»، (۳۰ / بقره) فهمید که خلق آینده نیز گناه می توانند بکنند، و لذا جرئت و جسارت به خرج داده تصمیم گرفت ذریه آدم را اغوا کند. (۳)

### عَلَّتْ دُشْمَنِي ابْلِيسَ بِأَدَمَ

۱- المیزان، ج ۱۵، ص ۳۵

۲- المیزان، ج ۲۳، ص ۲۳۱

۳- المیزان، ج ۲۵، ص ۲۴۷

«فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْوَجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى!» (۱۱۷ / طه)

حق مطلب در این مسئله این است که علت این دشمنی، همان رانده شدن خود ابلیس از درگاه قرب، و رجیم شدن، و ملعون گشتن او تا روز قیامت بوده است.

«گفت: پروردگارا به خاطر این که گمراهم کردی، من هم در زمین زندگی زمینی را در نظرشان جلوه می دهم، و همه شان را گمراه می کنم!» (۳۹ / حجر)

«گفت: آیا این است که آن کسی که بر من برتری اش دادی. اگر تا روز قیامت مهلتم دهی بیخ حلق ذریه اش را خواهم گرفت مگر اندکی را!» (۶۲ / اسراء)

سبب اصلی این عداوت همان تقدّم نوع انسان و تأخر شیطان، و مطرود و ملعون شدنش بوده است، چون احترام آدم احترام نوع بشر، و برتری آن از ابلیس بوده، کما این که امر به سجده کردن ابلیس برای او امر به سجده کردن در برابر نوع بوده است. (۱)

### تمرد اولیه شیطان و تأثیر آن در ادامه ضلالت در نسل بشر

«وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتُ طِينًا؟»

(۶۱ / اسراء)

در این آیه شریفه یادآوری دیگری است برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن داستان ابلیس و ماجرای است که میان او و خدای تعالی اتفاق افتاد. آن موقعی که امر خدا به سجده آدم را عصیان ورزید. خدای تعالی این مطلب را یادآوری می کند تا رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت به وضع مردم ناراحت نشود و بداند که جنس بشر از ازل همین طور بوده که او امر خدای را سبک شمرده و در برابر حق استکبار می ورزند، و اعتنائی به آیات خدا نمی کنند، و از این به بعد هم همواره چنین خواهد بود.

به یاد آر چگونه ابلیس قسم خورد که گریبان ذریه آدم را بگیرد و خدا هم او را بر کسانی که اطاعتش کنند مسلط فرمود، و احدی از پیروان دعوت او و دعوت سواران و پیادگان از لشکر او را استثنا نکرد، و کسانی را استثنا کرد که از بندگان مخلص خدا باشند.

بنابراین معنای آیه فوق چنین می شود: «به یاد آر زمانی را که پروردگارت به



ملائکه گفت: برای آدم سجده آورید، همه سجده کردند مگر ابلیس! در این جا مثل این که کسی پرسیده باشد: خوب ابلیس چه کار کرد یا چه گفت؟ در جوابش فرمود: «(امر خدای را نادرست تلقی کرده)، گفت: آیا من سجده کنم؟ در برابر کسی که او را از گل آفریدی با این که مرا از آتش خلق کرده ای که شرافتش بیشتر از گل است؟» (۶۶ / اسراء)

مقصود بیان علل و عواملی است که باعث شد بنی آدم در ظلم و فسوق خود استمرار و دوام یابد و نسلش برچیده نشود. و در این باره نخست این را فرمود که اولین بشر به آیات و معجزات اقتراحی خودش ایمان نیاورد، آخرین هم پیرو همان اولین اند، و ایمان نخواهند آورد، و سپس به پیغمبر گرامی خود یاد آور شد که در این میان فتنه ها در کار است، که به زودی ظهور نموده و امت اسلام را در بوته امتحان خود داغ می کند! آن گاه داستان آدم و ابلیس را خاطر نشان می فرماید که ابلیس سوگند خورد ذریه آدم را گمراه سازد، و از خدا درخواست کرد که او را بر کرده اش مسلط سازد. پس خیلی بعید نیست که اکثر مردم به سوی راه ضلالت گراییده در ظلم و طغیان و اعراض از آیات خدا غوطه ور گردند. چون از یک سو فتنه های الهی احاطه اش کرده و از سوی دیگر شیطان با قشون سواره و پیاده اش محاصره شان نموده است. (۱)

### کافر بودن ابلیس قبل از خلقت آدم

«...وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ... اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ!» (۳۳ و ۳۴ / بقره)

از این آیات بر می آید که ابلیس قبل از به وجود آمدن صحنه خلقت آدم و سجده ملائکه، کافر بوده است. (چون فرموده: كَانِ مِنَ الْكَافِرِينَ از کافرین بود) و سجده نکردنش، و مخالفت ظاهری اش ناشی از مخالفتی بوده که در باطن مکتوم داشته است.

«...كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ!»

قید «كُنْتُمْ» در جمله فوق به این معنا اشاره دارد که در این میان در خصوص آدم و خلافت او، اسراری مکتوم و پنهان بوده است.

و از همین جا روشن می شود که سجده ملائکه و امتناع ابلیس از آن، یک واقعه بوده که در فاصله این فرمایش خدا «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، (۳۰ / بقره) و بین این فرمایش دیگرش «وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»، (۳۳ / بقره) واقع شده، و نیز از آن استفاده می شود که بخاطر چه سری جمله «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، را بار دوم مبدل

کرد به جمله « اِنِّیْ اَعْلَمُ غَیْبَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ! » (۳۳ / بقره)

« اِلَّا اِیْلَیْسَ اَبٰی وَ اِسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْکٰفِرِیْنَ! » (۳۳ / بقره)

یعنی ابلیس پلنگ دماغی کرده و از سجده برای او دریغ ورزید و او از سابق بر این کافر بود، و این که ابلیس قبل از این صحنه کافر بوده از آیه شریفه زیر هم به خوبی استفاده می شود.

« لَمْ اَكُنْ لِاِسْحٰقَ لِبَشَرٍ مِّنْ اَزْوَاجِ نِسٰوٰتِیْ اِلَّا اِنِّیْ اَعْلَمُ غَیْبَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ! » (۳۳ / حجر) (۱)

### کبر ورزی ابلیس به خدای تعالی

« قَالَ اَنَا خَیْرٌ مِّنْهُ! » (۱۲ / اعراف)

از آیات مربوط به داستان آدم و ابلیس استفاده می شود که اگر ابلیس عصیان ورزید و مستحق طرد شد به خاطر تکبرش بود و جمله: « اَنَا خَیْرٌ مِّنْهُ » یکی از شواهد این معناست، گر چه از ظاهر گفتار ابلیس بر می آید که می خواسته بر آدم تکبر بورزد لکن از این که ابلیس با سابقه ای که از داستان خلافت آدم داشت و تعبیری که از خداوند درباره خلقت آدم و این که من او را بدو دست خود آفریدم شنیده بود و مع ذلک زیر بار نرفت بر می آید که وی در مقام استکبار بر خداوند بوده و نه استکبار بر آدم. (۲)

### اولین معصیت در برابر خدای تعالی

« قَالَ مَا مَنَعَكَ اِلَّا تَسْجُدَ اِذْ اَمَرْتُكَ قَالَ اَنَا خَیْرٌ مِّنْهُ! » (۱۲ / اعراف)

مراد از آیه فوق این است: چه چیز تو را وادار کرد که سجده نکنی؟ این آیه جوابی را که ابلیس داده حکایت می کند، و این جواب اولین نافرمانی ابلیس است.

در این جواب خدای تعالی برای اولین بار معصیت شد، چون برگشت تمامی معصیت ها به دعوی ائیت و منازعه با کبریای خدای سبحان است. اگر ابلیس اسیر نفس خود نمی شد و نظر و فکر خود را محصور در چهار دیواری وجود خود نمی ساخت هرگز

۱- المیزان، ج ۱، ص ۲۲۶ و ج ۳۴، ص ۳۹

۲- المیزان، ج ۱۵، ص ۳۳

خود را مستقل به ذات نمی دید، بلکه معبودی ما فوق خود مشاهده می کرد که قیوم او و قیوم هر موجود دیگری است.

حتی این مقدار هم رعایت ادب را نکرد که در جواب پروردگارش بگوید: «بهتری مرا از سجده بر او باز داشت»، بلکه با کمال جرأت و جسارت گفت: «من از او بهترم!» تا بدین وسیله هم ائیت و استقلال خود را اظهار کرده باشد و هم بهتری خود را امری ثابت و غیر قابل زوال ادعا کند، علاوه به طور رساتری تکبر کرده باشد، از همین جا معلوم می شود که در حقیقت این ملعون به خدای تعالی تکبر ورزیده نه به آدم. (۱)

### توجیه ابلیس از استکبار خود

«...قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ!» (۷۶ / ص)

«ای ابلیس چه بازت داشت از این که برای کسی سجده کنی که من خود او را به دست خود آفریدم، آیا عارت آمد و یا واقعا بلند مرتبه بودی؟ گفت: آخر من از او بهترم چون تو مرا از آتش و او را از گل آفریدی!»

این که در این آیه خلقت آدم را به دست خود نسبت داده، و فرموده: با دست های خود آفریدم، به این منظور بوده که برای آن چیز (یعنی آدم) شرافتی اثبات نموده و بفرماید: هر چیز را به خاطر چیز دیگر آفریدم، ولی آدم را به خاطر خودم هم چنان که جمله: «و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي وَ از روح خود در او دمیدم»، (۲۹ / حجر) نیز این اختصاص را می رساند.

«قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ!»

این پاسخی است که ابلیس از پرستش خدا داده و علت سجده نکردن خود را بیان می کند، و آن این است که من شرافت ذاتی دارم، چون مرا از آتش خلق کرده ای ولی آدم مخلوقی است از گل.

برگشت این حرف ابلیس به این است که ابلیس اطلاق مالکیت خدا و حکمت او را قبول نداشته، و این همان اصل و ریشه ای است که تمامی گناهان و عصیان ها از آن سر چشمه می گیرد. (۲)

### همسانی مقام ابلیس با ملائکه قبل از تمرد

۱- المیزان، ج ۱۵، ص ۳۱

۲- المیزان، ج ۳۴، ص ۳۹

«... ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَأِئِكَهٖ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ...!» (۱۱ / اعراف)

از ظاهر آیه استفاده می شود که ابلیس با ملائکه بوده و هیچ فرقی با آنان نداشته، و از آیه زیر نیز: «و چون پروردگارت به فرشتگان فرمود من می خواهم در زمین خلیفه ای قرار دهم، گفتند: می خواهی در زمین کسی را قرار دهی که فسادها بیانگیزد و خون ها بریزد با این که ما به حمد تو تسبیح کرده و تو را تقدیس می کنیم!» استفاده می شود که او و همه فرشتگان در مقامی قرار داشتند که می توان آن را مقام قدس نامید، و امر به سجده هم متوجه این مقام بوده نه به یک یک افرادی که در این مقام قرار داشته اند، هم چنان که جمله: «گفت از آسمان فرو شو که در این جا بزرگی کردن حق تو نیست...!» نیز اشاره به این معنا دارد.

بنابر این معلوم می شود ابلیس قبل از تمردش فرقی با ملائکه نداشته، و پس از تمرد حسابش از آنان جدا شده، و ملائکه به آن چه مقام و منزلتشان اقتضا می کرده باقی ماندند و خضوع بندگی را از دست ندادند، و لکن ابلیس بدبخت از آن مقام ساقط گردید، هم چنان که فرمود: «كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» چون از جنس جن بود نسبت به امر پروردگارش فسق ورزید.» (۵۰ / کهف) چون «فسق» به معنای بیرون شدن خرما از غلاف است، ابلیس هم با این تمردش در حقیقت از پوست خود بیرون گشته و زندگانی ای را اختیار کرد که جز خروج از کرامت الهی و اطاعت بندگی چیز دیگری نبود. (۱)

### مفهوم هبوط و خروج شیطان

«قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ!» (۱۳ / اعراف)

«هبوط» همان خروج است ولی تفاوتش با خروج تنها در این است که هبوط خروج از مقامی و نزول به درجه پائین تر است، و همین معنا خود دلیل بر این است که مقصود از هبوط فرود آمدن از مکان بلند نیست، بلکه مراد از فرود آمدن از مقام بلند است.

بنابر این معنای آیه چنین می شود که خدای تعالی فرمود: «به جرم این که هنگامی که تو را امر کردم سجده نکردی باید از مقامت فرود آئی، چه مقام خضوع و فرمانبری بود، و تو نمی بایستی در چنین مقامی تکبر کنی! پس بیرون آی که تو

از خوار شد گانی! (۱)

### تمرد، اقتضای ذاتی ابلیس

«فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ!» (۳۰ و ۳۱ / حجر)

«ملائکه همگی جمعا سجده کردند، مگر ابلیس از این که با سجده کنندگان باشد امتناع ورزید.»

لفظ «أَجْمَعُونَ» تأکید بعد از تأکید است و مراد این است که ملائکه همه سجده کردند، به طوری که حتی یک نفر هم جای نماند، فقط از تمامی ملائکه ابلیس سجده نکرد، و اگر ابلیس را از ملائکه استثنا نکرده، با این که از ملائکه نبود، و به شهادت آیه: «كَانَ مِنَ الْجِنِّ...» (۵۰ کهف) از طائفه جن بود سئوالی است که مفسرین پاسخ های مختلفی بدان داده اند که قابل اعتنا نیست و پاسخ این سؤال را ما تحت عنوان «همسانی مقام ابلیس با ملائکه قبل از تمرد» (در صفحه ۱۲۷ همین کتاب)، داده ایم.

«قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ؟» (۳۲ / حجر)

«چه سودی برای تو بود در این که از ساجدین نباشی؟» مقصود از ساجدین ملائکه است و خلاصه معنا این است که چرا سجده نکردی؟

«قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ!» (۳۳ / حجر)

«گفت من چنین کسی نبوده ام که برای بشری که تو از گلی خشکیده از لایه ای سیاه آفریدی سجده کنم!»

اگر گفت: «لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ مِنْ چنين کسی نبوده ام که سجده کنم...» برای این است که دلالت کند بر این که سرپیچی اش از سجده مقتضای ذاتش بود. اگر خودش از جوهره ذاتش خبر می داشت می دانست که غیر این از او انتظار نمی رفت. پس آیه به کنایه، آن نکته ای را افاده می کند که آیه: «من از او بهترم، مرا از آتش و او را از گل آفریدی»، آن را تصریح می نماید. (۲)

### تکوینی بودن تمرد شیطان در برابر حقیقت انسائیت

«تُمْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ!» (۱۱ / اعراف)

این آیه راجع به امور تشریحی و قانونی نیست، و امری که در آن است و هم



چنین امثال و تمردی که در آن ذکر شده مقصود از آن‌ها امور تکوینی است و اگر دارد که ابلیس تمرد کرد مقصود این است که وی در برابر حقیقت انسانیّت خاضع نشد، جمله: «فَمَا يُكُونُ لَكَ أَنْ تَتَّكِبَ فِيهَا تُوْنَمِي بَايَسْتِي دَر چنين مقامی تکبر کنی!» (۱۳ / اعراف) این بیان ما را تأیید می‌کند، برای این که ظاهر آن این است که آن مقام مقامی است که ذاتاً قابل تکبر نیست، و ممکن نیست بتوان از آن سر پیچی کرد و لذا تکبر ابلیس نسبت به این مقام همان و بیرون شدن از آن و هبوطش به درجه پائین تر همان بود.

مؤید دیگر این بیان این است که امر به سجده بر آدم نسبت به ابلیس و ملائکه امر واحدی بوده و معلوم است که امر به ملائکه امر مولوی نبوده زیرا امر مولوی آن امری است که مأمور نسبتش به اطاعت و معصیت و سعادت و شقاوت یکسان باشد، و ملائکه چنین نیستند، زیرا معصیت و شقاوت درباره ملائکه تصور ندارد و آنان مجبور به اطاعت و مستقر در سعادتند، پس امر به ابلیس هم امر مولوی نبوده، و ابلیس در مقابل ملائکه مجبور بر معصیت و شقاوت بوده است.

چیزی که هست مادامی که آدم خلق نشده بود و خداوند ملائکه و ابلیس را امر به سجود بر وی نکرده بود. ابلیس و ملائکه هر دو در یک رتبه بوده و بدون امتیاز از هم، هر دو در مقام قرب بودند، پس از آن که آدم آفریده شد این دو فریق از هم جدا شده یکی راه سعادت و دیگری راه شقاوت را در پیش گرفت. (۱)

## نقش شیطان در خروج نسل انسان از بهشت

### آیات مربوط به بهشت آدم و وسوسه شیطان

با این که داستان سجده کردن ملائکه برای آدم در چند جای قرآن کریم تکرار شده ولی مسئله بهشت آدم و داستان آن جز در سه جا نیامده است:

#### ۱ سوره بقره:

« و گفتیم: ای آدم تو و همسرت در بهشت آرام گیرید و از آن به فراوانی از هر جا که خواستید بخورید و نزدیک این درخت مشوید که از ستمگران خواهید شد. و شیطان ایشان را از نعمت بهشت بیانداخت و از آن زندگی آسوده که داشتند بیرونشان کرد. گفتیم: با همین وضع که دشمن یکدیگرید پائین روید که تا مدتی در زمین قرار گاه و بهره دارید. و آدم از پروردگار خود سخنانی فرا گرفت و خدا او را ببخشید که وی بخشنده و رحیم است. گفتیم همگی از بهشت پائین روید اگر هدایتی از من به سوی شما آمد آن ها که هدایت مرا پیروی کنند نه بیمی دارند و نه اندوهگین شوند. و کسانی که کافر شوند و آیه های ما را دروغ شمارند اهل جهنمند و خود در آن جاودانند!»

#### ۲ سوره اعراف:

« و ای آدم تو و همسرت در بهشت مسکن کنید و از آن هر قدر که می خواهید بخورید ولی نزدیک این درخت مشوید که در آن صورت از ستمکاران خواهید



شد. پس شیطان آن دو را وسوسه کرد تا بلکه بتواند عیب‌هایی از ایشان که پوشیده بود آشکار سازد. و لذا گفت: پروردگار شما، شما را از این درخت نهی نکرده، مگر برای این که در نتیجه خوردن از آن مبدل به فرشته نشوید و یا از جاودانان در بهشت نگردید. آن گاه برای آن دو سوگند یاد کرد که من از خیر خواهان شمایم. به این وسیله و با نیرنگ خود آن دو را به خود نزدیک کرد تا آن که از درخت بخوردند، همین که خوردند عیب‌شان ظاهر شد، ناگزیر شروع کردند از برگ‌های بهشتی بر خود پوشیدن، و پروردگارشان ندایشان داد: که مگر به شما نگفتم: از این درخت مخورید؟ و مگر نگفتم شیطان برای شما دشمنی است آشکار؟ گفتند: پروردگارا ما به خویشتن ستم کردیم اگر ما را نبخشی و رحم نکنی حتما از زیان کاران خواهیم شد. فرمود: از بهشت پائین بروید که بعضی بر بعضی دیگر دشمنید، و زمین تا مدتی معین جایگاه شماست. و نیز فرمود: در همان جا زندگی کنید و در آن جا بمیرید و از همان جا دوباره بیرون شوید!»

۳ سوره طه:

« و ما با آدم قبلاً عهدی بسته بودیم و فرمانی داده بودیم ولی او را در آن عهد ثابت قدم و استوار نیافتیم. چون به فرشتگان گفتیم: بر آدم سجده کنند، همه سجده کردند جز شیطان، که سر باز زد. آن گاه به آدم گفتیم: که زنه‌ار این ابلیس دشمن تو و همسر توست، مواظب باشی از بهشت بیرون‌تان نکند و گر نه بدبخت خواهید شد. چون در بهشت نه گرسنه می شوی، و نه برهنه، نه تشنه می شوی، و نه گرم‌زده. اما شیطان با همه این سفارش‌ها در او وسوسه کرد و گفت: ای آدم می خواهی من تو را به درختی راهنمایی کنم که اگر از آن بخوری، ابدیت و ملک جاودانی خواهی یافت؟ و آدم و همسرش از آن درخت بخوردند، و عورتشان برایشان نمودار شد، پس بر آن شدند که از برگ‌های بهشت عورت خود بیوشانند، و آدم ارشاد و راهنمایی پروردگار را نافرمانی کرد و گرفتار شد. آن گاه پروردگارش وی را برگزید و نافرمانی اش را جبران نمود و هدایتش فرمود. پروردگارش دستور داد: که همگی از بهشت فرود آئید در حالی که بعضی دشمن دیگر باشید، پس هر هدایتی از طرف من به سوی شما آمد و خواهد هم آمد، در آن هنگام هر کس هدایت مرا پیروی کند، گمراه و بدبخت نمی شود. و هر کس از یاد من اعراض کند زندگی سختی خواهد داشت. علاوه بر این که روز قیامت

کور محشورش خواهیم نمود. و چون بگویند پروردگارا من که بینا بودم چرا کور محشورم کردی؟ در جوابش خواهد فرمود: همان طور که آیات من به سویت آمد و تو عمدا آن را فراموش کردی، امروز هم ما تو را فراموش کردیم...!» (۱)

### بهشت آدم و شیطان کجا بود؟

«وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ...!» (۱۹ تا ۲۵ / اعراف)

از داستان بهشت آدم چنین برمی آید که قبل از این که آدم در زمین قرار گیرد خداوند بهشتی برزخی و آسمانی آفریده و او را در آن جای داده بود و اگر او را از خوردن مزبور نهی کرده برای این بود که بدین وسیله طبیعت بشری را آزموده و معلوم کند که بشر جز به این که زندگی زمینی را طی کرده و در محیط امر و نهی و تکلیف و امتثال تربیت شود ممکن نیست به سعادت و بهشت ابدی نائل گردد و جز با پیمودن این راه محال است به مقام قرب پروردگار برسد.

بهشت آدم بهشت جاودان نبوده تا اشکال شود به این که بهشت اولیای خداست نه جای شیطان و یا اشکال شود به این که بهشت جای خلود است و کسی که وارد آن شد دیگر بیرون نمی شود پس آدم چطور بیرون آمد؟

بهشت دنیائی و مادی هم نبوده تا مانند سرزمین های دیگر دنیا جای زندگی دنیوی باشد و اداره آن زندگی تنها به وسیله قانون و امر و نهی مولوی ممکن باشد، بلکه بهشت برزخی بوده و جائی بوده که سجایا و اخلاق و خلاصه غرایز بشری نه خصوص آدم ظاهر و هویدا می شده است. (۲)

### وسوسه آدم و همسرش چگونه صورت گرفت؟

«فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ...» (۱۹ تا ۲۵ / اعراف)

خدای سبحان با جمله: «ای آدم تو و همسرت در این بهشت آرام گیرید»، (۳۵ / بقره) آدم علیه السلام را مخاطب قرار داده سپس همسر او را عطف بر او نموده و با جمله

۱- المیزان، ج ۱، ص ۲۳۸. آیات ۳۵ تا ۳۹ سوره بقره و آیات ۲۰ تا ۲۵ سوره اعراف و ۱۱۶ تا ۱۲۷ سوره طه «به شرح متن»

۲- المیزان، ج ۱۵، ص ۵۱

« و از هر جا خواستید بخورید...» (۳۵ / بقره) تصرّف در همه انواع خوراکی ها را بر آنان مباح نمود، مگر آن درختی را که با جمله « و به این درخت نزدیک مشوید!» (۳۵ / بقره) استثنا کرد.

«فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ...» (۲۰ / اعراف)

«وسوسه» در لغت به معنای دعوت کردن به امری است به آهستگی و پنهانی. و جمله: «ما نَهَيْكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ!» (۲۰/اعراف) معنایش این است که پروردگار شما، شما را از این درخت نهی نکرد مگر از این جهت که مبادا فرشته شوید و یا از خالدین گردید!

«وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ!» (۲۱/اعراف)

معنای جمله این است که ابلیس با قسم های غلاظ و شداد به آن دو گفت که من خیر خواه شمایم و نمی خواهم شما را فریب دهم. «فَدَلَّيْهُمَا بِغُرُورٍ» (۲۲ / اعراف) غرور به معنای اظهار خیر خواهی و نهان داشتن سوء قصدی است که در دل دارد. و این که فرمود:

«وَنَادِيَهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ يَپروردگارشان به ایشان بانك زد: مگر من از این درخت منعتان نکردم؟» (۲۲ / اعراف)

دلالت دارد بر این که آدم و حوا در آن موقع که خداوند این خطاب را به آنان می کرده از مقام قرب خدا دور شده بودند، برای این که ندا به معنای صدا زدن از دور است. هم چنان که «تِلْكَمَا» هم این دلالت را دارد، زیرا این کلمه هم برای اشاره به دور است، به خلاف «هَذَا» که برای اشاره به نزدیک است. و لذا در ابتدای ورود آدم به بهشت و قبل از این که این مخالف از او سربزند خدای تعالی به لفظ «هذه» اشاره به درخت مزبور کرده بود.

« قَالَا- رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا... گفتند پروردگارا ما به خویشتن ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و رحمان نکنی از زیان کاران خواهیم بود!» (۲۳ / اعراف)

این حرف از آدم و حوا نهایت تضرع و التماس آن دو را می رساند. و لذا هیچ چیزی درخواست نکردند و تنها احتیاج شان را به مغفرت و رحمت ذکر کردند و گفتند: اگر رحم نکنی به طور دائم و به تمامی معنا زیان کار خواهیم شد!<sup>(۱)</sup>

### وظیفه شیطان در شناساندن عیب آدم و زمینی شدن او

«فَوَسَّسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا...!» (۲۰ / اعراف)

«پس شیطان آن دو را وسوسه کرد تا بلکه بتواند عیب‌هایی از ایشان که پوشیده بود آشکار سازد...!»

از ریخت و سیاق آیات مربوط به موضوع آدم و ابلیس به خوبی بر می‌آید که آخرین عامل و علتی که باعث زمینی شدن آدم و همسرش شد، همان مسئله ظاهر شدن عیب آن دو بود، و عیب نام برده هم به قرینه‌ای که فرموده بر آن شدند که از برگ‌های بهشت بر خود بیوشانند همان عورت آن دو بوده است. معلوم است که این دو عضو، مظهر همه تمایلات حیوانی است چون مستلزم غذا خوردن و نمو نیز هستند.

ابلیس هم جز این هدفی نداشته که به هر وسیله که شده عیب آن دو را ظاهر سازد. گو این که خلقت بشری و زمینی آدم و همسرش تمام شده بود و بعد از آن خدا آن دو را داخل بهشت کرد ولی مدت زیادی در این بین فاصله نشد و خلاصه آن قدر به آن دو مهلت ندادند که در همین زمین متوجه عیب خود شوند و نیز به سایر لوازم حیات دنیوی و احتیاجات آن پی ببرند.

بلکه بلافاصله آن دو را داخل بهشت کردند، و وقتی داخل کردند که هنوز روح ملکوتی و ادراکی که از عالم ارواح و فرشتگان داشتند به زندگی دنیا آلوده نشده بود به دلیل این که فرمود: «لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا تا ظاهر شود از آن دو آن چه پوشانده شده بود از آنان»، و نفرمود: تا ظاهر شود از آن دو آن چه بر آن دو پوشیده بود.

پس معلوم می‌شود، پوشیدگی عیب‌های آن دو موقتی بوده و یک دفعه صورت گرفته است. چون در زندگی زمینی ممکن نیست برای مدتی طولانی این عیب پوشیده بماند، (و جان کلام و آن چه از آیات نام برده بر می‌آید این است که وقتی خلقت آدم و حوا در زمین تمام شد بلافاصله و قبل از این که متوجه شوند، عیب‌هایشان پوشیده شده، داخل بهشت شده‌اند.)

پس ظهور عیب در زندگی زمینی، و به وسیله خوردن از درخت، یکی از قضایای حتمی خدا بوده که باید می‌شد... لذا خدای تعالی خطیئه آنان را بعد از آن که توبه کردند بیامرزید، و در عین حال به بهشت شان بر نگردانید بلکه به سوی دنیا هبوطشان داد تا در آن جا زندگی کنند.

اگر محکومیت زندگی کردن در زمین، با خوردن از درخت و هویدا گشتن عیب قضائی حتمی نبود، و نیز برگشتن به بهشت محال نبود، باید بعد از توبه و نادیده گرفتن خطیئه به بهشت برگردند، (چون توبه آثار خطیئه را از بین می برد).

پس معلوم می شود علت بیرون شدن از بهشت و زمینی شدن آدم آن خطیئه نبوده، بلکه علت این بوده که به وسیله آن خطیئه عیب آن دو ظاهر گشته است و این به وسیله وسوسه شیطان لعین صورت گرفته است. (۱)

### وسوسه شیطان در دلالت آدم به سوی شجره خلد

«فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَّا يَبْلَى!» (۱۲۰/طه)

مقصود از شجره خلد همان درختی است که از خوردن آن ممنوع شدند. مراد از شجره خلد درختی است که خوردنش باعث می شود آدمی جاودانه زنده بماند و مراد از مُلْکِی که کهنه نشود سلطنتی است که مرور زمان و اصطکاک مزاحم ها و موانع در آن اثر نگذارد. پس برگشت معنا به این می شود که مثلاً بگوئیم ابلیس به آدم گفت آیا می خواهی به درختی راهنمایی ات کنم که با خوردن میوه آن عمری جاودان و سلطنتی دائمی داشته باشی؟

همین مضمون در سوره اعراف است که می فرماید: پروردگار شما را از این درخت نهی نکرد مگر برای دو محذور: یکی این که دو ملک نشوید، دوم این که حیات جاودانه پیدا نکنید.

مثل این که شیطان خواسته باشد بگوید: در این درخت دو خصوصیت است و اگر پروردگار شما، شما را از آن نهی کرده یا برای آن خصوصیت بوده، یا برای این، و یا بگوید: اگر پروردگار شما شما را از آن نهی کرده برای این بوده که با ملکی خالد جاودان در بهشت نمانید و یا بگوید: برای این بوده که شما جاودانه در بهشت نمانید چون داشتن ملک خالد مستلزم زندگی جاودانه نیز هست. (دقت فرمائید!) (۲)

### لباس کردن تقوی آدم و همسرش به وسیله شیطان

«يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا

۱- المیزان، ج ۱، ص ۲۴۱

۲- المیزان، ج ۱۴، ص ۳۱۰

« ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد. لباس ایشان را از تنشان می کند تا عورت هاشان را به ایشان بنمایاند.»

ای بنی آدم! بدانید که برای شما معایبی است که جز لباس تقوی چیزی آن را نمی پوشانند، و لباس تقوی همان لباسی است که ما از راه فطرت به شما پوشانده ایم، پس زنهار که شیطان فریبتان ندهد و این جامه خدادادی را از تن شما برون نکند، همان طور که در بهشت از تن پدر و مادرتان بیرون کرد. آری ما شیطان ها را اولیای کسانی قرار دادیم که به آیات ما ایمان نیاورده و به پای خود دنبال آن ها به راه بیفتند.

از این جا معلوم می شود آن کاری که ابلیس در بهشت با آدم و حوا کرده کندن لباس برای نمایاندن عورت هایشان تمثیلی است که کندن لباس تقوی را از تن همه آدمیان به سبب فریفتن ایشان نشان می دهد و هر انسانی تا فریب شیطان را نخورده در بهشت سعادت است و همین که فریفته او شد خداوند او را از آن بیرون می کند. (۱)

### چگونگی توجیه نهی آدم به وسیله شیطان

«فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ... وَ قَالَ مَا نَهَيْكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ...!» (۲۷/اعراف)

«پس شیطان آن دو را وسوسه کرد... و گفت: پروردگار شما، شما را از این درخت نهی نکرده مگر برای این که در نتیجه خوردن از آن مبدل به فرشته نشوید، و یا از جاودانان در بهشت نگردید. آن گاه برای آن دو سوگند یاد کرد من از خیر خواهان شمایم!»

این آیات تصریح دارد بر این که آدم در حین خوردن از درخت، نه تنها نهی خدا را فراموش نکرده بود، بلکه کاملاً به یاد آن بود. چیزی که هست ابلیس با فلسفه چینی خود نهی خدا را برای آدم توجیه کرد، که منظور این بود که جزو فرشتگان و از خالدين در بهشت نشوی...! (۲)

### آدم، و رؤیت و صحبت و فریب شیطان

۱- المیزان، ج ۱۵، ص ۹۷

۲- المیزان، ج ۱، ص ۲۴۳



اشکال وقتی وارد است که بهشت مورد بحث، بهشت خلد باشد. و چنین نبوده، بلکه این جریان در بهشتی دیگر صورت گرفته است. به دلیل این که همگی آن ها از آن بهشت بیرون شدند. و اگر بهشت خلد بود با بیرون شدن نمی ساخت.

اما این خطاب که خدای تعالی به ابلیس کرد که: «فَاهْبِطْ مِنْهَا...!» (۱۳ / اعراف) یعنی از این بهشت فرود آی، که در این جا نمی توانی تکبر کنی، پس از آن بیرون شو که به ظاهر فرمان بیرون شدن ابلیس از بهشت است، ممکن است بگوییم: مراد از آن بیرون شدنش از میان ملائکه، و یا از آسمان، و مقام قرب و تشریف است. (۱)

### نتیجه گیری از داستان ابلیس و آدم

«اَفْتَحْذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا!» (۵۰ / كهف)

این جمله تقریر بر ماحصل واقعه ابلیس و آدم است. معنایش این است نتیجه ای که می توانید از داستان آدم و ابلیس بگیرید این است که نباید ابلیس و ذریه او را اولیای خود بگیرید، با این که آن ها دشمنان شما بنی نوع بشرند. بنابر این، مراد از ولایت، ولایت اطاعت خواهد بود. چون کفار شیطان ها را در آن چه که به سویس دعوت می کنند اطاعت می کنند، و خدا را در آن چه به سویس می خواند اطاعت نمی کنند.

بعید هم نیست که مراد از ولایت، ولایت اطاعت خواهد بود. چون کفار شیطان ها را در آن چه که به سویس دعوت می کنند اطاعت می کنند، و خدا را در آن چه به سویس می خواند اطاعت نمی کنند.

بعید هم نیست که مراد از ولایت، ولایت ملک و تدبیر باشد که عبارت اخرای ربوبیت است، چه بت پرستان همان طور که ملائکه را به طمع خیرشان می پرستیدند، جن را نیز به خاطر ترس از شرشان پرستش می کردند، و خدا هم که تصریح فرموده که ابلیس از جن است، و دارای فرزندان است، و ضلالت آدمی در راه سعادتش و هم چنین همه بدبختی های دیگرش همه به اغوای شیطان است. پس با در نظر گرفتن این جهات معنای آیه چنین می شود: «آیا باز هم او و ذریه او را اولیاء و آلهه و ارباب خود می گیرید؟ و به جای من آن ها را می پرستید و به سویشان تقرب می جوئید، با این که دشمنان شمایند؟» (۵۰/كهف)

شاهد نگرفتن خدا شیطان ها را در خلقت مناسب با نداشتن ولایت تدبیر است،



نه نداشتن ولایت اطاعت.

« بُئِسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا! »

چون عمل مشرکین در حقیقت همان بدل گرفتن شیطان است به جای خدا، و چه قدر این کار زشت است؟ آری هیچ صاحب خردی مرتکب آن نمی شود. (۱)

### نقض عهد الهی به وسیله آدم و نقش شیطان

« وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَسَيِّ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا! » (۱۱۵ / طه)

« سوگند می خورم که به تحقیق آدم را در زمان های پیش وصیتی کردیم، ولی وصیت را ترک کرد و ما او را نیافتیم که در حفظ آن عزم داشته باشد یا بر آن وصیت صبر کند! »

و اما این که مقصود از آن عهد چه بوده به طوری که از داستان آن جناب در چند جای قرآن برمی آید، عبارت بوده از نهی از خوردن که فرموده: « وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ! » (۳۵/بقره)

« به یاد آر عهدی را که ما به آدم سپردیم و گفتار ما را که به ملائکه گفتیم برای آدم سجده کنید، پس همگی سجده کردند مگر ابلیس. ما این صحنه را به وجود آوردیم تا برای خود آدم معلوم شود که چگونه سفارش ما را فراموش کرد و بر حفظ آن عزم راسخی ننمود! » (۱۱۶/طه)

« پس وقتی که ابلیس از سجده امتناع ورزید ما به منظور خیر خواهی و ارشاد آدم به سوی صلاحش به او گفتیم: این که می بینی از سجده امتناع ورزید ابلیس دشمن تو و همسرت می باشد...! » (۱۱۶ و ۱۱۷ / طه)

اگر در جمله: « فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ زَهَارَ كِهْ از بهشت بیرون تان نکند، » (۱۱۷/طه) به جای نهی ابلیس از این کار، آدم و حوا را نهی کرد در حقیقت کنایه از نهی او از اطاعت ابلیس، و نیز نهی از غفلت از کید، و دست کم گرفتن مکر اوست. و معنایش این است که او را اطاعت مکن، و از کید او و تسویلات او غفلت موزر، تا بر شما مسلط نشود، و در بیرون کردن شما از بهشت و بدبخت کردنتان قوی نگردد. (۲)

### هبوط آدم و همسرش، و ابلیس

۱- المیزان، ج ۲۶، ص ۱۹۸

۲- المیزان، ج ۲۸، ص ۲۶

«قَالَ اهْبُطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ!» (اعراف / ۲۴)

«گفت: چنین که دشمن هم دیگری پائین روید و شما را در زمین تا زمانی معین قرارگاه و برخوردار است!»

«گفت: در آن جا زندگی می کنید و در آن جا می میرید و از آن جا بیرون آورده می شوید!»

خطاب اول، هم خطاب به آدم و همسراوست و هم خطاب به ابلیس است. و دشمنی بعضی از بنی نوع بشر با بعض دیگر به خاطر اختلافی است که در طبیعت های آنان است. و این قضائی است از خدای تعالی، قضای دیگری هم این است که فرمود: «وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ»، (بقره / ۳۶) یعنی تا چندی که به زندگی دنیوی زنده هستید جایتان در زمین است. از ظاهر سیاق آیه بر می آید که این خطاب هم خطاب به هر سه است.

«قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ!» (اعراف / ۲۵)

این خطاب دوم، نیز قضای دیگری است که بشر را تا روز قیامت خاک نشین کرده است. بعید نیست که خطاب در این جمله مختص به آدم و همسرش و فرزندانش باشد، برای این که اگر خطاب شامل ابلیس هم بوده جا داشت بدون این که با کلمه «قَالَ» کلام را از هم جدا کند بفرماید: «وَ فِيهَا...» و چون کلمه مزبور را فاصله قرار داده بعید نیست که خطاب مختص به آن دو بوده باشد. (۱)

## مصونیت وحی قرآن از شیطان

### مصونیت وحی الهی از نفوذ شیطان در مراحل آن

«...فَأَنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصْدًا...!» (۲۷ / جن)

«عالم به غیب اوست، پس جز او کسی غیب نمی داند چون او کسی را بر غیب خود مسلط نمی کند، مگر کسی از رسولان را که شایسته و مرضی این کار بدانند که خدا برای چنین کسانی از جلو و عقب حافظانی در کمین می گمارد تا معلوم کند آیا رسالت پروردگار خود را ابلاغ کردند یا نه و او بدان چه در نفس رسولان است نیز احاطه دارد و عدد هر چیزی را شمرده دارد!»

رسول الهی طوری وحی الهی را دریافت می کند که در گرفتنش اشتباه رخ نمی دهد، و ذهنش آن را فراموش نمی کند، و شیطان در دل او دست نمی اندازد، در نتیجه وحی خدا دچار تغییر و تبدیل نمی گردد، و نیز در رساندن وحی به مردم نیز این مصونیت هست، و شیطان در این مرحله هم کاری نمی تواند بکند. جمله نام برده بر همه این مصونیت ها دلالت دارد، چون می فرماید غرض از گماردن رصد این است که بدانند انبیاء رسالات پروردگار خود را رسانند، یعنی این ابلاغ در خارج محقق شود. و لازمه آن، مصونیت وحی در همه مراحل و رسیدن آن به مردم است. و اگر رسول در جهات سه گانه بالا (یعنی گرفتن و حفظ کردن و رساندن) مصونیت نداشته باشد، غرض خدای تعالی حاصل نمی شود، و این کاملاً روشن است، و چون خدای تعالی برای حاصل شدن این غرض غیر از مسئله سلوک رصد طریقه دیگری ذکر نکرده، می فهمیم که وحی آن زمان

هم که به دست رسول رسیده به وسیله ملائکه حراست می شود، همان طور که در طریق رسیدنش به رسول به وسیله آنان حراست می شد. و جمله: «أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ» این دلالت ها را تأیید می کند. (۱)

### تلاش شیاطین برای استراق سمع از گفتگوی ملائکه

«وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا... وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ!» (۱۶ و ۱۷ / حجر)

«قرار دادیم در آسمان برج هایی، و زینت کردیم آن را برای تماشاگران، و حفظش نمودیم از هر شیطانی رانده شده، لکن آن شیطانی که برای استراق سمع نزدیک شود شهاب مبین دنبالش می کند!»

«استراق سمع» به معنای خبرگیری در پنهانی است، مانند کسی که در گوشه ای پنهان شده و گفتگوی محرمانه دیگران را گوش می دهد. استراق سمع از شیطان ها به طوری که از آیات سوره صافات بر می آید، عبارت از این است که در صدد برآیند از گفتگوی ملائکه خبر دار شوند.

کلمه «شهاب» به معنای شعله ای است که از آتش بیرون می آید، اجرام روشنی هم که در جو دیده می شوند از این جهت شهاب گفته اند که گویا ستاره ای که ناگهان از یک نقطه آسمان بیرون آمده به سرعت می رود و پس از لحظه ای خاموش می گردد.

بنابر این ظاهر معنی آیات این می شود که: «ما در آسمان که عبارت از جهت بالای زمین است برج ها و قصرها که همان منزل های آفتاب و ماه است قرار دادیم، و آن را یعنی آسمان را برای بینندگان به زینتی آراستیم، و آن زینت همانا نجوم و کواکب است، و نیز ما آن را یعنی آسمان را از هر شیطان رانده شده حفظ کردیم، و از این حفظ کردیم که شیطان ها از آن چه که در ملکوت عالم است خبر دار نشوند: مگر آن شیطانی که برای استراق سمع نزدیک شود، تا گفتگوی ملائکه را درباره امور غیبی و حوادث آینده، و امثال آن را بشنود، که به محض نزدیک شدن شهابی مبین دنبالش می کند. (۲)

### حفظ اخبار غیبی و حوادث آتی از شیاطین مارد

۱- المیزان، ج ۳۹، ص ۲۲۵

۲- المیزان، ج ۲۳، ص ۲۰۳

«وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ!» (۷/صافات)

مراد از «شَیْطَان» افراد شریر از جن، و مراد از «مارِد» آن فرد خبیثی است که عاری از خیر باشد.

این که فرموده: «لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى: شیطان های خبیث نمی توانند به آن چه در ملاً اعلی می گذرد گوش دهند،» (۸ / صافات) کنایه است از این که آن ها ممنوع از نزدیکی بدان جا هستند. و به همین عنایت است که عبارت نام برده صفت همه شیطان ها شده است.

کلمه «مَلَأ» به معنای اشراف از هر قوم است، آن هایی که چشم ها را پر می کنند. و ملاً اعلی همان هایی هستند که شیطان ها می خواهند به گفتگوی ایشان گوش دهند. و منظور از ملاً اعلی ملائکه مکرمی هستند که سکنه آسمان های بالا را تشکیل می دهند.

مقصود شیطان ها از گوش دادن به ملاً اعلی این است که بر اخبار غیبی که از عالم ارضی پوشیده است اطلاع پیدا کنند، مانند حوادثی که بعدها در زمین رخ می دهد و اسرار پنهانی که آیه زیر بدان اشاره دارد.

«شیطان ها نمی توانند قرآن نازل کنند و سزاوار این کار نیستند، چون ایشان از شنیدن ممنوعند!» (۲۰۹ تا ۲۱۲ / شعراء) و هم چنین آیه: «ما شیطان ها آسمان را لمس کردیم و بدان نزدیک شدیم دیدیم که پر از نگهبانان قهرمان، و پر است از تیرها، با این که ما قبل از بعثت این پیامبر همواره در آسمان ها به گوش می نشستیم، ولی الان هر کس به صدارس آسمان نزدیک شود، خواهد دید که تیرها در آن کمین کرده اند.» (۸ و ۹ / جن)

«دُحُورًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ»

«این شیطان ها مدحورند و رانده شده در گاه خدایند!» (۹ / صافات) (۱)

### دفع شیاطین مطرود از سماء دنیا به وسیله شهاب ثاقب

«إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ!» (۱۰ / صافات)

مراد از «خَطْفَةَ» این است که شیطانی دزدکی خود را به صدارس ملائکه برساند، تا حرف های آنان را با گوش خود بقاپد. در جای دیگر از این عمل به

استراق سمع تعبیر کرده است.

معنای آیات پنج گانه سوره فوق الذکر این است که:

«ما آسمان دنیا را یعنی نزدیک ترین آسمان به شما و یا پائین ترین آسمان ها را با زینتی بیاراستیم، و آن همان ستارگان بود که در آسمان قرار دادیم، و همان آسمان را از هر شیطانی خبیث و عاری از خیر حفظ کردیم، و حتی از این که سخنان ساکنین آسمان را بشنوند منعشان نمودیم، تا از اخبار غیبی که ساکنان ملاً اعلیٰ بین خود گفتگو می کنند اطلاع نیابند، و به همین منظور از هر طرف تیر باران می شوند، در حالی که مطرود و رانده شده هستید، و عذابی واجب دارند، که هرگز از ایشان جدا شدنی نیست!»

(۶ تا ۱۰ / صافات)

پس کسی از جن نمی تواند به اخبار غیبی که در آسمان دنیا بین ملائکه ردّ و بدل می شود، اطلاع یابد مگر آن که از راه اختلاس و قاچاق چیزی از آن اخبار به دست بیاورد، که در این صورت مورد تعقیب شهاب ثاقب واقع می شود، تیر شهابی که هرگز از هدف خطا نمی رود. (۱)

### مفهوم شهاب در قرآن و ارتباط آن با راندن شیاطین

«إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ!» (۱۰ / صافات)

مفسرین برای این که استراق سمع شیاطین در آسمان را تصویر کنند، و نیز تصویر کنند که چگونه شیطان ها در این هنگام با شهاب ها تیر اندازی می شوند توجیهاتی ذکر کرده اند، که همه بر این اساس استوار است که آسمان عبارت است از افلاکی که محیط به زمین هستند، و جماعت هایی از ملائکه در آن افلاک منزل دارند، و آن افلاک در و دیواری دارد، که هیچ چیز نمی تواند وارد آن شود، مگر چیزهایی که از خود آسمان باشد، و این که در آسمان اول، جماعتی از فرشتگان هستند، که شهاب ها به دست گرفته، و در کمین شیطان ها نشسته اند که هر وقت نزدیک بیایند تا اخبار غیبی آسمان را استراق سمع کنند با آن شهاب ها بر سر ایشان بکوبند، و دورشان سازند. و این معانی همه از ظاهر آیات و اخبار به ذهن می رسد.

ولکن امروز بطلان این حرف ها به خوبی روشن شده، و عیان گشته، و در نتیجه بطلان همه آن وجوهی هم که در تفسیر شهاب ذکر کرده اند، که وجوه بسیار زیادی هم هستند، و در تفاسیر مفصل و طولانی از قبیل تفسیر کبیر فخر رازی، و روح المعانی آقای آلوسی و غیر آن دو نقل شده، باطل می شود. لاجرم باید توجیه دیگری کرد که مخالف با

علوم امروزی و مشاهداتی که بشر از وضع آسمان ها دارد نبوده باشد. و آن توجیه به احتمال ما و خدا داناتر است این است که این بیاناتی که در کلام خدای تعالی دیده می شود، از باب مثال هایی است که به منظور تصویر حقایق خارج از حس زده شده، تا آن چه خارج از حس است به صورت محسوسات در افهام بگنجد وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ. (۴۳ / عنكبوت) این گونه مثل ها در کلام خدای تعالی بسیار است از قبیل عرش و کرسی و لوح و کتاب.

بنابراین اساس، مراد از آسمانی که ملائکه در آن منزل دارند، عالمی ملکوتی خواهد بود که افقی عالی تر از افق عالم ملک و محسوس دارد، همان طور که آسمان ما با اجرامی که در آن هست عالی تر و بلندتر از زمین ما هستند.

و مراد از نزدیک شدن شیطان ها به آسمان، و استراق سمع کردن، و به دنبالش هدف شهاب ها قرار گرفتن، این است که شیطان ها می خواهند به عالم فرشتگان نزدیک شوند، و از اسرار خلقت و حوادث آینده سر در بیاورند، و ملائکه هم ایشان را با نوری از ملکوت که شیطان ها تاب تحمل آن را ندارند، دور می سازند. و یا مراد این است که شیطان ها خود را به حق نزدیک می کنند تا آن را با تلبیس ها و نیرنگ های خود به صورت باطل جلوه دهند، و یا باطل را با تلبیس و نیرنگ به صورت حق در آورند، و ملائکه رشته های ایشان را پنبه می کنند و حق صریح را هویدا می سازند، تا همه به تلبیس آن ها پی برده، حق را حق ببینند و باطل را باطل.

و همین که خدای سبحان داستان استراق سمع را و هدف شهاب قرار گرفتن آن ها را دنبال سوگند به ملائکه وحی و حافظان آن از مداخله شیطان ها ذکر کرده، تا اندازه ای گفتار ما را تأیید می کند، و در عین حال خدا داناتر است. (۱)

### رجم شیاطین با ستارگان در آسمان دنیا

«وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ!» (۵ / ملک)

«آسمان دنیا را با چراغ هایی زینت دادیم و آن ها را وسیله رجم شیطان ها قرار دادیم...!»

اگر ستارگان را چراغ نامیده به خاطر نوری است که از آن ها تلالؤ می کند. و منظور از رجم شیطان با آن ها این است که می فرماید: ما ستارگان را که آسمان دنیا را با آن ها زینت دادیم رجم ها تیرها قرار دادیم، و با آن ها شیاطینی را که به آسمان نزدیک می شوند تا خبرهای آسمانی را استراق سمع کنند، تیر باران می کنیم، هم چنان

که در جای دیگر فرمود: مگر کسی که استراق سمع کند، که تیرهای شهاب دنبالش می کند. و نیز فرموده: مگر شیطانی که بخواهد چیزی بر باید که شهاب فروزان دنبالش می کند. (۱)

### نفی استناد قرآن به القائنات شیطانی

« وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ! » (۲۵ / تکویر)

در این آیه استناد قرآن به القائنات شیطانی را نفی می کند، و با این نفی جنون هم نفی می شود، برای این که آن چه نفی شده اعم از جنون است، چون کلمه شیطان به معنای شریر است که ابلیس هم از آن شریرهاست و ذریه او نیز مصادیقی از شریر، و اشرار جن هم مصادیقی از آن هستند. در قرآن هم شیطان رجیم تنها به ابلیس اطلاق نشده، در مورد سایر شریرها هم اطلاق شده است، درباره ابلیس می فرماید: « فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ! » (۳۴ / حجر) و درباره سایر شیطان ها و شریرها می فرماید: « وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ! » (۱۷ / حجر)

پس معنای آیه چنین می شود: قرآن از تسویلات ابلیس و القائنات جنود ابلیس، و از القائنات اشرار جن نیست، که گاهی دیده می شود به بعضی دیوانگان القائاتی می کنند. (۲)

### مفهوم استعاذه هنگام قرائت قرآن

« فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ! » (۹۸ / نحل)

«استعاذه» طلب پناه است. معنا این است که وقتی قرآن می خوانی از خدای تعالی بخواه مادام که مشغول خواندنی، از اغوای شیطان رجیم پناهت دهد، پس استعاذه ای که در این آیه بدان امر شده حال و وظیفه قلب و نفس قرآن خوان است. او مأمور شده مادام که مشغول تلاوت است این حقیقت را یعنی استعاذه به خدا را در دل خود بیابد، نه این که به زبان بگوید: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ!» این استعاذه زبانی و امثال آن سبب و مقدمه برای ایجاد آن حالت نفسانی است، نه این که خودش استعاذه باشد، و اگر به خود این سخن استعاذه بگوییم مجازا گفته ایم، خدای تعالی هم نفرموده

۱- المیزان، ج ۳۹، ص ۱۷

۲- المیزان، ج ۴۰، ص ۹۲



هر وقت قرآن می خوانی بگو « اَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ! » بلکه فرموده: هر وقت قرآن می خوانی از خدا پناه بخواه! (۱)

### عدم توانایی و شایستگی شیاطین از استماع وحی و اخبار آسمانی

«وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ وَمَا يَتَّبِعِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ!»

(۲۱۰ تا ۲۱۲ / شعراء)

«قرآن را شیاطین نازل نکرده اند. نه حق ایشان بود و نه می توانستند نازل کنند. چه آن ها از شنیدن وحی برکنارند!»

در پاسخ از سخنان مشرکین که گفتند: محمد صلی الله علیه و آله جنی دارد که این کلام را برایش می آورد و نیز او شاعر است. فرمود: که قرآن از تنزیل شیطان ها نیست.

کلمه شیطان به معنای شریر است و جمع آن شیاطین می آید و در این جا مراد از آن اشرار جن هستند.

وجه این که در آیه مورد بحث فرموده: «سزاوار نیست که قرآن را نازل کنند»، این است که ایشان خلق شریری هستند و جز به شرّ و فساد، و جلوه دادن باطل در صورت حق، و از این راه مردم را از راه خدا گمراه کردن همی ندارند، و قرآن کریم کلام سراپا حق است و باطل بدان راه ندارد، پس طبیعت و جبلت آن ها مناسب ندارد که قرآن را به کسی نازل کنند.

معنای این که فرمود «وَمَا يَسْتَطِيعُونَ»، این است که نمی توانند قرآن نازل کنند چون قرآن کلامی است آسمانی، که ملائکه آن را از ربّ العزّه می گیرند و به امر او، و در حفظ و حراست او نازلش می کنند.

معنای این که فرمود: «إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ»، این است که شیطان ها از شنیدن اخبار آسمانی، و اطلاع از آن چه در ملامت اعلی می گذرد، معزول و دورند، برای این که با شهاب های ثاقب از نزدیکی به آسمان، و به گوش نشستن، رانده می شوند. (۲)

### مقابله پیامبران الهی با شیطان

#### آیا شیطان در انبیاء تصرف می کند؟

۱- المیزان، ج ۲۴، ص ۲۶۵

۲- المیزان، ج ۳۰، ص ۲۲۲

«فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ... قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً...!» (۳۹ تا ۴۱ / آل عمران)

شیطان گرچه می تواند انبیاء علیه السلام را در ناحیه جسم، و یا در ناحیه تخریب و از بین بردن نتایج تبلیغاتشان مسّ نماید، و رواج دین و استقبال مردم را به آن از بین برد لکن توانائی به تعرّض و مسّ نمودن انبیاء در ناحیه نفوس شریفشان قطعاً ندارد، زیرا عصمت آنان مانع چنان تصرّفی است و شیطان در ناحیه جان انبیاء نمی تواند دخالت و مداخله نماید.

آیات:

« وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا اَيُّوبَ اِذْ نَادَى رَبَّهُ اَنِّى مَسَّنَى الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ اِذْ بَنَدَهُ مَا اَيُّوبُ يَادُ كُنْ، هنگامی که به درگاه خدا عرض کرد: پروردگارا شیطان مرا سخت رنج و عذاب رسانیده است!» (۴۱ / ص)

و « وَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُوْلٍ وَّ لَا نَبِیٍّ اِلَّا اِذَا تَمَنَّى اَلْقَى الشَّيْطَانُ فِى اُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسِيْخُ اللّٰهُ مَا يُلْقِى الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللّٰهُ اَيَاتِهِ بِیَسْرِ اِذْ يَخْتَارُ لِغَايَةِ السَّيْئَاتِ اَلَّذِيْنَ يَخْتَارُ لِيُضِلَّ لِمَنْ يَشَاءُ فَاِذَا نَسِيَ اللّٰهُ اَيَاتِهِ لَمْ يَسْمَعْ وَ اِذَا نَسِيَ اللّٰهُ اَيَاتِهِ لَمْ يَسْمَعْ وَ اِذَا نَسِيَ اللّٰهُ اَيَاتِهِ لَمْ يَسْمَعْ...» (۵۲ / حج)

(۵۲ / حج)

و «فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَ مَا أَنَسَانِيَهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ (يوشع گفت:) من آن جا

ماهی را فراموش کردم و شیطان از یادم برد.» (۶۳ / کهف)

شاهد روشنی بر این معناست.

انبیاء به واسطه «عصمت» نباید در شناخت کلام ملک از وسوسه شیطان اشتباه کنند. البته شناختن آنان کلام ملک را از وسوسه شیطان، به واسطه شناساندن خداست، نه آن که خود در آن استقلالی داشته باشند. (۱)

### چگونگی مشاهده و شناخت شیطان به وسیله انبیاء

«فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ... قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً...!» (۳۹ تا ۴۱ / آل عمران)

انبیای الهی و کسانی که مانند آنان از مقرّبین الهی محسوب اند بعضا ممکن است ملک و شیطان را مشاهده کنند و آن ها را هم در عین مشاهده بشناسند، چنان که خدای متعال از آدم و ابراهیم و لوط علیه السلام همین معنی را حکایت فرموده است.

روشن است که پیامبران الهی در آن موقع احتیاج به ممیز ندارند، زیرا در عین دیدن ملک یا شیطان و شناختن آن ها راه شک و اشتباهی در حقّشان معنی ندارد. اما در غیر صورت مشاهده ملک و شیطان مانند سایر مؤمنین احتیاج و نیاز به ممیز است که بالاخره به «وحی» منتهی می شود. (۲)

### چگونه شیطان در مقابل پیامبران اقدام می کند؟

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ...!»

(۵۲ / حج)

کلمه «تَمَنَّى» به معنای این است که آدمی آن چه را آرزو دارد و دوستش می دارد موجود و محقق فرض کند، حال چه این که ممکن هم باشد یا نباشد، مثل این که یک مرد فقیر آرزو می کند توانگر شود یا هر انسانی آرزو می کند دو بال داشته باشد و با آن ها پرواز کند، آن صورت خیالی که تصوّرش را می کند، و از تصوّر آن لذت می برد، آن را «امنیه: آرزو» می گویند.

معنای آیه این می شود که ما هیچ پیغمبر و رسولی را قبل از تو نفرستادیم مگر این که هر وقت آرزویی کرد، و رسیدن به محبوبی را که با پیشرفت دینش بود، و یا جور شدن اسباب پیشرفت آن بود، و با ایمان آوردن مردم به آن بود، فرض می نمود، شیطان

۱- المیزان، ج ۵، ص ۳۲۱

۲- المیزان، ج ۵، ص ۳۲۷

در امنیه او القاء می کرد، و در آرزویش دست می انداخت، به این طور که مردم را نسبت به دین او وسوسه می کرد، و ستم کاران را علیه او و دین او تحریک می نمود، و مفسدین را اغواء می کرد، و بدین وسیله آرزوی او را فاسد، و سعی او را بی نتیجه می ساخت، ولی سرانجام خداوند آن دخل و تصرفات شیطانی را نسخ و زایل نموده و آیات خودش را به کرسی می نشاند و کوشش پیغمبرش و یا رسولش را به نتیجه می رسانید، و حق را اظهار می نمود، و خدا دانا فرزانه است.

معنای دیگر آیه در صورتی که «تمنی» را به معنی قرائت و تلاوت بگیریم چنین می شود: ما قبل از تو هیچ پیغمبری نفرستادیم، مگر آن که وقتی چیزی از آیات خدای را می خواند، شیطان شبیهه هائی گمراه کننده به دل های مردم می افکند و ایشان را وسوسه می کرد تا با آن آیات مجادله نموده، ایمان مؤمنین را فاسد سازد، ولی خداوند، آن چه از شبهات را که شیطان به کار می برد باطل می کرد و پیغمبرش را موفق به رد آن ها می فرمود و یا آیه ای نازل می کرد تا آن را رد کند. (۱)

### موارد استناد ناراحتی های طبیعی انبیاء و معصومین به شیطان

«وَ اذْکُرْ عَبْدَنَا اَيُّوبَ اِذْ نَادَى رَبَّهُ اَنْى مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَ عَذَابٍ!» (۴۱ / ص)

ظاهراً مراد از «مس شیطان به نصب و عذاب»، این است که می خواهد نصب و عذاب را به نحوی از سببیت و تأثیر به شیطان نسبت دهد، و خلاصه بگوید که شیطان در این گرفتاری های من مؤثر و دخیل بوده است.

در این جا این اشکال پیش می آید که یکی از گرفتاری های ایوب مرض او بود، و مرض علل و اسباب عادی و طبیعی دارد، چگونه آن جناب مرض خود را هم به شیطان نسبت داده؟ جواب این اشکال آن است که این دو سبب یعنی شیطان و عوامل طبیعی، دو سبب در عرض هم نیستند، تا در یک مسبب جمع نشوند، و نشود مرض را به هر دو نسبت داد، بلکه دو سبب طولی اند. این اشکال نیز پیش می آید که اگر هم چنین استنادی ممکن باشد ولی صرف امکان دلیل بر وقوع آن نمی شود از کجا که شیطان چنین تأثیری در انسان ها داشته باشد که هر کس را خواست بیمار کند؟ در پاسخ می توان گفت نه تنها دلیلی بر اقناع آن نداریم بلکه آیه شریفه: «انَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْاَنْصَابُ وَ الْاَزْلَمُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ!» (۹۰ / مائده) دلیل بر وقوع آن است. برای این که در این آیه شراب و قمار و بت ها و ازلام را به شیطان نسبت داده و آن را عمل شیطان خوانده، و نیز از حضرت موسی علیه السلام حکایت کرده که بعد از کشتن آن مرد قبطی

گفت: «هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ... این یکی از عمل های شیطان بود، که او دشمنی است گمراه کننده آشکارا.» (۱۵ / قصص)

ممکن است احتمال دهیم که مراد از نسبت دادن نصب و عذاب را به شیطان، این باشد که شیطان با وسوسه خود مردم را فریب داد، و به مردم گفت از این مرد دوری کنید، و نزدیکش مشوید، چون اگر او پیغمبر بود این قدر بلاها از همه طرف احاطه اش نمی کرد، و کارش بدین جا که می بینید نمی کشید، و عاقبتش بدین جا که همه زبان به شماتت و استهزاء او بگشایند نمی انجامید.

آن چه در قرآن کریم از خصایص انبیاء و معصومین شمرده شده، همانا عصمت است، که به خاطر داشتن آن از تأثیر شیطان در نفوسشان ایمن هستند، و شیطان نمی تواند در دل های آنان وسوسه کند، و اما تأثیرش در بدن های انبیاء، و با اموال و اولاد و سایر متعلقات ایشان، به این که از این راه سر به سر انبیاء گذاشته، وسیله ناراحتی آنان را فراهم سازد، هیچ دلیلی بر امتناع آن در دست نیست، تنها دلیلی که هست همان طور که گفتیم دلالت می کند بر عصمت آنان از اضلال شیطان، و اما غیر اضلال نه تنها دلیلی بر اقصاعش نیست، بلکه دلیل بر امکان وقوع آن هست، و آن آیه شریفه: «فَأَنبِئِ النَّسِیْتَ الْحَوْتَ وَ مَا أَنْسَانِیْهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْکُرَهُ» (۶۳ / کهف) است که راجع به داستان مسافرت موسی با هم سفرش یوشع علیه السلام می باشد، و یوشع به موسی گفت: «اگر ماهی را فراموش کردم این فراموشی کار شیطان بود، او بود که نگذاشت من به یاد ماهی بیفتم.»

پس از این آیه بر می آید که شیطان این گونه دخل و تصرف ها را در دل های معصومین دارد، و اگر ایراد شود که لازمه جواز و امکان مداخله شیطان در دل های انبیاء این است که در دل های پیروان انبیاء نیز دخل و تصرف بکند در پاسخ می گوئیم ممکن است شیطان چنین تصرف هایی در دل های معصومین بکند بلکه معتقدیم که هر جا چنین تصرف هایی بکند به اذن خدا می کند، به این معنا جلوگیری نمی شود، چون مداخله شیطان را مطابق مصلحت می بیند، مثلاً می خواهد پایه صبر و حوصله بنده اش معین شود، و لازمه این حرف این نیست که شیطان هر جا و هر چه دلش بخواهد می کند و هر بلائی که خواست بر سر بندگان خدا بیاورد. و این خود روشن است. (۱)

### موارد عدم مصونیت انبیاء از تصرفات شیطان

«...وَمَا أَنسَانِيَهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ!» (۶۳ / كهف)

اگر در آیه بالا فراموشی را به شیطان و تصرفات او نسبت داده اشکالی ندارد، و با عصمت انبیاء از تصرف شیطان منافات ندارد، زیرا انبیاء از آن چه برگشتش به نافرمانی خدا باشد (از آن جمله سهل انگاری در اطاعت خدا)، معصومند، نه مطلق ایذاء و آزار شیطان حتی آن هایی که مربوط به معصیت نیست، زیرا در نفی این گونه تصرفات دلیلی در دست نیست، بلکه قرآن کریم این گونه تصرفات را برای شیطان در انبیاء اثبات نموده است. آن جا که می فرماید: «ایوب، بنده ما را به یاد آر که پروردگار خود را ندا کرد که شیطان مرا به شکنجه و عذاب مبتلا کرد.» (۴۱ / ص) (۱)

### بررسی روایات مربوط به گفتگوی ابلیس با پیامبران الهی

«...وَمَا أَنسَانِيَهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ!» (۶۳ / كهف)

«ابلیس از زمان آدم تا زمان مسیح علیه السلام به سراغ انبیاء علیه السلام می آمد و با آنان به گفتگو می پرداخت و از ایشان پرسش می نمود، و با هیچ کدام به قدر حضرت یحیی مأنوس نبود. روزی یحیی بن زکریا به وی گفت ای ابامره مرا به تو حاجتی است. گفت تو بزرگ تر از آنی که از من چیزی بخواهی و تو را رد کنم. مطمئن باش که هر چه بخواهی دست رد به سینه ات نمی زنم. یحیی گفت دلم می خواهد دام هائی را که با آن بنی بشر را صید می کنی به من نشان دهی. گفت: با کمال افتخار اطاعت می کنم، و فردا آن ها را به نظرت می رسانم...!» (این بود قسمتی از روایات مورد نظر).

در روایات دیگری مجالس و گفتگوها و محاورات دیگری برای ابلیس نقل شده که با آدم و نوح و موسی و عیسی و رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته است. روایات بسیار زیادی نیز هست که انحاء تسویلات و انواع خدعه های او را در انواع گناهان بیان می کند. همه این روایات شاهد بر این هستند که تسویلات شیطان از قبیل تشکلاتی است که موجودات مثالی دارند، همان طور که حوادث این عالم در عالم رؤیا به شکل مناسب خود مجسم می شود. شیطان نیز در هر گناهی به شکلی در می آید که مناسب با نوع آن گناه است.

اگر در این روایات دقت کنیم خواهیم دید خصوصیات هم که در روایاتی مانند

گفتگوی حضرت یحیی ذکر شده نسبت های مختلفی است که ابلیس با اشیاء داشته و مردم را به وسوسه هایی دعوت می کند که مناسب با آن است. و بنابراین می توان گفت تمامی تسویلاتی که در این دو دسته روایات از شیطان ذکر شده همه از تجسم های مثالی است نه تجسم مادی. (۱)

## رجم و لعن شیطان

### مفهوم رجم و لعن شیطان

---

۱- المیزان ج: ۱۵ ص ۸۹

«قَالَ فَأَخْرَجَ مِنْهَا فَاِنَّكَ رَجِيمٌ. وَ اِنَّ عَلَيْنَكَ لَعْنَتِي اِلَى يَوْمِ الدِّينِ!» (۷۷ و ۷۸/ص)

«پروردگارت گفت: پس بیرون شو، که تو از رانده شدگان! و بر تو است لعنت تا روز جزا.»

کلمه «رجم» به معنی طرد است و «رجیم» یعنی رجم شده و مطرود. این کلمه استعمالش در رجم با سنگ و ریگ شایع شده است. کلمه «لعن» به معنای طرد و دور از رحمت است. رجم باعث شد ابلیس از میان ملائکه و از آسمان یا از مقام و منزلت الهی یا از مقام قرب که مستوای رحمت خاص الهی است رانده شود. بنابر این منطبق بر ابعاد، و دور کردن از رحمت می شود که همان لعن است.

خداوند لعنت بر ابلیس را در جای دیگر به خود نسبت داد و فرمود: «وَ اِنَّ عَلَيْنَكَ لَعْنَتِي اِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَ اِنَّكَ لَمِنَ الْمَكْرُوهِيْنَ» (ص / ۷۸) و در هر دو آیه آن را مقتید به «یوم الدین» کرده است.

و اما این که در این آیه مطلق لعنت را بر او قرار داده و فرموده: «عَلَيْنَكَ اللَّعْنَةُ» (۳۵/حجر) برای این بوده که لعن آن جا می رود که معصیتی باشد، و چون هیچ معصیتی از هیچ کس سر نمی زند مگر آن که دست اغواء و وسوسه شیطان در آن دخالت دارد، پس در حقیقت ریشه فساد است که برگشت هر معصیتی به اوست. در نتیجه همه لعنت ها و وبال ها حتی همان مقداری که به خود گنهکاران متوجه می شود، متوجه او نیز می گردد.



اصولاً ابلیس که خدا عذابش را زیاد کند اولین کسی بود که معصیت را در بشر فتح باب کرد و خدای را در فرمانش معصیت نمود. پس به این اعتبار هم وبال و لعنت و گناه هر گناهکاری به او برمی گردد.

امّا این که خدای تعالی لعنت خود را به او اختصاص داد جهتش این است که دور کردن از رحمت، وقتی اثر خود را می بخشد که از ناحیه خدای تعالی باشد چون کسی مالک رحمت او نیست تا بدهد یا دریغ دارد مگر به اذن او.

لعن غیر خدا نیز در حقیقت درخواست از خداست که او طرف را از رحمت خود دور فرماید. و خود دور کردن از رحمت که نتیجه دعاست کار خدا و صنع او و قایم به اوست. (۱)

### مفهوم رجم و لعن شیطان و امتداد زمانی آن

«قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ!» (۷۷ و ۷۸ / ص)

کلمه «رَجِيمٌ» به معنای طرد شده است و کلمه «يَوْمِ الدِّينِ» به معنای روز جزاست.

در این آیه فرموده: «وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي»، و در سوره حجر فرموده: «وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ»، (حجر / ۳۵) فرقی بین دو تعبیر نیست برای این که در اولی فرموده: «بر تو باد لعنت من»، و در دومی فرموده: «بر تو باد همان لعنت!» یا این که در اولی فرموده: «بر تو باد لعنت من»، و در دومی فرموده: «بر تو باد همه لعنت ها!»

معلوم است که لعنت غیر خدا چه ملک و چه انس، معنایش دوری از رحمت خداست، اگر این لعنت بدون اذن خدا باشد که هیچ اثری ندارد، و اگر به اذن خدا باشد نتیجه اش دوری ابلیس از رحمت خدا می شود، و این همان لعنت خود خدا خواهد بود.

معنای این آیه چنین است:

«گفت: پس بیرون شو از بهشت چون که تو رانده شده ای. و بدان که لعنت من تا قیامت شامل حال توست.» (۲)

### ادامه لعن شیطان تا چه زمانی است؟

۱- المیزان، ج ۳۴، ص ۴۱

۲- المیزان، ج ۳۴، ص ۴۱

«وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ!» (حجر / ۳۵)

این که لعنت را در آیه فوق مقید به «یَوْمِ الدِّينِ» نمود برای این بود که لعنت عنوان و نشانی گناه و وبال است، که از ناحیه معصیت عاید نفس می گردد و نفس را نشان دار می کند، و چون دنیا جای عمل است، نه جزاء، و آخرت محل جزاست نه عمل، پس معصیت محدود به «یوم جزا» خواهد بود. دنیا جای نوشتن اعمال و ضبط آن هاست و روز قیامت جای حساب و جزاست.

اما این که بعضی گفته اند: تقیید لعنت به روز جزا دلیل بر این است که مدت لعنت تا آن روز است و آن روز خداوند لعنت را از او بر می دارد، سخنی است که آیات عذاب همه آن را دفع می کند، چون روز قیامت روز عذاب است، و همه پاداش ها و کیفرها آن جا شروع می شود.

مؤید این معنا تعبیر آیه مورد بحث از قیامت به «یَوْمِ الدِّينِ» است که اشعار دارد بر این که شیطان تا آن روز ملعون است، و آن روز مجزی به لعن است یعنی عذاب لعنت های تا آن روز را می چشد. (۱)

### پایان مهلت شیطان

### پایان مهلت شیطان و ادامه حیات جامعه صالح انسانی

«قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ!» (۳۷ و ۳۸ / حجر)

ابلیس برای بار دوم گفت: «همه آنان را اغوا می کنم!» و این خود شاهد است بر این که او می دانسته که تا آخرین فردی که از بشر زنده است و او دسترسی به اغوایش دارد زنده می ماند پس معلوم می شود که او از جمله: «تا روز وقت معلوم!» فهمیده که مقصود آخرین روز عمر بشر، و زندگی اش در زمین، و آخرین فرصتی است که او می تواند به کار اغوای خود ادامه دهد.

ولی دلیل عقلی و نقلی قائم است بر این که بشر به سوی سعادت سیر می نماید و این نوع به زودی به کمال سعادت خود می رسد و مجتمع انسانی از گناه و شرهائی یافته و به خیر و صلاح خالص نایل می شود، به طوری که در روی زمین جز خدا کسی پرستش نمی شود و بساط کفر و فسوق بر چیده می گردد، و عیش صافی گشته و مرض های درونی و وساوس قلبی از میان می رود.

این معنا از آیه زیر نیز به خوبی به چشم می خورد:

«فساد در زمین و دریا به خاطر اعمال مردم پدیدار گشت تا کیفر بعض آن چه به ایشان بچشانیم شاید برگردند!» (۴۱ / روم)

و نیز آیه مشهور:

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ مَا در زبور بعد

از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان صالح من به ارث می برند!» (۱۰۵ / انبیاء)

روز وقت معلوم، که سرآمد مهلت ابلیس است، روز اصلاح آسمانی بشر است. که ریشه فساد به کلی کنده می شود و جز خدا کسی پرستش نمی گردد، نه روز مرگ عمومی بشر با نفخه اول! (۱)

### انتهای مهلت شیطان

«قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ!»

(۷۹ تا ۸۱ / ص)

از ظاهر این که انتهای مهلت را روز مبعوث شدن انسان ها معین کرد، و خدای تعالی انتهای آن را تا روز وقت معلوم، مقرر داشت، بر می آید که اجابت خواسته ابلیس با خواسته اش اختلاف دارد. و عین خواسته اش اجابت نشده، پس لاجرم معلوم می شود آن روز وقت معلوم، آخرین روزی است که بشر به تسویلات ابلیس نافرمانی خدا می کند، و آن قبل از روز قیامت و بعث است.

و ظاهرا مراد از روز، روز معمولی نیست بلکه مراد ظرف است و در نتیجه اضافه شدن کلمه «يَوْمِ» به کلمه «وقت»، اضافه تأکیدی است چون خود «يَوْمِ» هم به معنای وقت و ظرف است. (۲)

### اتمام مهلت فریب شیطان با مرگ انسان و شروع برزخ

«قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ!» (۱۴ و ۱۵ / اعراف)

«گفت مرا تا روزی که برانگیخته می شوند مهلت ده!»

«گفت مهلت خواهی یافت!»

ابلیس از خدای تعالی مهلت می خواهد و خداوند هم به وی مهلت می دهد. در جای دیگر قرآن نیز این معنی را ذکر کرده و فرموده: «گفت: پروردگارا پس تا روزی که خلائق مبعوث می شوند مهلتم ده، خدای تعالی فرمود: تو از مهلت داده شدگان شدی تا روز معین و وقت معلوم!»

از آیه فوق بر می آید که ابلیس به طور مطلق از خدا مهلت خواسته، ولکن

۱- المیزان، ج ۲۳، ص ۲۳۴

۲- المیزان، ج ۳۴، ص ۴۲

خداوند او را تا زمانی معین مهلت داده است.

این که در آیه اولی فرمود: «تو از مهلت داده شدگانی،» در حقیقت مهلت وی را به طور اجمال ذکر کرده، و نیز از آن بر می آید که غیر از ابلیس مهلت داده شدگان دیگری نیز هستند.

و از این که ابلیس از خدا خواست تا روز قیامت مهلتش دهد استفاده می شود که وی در این صدد بوده که جنس بشر را هم در دنیا و هم در عالم برزخ گمراه کند، ولیکن خداوند دعایش را به اجابت نرسانید، و شاید خداوند خواسته باشد که او را تنها در زندگی دنیا بر بندگانش مسلط کند، و دیگر در عالم برزخ قدرت بر اغوای آنان نداشته باشد، هر چند به مصداق آیه زیر رفاقت و هم نشینی با آنان را داشته باشد:

«و هر کس از یاد خداوند مهربان اعراض کند شیطانی را به او می گماریم تا هم نشین وی باشد، شیاطین مردم را از راه حق جلوگیری می نمایند و مردم در عین حال خیال می کنند که راه حق همین است که آنان می روند تا آن که نزد ما آید، آن وقت است که هر کدام به شیطان خود می گوید: ای کاش میان من و تو فاصله بین شرق و غرب می بود، و من با تو آشنا نمی شدم که تو بد قرینی هستی...!» (۳۶ تا ۳۸ / زخرف)

و هم چنین آیه:

«أَحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ كَسَانِي رَا كَه سْتَم كَرْدَنْد بَا قَرِين هَايشان يَك جَا مَحْشُور كَنِيد!» (۲۲ / صافات) (۱)

### روز «وقت معلوم» و پایان مهلت شیطان چه زمانی است؟

«قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْتَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ!» (۳۷ و ۳۸ / حجر)

«پروردگارت گفت: تو از مهلت داده شدگانی، تا روز وقت معلوم!»

شیطان که از کلام خدا که فرمود: «بر تو باد لعنت تا روز جزا،» (۳۵ / حجر) فهمیده بود که او با نوع بشر تا روز قیامت رابطه ای دارد. آن این است که فساد اعمال بشر و شقاوتشان ناشی از سجده نکردن وی و مربوط به وی است، و به همین جهت درخواست کرد که «پس مرا تا روزی که مبعوث می شوند مهلت بده!» (۳۶ / حجر) و نگفت: «مرا تا روزی که آدم می میرد و یا تا زنده است مهلت بده،» بلکه عمر آدم و ذریه اش همگی را در نظر گرفت، و درخواست کرد تا روزی که مبعوث می شوند مهلتشان دهد.

معنای کلامش این می شود: حالا که مرا تا قیامت لعنت کردی، تا قیامت هم عمر بده، و وقتی درخواستش مستجاب شد آن چه که در دل پنهان کرده بود اظهار داشت و گفت: «هر آینه همگی آنان را اغوا می کنم!» (۳۹ / حجر)

آیه مورد بحث «قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ!» جواب خدای تعالی به ابلیس است و در آن اجابت قسمتی از خواسته او و هم ردّ قسمت دیگر آن است. اجابت است نسبت به اصل عمر دادن، و ردّ است نسبت به قیدی که او به کلام خود زد و آن این که این مهلت تا قیامت باشد. و لذا خداوند فرمود مهلت می دهم اما تا روزی معلوم، نه تا قیامت.

با در نظر گرفتن سیاق دو آیه مورد بحث، بسیار روشن به نظر می رسد که یوم «وقت معلوم» غیر یوم «يُبْعَثُونَ» است و معلوم می شود خدای تعالی دریغ ورزیده از این که او را تا قیامت مهلت دهد، و تا روز دیگری مهلت داده که قبل از روز قیامت است.

حال می پردازیم به این که «وقت معلوم» به چه معناست، و برای چه کسی معلوم است؟

در قرآن کریم موارد متعددی است که چیزی را موقت به وقت معلوم، و یا مقدر به قدر معلوم می کند، مانند: «وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ نَّازِلٌ نَّمِی كُنِیْمٌ مَّكْرٌ بِهٖ مَقْدَارٌ مَّعْلُومٌ»، و «أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ لِیَآئِنَ آتَانِی رِزْقِی مَّعْلُومٌ». (۴۱ / صافات) مقصود از آن، وقت و قدر و رزق است که نزد خدا معلوم است، و اما این که در آیه بالا وقت نام برده برای ابلیس هم معلوم است یا نه، از لفظ آیه فهمیده نمی شود. (۱)

## حشر شیطان در قیامت

### اثبات حشر برای گروه جن و شیاطین و پیروان آن ها

«وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ قَدِ اسْتَكْتَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ...!» (۱۲۸ / انعام)

«روزی که همگی را محشور کند (و گوید) ای گروه جتّیان از آدمیان که پیرو شما بودند بسیار یافتید!»

این که در آیه فوق می فرماید: شما ای گروه جن زیاد از انسان ها آوردید، معنایش این نیست که افراد زیادی را آورده اید برای این که آورنده انسان ها در دنیا و مبعوث کننده آنان در قیامت خود خدای تعالی است، بلکه معنایش این است که شما ای گروه شیاطین زیاد در انسان ها اثر سوء گذاشتید و خیلی از آنان را اغوا کردید.

آیه شریفه ظهور دارد در این که مراد از جن شیاطین جنّی است که در سینه ها وسوسه می کنند. (۱)

### جهنّم، جایگاه ابلیس و نسل او و پیروان او

«قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ. لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ!» (۸۴ و ۸۵ / ص)

این آیه پاسخی است از خدای سبحان به ابلیس، که مشتمل است بر قضائی که خدا علیه ابلیس و پیروانش رانده، که به زودی همه را داخل آتش خواهد کرد.

تقدیر آیه چنین است حق، که بدان سوگند می خورم، این است که من جهنّم

را از تو و از هر فرد از ایشان که تو را پیروی کند پُر خواهم کرد.

در جمله فوق «وَالْحَقُّ أَقُولُ» جمله ای است معترضه و می فهماند که این قضای حتمی است. و نیز پندار ابلیس را ردّ کند که پنداشته بود «من از او بهترم»، (۷۶ / ص) چون از این پندار بر می آید که او امر خدا را که فرموده بود برای آدم سجده کن غیر حق می پنداشته، و این جمله آن را ردّ می کند.

جمله آخر آیه متن آن قضائی است که خدا رانده، و گویا مراد از کلمه «مِنْكَ» جنس شیطان ها باشد، و در نتیجه هم شامل ابلیس می شود و هم ذریّه و قبیله او، که از اویند. و کلمه «مِنْهُمْ» دوّمی به «مَنْ تَبِعَكَ» مربوط است و معنای آن این است که از ذریه آدم هر کس پیروی تو کند او نیز جهنمی است. (۱)

### وضع ابلیس و غاوون در جهنّم

«فَكَبِكبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ!» (۹۴ و ۹۵ / شعراء)

بت پرستان و بت های ایشان، یکی از سه طائفه ای هستند که آیه شریفه درباره آنان فرموده که به رو در جهنّم می افتند، طایفه دوّم آنان «غاوون» هستند. طایفه سوّم جنود ابلیسند که همان قربای شیطان باشند، که قرآن کریم درباره شان می فرماید: هیچ وقت از اهل غوایت جدا نمی شوند تا داخل دوزخشان کنند.

«کسی که از یاد رحمان شب کور شود ما برایش شیطانی بر می انگیزیم که قرین وی باشد... امروز سودی به شما نمی دهد چون ستم کردید و امروز همه در عذاب شریکید!» (۳۶ تا ۳۹ / زخرف)

«در آن جا با یکدیگر مخاصمه کنند و گویند: قسم به خدا که در ضلالتی آشکار بودیم، که شما را با پروردگار جهانیان برابر می گرفتیم. و جز تبهکاران ما را گمراه نکردند!» (۹۶ تا ۹۹ / شعراء)

ظاهرا گویندگان این سخن همان غاوون هستند، و منظور از اختصاص به طوری که از چند جای قرآن بر می آید جدالی است که میان خود آنان و شیطان ها واقع می شود. (۲)

### بیزاری جستن شیطان از پیروان خود در قیامت

۱- المیزان، ج ۳۴، ص ۴۲

۲- المیزان، ج ۳۰، ص ۱۵۷



«ما أَنَا بِمُضْرِحِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُضْرِحِي...!» (۲۲ / ابراهیم)

«امروز من فریادرس شما نیستم، و شما نیز فریاد رس من نیستید. من نمی توانم شما را نجات دهم، شما هم نمی توانید مرا نجات دهید. نه من شفاعت کار شمایم، و نه شما شفیع منید!»

«إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونَ مِنْ قَبْلُ!»

«من از این که شما در دنیا مرا شریک خداوند گرفتید بیزار می جویم!» (۲۲ / ابراهیم) مراد از شریک گرفتن، شریک در پرستش نیست، بلکه شرک در اطاعت است.

و این بیزاری جستن شیطان از شرک پیروان خود، مخصوص به شیطان نیست، بلکه خدای تعالی آن را از هر متبوع باطلی نسبت به تابع خود حکایت نموده، که در روز قیامت اظهار می دارند که شرک ورزیدن شما جز از ناحیه یک وهم سرابی نبوده، و ما در این بین تقصیری نداریم!

«إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ!» (۲۲ / ابراهیم)

آن جمله تتمه کلام ابلیس است، که عذاب الیم را برای آنان مسجل می کند، و می گوید چون شما از ستمگران بودید و ستم شما جز از ناحیه خودتان نبود، لذا عذاب دردناک حق شماست.

از ظاهر سیاق بر می آید که جمله: «من فریاد رس شما نیستم و شما فریادرس من نیستید!» (۲۲ / ابراهیم) کنایه است از این که میانه من و تابعینم رابطه ای نبوده است. (۱)

### تخاصم انسان با شیطان قرین خود در پیشگاه خدا

«قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطَعَيْتُهُ وَ لَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ!» (۲۷ / ق)

معنای جمله این است که آن شیطانی که یک عمر با او بود، و گمراهش می کرد، گفت: ای پروردگار ما یعنی پروردگار من و این انسان که من قرینش بودم من او را مجبور به طغیان نکردم، لکن خودش آماده و مستعد بود که دعوت های مرا بپذیرد. هر چه به او پیشنهاد می کردم او به اختیار خود قبولش می کرد، پس من مسئول

گناهان و طغیان او نیستم!

«قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ!» (۲۸ / ق)

گوینده این پاسخ خدای تعالی است، و خطابش عمومی است. گویا روی سخن با عموم مشرکین طاغی و قرینان ایشان است. خطابی است قهرا منحل به خطاب های جزئی می شود، و هر انسانی را با قرینش شامل می گردد.

معنای آیه این است که نزد من بگو مگو مکنید که هیچ سودی برایتان ندارد، چون من تهدید و وعید خود را به همه مشرکین و ستمکاران ابلاغ نمودم، و تهدیدهای نام برده از قبیل آیات زیر است، که به ابلیس فرموده: برو که هر کس از انسان ها تو را پیروی کند، جهنم جزای تو و همه آنان خواهد بود!

« مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ وَ مَا أَنَا بِظَلَامٍ لِّلْعَبِيدِ! » (۲۹ / ق)

آن چه از سیاق بر می آید این است که این آیه مطلبی نو و جدید را بیان می کند، می فرماید:

در درگاه من هیچ سخن دو تا نمی شود، و منظور از قول، مطلق قضاهاى حتمی است، که خدا رانده و خدای تعالی چنین قضاء رانده که هر کس باحال کفر بمیرد داخل جهنم شود، قهرا و به حسب مورد با آن وعیدی که خدا ابلیس و پیروانش را تهدید به آن کرده منطبق می شود. چنان که از ظاهر آیه سوره تحریم نیز همین معنا استفاده می شود چون می فرماید:

«ای کسانی که کفر ورزیدید، امروز دیگر عذر نیاورید، برای این که ما که به شما کاری نکردیم و این عذاب که می بینید برگشت اعمال خود شماست...!» (۷ / تحریم) « وَ مَا أَنَا بِظَلَامٍ لِّلْعَبِيدِ - من نسبت به بندگان خود ستمکار نیستم! » (۲۹ / ق) (۱)

### حشر پیروان شیاطین با قرین های شیطانی خود

«فَو رَبُّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثَا!» (۶۸ / مریم)

معنای آیه این است که به پروردگارت سوگند، که همه را روز قیامت با اولیای شان و قرین های شیطانی شان جمع می کنیم، آن گاه پیرامون جهنم برای چشیدن عذاب جمعیان می کنیم، در حالی که همه از در ذلت به زانو در آمده باشند، یا در حالی که همه دسته دسته انبوه گشته باشند. مراد از این که فرمود: «لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ»، این است که در بیرون قبر ایشان را با اولیای شان که

شیطان هاینده جمع می کنیم، چون به خاطر ایمان نداشتن از غاویان شدند: «به زودی غی را که از خودشان است ملاقات می کنند.» (۵۹ / مریم)

و در جای دیگر بیان کرده که شیطان ها اولیای غاویانند.

و یا ممکن است مراد قرین های ایشان باشد، یعنی ایشان را با قرین هایشان محشور می کنیم، هم چنان که فرمود: «وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ...!» (۳۶ / زخرف) (۱)

### مواجهه شیطان با ظالمین در قیامت

«وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا...!» (۲۲ / ابراهیم)

«و همین که کار خاتمه پذیرد شیطان گوید: خدا به شما وعده درست داد، و من نیز به شما وعده دادم و با شما تخلف کردم، مرا بر شما تسلطی نبود جز این که دعوتتان کردم و اجابتم کردید، مرا ملامت نکنید، خودتان را ملامت کنید!»

آیه فوق حکایت کلام شیطان است که در روز قیامت به ظالمین می گوید و کلام جامعی است از او، زیرا در این عبارت کوتاه موقعیتی را که با مردم داشت بیان کرده، و رابطه خود و ایشان را در برابر اهل جمع، و خیلی پوست کنده و روشن بیان می کند.

خدای تعالی هم وعده داده بود که به زودی ایشان را به اختلافاتی که می کردند خبر می دهد، و این که به زودی در روز قیامت حق هر چیزی از قبیل همان هایی که در دنیا حق را می پوشاندند ظاهر می گرداند لذا ملائکه از شرک ایشان بیزاری می جویند، و شیطان های انسی و جنّی هم ایشان را طرد می کنند، و بت ها و خدایان دروغین هم نسبت به شرک و کفر ایشان بیزاری و کفر می ورزند. پیشوایان ضلالت هم جوابشان را نمی دهند. خود مجرمین هم به گمراهی خود اعتراف می کنند. این معانی همه در آیات بسیاری از قرآن کریم آمده است.

گوینده این جمله: «خداوند به شما وعده داد وعده حق»، همان ابلیس است، و مقصودش از این حرف این است که ملامت گناهکاران و مشرکین را از خود دور سازد. معنایش این است که خداوند به شما وعده ای داد که اینک وقوع آن و مشاهده بودن حساب و جنت و نار را می بینید. امروز آن وعده را محقق ساخت. و من هم به شما

و عده ای دادم ولی به آن وفا نکردم، چون خلاف آن چه را که وعده داده بودم محقق شد.

و عده ای که داده شد منحصر در اجر اخروی نیست، بلکه وعده، هم دنیوی است، و هم اخروی، هم به افراد مشرک؛ چون زندگی دنیا و آخرت مطابق با همند، و در حقیقت زندگی دنیا الگوی زندگی آخرت است. و خدای تعالی اهل ایمان را به زندگی طیب و عیش سعید وعده داده، و اهل شرک را که از یاد او اعراض می کنند به زندگی تنگ، و توأم با اندوه و عذاب درونی در دنیا وعده داده، و آن گاه هر دو فریق به یک زندگی دیگری که در آن حساب و کتاب و جنت و نار است وعده داده است؛ این وعده ای است که خدای تعالی به بشر داده است. (۱)

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹